



صاحب امتیاز:

دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول:

دکتر قباد منصوربخت

دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی

سرمدیر:

دکتر علی بیگدلی

استاد بازنشسته گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

مدیر داخلی:

دکتر میکائیل وحیدی راد

استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی

ویراستار انگلیسی:

دکتر احسان افکنده

استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی

ویراستار فارسی:

الهام مهرابی

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر محمد علی اکبری، استاد دانشگاه شهید بهشتی

دکتر عطاء الله حسینی، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

دکتر عبدالرسول خیراندیش، دانشیار دانشگاه شیراز

دکتر غلامحسین زرگری نژاد، استاد دانشگاه تهران

دکتر کریسوف ورنر، استاد دانشگاه ماربورگ

دکتر جان ئی. وودز، استاد دانشگاه شیکاگو

دکتر علی بیگدلی، استاد بازنشسته دانشگاه شهید بهشتی

دکتر سهراب یزدانی، دانشیار دانشگاه خوارزمی

دکتر قباد منصوربخت، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

صفحه آرا: آرزو انصاری

طراح یونیفرم و آرم: آرمان خرمک

ناظر چاپ: صفر ممیزاد

این نشریه بر اساس نامه شماره ۳/۱۱/۱۰۵۷ مورخ ۱۳۸۸/۶/۲۳ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، از اعتبار علمی - پژوهشی برخوردار شده است و مقالات آن در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.gov.ir) و پایگاه نشر دانش (پند) سامانه نشر دانشگاه شهید بهشتی (<http://pub.sbu.ac.ir>) نمایه می شود. نسخه الکترونیکی مقاله های نشریه و راهنمای نویسندگان در سامانه مجله قابل دریافت است و نویسندگان می توانند از طریق این سامانه مقاله های علمی - پژوهشی را ارسال فرمایند.

نویسندگان جهت ارسال مقاله صرفاً از طریق سامانه irhj.sbu.ac.ir اقدام کنند. مجله تاریخ ایران از طریق ایمیل هیچ مقاله ای دریافت نمی کند.



مجله علمی تاریخ ایران

راهنمای نویسندگان و منشور حقوقی

مجله «تاریخ ایران» یک مجله علمی دو سو ناشناس، مبتنی بر داوری همتا (Peer-Review) است که در دانشگاه شهید بهشتی چاپ می‌شود. این مجله پژوهش‌های نو با نگرش تحلیلی - تاریخی را در حوزه تاریخ ایران مانند فرهنگ، جامعه، اقتصاد، سیاست و مناسبات خارجی ایران می‌پذیرد.

شرایط عمومی:

- اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها، دانش‌آموختگان دوره دکتری و دانشجویان دوره دکتری - با تأییدیه استاد راهنما مبنی بر علمی بودن مقاله برگرفته از رساله - می‌توانند مقاله‌های خود را به این مجله بفرستند.
- مقاله به دور از انتحال (Plagiarism) و حاصل پژوهش نویسنده باشد و به افزودن دانش یا حل مسأله‌ای تاریخی یاری رساند.
- مسئولیت صحت و اعتبار علمی مقالات بر عهده نویسندگان است.
- مقاله نباید پیش از آن در نشریه دیگری منتشر شده باشد و تا پایان زمان داوری نیز نباید به مجله دیگری فرستاده شود.

ساختار مقاله:

- ساختار مقاله باید براساس عنوان، نام و نام خانوادگی نویسنده / نویسندگان، **چکیده** (فارسی و انگلیسی)، **مقدمه**، **متن**، **نتیجه‌گیری**، و **کتابنامه** و حداکثر در ۹۰۰۰ کلمه (با احتساب ارجاعات و پانویس‌ها) باشد. از قلم B Mitra (سایز ۱۳٫۵ برای متن و سایز ۱۰ برای زیرنویس‌ها استفاده شود. برای واژه‌ها و متون لاتین از قلم Times New Roman (سایز ۱۲ در متن و سایز ۹ در زیرنویس) استفاده شود.

- چنانچه بایستی در مقاله تصویرهایی به صورت عکس، سند و نقشه چاپ شود، تصویرها در فرمت الکترونیکی JPG با وضوح ۳۰۰ dpi و حجم کمتر از ۷۰۰ kb در پوشه‌ای جدا از متن مقاله ارسال شوند. نویسندگان بایستی قانون مالکیت معنوی در استفاده از تصاویر، نقشه‌ها و جدول‌ها را رعایت کنند.

سرنام‌ها و نشانه‌ها: ق = هجری قمری؛ ش = هجری شمسی؛ م = میلادی؛ ق. م = قبل از میلاد؛ ص = صفحه / صفحه‌ها؛ ، = نشانه جداسازی در اعداد مانند ۱،۰۰۰،۰۰۰؛ / = نشانه مترادف در واژه‌ها و جداسازی در میانه عدد سال قمری، شمسی و میلادی درون (.) مانند (۱۳۳۴ق/۱۹۰۵م). در نوشتن نشانه‌ها و آوانگاری شیوه‌نامه ایرانیکا رعایت شود:

<http://www.iranicaonline.org/pages/guidelines>

- متن از نظر ویراستاری، پاراگراف‌بندی، ارائه صورت لاتین نام‌های خارجی و اعلام خاصی که نیاز به آوانگاری دارند در پاورقی، و دیگر شیوه‌های تدوین کامل باشد. برگردان نام‌های خاص تاریخی به زبان انگلیسی باید بر اساس شیوه ضبط نام‌های خاص دانشنامه ایرانیکا انجام شود. حرف‌نویسی و آوانویسی زبان‌های باستانی (اوستایی، فارسی باستان، فارسی میانه و غیره) به صورت استثناء می‌تواند بر پایه شیوه علمی مرسوم در حوزه علمی مربوطه انجام شود.

ارسال و پذیرش مقاله:

- مقاله باید به صورت الکترونیکی و با فرمت word پس از ثبت نام در سامانه مجله تاریخ ایران دانشگاه شهید بهشتی، از طریق سامانه پند بارگذاری شود. آدرس سامانه: <http://irhj.sbu.ac.ir>
- مجله تاریخ ایران در اصلاح و ویرایش مقالات ارسالی آزاد است.
- مدت زمان داوری به صورت میانگین ۴ ماه است. پذیرش علمی مقاله پس از تأیید داوران به آگاهی نویسنده خواهد رسید. چاپ مقاله منوط به تأیید هیأت تحریریه مجله تاریخ ایران است.

نظام ارجاع‌دهی:

در تنظیم ارجاع‌ها و کتابنامه، از «شیوه زیرنویس - کتابنامه شیکاگو» و برای ارجاعات و یادداشت‌ها، برای کل مقاله، شماره‌های مسلسل (به صورت automatic) به کار برده شود:

https://www.chicagomanualofstyle.org/tools_citationguide/citation-guide-1.html

جدول نمونه ارجاعات: به چگونگی نشانه‌های سجاوندی در پاورقی و کتابنامه توجه شود. برای ارجاعات بار دوم یا بلافاصله، از اصطلاحات «همان» و «همانجا» پرهیز شود و از زیرنویس کوتاه (Shortened Note) استفاده شود.

نوع سند	زیرنویس با شماره‌گذاری مسلسل برای ارجاع بار نخست	زیرنویس کوتاه برای ارجاعات بار دوم به بعد	کتابنامه
کتاب با ۱ نویسنده با ارجاع به صفحه	۱. ابراهیم پورداود، یادداشت‌های گاتاها (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶)، ۱۲۹.	۱. پورداود، یادداشت‌های گاتاها، ۱۲۹.	پورداود، ابراهیم، یادداشت‌های گاتاها. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
کتاب با ۲ یا ۳ نویسنده با ارجاع به صفحه	۲. حسن پیرنیا و عباس اقبال، تاریخ ایران: از آغاز تا انقراض قاجاریه، چاپ هشتم (تهران: خیام، ۱۳۷۶)، ۱۲۵-۱۲۲.	۲. پیرنیا و اقبال، تاریخ ایران: از آغاز تا انقراض قاجاریه، ۱۲۲-۱۲۵.	پیرنیا، حسن و عباس اقبال. تاریخ ایران: از آغاز تا انقراض قاجاریه. چاپ هشتم. تهران: خیام، ۱۳۷۶.
کتاب بیش از سه نویسنده با ارجاع به صفحه	۳. محمود حیدری آقایی و دیگران، تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم علیه‌السلام (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶)، ۲۴-۱۸.	۳. حیدری آقایی و دیگران، تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم علیه‌السلام، ۲۴-۱۸.	حیدری آقایی، محمود و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم علیه‌السلام (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶).
کتاب نوشته مؤسسه یا گروهی از نویسندگان تحت نام مؤسسه	۴. مرکز مطالعات فرهنگی خاورمیانه‌ای ژاپن. شهرنشینی در اسلام، ج ۲، ترجمه مهدی افشاری (تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۳)، ۷۰.	۴. مرکز مطالعات فرهنگی خاورمیانه‌ای ژاپن. شهرنشینی در اسلام، ج ۲، ۷۰.	مرکز مطالعات فرهنگی خاورمیانه‌ای ژاپن. شهرنشینی در اسلام، ج ۲. ترجمه مهدی افشاری. تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۳.
کتاب با نام ویراستار	۵. موریس دوما (ویراستار)، تاریخ صنعت و اختراع، ترجمه عبدالله ارگانی، ج ۱ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲)، ۲۵، ۴۴ و ۵۶.	۵. موریس دوما، تاریخ صنعت و اختراع، ۲۵، ۴۴ و ۵۶.	دوما، موریس (ویراستار). تاریخ صنعت و اختراع. ترجمه عبدالله ارگانی، ج ۱. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
کتاب با نام نویسنده و مترجم/ مصحح / گزارنده/ به کوشش و..	۶. خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض (تهران: نشر علم، ۱۳۸۴)، ۱۱۷.	۶. بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۱۷.	خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض. تهران: نشر علم، ۱۳۸۴.
کتاب بدون نام نویسنده، با نام مصحح	۷. تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراء بهار (تهران: زوار، ۱۳۱۴)، ۱۱.	۷. تاریخ سیستان، ۱۱.	تاریخ سیستان. تصحیح ملک‌الشعراء بهار. تهران: زوار، ۱۳۱۴.
مقاله در دایره‌المعارف	۸. احمد تفضلی، «آتشکده»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱ (تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸)، ۱۰۰.	۸. تفضلی، «آتشکده»، ۱۰۰.	تفضلی، احمد. «آتشکده». دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. ج ۱. ۹۹-۱۰۱. تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی ۱۳۶۸.
مقاله در مجله	۹. حبیب یغمایی، «نسخه‌ای از ترجمه تفسیر طبری»، مجله یغما، س ۱، ش ۱ (فروردین ۱۳۲۷): ۳۵-۳۰.	۹. یغمایی، «نسخه‌ای از ترجمه تفسیر طبری»، ۳۵.	یغمایی، حبیب. «نسخه‌ای از ترجمه تفسیر طبری»، مجله یغما، س ۱، ش ۱ (فروردین ۱۳۲۷): ۳۰-۳۷.
مقاله در مجموعه کتاب با ناظر یا ویراستار	۱۰. هربرت بوسه، «ایران در عصر آل بویه»، تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، به کوشش رن. فرای، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ۲۵۷.	۱۰. بوسه، «ایران در عصر آل بویه» ۲۵۷.	بوسه، هربرت. «ایران در عصر آل بویه». « تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، به کوشش رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، ۲۱۷-۲۶۲. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

نوع سند	زیرنویس با شماره گذاری مسلسل برای ارجاع بار نخست	زیرنویس کوتاه برای ارجاعات بار دوم به بعد	کتابنامه
مقاله در مجموعه مقالات	۱۱. محمد علی جمالزاده، «شمه‌ای درباره علم و آیین تاریخ‌نگاری»، یادنامه ابوالفضل بیهقی (مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰)، ۱۲۳.	۱۱. جمالزاده، «شمه‌ای درباره علم و آیین تاریخ‌نگاری»، ۱۲۳.	جمالزاده، محمد علی. «شمه‌ای درباره علم و آیین تاریخ‌نگاری». یادنامه ابوالفضل بیهقی، ۱۳۶-۱۲۰. مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰.
مقاله در روزنامه با نام نویسنده	۱۲. محمد ابراهیم باستانی پاریزی، «در پای ارگ بم»، روزنامه اطلاعات، ۱۵ دی‌ماه ۱۳۸۲، ضمیمه، ۲.	۱۲. باستانی پاریزی، «در پای ارگ بم»، ۲. روزنامه اطلاعات، ش ۲۳۲۵۶. ۱۵ دی‌ماه ۱۳۸۲. ضمیمه، ۱-۳.	باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. «در پای ارگ بم». روزنامه اطلاعات، ش ۲۳۲۵۶. ۱۵ دی‌ماه ۱۳۸۲. ضمیمه، ۱-۳.
مقاله در روزنامه بدون نام نویسنده	۱۳. «برگزاری نمایشگاه ۱۰ هزار سال فرهنگ، هنر و تمدن ایران در ترکیه»، روزنامه اطلاعات، ۸ مهر ۱۳۸۸، ۶.	۱۳. «برگزاری نمایشگاه ۱۰ هزار سال فرهنگ، هنر و تمدن ایران در ترکیه»، ۶.	روزنامه اطلاعات، «برگزاری نمایشگاه ۱۰ هزار سال فرهنگ، هنر و تمدن ایران در ترکیه»، ۸ مهر ۱۳۸۸، شماره ۲۴۵۸۰.
پایان‌نامه:	۱۴. عبدالحسین زرین کوب، «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن»، (پایان‌نامه دکتری ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴)، ۳۵.	۱۴. زرین کوب، «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن»، ۳۵.	زرین کوب، عبدالحسین. «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن». پایان‌نامه دکتری ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.
سند	۱۵. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۴، کارتن ۳، پوشه ۲، سند ۱۵/۱.	۱۵. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۴، کارتن ۳، پوشه ۲، سند ۱۵/۱.	مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. سال ۱۳۲۴. کارتن ۳، پوشه ۲، سند ۱۵/۱.
ارجاع به مدخل فرهنگ‌نامه‌ها	۱۶. محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان)، برهان قاطع، تصحیح محمد معین (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۵)، مدخل «تاریخ».	۱۶. محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، مدخل «تاریخ».	برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع. تصحیح محمد معین. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۵.
مآخذ اینترنتی بدون نام نویسنده	17. "Vision, Mission and Values," Shahid Beheshti University, accessed June 26 2019, http://en.sbu.ac.ir/About/Pages/Vision-Mission-and-Values.aspx	17. Shahid Beheshti University, "Vision, Mission and Values."	Shahid Beheshti University. "Vision, Mission and Values." Accessed June 2019, 26. http://en.sbu.ac.ir/About/Pages/Vision-Mission-and-Values.aspx
مآخذ اینترنتی با نام نویسنده	18. Boris I. Marshak, "PANJIKANT," Encyclopædia Iranica, online edition, accessed 20 September 2016, http://www.iranicaonline.org/articles/panjikant	18. Marshak, "PANJIKANT,"	Marshak, Boris I. "PANJIKANT," Encyclopædia Iranica, online edition, accessed 20 September 2016. http://www.iranicaonline.org/articles/panjikant

فهرست

- ۱ خوانش صوفیانه و عارفانه غزالی از سیاست ایران شهری
شهناز حجتی نجف‌آبادی
- ۱۷ خاستگاه میان‌رودانی تصویر شیطان در آیین‌های گنوسی و زروانی
سید توفیق حسینی
- ۳۵ جایگاه حرفه‌طراحی لباس از نظر رسته‌شغلی و نحوه شکل‌گیری در تاریخ اجتماعی ایران
دوره اسلامی
صدیقه نایفی
- ۵۷ واکاوی علل مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز (نیمه دوم قرن سیزدهم قمری / نوزدهم
میلادی)
سید هاشم آقاجری / مهدی احمدی
- ۷۹ بررسی جایگاه درآمدهای نفتی در برنامه‌های پنج‌گانه عمرانی (۱۳۲۷-۱۳۵۶ ش) دوران
پهلوی
نبی‌امیدی
- ۱۰۳ اوضاع سیاسی کردستان ایران و عثمانی و تأثیر آن بر جنبش شیخ عبیدالله نهری در دوره
قاجار
عباس قدیمی قیداری / رضا عبدلهی
- ۱۳۱ بسط مفهوم برابری در ادبیات سیاسی-اجتماعی انقلاب مشروطه ایران با تکیه بر جراید
محمد بیطرفان
- ۱۴۹ تبیین مبادلات تجاری و مالی ایران با امریکا در دوره قاجاریه (با تکیه بر اسناد منتشر نشده
در ایران)
فرشته جهانی

پرتوی بر اهواز کهن از خلال متون ساسانی و اسلامی و حدسی در باب مکان رام اردشیر
ساسانی

روح‌الله مجتهدزاده

۱۸۷ احمد کسروی و ادعای پیامبری؛ بازاندیشی آرا و نظرات مخالفان و منتقدان
حسن رستمی / مسعود بیات

۲۰۷ آیا تشکیل حکومت صفویه مبداء تاریخ جدید یا معاصر ایران است؟
علیرضا ملایی توانی

۲۲۹ بررسی وضعیت و سیر تحول صنعت فرش کرمان در دوره قاجار
مصطفی ملایی / پوران طاحونی

خوانش صوفیانه و عارفانه غزالی از سیاست ایران شهری

* تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۲/۱۱

* تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۰۷/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

شهناز حجتی نجفآبادی^۱

۱. استادیار گروه ایران‌شناسی و تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه میبد، میبد، ایران (نویسنده مسئول).

چکیده

گرایش غزالی به جهان‌بینی و زیست صوفیانه، به‌ویژه پس از رخداد توبه او، بینش سیاسی‌اش را تحت تأثیر قرار داد. تأثیر این واقعه بر عزت‌گزینی‌های غزالی و تقویت هرچه بیشتر جهان‌نگری صوفیانه او چشمگیر بود، به نحوی که زبان ویژه‌اش، به‌عنوان یک صوفی برجسته، در تحریراتش به شکل اعم و مکاتیب سیاسی او به شکل خاص بازتاب یافت. این در واقع نوعی تجربه فکری بود که به پشتوانه تجارب زیسته غزالی در زمینه زیست صوفیانه و پرهیزکارانه، به نزدیکی و تلفیق هرچه بیشتر بینش عرفانی و اصول سیاست ایران شهری نزد او انجامید. در نتیجه، خطاب‌های او به سلاطین و ارکان قدرت و سلطنت به جانب توصیه‌های زهدگرایانه، پرهیزکارانه و معنویت‌گرا تر و عاقبت‌اندیشانه‌تر معطوف شد. این پدیده بر ادبیات تفسیری او، به‌ویژه بر مکاتیب سیاسی‌اش، عمیقاً تأثیر گذاشت. فرضیه این پژوهش این است که توبه غزالی موجب تلفیق و امتزاج هرچه بیشتر دو چشم‌انداز سیاست ایران شهری و بینش عرفانی-صوفیانه در آرای او شد، به گونه‌ای که او مفاهیمی همچون عدل، سلطنت، قدرت، مالیات، وزارت و غیره را در زمینه‌ای آن‌جهانی و صوفیانه تفسیر و تأویل کرد. در این پژوهش، به روش تحلیلی و بر مبنای رساله مکاتیب، تأثیر جهان‌بینی و زیست‌جهان غزالی بر آفرینش روایتی عرفانی-صوفیانه از سیاست ایران شهری مورد تأمل قرار خواهد گرفت. واژگان کلیدی: غزالی، سیاست، ایران شهر، جهان‌بینی صوفیانه، زبان عرفانی.

Ghazali's Sufistic and Mystical Reading of Iransharian Politics

Shahnaz Hojati Najafabadi²

2. Assistant Professor, Department of Iranian Studies and History, Faculty of Humanities, Meybod University, Meybod, Iran.

Abstract

Ghazali's tendency towards a Sufistic worldview and life, especially after his repentance, influenced his political vision. The impact of this event on Ghazali's seclusion and the strengthening of his Sufistic worldview was significant, inasmuch as his special language as a prominent Sufi was reflected in his writings in general and especially in his political writings. This was a sort of intellectual experience, which, with the support of Ghazali's life experiences in the field of Sufism and pious life, led to a closer and more integration of mystical insight and the principles of Iranshahri politics by him. As a result, his orations to the sultans and the pillars of power and monarchy were directed towards more ascetic, pious, spiritual, and cautious advice. This phenomenon deeply affected his expository literature, especially in his political writings. The hypothesis of this research is that Ghazali's repentance led to the integration and fusion of the two visions of Iranshahri politics and Sufistic-mystical visions in such a way that, under its influence, concepts such as justice, monarchy, power, tax and ministry, etc were interpreted in an otherworldly and Sufistic context. In this research, in an analytical method and based on the analysis of Makatib's treatise, the impact of his Sufistic-mystical worldview and life in the creation of a mystical-sufic narrative of Iransharian politics will be reconsidered.

Keywords: Ghazali, Politics, Iranshahr, Sufistic Worldview, Mystical Language.

- Corresponding Author Email Address: hojati@meybod.ac.ir
<https://doi.org/10.48308/irhj.2023.103257>
<http://dori.net/dor/20.1001.1.20087357.1402.16.1.1.7>



مقدمه

سنت سیاست‌نامه‌نویسی در ایران دورهٔ میانه یکی از مهم‌ترین سنت‌های فکری و اندیشه‌های معطوف به سیاست بود که تلاش می‌کرد نهاد قدرت را براساس پاره‌ای موازین و دستورالعمل‌های تئوریک سیاسی و شرعی محدود کند و مهم‌ترین کارکردهای نهاد قدرت را در پیوند با مسائل مهمی همچون رعیت، عدالت، امنیت، سرکوب بدعت، تثبیت شریعت اسلامی و به‌طور کلی کشورداری و سیاست‌ورزی صحیح بازتعریف کند. مجموعهٔ این آموزه‌ها، در ذیل مفهوم اندیشه‌های ایران‌شهری، به صورت جدی از ایران باستان به دوران اسلامی انتقال یافت و به‌عنوان الگویی منسجم و کارکردی، حوزهٔ سیاست و قدرت را در دوران اسلامی تحت تأثیر قرار داد. در دورهٔ میانه، یعنی از حدود قرن چهارم به بعد و به تناسب بسط آموزه‌های شریعت‌گرایانه، فقیهانه و ایجاد دو کانون قدرت سلطنت و خلافت، لزوم نگرش و تولید آثار مکتوب در زمینهٔ سیاست ایران‌شهری پررنگ‌تر گردید و حجم قابل توجهی از رساله‌ها و کتب سیاسی در همین زمینه تولید شد. این مسئله به‌ویژه با قدرت‌نمایی سلاطین ترک‌نژاد در ایران و لزوم مهار گرایش‌های تمرکزگرایانهٔ آنها رنگ و بوی جدی‌تری به خود گرفت و بخش قابل توجهی از این متون در دورهٔ میانه خطاب به همین سلاطین ترک‌نژاد نگاشته شد. غزالی و بینش سیاسی و میراث سیاست‌نامه‌نویسی‌اش محصول همین دوران بود.

غزالی، برخلاف خواجه نظام‌الملک (به‌جز دورهٔ کوتاهی در نظامیهٔ بغداد)، هیچ‌گاه مستقیماً مناصب اداری و دیوانی را عهده‌دار نشد. با وجود این، در قامت یک فقیه و متکلم به یکی از پرنفوذترین شخصیت‌ها در گسترهٔ جهان اسلام تبدیل شد و به‌عنوان مدرسی پرنفوذ، به صورت مستقیم و غیرمستقیم، با مسئلهٔ سیاست‌ورزی، مشروعیت و شریعت‌نامه‌نویسی سیاسی برای سلاطین پیوند خورد. نگرش غزالی به مسئلهٔ سیاست، پیوند تنگاتنگ و چشمگیر او با اصول سیاست ایران‌شهری و کاربست واژگان، مفاهیم و اندیشهٔ شخصیت‌های باستانی ایران در زمینهٔ عدالت، در یک درهم‌تنیدگی آشکار بلاغی و زبانی، از گرایش‌های عرفانی و صوفیانهٔ وی پس از توبهٔ مشهورش تأثیر پذیرفت. مکاتیب غزالی بازتاب این تجربه‌های عرفانی و سیاست‌نگری اوست. در مکاتیب، بینش سیاسی و نگرش او به بسیاری از مفاهیم همچون سلطنت، عدالت، وزارت، مالیات، رعیت و غیره، تحت تأثیر تجربه‌های صوفیانه و زاهدانهٔ او در زمینه‌ای از جهان‌بینی صوفیانه و آن‌جهانی معنا پیدا کرد. در این پژوهش تلاش می‌شود، با تحلیل محتوایی مکاتیب غزالی، طرز تلقی ویژه و متمایز او از اندیشه‌های ایران‌شهری تحت تأثیر گرایش‌های عرفانی‌اش بررسی شود.

دربارهٔ غزالی و اندیشهٔ سیاسی او پژوهش‌های قابل توجهی صورت گرفته است. با وجود این، هیچ یک

از پژوهش‌های متقدم به تأثیر زبان عرفانی غزالی بر بینش سیاسی او، به‌ویژه اندیشه ایران شهری‌اش، توجه نکرده‌اند. در این زمینه، آثار حاتم قادری و سید جواد طباطبایی را می‌توان در زمره نخستین پژوهش‌های ایرانی به شمار آورد. حاتم قادری در کتاب *اندیشه سیاسی غزالی* (۱۳۷۰) ابعاد بسیار وسیعی از تفکر سیاسی غزالی و پیوند آن با مسئله مشروعیت را کاویده و تلاش‌های او برای تثویز کردن موجودیت دو نهاد سلطنت و خلافت را تحلیل کرده است. سید جواد طباطبایی نیز در کتاب *خواجه نظام‌الملک* (۱۳۷۵) در کنار تحلیل بینش سیاسی خواجه نظام‌الملک و پیوندش با اندیشه‌های ایران شهری، اشاره‌های قابل توجهی هم به موقعیت غزالی داشته است. علاوه بر این، کتاب هنری لائوست با عنوان *سیاست و غزالی* (۱۳۵۴) نیز از جمله پژوهش‌های متقدم به شمار می‌آید. لائوست در این اثر تلاش کرده است جایگاه و نفوذ سیاسی غزالی را بررسی کند. او، در همین زمینه، به پیوند غزالی با اندیشه‌های سیاسی ایران شهری اشاره کرده است. در میان پژوهش‌های متأخر نیز می‌توان به چند مقاله اشاره کرد. آثار پاتریشیا کرون در این زمینه جزء پژوهش‌های تحلیلی و بااهمیت به شمار می‌روند. از جمله مقاله او با عنوان «تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام: میراث فرهنگی ایران و اندرزنامه‌ها» (۱۳۹۰) در زمینه سیاست‌نامه‌نویسی ارزش علمی بسیاری دارد. همچنین در پژوهشی با عنوان «بررسی مکاتیب فارسی غزالی و اهمیت آن» (دادبه و دیگران، ۱۳۹۷) رساله مکاتیب غزالی بررسی شده است. مقالات «بررسی تأثیر اندیشه ایران شهری بر آرای سیاسی غزالی» (محرمانی، ۱۳۸۹)، «طرز بیان غزالی در نصیحه الملوک» (جعفری قریه‌علی، ۱۳۹۶) و «استعاره مفهومی عدالت و ظلم در آداب الملوک‌ها» (ذاکری و دیگران، ۱۳۹۹) نیز از پژوهش‌های متأخر در همین زمینه به شمار می‌روند.

گستره اندیشه‌های سیاسی ایران شهری و جایگاه آن در سامانه فکری غزالی

امام ابوحماد محمد غزالی به سال ۴۵۰ق در قریه طابران طوس به دنیا آمد و پس از ۵۵ سال عمر پر فراز و نشیب در سال ۵۰۵ق در همین شهر چشم از جهان فرو بست. در این میان، واقعه توبه غزالی بر زیست فکری و کنشگری سیاسی او تأثیر بسزایی گذاشت، اگرچه این توبه باعث نشد پیوند او با مسئله سیاست و قدرت کاملاً از بین برود. براساس آنچه خود غزالی درباره عزم جدی‌اش برای عزلت‌گزینی و اجتناب از مشارکت در هر گونه فعالیت دیوانی و سیاسی نقل کرده است، این اتفاق در حدود سال ۴۸۹ق رخ داد.^۱ پس از این واقعه، او به مدت ده سال، با کناره‌گیری از تمامی منصب‌ها و مقام‌ها و امتناع از منزلت‌بخشی‌های مرسوم نزد خلیفه و سلطان، مسافرتی چندین ساله را به دمشق و فلسطین و مکه آغاز کرد. او پس از بازگشت از این سفر، عازم طوس شد و به جز یک مورد به درخواست فخرالملک بن

۱. ابوحماد محمدغزالی، *مکاتیب غزالی*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی (تهران: کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۳)، ص ۱۲.

نظام‌الملک، هیچ درخواست دیوانی و رسمی را نپذیرفت و در عزلت به نگارش آثار مهم خود ادامه داد.^۱ اگرچه دوره نخست حیات غزالی از نظر فعالیت‌های فکری و تألیفی دوره پرباری بود، در دوره دوم نیز این فعالیت‌ها به قوت ادامه یافت. بخشی از مهم‌ترین آثار او در این دوره عبارت‌اند از *الاقتصاد فی الاعتقاد* (سال ۴۸۹ در دمشق)، *قوائد العقائد، احیاء علوم الدین در اخلاق* (میان سال‌های ۴۹۰ و ۴۹۵ در شام، قدس، حجاز و طوس)، *بدایه الهدایه در اخلاق* (سال ۴۹۵)، *المقصد الاسنی* (سال ۴۹۵)، *جواهر القرآن*، *کتاب الاربعین در اخلاق، القسطاس المستقیم* (سال ۴۹۷)، *کیمیای سعادت، زاد آخرت* و غیره.^۲ غزالی سرانجام در سال ۵۰۵ ه‍.ق در حالی که آخرین ایام عمر خود را در خانقاهی می‌گذرانید که برای طلاب و صوفیان در طوس ایجاد کرده بود، دار فانی را وداع گفت،^۳ یعنی دوره‌ای که وی ضمن تکاپوهای فراوان در زمینه تدریس و تعلیم، در کنار شخصیت‌های دیوانی متنفذی همچون خواجه نظام‌الملک طوسی، به تثبیت و تقویت تمرکزگرایی حکومت سلجوقیان و بنیان‌های مشروعیت‌بخش آن و نیز تبیین موجودیت سیاسی-ایدئولوژیکی دو نهاد سلطنت و خلافت پرداخت.

آنچه از غزالی در دوره نخستین قبل از توبه حائز اهمیت فراوان است، مشارکت فعال او در مناظره‌ها و مناظرات کلامی-ایدئولوژیکی با سایر نحله‌ها و جریان‌های فکری-سیاسی است. رسیدن به مناصب بالا در نظامیه‌های بغداد و خراسان نیز به واسطه همین شور و اشتیاق و البته تسلط فراوان او به مبانی فکر و کلام اسلامی بود، به نحوی که همین جایگاه، وی را به مهم‌ترین تئوریسین و ایدئولوگ دستگاه سلطنت و خلافت و به یکی از پرنفوذترین سیاست‌نویسان و شریعت‌گرایان اصولی در تمام سرزمین‌های اسلامی تبدیل کرد.^۴ *نصیحه الملوک* و *رساله مکاتیب غزالی* که حاوی مهم‌ترین آرا و اندیشه‌های سیاسی او هستند، محصول همین دغدغه‌ها و پیوندها و تجارب مستقیم او در زمینه سیاست‌اند.^۵ پرداختن صرف غزالی به مسئله سیاست و بنیان‌های مشروعیت‌بخش زمینی آن، این دو اثر را به آثار مشابهی همچون *قابوس‌نامه*، *سیر الملوک* خواجه نظام‌الملک طوسی و حتی *گلستان* و *بوستان* سعدی که معاصر با غزالی یا در دوره متأخرتر به نگارش درآمدند، نزدیک کرده است.^۶ در واقع سبک غزالی در زمینه

۱. ابوحامد محمد غزالی، *المتقذ من الضلال*، ترجمه ناصر طباطبایی (تهران: نشر مولی، ۱۳۹۳)، ص ۱-۳.

۲. حسین خدیوچم، *مقدمه‌ای بر کتاب کیمیای سعادت* (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰)، مقدمه؛ حسین خدیوچم، *مقدمه کتاب احیاء علوم الدین* (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۳۲)، ص ۴-۱۸.

۳. ابوحامد محمد غزالی، *نصیحه الملوک*، به تصحیح جلال‌الدین همایی (تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۷)، مقدمه.

۴. برای شرح بیشتر در این زمینه بنگرید به: سید جواد طباطبایی، *خواجه نظام‌الملک* (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵)، ص ۱۴۰؛ کارلا کلوزنر، *دیوانسالاری در عصر سلجوقی*، ترجمه یعقوب آژند (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹)، ص ۲۰؛ فاروق متا، *غزالی و اسماعیلیان: مشاجره بر سر عقل و مرجعیت در اسلام*، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران: انتشارات فرزاد، ۱۳۹۲)، ص ۹-۳۵.

۵. غزالی، *نصیحه الملوک*، مقدمه.

۶. بنگرید به: حاتم قادری، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران* (تهران: سمت، ۱۳۷۸)، ص ۲۳-۲۵؛ پاتریشیا کرون، «تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام: میراث فرهنگی ایران و اندرزنامه‌ها»، ترجمه مسعود جعفری جزئی، *بخارا* (فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰)، ص ۱۵۴-۱۶۰؛ طباطبایی، ص ۱۴-۳۰.

نصیحت‌نامه‌نویسی این دو اثر او را به این تألیفات شبیه ساخته است. برای نمونه، توضیح و تفسیرهای غزالی از مفاهیم مهمی همچون عدل، آبادانی، ظلم، مبارزه با بدعت، پاسداشت رعیت و مفاهیمی از این دست و اشاره‌های فراوان او به شیوه حکمرانی انوشیروان ساسانی به‌عنوان الگوی مطبوع و پرتکرار در تمامی سیاست‌نامه‌ها می‌توانند دلالت‌های درون‌متنی نیرومندی باشند که این دو اثر غزالی را در سنخیت کامل با گفتمان سیاست‌نامه‌نویسی و شریعت‌نامه‌نگاری در دوره میانه قرار می‌دهند.^۱

در واقع ساختار این دو اثر و فرم و محتوای آنها نشان می‌دهد که بینش سیاسی غزالی متأثر از میراث اندیشه سیاسی ایران شهری در دوره باستانی ایران بوده و خطاب‌ها و توصیه‌های مکرر او به سلطان مسلمان بر انبوهی از تجربه‌ها، روایت‌ها و حکایت‌ها در مورد شخصیت‌های باستانی ایران با مرکزیت انوشیروان ساسانی استوار بوده است. غزالی در این آثار می‌کوشد با بیشترین ارجاعات ماورایی و دخیل ساختن باورهای ایمانی و اعتقادی در زمینه سیاست و قدرت، با تأویل‌های زبانی ویژه و استفاده گسترده از نظام مفاهیم و واژگان و دلالت‌های دارای معنا در ذیل چشم‌انداز صوفیانه و عرفانی، ضمن دعوت سلطان به پاسداشت شریعت، لزوم توجه به حال رعیت را به او تذکر بدهد.^۲

غزالی با تلفیق جهان‌بینی صوفیانه، شریعت اسلامی و همچنین مسئله سیاست ایران شهری در قالب زبانی سمبلیک و عرفانی و روایت حکایت‌هایی از ایران باستان در زمینه سیاست‌ورزی و پیوند آن با روایت‌هایی از زبان پیامبران در صدد است مشروعیتی چندگانه را پایه‌ریزی کند تا بنیان‌های حکومت و سلطنت سلطان^۳ را از چند مسیر مجزا تقویت کند و در عین حال، با ارجحیت بخشیدن به موقعیت آن‌جهانی سلطان و تحقیر فزاینده موقعیت‌های این‌جهانی و تذکرات پیاپی درباره آخرت، جزا، عقاب، عدل الهی و غیره سیاست حاکمان را در زمینه‌ای از گرایش‌های صوفیانه، مؤمنانه و پرهیزکارانه تلطیف کند و به این شیوه، آنان را به اقامه عدل دعوت نماید. از این روست که غزالی مدام به پیشینه باستانی ایران از منظر سیاست ایران شهری استناد می‌کند. برای مثال، او نصیحه الملوک را با کلان‌روایت پرتکرار

۱. برای اطلاع از نمونه‌های از این دست مشابهت‌ها بنگرید به: غزالی، نصیحه الملوک، ص ۷۰-۱۰۹؛ ابوعلی حسن نظام‌الملک طوسی، سیاست‌نامه، به اهتمام هیوبرت دارک (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۳)، ص ۶، ۳۴، ۶۶؛ کیکاووس بن وشمگیر عنصرالمعالی، قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۷)، ص ۷-۱۳؛ مصلح‌الدین سعدی، کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴)، ص ۴-۱۸.

۲. غزالی بر آن بود با استفاده از احوال و اخبار و اقوال پیشینیان برای سلطنت بیمار سلجوقی نسخه‌ای سودمند و شفابخش تهیه کند. بنابراین، نهایت کوشش خود را به کار می‌برد تا غارتگران لذت‌جویی را که خاطرشان جز با شهوت‌های نفسانی خرسند نمی‌شود به راه آورد و راه را تا آنجا که ممکن است برای تحقق عدالت باز نماید. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: عبدالرحمن زرین‌کوب، فرار از مدرسه (تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳)، ص ۲۵۴-۲۵۶.

۳. از نظر غزالی بین دین و سیاست پیوندی ناگسستنی وجود دارد. او اشاره می‌کند که اسلام (دین) و سلطان (سیاست) دو برادر هستند که اصلاح نمی‌پذیرد یکی از آن دو مگر با دیگری؛ پس اسلام اساس و پایه و سلطان حارس و نگهبان است. پس اگر بنیاد نباشد آن یکی نباشد شود و اگر حارس و نگهبان نباشد آن دیگری ضایع گردد. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: ابوحامد محمد غزالی، فضائح الباطنیة و فضائل المستطهره، با کوشش و مقدمه عبدالرحمن بدوی (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا)، ص ۲۰۵.

ایرانیان در زمینه آفرینش آغاز می‌کند و کیومرث را یکی از فرزندان آدم به شمار می‌آورد.^۱ در ادامه با شرح مختصری از احوال شاهان اساطیری و باستانی ایران، به نقل پاره‌ای از روایت‌ها از آنان می‌پردازد. غزالی با این شیوه تنها خوانشی صرفاً باستانی از ایران به دست نمی‌دهد، بلکه در عین حال، آن را با عناصری از ادبیات دینی درهم می‌آمیزد که خروجی آن روایتی درهم‌تنیده از دو مسئله عدالت و ایمان اسلامی می‌شود:

و سلطان به حقیقت آن است که عدل کند میان بندگان و جور و فساد نکند که این شوم بود. و اندر تاریخ‌ها چنان است که نزدیک چهار هزار سال، این عالم را مغان داشتند و مملکت اندر خاندان ایشان بود و دلیل آن بود که عدل کردند. و خداوند تعالی به داوود وحی کرد که یا داوود! بگوی قوم خویش را تا اهل عجم دشنام ندهند که ایشان آن کس‌ها بودند که جهان آبادان کردند تا بندگان من اندر آن زندگانی کنند. چنانکه به وقت اردشیر و فریدون و بهرام گور و کسری بود.^۲

غزالی حتی پا را فراتر می‌گذارد و خصلت دادپروری انوشیروان را به واسطهٔ همزمانی تولد پیامبر اسلام با وی تفسیر می‌کند: «و خدای تعالی پیغمبر بفرستاد تا به واسطهٔ وی دارالکفر دارالاسلام گشت و ملک آن زمان انوشیروان بود و نوشیروان، از آن ملکان که پیش از وی بودند، به عدل و داد و انصاف مشهور بود. و این به برکت رسول بود که در زمانهٔ وی زاد و پیغمبر ما به روزگار وی فخر می‌کرد.»^۳ این برداشت متمایز از تاریخ باستانی ایران نه تنها بسترها و جهان‌بینی‌ها و شیوه‌های خاص ایرانیان را در سیاستداری و حکومتداری نادیده می‌گرفت، بلکه با اتصال این رویکردهای سیاسی و شیوه‌های حکمرانی پیشینی به پیامبران، درصدد تأییدیه‌ای دینی و اعتقادی براساس اصول اعتقاد اسلامی برای آن سنت‌های سیاسی بود تا از این طریق سلطان مسلمان را با ارائهٔ یک الگوی باستانی - اسلامی به اتخاذ رویکردهای عدالت‌محور تشویق کند. آنچه غزالی قصد تئوریزه کردن آن را داشت، مقام سلطنت بود. بر این اساس، از نظر او، سلطان باید در درجهٔ نخست، با اعتقاد و التزام به شریعت اسلامی در مقام بندگی با خداوند قرار گیرد و از جانب دیگر، با گرایش به عدالت، حد اقتدار و دامنهٔ قدرت او محدود شود:

و از علائم ایمان آن است که هر چه حرام است از آن دور باشی و هر چه فریضه است از آن دور باشی و هر چه فریضه است به جای آورده باشی و این دو قسمت، یکی میان تو و حق تعالی است؛ چون نماز و روزه و زکات و دور بودن از شراب خوردن و حرام کردن و دیگری میان تو و خلق است و آن عدل بر رعیت و دست برداشتن از ظلم.^۴

۱. غزالی، نصیحه الملوک، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۶۸.

۳. همان، ص ۷۴.

۴. همان، ص ۳۵.

این الگوی زاهدانه - ایران شهری در واقع آمیزه‌ای از دو رکن اعتقادی و کارکردی بود که از چشم‌انداز غزالی الگویی متشعرانه و در عین حال سیاست‌ورزانه بود و الگوی شاه آرمانی ایران شهری را رنگ و بویی اسلامی می‌داد. به علاوه، غزالی در شرح وظایف بندگی سلطان، آداب عبادی و شرعی ویژه‌ای را برمی‌شمرد که از حد طاقت بندگان عادی فراتر است: «باید که شب آدینه نیتِ روزه کنی و اگر پنج‌شنبه نیز با آن یاری کنی، اولی‌تر. و روز آدینه پیش از صبح برخیز و غسل کن و جامه درپوش. بکوش که این جامه‌ها حلال و نمازی باشد و ابریشمین نباشد.»^۱

مکاتیب غزالی: زبان صوفیانه - عرفانی و تأثیر آن بر خوانشی زهدگرایانه از اندیشه‌های ایران شهری

رساله مکاتیب یا فضائل الانام من رسائل حجه الاسلام حاوی مجموعه‌ای از نامه‌ها و مکاتبات سیاسی غزالی با سلاطین، وزیران، دیوانسالاران و به‌طور کلی نخبگان سیاسی دوره سلجوقی است و ظاهراً پس از درگذشت غزالی و توسط یکی از منسوبان به او جمع‌آوری شده است. بررسی اهمیت این رساله و صحت و اعتبار آن و همچنین درستی انتساب آن به غزالی همواره دغدغه بسیاری از متن‌پژوهان، منتقدان ادبی و مصححان متون کلاسیک بوده است. در این زمینه می‌توان به تلاش‌های فراوان عباس اقبال آشتیانی، جلال‌الدین همایی، سعید نفیسی و دیگران اشاره کرد. این گروه از متن‌پژوهان متقدم در صحت انتساب این متن به غزالی و همچنین نگارش آن پس از واقعه توبه غزالی تردیدی ندارند و بر آن‌اند که این اثر، با توجه به همه نشانه‌های درون‌متنی و برون‌متنی، از آن غزالی و مربوط به دوران عزلت‌گزینی وی بوده است.^۲

شاید بتوان فضائل الانام را مهم‌ترین اثر سیاسی غزالی دانست که در دوره پس از توبه به بهانه‌های گوناگون اقدام به نوشتن آن کرد. بنا بر اشاره‌های خود غزالی در برخی از این نامه‌ها فضای سیاسی آشفته، تغییرات پی در پی در کانون‌های قدرت، جنگ‌های فراوان در شرق ایران، جابه‌جایی‌های سریع، ناپایداری وضعیت‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، همگی در آفرینش این نامه‌ها نقش داشته‌اند. علاوه بر این، نفس نگارش این نامه‌ها نشان از وجود تقاضاهای روزافزون از غزالی برای تصدی مجدد مناصب علمی و دیوانی و تدریس در مراکز و نهادهای آموزشی در این دوره دارد و گاه نیز تقاضاهای برخی از دیوانیان برای موعظه و راهنمایی در نگارش این اثر بی‌تأثیر نبوده‌اند.

۱. همان، ص ۳۰.

۲. در این زمینه بنگرید به: ابوحامد محمد غزالی، مکاتیب غزالی، تصحیح عباس اقبال آشتیانی (تهران: کتابفروشی این سینا، ۱۳۳۳)، مقدمه: غزالی، نصیحه الملوک، ص ۱۲۵؛ اصغر دادبه، پریا زواره‌تیان، «بررسی مکاتیب فارسی غزالی و اهمیت آن»، پژوهشنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نثر فارسی، دوره ۳، ش ۹ (آذر ۱۳۹۷)، ص ۳-۶.

از گفته‌های شخص غزالی و لحن و بیان و سبک سخن گفتن او در مکاتیب کاملاً مشخص است که این اثر در دوران پس از توبه او به رشته تحریر درآمده است. محتوای این اثر نیز به دلیل دایره مخاطبان آن ماهیتی سیاسی دارد و می‌توان آن را در زمره نصیحت‌نامه‌نویسی‌ها جای داد. با وجود این، نوع نگرش غزالی به سیاست و لحن او در مقام یک موعظه‌گر و صوفی اصولی در این نامه‌ها، به‌طور کلی با آنچه در نصیحه الملوک آمده، متمایز است. در اینجا غزالی بدون اینکه به‌طور کامل به اصول سیاستداری و حکمرانی در معنای مصطلح و مرسوم آن بپردازد و با اتکا به ارجاعات پیاپی از سیاست ایران شهری در ایران باستان درصدد بیان همان نصیحت‌ها و موعظه‌های پیشین به سلطان و امرا و وزیران برآید، تمام آن مفاهیم موجود در سامانه اندیشه ایران شهری را با بینشی صوفیانه، آن جهانی، زاهدانه و متمایز بازتعریف می‌کند و شرح می‌دهد. مقایسه لحن و بینش سیاسی غزالی در این اثر با نصیحه الملوک نشان می‌دهد که محتوای این اثر، تحت تأثیر توبه غزالی و گرایش روزافزون او به جهان‌بینی صوفیانه و زاهدانه، به جانب نوعی سیاست زاهدانه و صوفیانه معطوف شده است. بنابراین، با رصد مواضع اصولی غزالی در این اثر، می‌توان تلفیقی نو از آموزه‌های ایران شهری و صوفیانه را در آرای او مشاهده کرد. ارجاعات مکرر و فراوان غزالی به زندگی آن جهانی، توصیه‌های زاهدانه او به سلاطین، وزرا و امیران و تلاش برای تفکیک بار معنایی زمینی و آسمانی این مفاهیم سبب می‌شود مفاهیم بنیادینی همچون عدالت، رعیت، سلطنت، خزانة و به‌طور کلی هر مفهومی که در اندیشه ایران شهری در قالب سیاست و حکومت‌داری و سلطنت عرفی معنا داشت، معنایی ماورایی پیدا کند و در نسبت با موقعیت خداوند-بنده بازتعریف شود. در واقع، غزالی در این رسایل مکرراً از سلطان می‌خواهد در همه حال از یاد خداوند غافل نباشد و سبکی از زیستن را برگزیند که زاهدانه، قناعت‌ورزانه و تقریباً صوفیانه باشد.

بر این مبنا، اگرچه در نصیحه الملوک با آثار مشابه آن در همین دوره، توصیه‌های اعتقادی و نصیحت‌های شریعت‌گرایانه به سلطان مرسوم و متداول است و مقام سلطنت به‌مثابه برادر نهاد دین در نظر گرفته می‌شود که می‌بایست به شکلی موزون جانب هر دو نگه داشته شود، این خصلت‌ها در مکاتیب غزالی به جهان‌بینی زاهدانه و صوفیانه معطوف می‌شود و مفاهیم و اصطلاحات پیشین در بافتی آسمانی و الهی معنا می‌شوند. می‌توان مدعی بود که به‌جز غزالی، هیچ‌یک از سیاست‌نامه‌نویسان دوره میانه به چنین بینش زاهدانه و صوفیانه‌ای از اندیشه‌های سیاسی ایران شهری دست نمی‌یابد و غزالی تحت تأثیر رویداد توبه و دگرگونی احوالات شخصی و تحول در بینش و جهان‌بینی‌اش به چنین خوانشی از سیاست سوق پیدا می‌کند. در ادامه تلاش می‌شود بر مبنای محتوای نامه‌ها در مکاتیب غزالی و همچنین تأثیر واقعه توبه در دگرگونی چشم‌اندازها و بینش‌های شخصی او به سیاست و قدرت، برخی از مهم‌ترین مفاهیمی

که در اندیشه سیاسی ایران شهری مفاهیم بنیادین صرفاً سیاسی و ناظر بر طراحی یک شیوه حکمرانی عقلایی و خردمندانه و عدالت‌محور بودند، مورد بررسی قرار گیرند.

۱. مفهوم سلطنت و پادشاهی و خوانش این جهانی و آن جهانی از آن

سلطنت و پادشاهی کانونی‌ترین مفهوم در اندیشه سیاسی ایران شهری بود. در این تئوری سیاسی، مجموعه‌ای از گزاره‌های دینی و جهان‌بینی‌ماورایی پشتوانه تئوریک مقام شاه بود. علاوه بر این، حول محور همین مفهوم پادشاهی بود که کلیت اندیشه ایران شهری شکل گرفت و تلاش شد با طرح یک نظریه سیاسی حول همین مفهوم، ساختار سیاسی عرفی و عقلایی تنظیم شود و مقام شاهی در بستری از مناسبات عادلانه و معطوف به پاسداشت رعیت و ایجاد امنیت و سرکوب بدعت و غیره تئوریزه گردد. خارج از چارچوب‌های مفهومی اندیشه ایران شهری، این مفهوم در دوره اسلامی نزد عارفان و صوفیان در چارچوبی ایمانی تفسیر شد. در واقع، استفاده از استعاره ملک و سلطان به جای خداوند، یکی از عادت‌های بلاغی بود که نزد صوفیه نخستین و عرفا در گستره‌ای وسیع متداول بود. دلالت‌ها و تأکیدهای قرآن بر جایگاه خداوند به‌مثابه پادشاه و ملک و مالک آسمان‌ها و زمین^۱ نقطه ارجاع حائز اهمیتی بود که صوفیان و عارفان، به‌تناوب، به شرح و تفسیر آن می‌پرداختند. غزالی به تاسی از این رویکردهای پیشینی، در برخی از نامه‌های خود خطاب به سلاطین، میان دو نوع خوانش از پادشاهی جهان و پادشاهی آخرت تمایز قائل می‌شود و سلطان را خطاب قرار می‌دهد که به پادشاهی متزلزل و زودگذر این جهانی اعتماد نکند:

ایزد تعالی ملک اسلام را پادشاهی‌ای عطا کند که پادشاهی این جهان در وی مختصر گردد. مملکت روزی زمین، از مشرق به مغرب بیش نیست و این به نسبت با پادشاهی که ایزد تعالی در آخرت دهد، کلوخی‌ست و همه ولایت‌های روی زمین گرد و غبار آن کلوخ است. همت بلند دار و از خداوند جهان به‌جز پادشاهی آخرت طلب مکن و این بر همه جهانیان دشوار است و بر ملک مشرق و مغرب آسان.^۲

۲. سیاست‌ورزی و پیوند آن با مسئله ایمان

مقایسه نوع تفسیر و شرح غزالی از مفهوم ایمان، آن هم در یک زمینه سیاسی، با دیگر متن‌های سیاست‌نامه‌نگارانه در همین دوره نشان می‌دهد که این مفهوم حداقل در متن‌هایی مانند *سیر الملوک*، *قابوس‌نامه* و حتی *بعدها گلستان* و *بوستان سعدی* به این شکل محوریت پیدا نمی‌کند. اگرچه توصیه همیشگی سیاست‌نامه‌نویسان به سلاطین و حاکمان رعایت حدود شرعی و التزام به امور فقهی و مبارزه

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸۹؛ سوره شوری، آیه ۳۹.

۲. غزالی، مکاتیب، ص ۴.

با بدعت‌های دینی بود، اما مفهوم ایمان آنطور که غزالی آن را در یک زمینه سیاسی خطاب به سلطان شرح و توضیح می‌دهد، پیش از این سابقه نداشته است. غزالی با اتکا به عناصری از ادبیات عرفانی و صوفیانه تلاش می‌کند در مقام یک زاهد و متشرع اصولی، با ظرافت تمام، دو مسئله ایمان به خداوند و نقش آن در گرایش سلطان به عدالت و نیز شیوه سلطنت رعیت‌محور را تئوریزه کند. منظور غزالی از مفهوم ایمان که در نصایح خود به سلاطین و امرا و وزرا بر آن تأکید می‌کند، مجموعه آموزه‌ها، نگرش‌ها و چشم‌اندازهای صوفیانه‌ای بود به مسائل کلانی همچون مرگ، آخرت، قیامت، مسئله توحید، معاد و مفاهیمی از این دست که اغلب در ادبیات صوفیانه مهم‌ترین مفاهیم قلمداد می‌شدند. غزالی در جای‌جای مکتوبات و رسایل خود، خطاب به شخصیت‌های سیاسی، مواعظ و نصایح خود را در قالب ادبیاتی محشون از این مفاهیم انتقال می‌دهد.^۱

۳. غزالی و بازتفسیر مفاهیم ایران شهری در زمینه‌ای صوفیانه

غزالی در مواجهه با سلطان او را با استفاده از دو مکانیزم کنترلی و اخلاقی مجزا خطاب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد شیوه فرمانروایی و سلطنتش را با این دو معیار بسنجد. معیار نخست معیاری برخوردارانه از بینش صوفیانه است؛ غزالی از سلطان می‌خواهد با یادکرد همیشگی مرگ، خصلت فانی بودن جهان را هر لحظه فرا یاد آورد و مرگ را به‌مثابه پایان‌بخش زندگی این جهانی همواره در نظر داشته باشد. معیار دوم، سنجش کیفیت سلطنت با معیارهایی است که پیش از این در سامانه سیاسی ایران باستان پرداخت شده بود که همان اقامه عدل، پاسداشت حقوق رعیت و اجتناب از ظلم و تعدی به او بود. این در واقع الگویی بدیع و دوگانه از تلفیق جهان‌بینی صوفیانه و مبتنی بر اخلاق زاهدانه و شیوه اقامه عدل سلطانی در الگوی باستانی ایران است. غزالی در یکی از نامه‌های خود خطاب به سلطان سنجر، پس از آنکه وی را به یادکرد مرگ و ناپایداری جهان فانی و خوارداشت «سلطنت این جهانی و تلاش برای دست یازیدن به سلطنت آن جهانی»^۲ دعوت می‌کند، او را نسبت به رسیدگی به رعیت طوس هشدار می‌دهد که «ظلم بسیار کشیده‌اند و غله‌شان به سرما و بی‌آبی تباه شده است و درختان صد ساله از بیخ خشک شده‌اند به‌طوری که روستاییان را هیچ نمانده مگر پوستینی و مشتی عیال گرسنه و برهنه»^۳ و از وی می‌خواهد در مقام سلطان مسلمان به مهم‌ترین وظیفه خود که همانا اقامه عدل و فراهم آوردن بساط رفاه نسبی و امنیت رعیت است، عمل کند.

غزالی با اتکا به برخی از تمثیل‌های مشهور همچون تمثیل چوپان و رمه، جایگاه رعیت را از موقعیت

۱. برای نمونه‌هایی از این دست بنگرید به: همان، ص ۱۵-۵۴.

۲. همان، ص ۶.

۳. همان، ص ۷.

رمگی به موقعیت «بندگانِ عزیزِ لا اله الا الله گویانِ خداوند» می‌نشانند و جایگاه سلطان را در مقام شبان این گله، جایگاهی خطیر می‌بیند و می‌گوید در روز قیامت مهم‌ترین پرسش خداوند از سلطان، پرسش از کیفیت رعایت حال بندگان است.^۱ این در واقع توصیفی بدیع و خاص غزالی است که در آن، نسبت سلطان به رعیت، در نسبت میان خداوند و کل هستی، نسبتی طولی قلمداد می‌شود. بنابراین، هشدار اصلی غزالی به سلطان این است که در جایگاه سلطانی نیز موقعیت بندگی و مسئولیت خطیر خود را فراموش نکند و همواره روز جزا و قیامت را به یاد داشته باشد.

غزالی همچنین با تأکیدی فزاینده بر مسئله عدالت، با زبانی صریح و لحنی کوبنده و استوار، سلطان را به رعایت انصاف در امور مملکتداری، از دریافت مالیات گرفته تا رعایت حقوق اقلیت‌ها و اهل کتاب و عالمان و غیره، دعوت می‌کند: «سیرت پدر خویش (ملکشاه) نگاه دار و آنچه وی از مالیات بستد تو نیز بستان و چیزی بدان میفزای و اگر تو را گویند در مملکت تو جهودی باشد، آن بیرون کن، بگو در دوران پدرم کی چنین بود؟ و بدان هر کو سنت پدر خویش باطل کند، عاق باشد و به بهشت نرود و هر که تو را به حقوق دعوت کند او دشمن تو است.»^۲ در اینجا نیز تلاش غزالی، آفرینش روایتی درهم‌تنیده از عدالت ایران شهری و نظریه جزا و عقاب اسلامی است، به نحوی که شاه را به اجرای دقیق عدالت دعوت می‌کند و در عین حال، شیوه انزار و تبشیر وی نیز براساس زبان زهد اسلامی است تا شخص سلطان را در مقام بنده‌ای مسئول، در برابر ترس از جهنم و وعده بهشت قرار دهد. غزالی با ایجاد تفکیک میان «مُلک زمین و مُلک آسمان»^۳ تعریض‌های اخلاقی و هشدارهایی را متوجه جایگاه سلطنت می‌کند تا مسئولیتش را در قبال رعیت به او یادآوری کند. در واقع، استفاده فزاینده غزالی از ادبیات آشنا و مرسوم زاهدانه ناظر بر حساسیت‌های او نسبت به نقش سلطان در سعادت و گرفتاری رعیت است.

غزالی خطاب به وزیران نیز از این ادبیات خاشعانه و زهدگرایانه بیشترین بهره را می‌برد. وی در اشاره به مفهوم امیر، آن را همزمان در معنایی این جهانی و آن جهانی بازتعریف می‌کند و امارت این جهانی را در مقابل آن امارت جاودان به چیزی نمی‌گیرد. غزالی در نصیحت امیران، امارت اصلی و مهم‌تر را «امارت بر لشکر روان و سروری بر لشکر بیان باطنی» می‌داند. در اینجا سخن غزالی ناظر بر دفع رذیلت‌های اخلاقی و تلاش برای شکوفایی و غنا بخشیدن به صفای باطن است. این تأکید فزاینده غزالی بر اولویت دادن به صفای باطن، در واقع وامدار ادبیات صوفیه و عرفاست که سعادت آدمی را وابسته به میزان جهد او برای زدودن گرد ناخالصی‌ها و رذیلت‌ها از مملکت وجودی می‌دانند:

۱. همان، ص ۹.

۲. همان.

۳. همان، ص ۹.

اول لشکری که در ولایت آدمی کرده‌اند، لشکر جنود باطن است و این جنود باطن اصناف بسیار دارند و رؤسای ایشان سه‌اند: شهوت، غضب و حیلت کردن و تلبیس. و خلق در مواجهه با این سه، دو گروه‌اند: گروهی که این هر سه را مقهور و مسخر خویش کرده‌اند و اینان امیران و پادشاهان‌اند و گروه دوم، کمر بر خدمت این هر سه بسته‌اند و اینان اسیران و نایبانیان‌اند.^۱

این رویکرد غزالی همچنین در شرح و توضیح معنای واژه خزانه نمود می‌یابد. مفهوم خزانه که در مناسبات مالی و سیاسی و دامنه اقتدار سلاطین و امرا از مهم‌ترین واژگان به شمار می‌رفت و رونق و فریبی آن بر میزان اقتدار سلطان و نسبت رعیت با شیوه سلطنت او و همچنین رابطه او با مال‌اندوزی و ذخیره آن و همچنین نوع بهره‌گیری از آن در مناسبات قدرت اهمیت فراوان داشت، برای غزالی معنایی فرازمینی می‌یافت: «خزانه همه ملوک متناهی ست و خزانه ملک‌الملوک نامتناهی. یکی از خزائن ملک‌الملوک سعادت است و یکی شقاوت. و این هر دو در غیب الغیب پوشیده است. و این هر دو را کلید است. یکی را کلید، عبادت است و دیگری را کلید، معصیت. اما زر و سیم که در خزائن ملوک و سلاطین بود، دوزخ است.»

بر این مبنای غزالی در نصیحت‌های خود به‌ویژه به امرا و وزیرانی که مسئول خزائن سلاطین بودند، با دادن معنایی صوفیانه و عرفانی به خزانه، توجه آنها را به رعایت امور اخلاقی و مسئولیت‌پذیرانه‌تر در حین تصدی امور معطوف می‌سازد. فارغ از اینکه این توصیه‌های بدیع چه اندازه در روحيات و رویکردهای امرا تأثیر گذار بود، نوع نگاه غزالی در مقام یک عالم پرنفوذ در گستره جهان اسلام با جهان‌بینی غنی صوفیانه - پرهیزکارانه، این ادبیات نصیحت‌گرایانه را دگرگون می‌کرد و آن را به‌مثابه تلفیقی از نصایح ایران‌شهری - عرفانی مطرح می‌ساخت که در نوع خود ادبیات بلاغی ویژه‌ای محسوب می‌شد و ناظر بر مناسبات سیاسی ویژه‌ای بود که در آن، نسبت میان سلطان و رعیت براساس عدالت سنجیده می‌شد و خداوند، به‌مثابه ناظر کل، بر این مناسبات نظارت همیشگی داشت.

۴. غزالی و خوانشی ولایت‌مدارانه از مسئله عدالت

مفهوم ولایت حداقل تا پیش از ظهور غزالی از جانب طیفی از صوفیه و عرفای نخستین به‌مثابه دریچه‌ای ارتباطی میان خداوند و بندگان خاص او تئوریزه شده بود. این مسئله به‌ویژه در تبیین مسئله انقطاع یا عدم انقطاع وحی بعد از پیامبر، حداقل در گستره جهان اسلام به‌مثابه یک مفهوم مهم برجسته شد. به صورت کلی، دو مفهوم ولی و ولایت از چشم‌انداز صوفیه نخستین و عارفان ایرانی قرون اولیه اسلامی، ناظر بر

ارتباط ویژه خداوند با برگزیده‌ای از بندگان بود که بعد از گذار از دوره نبی، از طریق الهام‌های شهودی و پیوندهای نهانی، رسالت معنوی ویژه‌ای بر دوش این طیف از نخبگان معنوی می‌نهاد و آنان را به کانون اصلی حق و حقیقت مبدل می‌ساخت.^۱ این برداشت‌ها از مفهوم ولایت در مقایسه با آنچه نزد شیعیان در ادوار بعدی در همین زمینه مطرح شد، بار سیاسی خاصی نداشت، اما حداقل مفهوم ولایت و مقام ولی را به یکی از مهم‌ترین مفاهیم در ادبیات نظری عرفان و تصوف اسلامی مبدل ساخت. شاید بتوان گفت این مفهوم برای نخستین بار از جانب غزالی در زمینه‌ای سیاسی و در پیوند با حکومت‌ورزی و سلطنت مشروع و عدالت‌محور مطرح شد و این نیز به خاطر تبیین ویژه‌ای بود که وی از مسئله عدالت به دست می‌داد. غزالی با استفاده از مفهوم ولایت در زمینه‌ای سیاسی، نگرش ویژه خود را درباره جایگاه سلطان پدید آورد. او در شرح و ایضاح بیشتر مفهوم عدالت، از ده خصلت مهم عدالت نام می‌برد که خصلت اول آن در پیوند با مفهوم ولایت شرح داده می‌شد: «و اصول عدل و انصاف رعیت یکی آن است که نخست قدر ولایت بداند و خطر آن نیز بداند که در ولایت نعمتی است که هر که به حق آن قیام نماید سعادت یابد که ماورای آن هیچ سعادت نتوان یافت و اگر تقصیر کند شقاوتی یابد که بعد از کفر هیچ شقاوتی فزون‌تر از آن نبود.»^۲ غزالی، در ادامه، با نقل پاره‌ای از احادیث پیامبر درباره عدالت سلطانی می‌نویسد: «پس چون چنین بود، نعمت بیش از آن نبود که ایزد تعالی کسی را درجه سلطانی و ولایت دهد و اگر سلطان قدر این ولایت نداند بیم آن رود که خدای تعالی وی را دشمن گیرد. و رسول خدای فرمود که هیچ کس را در این جهان ولایتی ندهند الا آنکه در روز قیامت وی را آورند دست به غل کشیده. اگر نیکوکار بود رها کنند و اگر نه، غلی دیگر بر دست‌هایش بندند.»^۳

۵. غزالی و کاربست زبان نمادین عرفانی در نصیحت وزیران

به تناسب گذار غزالی از دوران نخستین به دوران متأخر حیات فکری‌اش، گرایش او به زیست و جهان‌بینی صوفیانه فزونی گرفت و همین مسئله بر ادبیات موعظه‌گرانه و نصیحت‌گرایانه وی خطاب به سلاطین و وزرا تأثیری ژرف نهاد. نمونه‌ای از این موعظه‌های عرفانی غزالی در خطاب او به ضیاءالملک، یکی از فرزندان نظام‌الملک، دیده می‌شود که در منصب وزارت قرار داشت. با توجه به اینکه مخاطب غزالی یکی از وزرای سلجوقیان است، انتظار می‌رود که مواعظ او صرفاً سیاسی و در چارچوب وظایف

۱. بنگرید به: عزیزالدین نسفی، مجموعه رسایل انسان کامل، تصحیح ماریژان موله (انتشارات قسمت ایرانشناسی ایران و فرانسه، ۱۳۵۰)، ص ۲۸؛ نجم‌الدین دایه رازی، مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، تصحیح امین ریاحی (تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳)، ص ۲۴۴؛ جلال‌الدین

آشتیانی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم (مشهد: انتشارات باستان، ۱۳۸۵)، ص ۵۹۵.

۲. غزالی، نصیحه الملوک، ص ۳۶.

۳. همان، ص ۳۸.

منصب وزارت باشد، اما غزالی با استفاده از یک تداعی بلاغت‌گونه از واژه ضیاء نصیحت‌های خود را خطاب به وی چنین آغاز می‌کند:

آن دل عزیز به ضیاء انوار الهی منور باد. آن ضیاء و نوری که ثمره انشراح صدر بود. و چون این نور و ضیاء پیدا شود علامت آن بود که در دنیا نگاه کند. همه خلائق از وی ظاهری آراسته بینند و وی باطن آلوده بینند. و چون در عمر نگاه کند همه خلق از وی طراوت بینند و وی خطر حسرت آخر بینند. اگر صدر وزارت را به این ضیاء ارزانی دارند، علامت آن بود که از دل خویش لوحی سازد و عاقبت و سرانجام کار وزرایی، که در عمر خود یاد دارد، در آن لوح نقش کند و مطالعه آن می‌کند.^۱

نتیجه‌گیری

توبه غزالی، به‌عنوان مهم‌ترین رویداد در حیات فکری و سیاسی او، زندگی او را به دو دوره متمایز تقسیم کرد. این اتفاق به‌ویژه بر طرز تلقی و بینش وی از سیاست تأثیر مستقیم گذاشت، به نحوی که بنیان‌های ایران‌شهری سیاست را نزد وی دگرگون کرد. غزالی، تا پیش از توبه، سیاست‌نامه‌نویس و شریعت‌نامه‌نگاری نسبتاً نامدار و مشهور بود که بینش سیاسی او تحت تأثیرات عمیقی که از اندیشه‌های ایران‌شهری گرفته بود، قرار داشت. در واقع، غزالی پیش از توبه، به صورت کامل، بنیان‌ها و اصول سیاسی مندرج در اندیشه سیاست ایران‌شهری را اخذ کرده و با تلفیق برخی آموزه‌های شرعی و فقهی و کلام اسلامی با آن، نصیحه الملوک را برای سلطان معاصر خود نوشته بود. اما این بینش سیاسی پس از توبه غزالی و تصمیم او به انزوا و اکراه از تصدی مقام‌های دولتی دگرگون گشت، به نحوی که تلقی وی از سیاست با نوعی جهان‌بینی غنی صوفیانه تلفیق شد و همان اندیشه‌های پیشینی و اصول مهمی همچون عدالت، امنیت، وزارت، سلطنت، پادشاهی و غیره در چشم‌انداز صوفیانه‌اش، رنگ و بوی عرفانی‌تری به خود گرفت. نتیجه این تحول آفرینش ادبیاتی تلفیقی از دو رکن اندیشه سیاسی ایران‌شهری و آموزه‌های صوفیانه - عرفانی بود که نصایح و مواعظ او را در خطاب به سلطان و وزیر، بیش از آنکه مانند دوران پیشین، رنگ و بوی زمینی‌تر، عرفی‌تر و مرسوم‌تری بدهد، شمایی عرفانی و صوفیانه بخشید.

کتابنامه

- آشتیانی، جلال‌الدین. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، مشهد: انتشارات باستان، ۱۳۸۵.
- خدیوجم، حسین. مقدمه کتاب احیاء علوم الدین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
- خدیوجم، حسین. مقدمه‌ای بر کتاب کیمیای سعادت، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- دادبه، اصغر و پریا زواره‌ئیان. «بررسی مکاتیب فارسی غزالی و اهمیت آن»، پژوهشنامه نسخه‌شناسی متون نظم و نشر فارسی، دوره ۳، ش ۹، ۱۳۹۷، ص ۳۱-۵۴.
- رازی، نجم‌الدین دایه. مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، تصحیح امین ریاحی، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. فرار از مدرسه، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.
- سعدی، مصلح‌الدین. کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- طباطبایی، سید جواد. خواجه نظام‌الملک، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- عنصر‌المعالی، کیکاووس بن وشمگیر. قابوس‌نامه، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۷.
- غزالی، ابوحامد محمد. نصیحه الملوک، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۷.
- غزالی، ابوحامد محمد. مکاتیب غزالی، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۳.
- غزالی، ابوحامد محمد. المتقذ من الضلال، ترجمه ناصر طباطبایی، تهران: نشر مولی، ۱۳۹۳.
- غزالی، ابوحامد محمد. فضائح الباطنیه و فضائل المستظهریه، با کوشش و مقدمه عبدالرحمن بدوی، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
- قادری، حاتم و سید جواد طباطبایی. اندیشه سیاسی غزالی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.
- قادری، حاتم. اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: سمت، ۱۳۷۸.
- کرون، پاتریشیا. «تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام: میراث فرهنگی ایران و اندرزنامه‌ها»، ترجمه مسعود جعفری جزئی، بخارا، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰.
- کلوزنر، کارلا. دیوانسالاری در عصر سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹.
- لائوست، هنری. سیاست و غزالی، ترجمه مهدی مظفری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
- منا، فاروق. غزالی و اسماعیلیان: مشاجره بر سر عقل و مرجعیت در اسلام، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات فرزانه، ۱۳۹۲.
- نسفی، عزیزالدین. مجموعه رسایل انسان کامل، تصحیح ماریزان موله، انتشارات قسمت ایران‌شناسی ایران و فرانسه، ۱۳۵۰.
- نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن. سیاست‌نامه، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۳.

خاستگاه میان‌رودانی تصویر شیطان در آیین‌های گنوسی و زروانی

نوع مقاله: پژوهشی

*تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۹/۲۲

*تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۲/۲۰

سید توفیق حسینی^۱

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران.

چکیده

آموزه باور به شر اندیشه‌ای دیرپا و کهن در آیین‌های بشری است. به نظر می‌رسد پنداشت عدم تعادل و تباهی در هستی بنیادی‌ترین ریشه اندیشه شر بوده باشد. در تاریخ ادیان مشخص‌ترین تصویر مفهوم شر تجسم ذات شیطان است. البته این نکته قابل ذکر است که تصاویر و بن‌مایه‌های مفهوم شر در طول تاریخ همواره گوناگون و ناهمسان بوده‌اند. این گوناگونی نشان از ناهمگونی فهم و پنداشت ریشه‌های اندیشه شر نزد بشر دارد. برخی از پژوهشگران بر این باورند که بن‌مایه‌های تصویری و مفهومی در اندیشه‌های بشر ارتباطی نزدیک با هم دارند. بر این مبنا که هر تصویر، همچون واژه که دربردارنده یک دال و مدلول است، حاوی یک بن‌مایه مفهومی ویژه است. از این رو، تصویر شیطان نیز بی‌تردید حاوی اندیشه‌ای پنهان در روایت آیینی از مفهوم شر و شیطان است. برای نمونه، تصویر شیطان در متون گنوسی حاوی اندیشه مفهوم میان‌رودانی از شر است که خود مؤید این امر است که نه فقط تصویر شیطان بلکه بن‌مایه مفهومی روایت شر و چپستی حضور شر در هستی در این آیین‌ها باید ریشه در اساطیر میان‌رودانی داشته باشد. بر این مبنا، این پژوهش درصدد است براساس رویکرد تحلیلی و توصیفی منابع دست اول مانوی، گنوسی و میان‌رودانی به بررسی و واکاوی ریشه‌های تصویر و پندار شیطان در آیین‌های گنوسی بپردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد بن‌مایه‌ها، مفاهیم و تصویر شیطان در این کیش‌ها ریشه‌های میان‌رودانی دارد که در باورهای گنوسی به صورت اسطوره شیطان به تصویر درآمده است. واژگان کلیدی: کیش مانوی، کیش‌های گنوسی، کیش زروانی، آموزه شر، تصویر شیطان.

Mesopotamian Origin of the Devil's Image in Gnostic and Zurvanite Cults

Sayed Toufiq Hosseini²

2. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran.

Abstract

Belief in evil is one of the long-standing and widespread themes in human religious thoughts. A belief, which is rooted in the idea of imbalance and corruption in existence. In the history of religion, the most distinct image of the concept of evil is the visualization of the devil's nature. It is noteworthy that the image and description of evil in human minds has been heterogeneous and diverse throughout history and this diversity has shown the multiplicity of the roots of the belief in this idea. Some researchers believe that the visual and conceptual motifs are closely related in human thoughts; that is every image contains a specific conceptual motif as each word has its signifier and signified. Therefore, the image of the devil, doubtlessly, encompasses a hidden idea in a religious narrative of the concept of evil. For example, the image of the devil in the gnostic texts bears a Mesopotamian mark on the concept of evil, which in turn confirms that not only the image of the devil but the conceptual motif of evil and its presence in existence must be rooted in Mesopotamian mythology. Accordingly, the present study seeks to rediscover the roots of imagination and the image of the devil in Gnostic religions, based on the analytical and descriptive approach of Manichaean, Gnostic, and Mesopotamian primary sources. The results of this research show that the motifs, concepts, and image of the devil in these religions have a Mesopotamian root, which has been depicted as the myth of the devil in Gnostic beliefs.

Keywords: Manichaean Religion, Gnostic Religions, Zurvanism, Concept of the Evil, the Image of the Devil.

- Corresponding Author Email Address: T.hosseini@alzahra.ac.ir
<https://doi.org/10.48308/irhj.2023.103281>
<http://dori.net/dor/20.1001.1.20087357.1402.16.1.2.8>



مقدمه

واکاوی در ریشه‌اندیشه‌شر همواره بخشی از تأملات فلسفی بشری در حوزه ادیان بوده است. به نظر اندیشمندان، بشر نیروی شر را به معنای عدم حضور خیر و یا در تضاد با خیر و گاه نشانه‌ای بر عدم تعادل در هستی تفسیر می‌کرده است. از این رو بخشی از کارکرد حضور شر در هستی، تفهیم و تعلیل آشوب و تباهی در زندگی بوده که با اندیشه‌شیطان به تصویر درآمده است. در حقیقت، شیطان را می‌توان بخشی از تصور همیشگی بشر از هستی شر دانست که زندگی بشری را تهدید به نابودی می‌کرده است. از این رو، در واکاوی ماهیت و سرشت تصویر شیطان در متون اساطیری می‌توان جلوه‌ای از نبرد جاودانه مرگ و هستی را دید. این جدال دوسویه و مفهوم‌پردازي دینی با خوانش گنوسی از هستی بسیار همسان و همسو است. در آیین‌های گنوسی و زروانی نیز جهان عرصه جدال و نبرد دو اصل خیر و شر است که اساس جهان‌بینی این آیین‌ها را شکل می‌دهد. درباره‌خاستگاه و ریشه‌های این اندیشه بنیادی آیین‌های گنوسی و زروانی بسیار سخن آمده است. اما آنچه در این خصوص قابل توجه است، سرشت تلفیقی و التقاطی این آیین‌هاست. چنانکه در شکل‌گیری جهان‌بینی آیین‌های گنوسی و زروانی بن‌مایه‌ها و مفاهیم مشترک گوناگونی را می‌توان باز یافت. بخشی از این بن‌مایه‌ها و مفاهیم، از جمله تصویر شر، آنچنانکه خواهیم دید، ریشه در ادیان باستانی میان‌رودانی دارد. در روایت‌های میان‌رودانی، جدال خیر و شر که جلوه‌ای از فجایع طبیعی و اقلیمی سرزمین میان‌رودان است، سرمنشأ تکوین اسطوره شر است که به صورت نبرد خدای طوفان با خدای خورشید به تصویر درآمده است؛ رخدادی که میان‌رودانیان هر سال با وقوع طوفان‌ها و سیلاب‌های فراوان شاهد آن بودند و با پیروزی رب‌النوع خورشید در آغاز سال نو بزرگ داشته می‌شد. نکته قابل توجه آنکه در بررسی مستندات آیین‌های گنوسی و زروانی، تصویری که از خدای تاریکی ترسیم شده است با توصیف ارباب تاریکی در اساطیر میان‌رودان همسانی مفهومی و توصیفی بسیاری دارد. بر این مبنا، این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی و رویکردی تطبیقی و مقایسه‌ای به بررسی این مسئله می‌پردازد که ریشه‌های همسانی بن‌مایه و تصویر اندیشه شر یا شیطان در آیین‌های گنوسی، زروانی و اساطیر میان‌رودانی چیست؟

هانس یوناس^۱ از نخستین کسانی بود که به بررسی مشابهت‌های ریشه‌های شر در آیین مانوی و کیش‌های گنوسی پرداخت. البته پیش از او، رایتسن‌اشتاین^۲ به مطالعه اندیشه‌های گنوسی و مشابهت‌های ممکن میان این اندیشه‌ها و باورهای ایرانی همت گمارده بود. اما در واقع پیش‌درآمد نیبرگ^۳ درباره

1. H. Jonas, *Gnosis und Spätantiker Geist*, I (Göttingen: Vandenhoeck, 1939).

2. R. Reitzenstein, *Das iranische Erlösungsmysterium* (Bonn: Marcus & E. Weber's Verlag, 1921).

3. H. S. Nyberg, *Die Religionen des Alten Iran*, H. H. Schaeder (Leipzig: Henrich Verlag, 1958).

حضور اندیشه زروان در میان‌رودان و نظریات هنینگ^۱ و کریستن سن^۲ درخصوص شکل‌گیری زروان در این سرزمین بود که راه را برای بررسی مشابهت‌های کیش مانوی و زروانی باز کرد. تحقیقات زرن^۳ درباره زروانی‌گری را باید نخستین تلاش منسجم در این خصوص دانست. هرچند مشکل اصلی کار او فقدان تعمق درباره ریشه‌های زروانی‌گری و ابهام درباره تأثیرگذاری آن بر سایر کیش‌هاست. از جمله خود زرن به این مسئله معترف است که تحت تأثیر کومون به مشابهت شیطان شیرسر مانوی و نقش‌های زروان توجه کرده است. ویدن‌گرن^۴ نیز در اثر خود به نام *دین‌های ایرانی* مباحث بیشتری را به بررسی کیش مانوی و زروان اختصاص می‌دهد. او، در این اثر، هرچند به ریشه‌های اندیشه شر اشاره‌ای نمی‌کند، از مشابهت برخی عقاید گنوسی مانوی از جمله باور به رستگاری نورهای دریند و نیز از خاستگاه باورهای زروانی سخن می‌گوید. ویدن‌گرن همچنین در بخشی دیگر از تحقیق خود حضور عناصر زروانی را در متون قمران و کیش‌های گنوسی بررسی می‌کند. شیدر^۵ نیز به مطالعه ریشه‌های زروانی کیش مانوی پرداخته است. هرچند تحقیق او نیز صرفاً محدود به بررسی کاربرد استعاره‌ها و نام‌های زروانی در کیش مانوی است. از معدود بررسی‌های صورت‌گرفته در زبان فارسی نیز می‌توان به مقاله «اهریمن‌پرستی زروانی و نمونه‌های بازمانده از آن» از دکتر اکبری مفاخر اشاره کرد که در بخشی از آن به مشابهت بن‌مایه‌های تصویری شیطان در متون مانوی و خدای شیرسر زروانی اشاره کرده است. البته این اثر نیز از واکاوی ریشه‌های مشترک هر دو آیین و از جمله واکاوی اساطیر میان‌رودانی و یافتن نمونه‌های گوناگون در آیین‌های همسو بازمانده است.

ریشه‌های بن‌مایه شیطان در کیش‌های گنوسی

نگاه آیین‌های گنوسی به شیطان که دربردارنده آموزه روح تبعیدشده الهی به جسم شیطانی است، همسویی بسیاری با اساطیر و تأملات کهن یونانی دارد که در تفکرات افلاطونیان و نوافلاطونیان تداوم یافته است. در گورن‌بسته‌ای از یونان باستان، درباره سربازان کشته‌شده در نبرد پوتیدایا چنین آمده است که روان بشری به جهان اثیری و بدن آنها به هادس فرو می‌رود.^۶ این آموزه در آثار فلاسفه بعدی یونان موجب طرح مباحث بسیاری درباره ارتباط میان شیطان و ماده شد. در آیین‌های گنوسی نیز آموزه

1. W. B. Henning, *Zoroaster: politician or witch-doctor?* (Oxford: Oxford Uni. Press, 1951).

2. A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* (Ejnar: Munksgaard, 1944).

3. R. C. Zaehner, *Zurvan, a Zoroastrian Dilemma* (Oxford: Oxford Uni. Press, 1955).

4. W. Widengren, *Die Religionen Irans* (Stuttgart: Kohlhammer, 1965).

5. H. H. Schaeder, *Urforn und Fortbildungen des manichäischen Systems* (Leipzig: Teubner, 1927).

6. Sarah Iles Johnston, *Ancient Religions* (USA: Harvard University Press, 2007), p. 100.

شیطان و همسانی او با ماده و دنیای مادی از این اندیشه بهره‌ فراوانی برده است.^۱ نکته قابل توجه آنکه این اندیشه نه فقط در دستگاه اسطوره‌شناسی گنوسی، بلکه بر دورنمای فکری و فلسفی سایر ادیان میان‌رودانی نیز عمیقاً تأثیر گذار بوده است. کیش مانوی نیز که بسیار وامدار آموزه‌های گنوسی است، در تفهیم ماهیت شر بودن هستی و جهان مادی از این اندیشه بسیار بهره برده است و تدوین روایت‌های بنیادی اساطیر آفرینش و سرانجام این کیش را می‌توان براساس این آموزه دانست.

از جمله آیین‌های گنوسی دیگر که این اندیشه در آموزه‌های آن یافت می‌شود، کیش مندایی است که بن‌مایه تقابل نور و تاریکی بنیانی‌ترین و اساسی‌ترین آموزه این آیین است. براساس آموزه‌های این کیش قلمروهای نور و تاریکی که به ترتیب قلمرو خیر و شرند، تا ابد از هم جدا هستند. چنانکه از ماهیت همسان این آیین‌های گنوسی آشکار است، تقابل بنیادی دو دنیای خیر و شر در آموزه تقابل ماده و روح به تصویر درآمده است. براساس نظر هانس یوناس، در آیین‌های گنوسی که از نظر او ریشه‌ای سریانی - مصری دارند، برای تبیین علت غیرمادی بودن ماهیت شیطان از بن‌مایه فرشتگان ساقط‌شده از سرزمین نور استفاده شده است.^۲ البته هرچند تقابل بین این دو اصل در بسیاری از مکاتب گنوسی دیده می‌شود که بر مبنای آن اصل شر یا شیطان صورتی مادی دارد و اصل خیر دارای صورتی غیرمادی است،^۳ درباره علت غیرمادی بودن شیطان در این کیش‌ها توضیح مشخصی داده نشده است. فارغ از ریشه‌های هلنیستی و تفسیرات افلاطونی، درخصوص خاستگاه شر بودن هستی مادی در کیش‌های گنوسی باید به تأثیرات مکاشفات عرفانی کیش‌های یهودی در این کیش‌ها نیز اشاره کنیم. تعاملات مستقیم میان دین یهود و کیش‌های گنوسی را می‌توان از جمله ریشه‌های تکوین فکری مفهوم شیطان دانست.^۴

اصل اساسی تقابل ماده و روح را که به‌عنوان زیربنای اندیشه گنوسی در تبیین خاستگاه اندیشه شیطان یا شر به آن اشاره شد، در کیش‌های گنوسی و از جمله آیین مانوی به‌خوبی می‌توان دید. در تأیید آنچه ذکر شد، منشأ آموزه تقابل دو اصل خدایی و مادی را می‌توان در سفر پیدایش نیز باز یافت. در متن عبری سفر پیدایش (کتاب اول، باب سوم، آیه ۳۰) آمده است: «و یهوه گفت که روح من در انسان وارد نخواهد شد، زیرا او جسم گوشتی است.»^۵

این اندیشه که خدا دارای سرشتی پاک و غیرمادی و انسان دارای جسمی مادی و شر است، در کیش‌های گنوسی توسعه و تفسیر بسیاری یافته است. نمونه‌ای از این تفسیر را می‌توان در آموزه‌های

1. B. A. Pearson, F. Wisse, *Nag Hammadi Codex VII. The Coptic Gnostic Library* (Leiden: E. J. Brill, 1996), p. 373.

2. Jonas, pp. 256-257.

3. K. Rudolph, *Gnosis: The Nature and History of Gnosticism* (New York: Harper Collins, 1989), p. 73.

4. M. Krause, *Gnosis and Gnosticism* (Leiden: E. J. Brill, 1977), p. 70.

5. Thom. Blair, *The Hebrew-English. Old Testament and English Standard Version* (Crossway: Studia Hebraica Stuttgartensia. 2013), 6: 30.

کیش مانوی دید که در آن جسم بشری را کاملاً از هستی خدایی جدا و سرشت آن را شیطانی یا شر می‌دانند. در حقیقت، مانی پس از دریافت اندیشهٔ تقابل دو اصل گنوسی خیر و شر و تغییر آن، آموزهٔ آخرت‌شناسانهٔ نجات‌بخشی و الحاق ذرات نور خدایی به جهان نور را طرح می‌کند. مانی بر این مبنا معتقد است که انسان دارای ذراتی از عناصر نور است که با پاک‌سازی و تلاش به اصل خود باز خواهد گشت. روایت دیگری که بنا به نظر یوناس می‌تواند منشأ تبیین خاستگاه اندیشهٔ شیطان تلقی شود، داستان سقوط فرشتگان در کتاب سفر پیدایش است^۱ که به دو صورت در داستان آفرینش باز گفته شده است. اولین صورت این داستان را می‌توان در روایت رانده شدن شیطان دید. در بندی از متن سفر پیدایش (کتاب اول، باب سوم، آیهٔ ۱۴) آمده است که یهوه مار را، به‌عنوان نماد شیطان، نفرین کرد.^۲ در دومین نمونه می‌توان به روایت رانده شدن آدم و حوا از بهشت عدن اشاره کرد که جلوه‌ای از رانده شدن و جدا افتادن از اصل خیر است که در اساطیر آفرینش کیش مانوی نیز باز نمود یافته است. در این روایت مانوی پس از آنکه هرمزد بیخ و ذرات نور در دنیای تاریکی از اهریمن و سپاهش شکست می‌خورند، ذرات نور توسط تاریکی ربوده و در هستی مادی محبوس می‌شوند.^۳

نمونهٔ دیگری از روایت خاستگاه شیطان که در منابع گنوسی با عنوان سقوط فرشتگان از آن یاد شده، در کیش مانی به شکل دیگری تغییر یافته و باز گفته شده است. در اسطورهٔ آفرینش مانی این فرشتگان به دیوانی با منشأ تاریکی تغییر شکل یافته‌اند که در نتیجهٔ شورش علیه دنیای نور به زمین تبعید می‌شوند. نمونه‌هایی از این دو روایت در آثار گنوسی پیش از مانی نیز باقی مانده است، از جمله سقوط از اصل علوانی و تبدیل شدن به عنصر شیطانی در آثار گنوسی به داستان گناه اصلی آدم و رانده شدن او تغییر یافته است. این روایت در برخی از آثار گنوسی به داستان رانده شدن خود شیطان که منشأ این اصل را بازگو می‌کند، نیز تبدیل شده است. البته روایت رانده شدن شیطان می‌تواند جدا شدن ذرات نور از عالم نور و ترکیب آن ذرات با ماده را نیز بازنمایی کند.^۴

در نسخهٔ اتیوپیایی کتاب خنوخ (فصل ۶ تا ۱۰) داستان گناه پسران خدا یا فرشتگان و مجازات آنها شرح داده شده است. این فصول بخشی از کتاب مشهور به کتاب فرشتگان^۵ است که قسمت‌های ۱ تا ۳۶ کتاب قبطی خنوخ را شامل می‌شود که به نظر می‌رسد در فلسطین در قرن سوم قبل از میلاد نوشته

1. Jonas, p. 257.

2. Blair, 3:14.

3. H. J. Polotsky, *Kephalaia*, Band I (Lieferung 1-10) (Stuttgart: Kohlhammer Verlag, 1940), p. 58.

4. P. Alexander, *The Targumim and early Exegesis of Sons of God in Genesis 6* (New York: J. S. Press. 1972), pp. 60-61.

5. *Book of Watchers*

شده باشد.^۱ در این کتاب چنین آمده است که در روزگار جَرَد، پسر مهالالیل و پدر خنوخ، ۲۰۰ فرشته از آسمان به کوه هرمون صعود کردند، چون کفر گفته بودند و دچار نفرین شدند. در قسمتی دیگر از این روایت سقوط (قسمت ۶، بند ۲)، داستان درآمیختن این فرشتگان با انسان‌ها ذکر شده است: «و فرشتگان فرزندان بهشت را دیدند و در ایشان طمع بستند و به یکدیگر گفتند بیایید زانی از میان فرزندان آدم بگیریم تا صاحب فرزندان شویم.»^۲

همچنین در قسمت دیگری از متن کتاب خنوخ (قسمت ۷، بند ۶) آمده است که فرشتگان پس از آنکه تمام ذخایر انسان‌ها را مصرف کردند، انسان‌ها چون نتوانستند آنها را سیر کنند، علیه‌شان شورشیدند و آنها را بلعیدند و شروع به گناه علیه پرندگان و حیوانات کردند و خون و گوشت همدیگر را دریدند و زمین علیه این بی‌قانونی اتهام زد.^۳ در قسمتی دیگر از این متن (قسمت ۲۲، بند ۱۰) ذکر شده است که سرانجام فرستادگان خدا این فرشتگان رانده‌شده را برای همیشه زندانی کردند.^۴

داستان این فرشتگان رانده‌شده و سرانجام زندانی شدن آنها به صورت کاملاً مشابهی در کتاب مانوی کفالا یا بازگفته شده است. نکته جالب آنکه در کتاب کفالا یا حتی از واژگانی همسان با متن گنوسی خنوخ برای توصیف این فرشتگان یا نگاهبانان^۵ استفاده شده است. در این متن (قسمت ۴۵، بند ۳۷-۳۸) آمده است: «... پیش از آنکه نگاهبانان شورش کنند و به زمین تبعید شوند، زندانی عمیق برای آنها در عمق زمین و زیر کوه‌ها نهاده شد...»^۶

خوانشی دیگر از این اسطوره را در کتاب گنوسی عهدنامه دوازده پاتری آر خون که در دوران اوایل زندگی مسیح نوشته شده است، می‌توان باز یافت.^۷ در متن گنوسی دیگری به نام *مُلحقات سفر آفرینش* که از نسخ یافته‌شده در قُمران است، روایت دیگری از داستان رانده شدن شیطان آمده است. در این متن از فرشته رانده‌شده با نام «نیپلیم» یاد می‌شود. لَمک پدر نوح به تباه‌کاری نیپلیم فرزند خدا اشاره دارد.^۸ جالب آنکه در متن اسلاوی کتاب گنوسی خنوخ بین فرشتگان و شیطان ارتباط نزدیکی است و سردسته این فرشتگان شیطانائیل^۹ معرفی شده است. در حقیقت، با تأمل در همسانی روایت‌های گفته‌شده، می‌توان چنین فرض کرد که منشأ داستان سقوط شیطان و نیز خاستگاه تحول شیطان در متون گنوسی باید

1. J. T. Milik, *The Books of Enoch* (Oxford: Oxford University Press, 1976), p. 28.

2. R. H. Charles, *The book of Enoch: translated from Professor Dillmann's Ethiopic text* (Oxford: Clarendon Press, 1893), p. 62.

3. Ibid, p. 65

4. Ibid, pp. 93-94.

5. EgrEgoroi

6. Polotsky, p. 117.

7. H. W. Hollander and M. De Jonge, *The Testaments of the Twelve Patriarchs* (Leiden: E. J. Brill, 1985), p. 48.

8. J. A. Fitzmyer, *The Genesis Apocryphon of Qumran Cave 1* (Pontificio: istituto biblico, 2004).

9. Satan'el

کتاب خنوخ باشد.^۱ از این رو، کان بر این باور است که روایت گنوسی داستان آدم و حوا باید خاستگاه روایت شیطان از طریق درهم‌آمیزی آن با داستان فرشتگان رانده‌شده باشد.^۲

ریشه‌های گنوسی بن‌مایه تصویر شیطان در کیش مانوی

مقایسه روایت‌های داستان شیطان در اساطیر کیش مانوی و کیش‌های گنوسی نشان می‌دهد که این همسانی صرفاً محدود به شباهت ساختاری نیست، بلکه در توصیف ظاهری نیروی شر نیز می‌توان مشابهت‌های فراوانی با متون گنوسی باز یافت. مثلاً در توصیفی که ابن ندیم (مقاله نهم، فن اول) از ظاهر ارباب تاریکی براساس آموزه‌های آیین مانوی به دست می‌دهد، آمده است:

مانی می‌گوید که او از آن سرزمین شیطان بود، سر او سر شیر بود و بدن او بدن اژدها و بال‌هایش چون پرنندگان و دمش چون ماهی و دارای چهار گام چون گام استران، پس این شیطان مشهور به ابلیس کهن بود.^۳

روایت ابن ندیم را متون مانوی قبطی (قسمت ۶، بند ۳۵-۳۶) نیز تأیید می‌کنند. برای نمونه در متن کتاب کفالایا در توصیف ظاهر ارباب تاریکی چنین آمده است: «پادشاه تاریکی... سرش چون هیئت شیر... دست و پایش همچون دیوان... بال‌هایش همچون بال عقاب و شکمش به هیئت اژدها بود.»^۴ همچنین در بخشی دیگر از کفالایا (بخش ۲۷، بند ۱۶-۱۹) ارباب تاریکی چنین وصف شده است: سر پادشاه همه فرمانروایان تاریکی هیئت یک شیر را داشت که... از جهان آتش به وجود آمده است... بال‌هایش و شان‌هایش هیئتی همچون عقاب داشت که همچون پسر بادها بود... دست‌ها و پاهایش هیئت دیوان داشت که همچون پسر جهان دودها بود... شکمش هیئت یک اژدها داشت که شبیه پسر جهان تاریکی بود... دمش همچون ماهی بود که همچون پسر جهان آب‌ها بود...^۵

مشابهت این توصیف با توصیفات متون کیش گنوسی مندایی مؤید این نظر است که مانی احتمالاً این توصیفات را از متون گنوسی اخذ کرده است. در کتاب مندایی گنزاربا (بخش ۲۸۰، بند اول) ظاهر پادشاه تاریکی چنین وصف شده است: «سرش چون شیر و بدنش چون اژدها، بال‌هایش چون عقاب، دمش

1. A. Y. Reed, *Fallen Angels and the History of Judaism and Christianity* (Cambridge: Cambridge University Press, 2005), p. 116.

2. Paul W. Kahn, *Out of Eden. Adam and Eve and the Problem of Evil* (USA: Princeton University Press, 2006), pp. 16-20.

۳. محمد بن اسحاق بن ندیم، *الفهرست*، مجلد الثانی، قسم الاول (لندن: مؤسسه الفرقان التراث اسلامی، ۲۰۰۹)، ص ۲۸۲.

4. Polotsky, p. 30.

5. *Ibid*, pp. 77-78.

همچون دم لاک‌پشت و پاها و دست‌هایش همچون دیوان...^۱ جالب آنکه در کتاب کفالایا (کتاب ۲۷، بند ۴) نیز در توصیف عناصر شر و به‌ویژه ارباب تاریکی از اصطلاح همسان یونانی که در متون گنوسی به کار برده می‌شده، استفاده شده است: «سر پادشاه (آرخونت) همه فرمانروایان تاریکی...»^۲ این اصطلاح همچنین در معنای منفی پادشاه تاریکی‌ها و یاران او بارها در متون مانوی قبطی (کتاب ۶، بند ۱۴) استفاده شده است: «در آرخونت‌ها پیشوای شیاطین...»^۳ این اصطلاح در متون سریانی نیز به شکل «آرخونت» ثبت شده که از واژه یونانی «آرخون» وام گرفته شده که معنای این واژه شیطان، شاهزاده شیطان و پیروان آن بوده است.^۴

رساله‌ای با نام سرشت آرخون‌ها در دست است که تفسیری گنوسی از بخش اول تا ششم کتاب آفرینش است. در این رساله به گفت‌وگویی میان یک فرشته و فردی ناشناس به روایات یهودی، مسیحی و یونانی آفرینش اشاره شده است.^۵ در این متن گنوسی نیز از فرشتگان ساقط‌شده سخن گفته شده است که در آن البته شیاطین تاریکی به «آرخون» ملقب شده‌اند.^۶ وجود این متن می‌تواند گواه دیگری بر این نظر باشد که روایت اسطوره شیطان از کیش‌های گنوسی وارد کیش مانی شده است.

جلوه‌های زروانی تصویر شیطان

کیش‌های گنوسی البته تنها ادیانی نیستند که از تصویر و بن‌مایه‌های مفهومی اهریمن شیرسر در آموزه‌های خود استفاده کرده‌اند. از مستندات باقی‌مانده از مراکز آیین میتراپرستی چنین پیداست که در این کیش تصویر خدای اصلی که به کرونوس مهری یا زروان مشهور است، تندیس‌های اهریمن شیرسر است که با تصویر ارباب تاریکی در کیش‌های گنوسی همسانی بسیاری دارد.^۷ آیین زروانی که ریشه میتراپرستی رومی به آن باز می‌گردد، آیینی بسیار کهن بوده که شالوده اصلی آن پیرامون پرستش اهریمن شکل گرفته است.^۸ براساس متنی از دینکرد سوم، آیین جادوپرستی بدآیین

1. Mark Lidzbarski, *Ginza, der Schatz* (Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht, 1925), p. 278; H. J. Petermann, *Thesaurus sive liber magnus vulgo liber Adami appellatus*, 2 Teile (Leipzig: Henrich Verlag, 1867), p. 280.

2. Polotsky, p. 77.

3. Polotsky, p. 30.

4. Smith, J. Payne, *A Compendious Syriac Dictionary* (Oxford: Oxford University Press, 1902), p. 22.

5. James McConkey Robinson, *The Coptic Gnostic Library, a Complete Edition of the Nag Hammadi Codices* (Vol. 2) (Leiden: E. G. Brill, 2002), p. 221.

6. Ibid, p. 224.

۷. فرانتس کومن، دین مهری، ترجمه احمد آجودانی (تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۶)، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ همچنین بنگرید به: مارتین ورمازرن، آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاد (تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۷)، ص ۱۴۱-۱۴۳.

۸. فرانتس کومن، ادیان شرقی در امپراتوری روم، ترجمه ملیحه معلم و پروانه عروج‌نیا (تهران: سمت، ۱۳۷۷)، ص ۱۴۰: Zaehner, p. 19. ژاک دوشن گیمن، اورمزد و اهریمن، ترجمه دکتر عباس باقری (تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۹)، ص ۱۵۱-۱۵۲: *J. Duchesne-Guillemin, "Ahriman et le dieu suprême Dans les mystères de Mithra", Numen, Vol 3, Fasc. 2, (1955, Sep), pp. 195-190.*

همچنین برای آشنایی با منابع باستان‌شناسی در خصوص جایگاه اهریمن و وقف‌های مخصوص اهریمن در کیش میتراپی، بنگرید به: ورمازرن، ص ۱۴۱-۱۴۲.

نامی بوده است که برای توصیف این گروه به کار برده می‌شده است. در توصیف این آیین در دینکرد (کتاب سوم، بخش ۱۵۳، بند سوم) چنین آمده است:

آن دین که باورش به خدای بدکار است نه به خدای نیک، با گسترش در کیهان، (این باور گسترده می‌شود که) از دادار است که نیکی از میان مردمان باز داشته شده است و آن کسان که به (این آیین) باور داشته باشند از این لغزش تباه‌ترین خوی را دارند و بدترین مردمان‌اند و نزدیک‌ترین به دیوان‌اند، کاسته‌ترین در جهان‌اند و نامشان جادوی بدتر است.^۱

این متن نشان می‌دهد که حداقل شمار چشمگیری از باورمندان ادیان ایران باستان پیرو کیش دیوپرستی یا اهریمن پرستی بوده‌اند. توصیف این گروه را در کتاب مهم پلوتارخ به نام *ایزیس و اوزریس* (بخش ۳۶۹ قسمت E) نیز می‌توان بازیافت. در این کتاب دربارهٔ آیین گروه مغان چنین آمده است:

زرتشت چنین آموزش داده است که باید نثارها و نذرها تقدیم اوهرمزد شود و برای جلوگیری از وقوع شر نثارهای تاریک تقدیم اهریمن شود. از آن رو آنان گیاهی به نام اومومی (Omomi؛ هوم) را در هاون می‌کوبند و پس از دعا به درگاه هادس یا (اهریمن) تاریکی، آن نثار را با خون گرگ در هم می‌آمیزند و بر نقطه‌ای که خورشید نتابد، آن را بر زمین نثار می‌کنند.^۲

به نظر زنر، براساس مستندات آنی که کومون و بیدز به دست داده‌اند، این گروه اهریمن پرست باید همان گروه مغانی بوده باشند که در اوایل دورهٔ هخامنشیان، در دورهٔ خشیارشا، به واسطهٔ سخت‌گیری‌های او علیه دیوپرستان^۳ مجبور به مهاجرت به غرب آسیای کوچک شدند. پیش از آن، این گروه تحت تأثیر آیین‌های میان‌رودانی در خصوص پرستش زمان بوده‌اند.^۴ براساس مستندات باقی‌مانده از منابع یونانی^۵، این گروه احتمالاً آموزه‌های اهریمن پرستی و یا جادوگری را آموزش می‌دادند، باورهایی که بعدها کیش

1. J. de Menasce, *Le troisième livre du Dēnkart* (Paris: Librairie C. Klincksieck, 1973), pp. 153-154;

همچنین کتاب سوم دینکرد، ترجمهٔ فریدون فضلیت (تهران: فرهنگ دهخدا، ۱۳۸۱)، ص ۱۴۲-۱۴۳.

2. Griffiths J. Gwyn [ed.], *Plutarch's De Iside et Osiride* (University of Wales Press 1970), pp. 191, 193; Zaehner, p. 13.

۳. در مورد فرم و محتوای کتیبهٔ ضددیوی خشیارشا (XPH) بنگرید به:

Rudiger Schmitt, *Die Altpersischen Inschriften der Achaimeniden, Übersetzung* (Berlin: Reichert Verlag, 2009), pp. 447-448;

دربارهٔ نظریات بنگرید به: Zaehner, p. 16-18

۴. براساس گزارش داماسیکوس از یکی از حکمای یونان به نام اودموس رودسی، در سرزمین میان‌رودان مجادله‌های بسیاری دربارهٔ اساس هستی و اصالت زمان و مکان در جریان بوده است. کریستن سن براساس نظر نوبرگ بر این باور است که این مجادلات به اندیشه‌های مغان غربی یا اهریمن پرستان زروانی و باورمندان به ایزد وای اشاره دارد. هرچند ویکاندر اهریمن پرستی را به وای مرتبط می‌داند. بنگرید به:

Christensen, pp. 149, 155; Nyberg, p. 78; Stig Wikander, *Vayu; Texte und Untersuchungen zur indo-iranischen Religionsgeschichte* (Leipzig: Harrowitz, 1939), p. 207.

5. Gwyn, p. 369; Joseph Bidez, Franz Cumont, *Les Mages Hellénisés. Zoroastre, Ostanès et Hystaspe d'après la tradition grecque*, Vol. I. (Paris: Les Belles Lettres, 2007), 60, n 6.

میتراپرستی رومی را به وجود آورد.^۱ بنا بر مستندات آیین‌های میان‌رودانی، در تصویر خدای اصلی این آیین به‌خوبی می‌توان جلوه‌ای از هیئت اهریمن شیرسر را باز یافت.

بر پایه این مستندات همچنین می‌توانیم زروان پرستی را نمونه اهریمن پرستی مغانی بدانیم که با گسترش اندیشه پرستش زروان در بخش‌های غربی ایران این آیین باید به کیشی فراگیر تبدیل شده باشد. بر این مبنای شکل‌گیری اندیشه زروانی به گونه‌ای که در اهریمن پرستی میتراپی باقی مانده است، باید تحولی فکری و فلسفی بوده باشد که در اندیشه‌های کهن دیوپرستی ایرانی تحت تأثیر باورهای میان‌رودانی رخ داده باشد.^۲ مشابهت مفهومی میان خدای اصلی ایشان و پنداره‌هایشان درباره اهریمن نیز باید در اساس مبنای بهره‌گیری از تصویر میان‌رودانی شیطان باشد.

در اعصار بعدی نیز نه فقط مانی، بلکه چنانکه گفته شد، سایر باورمندان به کیش‌های گنوسی که در میان‌رودان حضور داشتند، با اندیشه اهریمن پرستی زروانی آشنا بوده و به احتمال بسیار از اساطیر میان‌رودانی و روایت‌های آنها درباره توصیف اهریمن شیرسر آگاهی داشته و از این مفهوم و تصویر به‌خوبی بهره برده‌اند.^۳ در حقیقت، مشابهت میان تصویر اهریمن در این کیش‌ها مؤید خاستگاه میان‌رودانی آنهاست.^۴

ریشه‌های میان‌رودانی تصویر شیطان

در اساطیر میان‌رودانی تصویر اژدها، به‌عنوان مظهر نیروی شر، هیئتی رایج از پندار بشر درباره قدرت سهمگین طبیعت بوده که در میانه روایتی از نبرد ایزدان حاصلخیزی، به‌عنوان نمایندگان قدرت‌های مطلوب طبیعت، برای نشان دادن جدال همیشگی میان دو نیروی خیر و شر خلق شده است.^۵ در این دسته از اهریمنان، اژدهایان شیرسر جایگاهی ویژه داشته‌اند. در این روایت اساطیری اژدهایان تصویری از مفهوم آشوب و خشکسالی بودند که براساس الگویی اولیه از اهریمن آشوب و نبرد ایزد طوفان ایجاد شده بودند. به باور ویگرممان، این گروه از اژدهایان شیرسر در کهن‌ترین روایت‌های اساطیری میان‌رودان با مفهوم زمان در ارتباط بوده‌اند،^۶ مفهومی که نه فقط با نام، بلکه با کارکرد زروان همسانی بسیاری

1. Zehner, p. 19.

2. I. Gershevitch, *The Avestan hymn to Mithra* (Cambridge: Cambridge Uni. Press, 1959), pp. 63-64; G. Widengren, pp. 216-217; Henning, p. 49.

۳. زنر (Zehner, p. 22) برای تأیید آشنایی مانویان با اهریمن پرستی زروانی به متنی از اعتراف‌نامه مانوی «خواستوانیف» ارجاع می‌دهد که در آن مانویان از دیوپرستی تبرئه می‌جویند. در این متن که بخشی از آن شباهت بسیاری با متن ۱۵۳ دینکرد دارد، آمده است که باید از این گفتار که خوبی و بدی توسط یک خداوند آفریده شده‌اند و اهریمن و هرمزد برادرند، توبه کرد.

4. M. Boyce, *A history of Zoroastrianism*, vol. 1 (Leiden, Köln, 1975), p. 97.

5. G. D. Hornblower, *Early Dragon-Forms* (London: Royal Antthropological Institute of Great Britain and Ireland, 1933), p. 80.

6. F. A. M. Wiggermann, "Some Demons of Time and their Functions in Mesopotamian Iconography", Berigitte Groneberg, Hermann Spieckermann (Berlin: Walter de Gruyter, 2007), p. 102.

دارد. البته چنانکه خواهیم دید، گواه بعدی این ارتباط همسانی تصویرپردازی میان نقش زروان و این اژدهایان شیرسر است.

دگرگونی اندیشه مفاهیم اساطیری موجب شد تصویرپردازی و کارکردهای این اهریمنان نیز در اساطیر میان‌رودان تغییر کند. از این روست که در روایت‌های اساطیر میان‌رودان شاهد توصیفات متنوعی از انواع این اژدهایان شیرسر هستیم. نکته قابل توجه آنکه با وجود این گستردگی، فقدان تنوع پیکره‌نگاری این اژدهایان احتمالاً باید به دلیل ترس از احضار و تأثیرات شوم آنان بوده باشد.^۱ کهن‌ترین جلوه این اژدهایان را می‌توان در تصویر اهریمن سومری با نام «ایم دوگدود» باز یافت که احتمالاً نام او در اساطیر اکدی «آنزو» (Anzū) بوده است.^۲ براساس اساطیر سومری، آنزو الواح سرنوشت^۳ را از انکی (در اساطیر اکدی از انلیل) ایزد آسمان می‌رباید و سرانجام این اهریمن خود به دست ایزد طوفان نینورتا نابود می‌شود.^۴ از این اسطوره در اساطیر سومری، روایت‌های دیگری بر ساخته شده است. از جمله نبرد ایشکور، الهه طوفان، که به دستور انلیل اژدهای تاریکی را اسیر می‌کند. این اهریمن در این روایت جلوه‌ای از اژدهای آشوب اولیه هستی است که هیئت آن به شکل اژدهایی با سر شیر و بال‌های عقاب به تصویر درآمده است.^۵ روایت‌های بابلی این اژدهای شیرسر که نام سومری آن احتمالاً باید «آن. ایم. دوگود موشن»^۶ بوده باشد، فقط در اسطوره زو یا آنزو باقی مانده است.^۷ در حقیقت، از اسطوره اصلی سومری که خاستگاه روایت این اژدهای شیرسر است، مستند کاملی در دست نداریم و باز روایت این اسطوره فقط از طریق منابع بعدی بابلی و آشوری آن باقی مانده است.^۸ از این رو، روایت اساطیری و بن‌مایه‌های آن باید پس از دوران سومری به ادبیات اکدی و سپس به روایت‌های داستان آفرینش بابلی - آشوری انتقال یافته باشد. با وجود این، باید اذعان کرد بن‌مایه موجود در روایت اصلی و تصویر اصلی شیطان در متن اساطیری بعدی به خوبی حفظ شده است. در روایت نسخه اکدی به جای ایشکور این ایزد لوگال‌بندک است که پس از آنکه ایزدان آداد، ایشتار و سارا از مواجه شدن با زو اجتناب می‌ورزند، به نبرد با او می‌پردازد و این

1. Ibid.

2. Jeremy Black, Anthony Green, Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia: An Illustrated Dictionary (London: Published by British Museum Press, 2004), p. 102.

۳. مشابهت بن‌مایه‌ی رایش الواح سرنوشت توسط ایم دوگدود و نبرد با نینورتا در اسطوره سومری و رایش ذرات نور به دست شاهزاده تاریکی و نبرد با هرمزد بخ در اساطیر مانوی در کنار مشابهت تصویر هر دو اهریمن قابل تأمل است.

4. Stephen Herbert Langdon, *The Mythology of all races (Semitic)*, Vol. 5 (Boston: Archaeological Institute of America, 1931), p. 102.

5. Ibid, Vol. 5, p. 40.

۶. نام ایم دوگدود در سومری به معنی مه یا غبار است که باید یادآور همان تصویر اولیه از اهریمن تاریکی بوده باشد. بنگرید به: Black and Green, p. 107.

7. AN. IM. DUGUDMUŠEN-Mušhuššu

۸. از جمله روایت‌هایی که براساس این اهریمنان شیرسر ساخته شده، روایت اهریمنی است به نام Ugallo که از گروه اهریمنی شیرسر به نام Ud بوده است. این گروه از اهریمنان با اهریمنان روز در ارتباط بودند. بنگرید به: Wiggermann, p. 110.

9. Langdon, p. 40.

اژدها را اسیر می‌کند.^۱ همچنین در روایت نسخهٔ آفرینش بابلی که در الواح مشهور به «انومالیش» از آن سخن به میان آمده است، میان خدای خورشید مردوک و دشمن او تیامات که جلوه‌ای از اژدهای آشوب اولیه است، نبردی سهمناک رخ می‌دهد.^۲ در این نبرد تیامات به دست مردوک کشته و آفرینش هستی از بقایای جسد او آغاز می‌شود. مشابهت میان متن روایت سومری و بابلی مؤید این امر است که تصویر اولیهٔ تیامات، در حقیقت، بازروایتی از تصویر همان اژدهای آشوب اولیهٔ اساطیر سومری است.^۳ همان‌گونه که گفته شد، از جمله مشابهت این دو اسطوره همسانی‌هایی است که در تصویرپردازی این اژدها در تندیس‌های سومری و نیز توصیف تیامات در بخش‌هایی از روایت الواح آفرینش «انومالیش» (الواح آفرینش، لوح پنجم، سطر ۵۹) و تصویرسازی این اهریمن در معبد بل - مردوک صورت گرفته که در آن تیامات به هیئت اژدهای شیرسر با پاهای عقاب‌گونه به تصویر درآمده است.^۴

از مقایسهٔ میان این منابع و روایت‌های فرعی می‌توان چنین نتیجه گرفت که با روایت‌های گوناگونی از یک نسخهٔ اولیهٔ اسطورهٔ سومری روبه‌رو هستیم که در آن بن‌مایه‌های روایی و تصویری اسطورهٔ اولیهٔ سومری به‌خوبی حفظ شده‌اند. در این روایت اولیهٔ سومری بن‌مایهٔ نبرد ایزد جنگ و طوفان و اژدهای خشکسالی را بازمی‌یابیم که در آن ایزد طوفان اژدهای خشکسالی را نابود می‌کند و حاصلخیزی دوباره به هستی باز می‌گردد.^۵ ویدن‌گرن بر این باور است که این بن‌مایهٔ اساطیری با جشن‌های سال نو در ارتباط است،^۶ نظری که روایت نبرد مردوک و تیامات و جشن‌های سال نو بابلی مؤید آن است.^۷

در طی هزارهٔ اول پیش از میلاد، در تمام توصیفات و نقوش میان‌رودانی، پیکرهٔ این اژدهای شیرسر همواره به هیئت ایستاده با دشنه‌ای در یک دست در حالتی برآمده و گریزی در دست دیگر که فرو افتاده، به تصویر درآمده است. همچنین تنهٔ این اژدها در اغلب تندیس‌ها برهنه است؛ گاه دامنی کوتاه به تن

1. Ibid.

2. George A. Barton, "Tiamat", *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 15, No. 1 (1898), p. 15.

۳. البته این نکته قابل ذکر است که روایت درگیری اهریمن خشکسالی با خدای طوفان بن‌مایه‌ای مکرر در روایت‌های اساطیر جهان است و نمونه‌های بسیاری از آن در اساطیر هندوایرانی تا میان‌رودان دیده می‌شود. نقطهٔ مشترک همهٔ این روایت‌ها نابودی اهریمن خشکسالی با سلاح رعد و برق و رهایی آب‌های اولیه از اسارت این اهریمن است.

۴. توصیف بروسوس از این اهریمنان اولیه و ارجاع او به نقش برجستهٔ معبد بل - مردوک، که در کتاب الکساندر پولی‌هستور ذکر آن آمده، تصویری نمایان از این اهریمنان بوده است. بنگرید به:

Albert Joseph Carnoy, Arthur Berriedale Keith, "Indian and Iranian", in *The Mythology of all races*, Vol. 6 (Boston: Archaeological Institute of America, 1917), p. 27.

در انواع طلسم‌ها و پیکرک‌های مکشوف نیز جلوه‌هایی از اهریمنان شیرسر به تصویر درآمده است. بنگرید به: Wiggermann, pp. ۲۴۳-۲۴۷.

5. Alberto R. W. Green, *The Storm-God in the Ancient Near East*, Eisenbrauns (Indiana: Eisenbrauns 2003), p. 33.

6. Widengren, p. 41.

7. Julye Bidmead, "The Akitu Festival; Religious Continuity and Royal Legitimation in Mesopotamia" (Dissertation Submitted to the Faculty of the Graduate School of Vanderbilt University, 2002), p. 83.

دارد و گاه نیز دُم او به دور تنه‌اش حلقه زده است.^۱ اگر نقش پیکره زروان مکشوف در معابد میتراپی را با تندیس این اژدهای میان‌رودانی مقایسه کنیم، مشابهت میان هر دو پیکره به روشنی خاستگاه میان‌رودانی تصویر اهریمن زروانی را تأیید می‌کند. در تندیس زروان نیز اهریمن شیرسر راست‌قامت در حالی که در یک دست کلید و در دست دیگر عصایی دارد، به تصویر درآمده است.^۲ تنه تندیس اهریمن زروانی نیز همچون اژدهای میان‌رودانی برهنه است و گاه نیم‌دامنی کوتاه پوشیده^۳ و گاه نیز به جای دُم ماری به دور او حلقه زده و از این طریق تن او پوشیده شده است.^۴ مشابهت میان نقش و بن‌مایه خدای زروانی کیش میتراپی و تصویر و اسطوره میان‌رودانی اندیشه اهریمن خشکسالی جای تردید نمی‌گذارد که هر دو خاستگاه مشترکی داشته‌اند.

نتیجه‌گیری

از جمله توصیفات بدیع در اساطیر کیش‌های گنوسی، تصویر اهریمن یا ارباب تاریکی است که به سبب تکرار آن در میان برخی از این کیش‌ها قابل توجه و تأمل است. در حقیقت، این تصویرسازی از اهریمن تاریکی فقط محدود به آیین‌های گنوسی نیست و ما شاهد حضور این تصویر اهریمن در آیین‌های میتراپرستی رومی نیز هستیم. نکته جالب توجه آنکه تصویر اهریمن در این آیین در هیئت خدای اصلی این کیش که به زروان مشهور است، پدیدار می‌شود. تأمل در مجموعه این تصویرسازی و ارتباط جلوه‌های این اهریمن و ریشه‌های آن مسئله اساسی این پژوهش بود. بر این اساس، مستندات آیین‌های گنوسی، زروانی و میان‌رودانی بررسی و تحلیل شد و در نهایت این نتیجه به دست آمد که ادبیات و اساطیر میان‌رودانی در شکل‌گیری بن‌مایه‌ها و مفاهیم تصویری و معنایی جلوه‌های اهریمن در آیین‌های گنوسی و زروانی تأثیر عمیقی داشته است. در حقیقت، اساطیر و بن‌مایه‌های کهن میان‌رودانی را می‌توان نه فقط خاستگاه شکل‌گیری و توسعه اسطوره‌های گنوسی، بلکه منشأ تکوین روایت مفهومی اهریمن‌پرستان زروانی نیز دانست که خود بعدها موجب شکل‌گیری میتراپرستی رومی شد. براساس مستندات یونانی از این امر آگاهیم که اهریمن‌پرستان با کاهنان معابد بابلی ارتباط عمیقی داشته‌اند و میان ایشان مباحث فلسفی بسیاری درباره اصل نخستین آفرینش در جریان بوده است. این اهریمن‌پرستان که احتمالاً ناگزیر از تحولات بعدی دوران هخامنشیان به غرب آسیای کوچک مهاجرت کردند، افکار، اندیشه‌ها و همچنین

1. Black and Green, p. 122.

۲. کومن، دین مهری، ص ۱۲۸؛ همچنین مقایسه کنید با: ورمازرن، ص ۱۴۴؛ دیوید اولانسی، پژوهشی نو در میتراپرستی، ترجمه مریم امینی (تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۵)، ص ۴۳.

۳. ورمازرن، ص ۱۴۷.

۴. کومن، دین مهری، ص ۱۲۸؛ اولانسی، ص ۴۳.

بن مایه تصویرپردازی از اهریمن خدای اصلی کیش خود را به‌عنوان آیین میتراپی به دنیای هلنی-رومی انتقال دادند. در واقع، تحلیل مقایسه‌ای مستندات نشان می‌دهد که تصویرپردازی اهریمن در کیش‌های گنوسی و زروانی ریشه در تصویر اهریمن اولیه آشوب در روایت اسطوره‌های داستان آفرینش میان‌رودانی دارد که بنا بر آن اهریمن اولیه آشوب با خدای طوفان نبرد می‌کند. داستان این نبرد و بن مایه آن در تمدن‌های پس‌اسومری تا عهد آشوریان تحت نام‌های گوناگون ایزدان اکدی و بابلی بازروایت شده است. بعدها آیین‌های گنوسی و زروانی نیز برای تصویرسازی آموزه دوگانه‌پرستانه نبرد خیر و شر از این روایت استفاده کردند.

کتابنامه

- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. *الفهرست*، مجلد الثانی، قسم الاول، لندن: مؤسسه الفرقان التراث اسلامی، ۲۰۰۹.
اولانسی، دیوید. *پژوهشی نو در میتراپرستی*، ترجمه مریم امینی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۵.
دوشن گیم، ژاک. *اورمزد و اهریمن*، ترجمه دکتر عباس باقری، تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۹.
کومن، فرانتس. *ادیان شرقی در امپراتوری روم*، ترجمه ملیحه معلم و پروانه عروج‌نیا، تهران: سمت، ۱۳۷۷.
کومن، فرانتس. *دین مهری*، ترجمه احمد آجودانی، تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۶.
ورمازن، مارتین. *آیین میترا*، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: نشر چشمه، ۱۳۸۷.
- Alexander, P. *The Targumim and early Exegesis of Sons of God in Genesis 6*, New York: J. S. Press, 1972.
- Barton, George A. "Tiamat", in *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 15, No. 1, 1898, pp.1-27.
- Bidez, J., Cumont, F. *Les Mages Hellénisés. Zoroastre, Ostanès et Hystaspe d'après la tradition grecque*, Paris: Les Belles Lettres, 2007.
- Bidmead, Juley. "The Akitu Festival; Religious Continuity and Royal Legitimation in Mesopotamia", Dissertation Submitted to the Faculty of the Graduate School of Vanderbilt University, 2002.
- Black, Jeremy, Green, Anthony. *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia: An Illustrated Dictionary*, London: Published by British Museum Press, 2004.
- Blair, Thom. *The Hebrew-English. Old Testament and English Standard Version*, Crossway: Studia Hebraica Stuttgartensis, 2013.
- Boyce, M. *A history of Zoroastrianism*, vol. 1, Leiden: Köln, 1975.
- Carnoy, Albert Joseph., Keith, Arthur Berriedale. "Indian and Iranian", in *The Mythology of all races*, Vol. 6, Boston: Archaeological Institute of America, 1917.

- Charles, R. H. *The book of Enoch: translated from Professor Dillmann's Ethiopic text*, Oxford: Clarendon Press, 1893.
- Christensen, A. *L'Iran sous les Sassanides*, Ejnar: Munksgaard, 1944.
- Cumont, Franz. *The Mysteries of Mythra*, The Open Court Publishing Company, London: Kegan Paul, 1903.
- de Menasce, J. *Le troisième livre du Dēnkart*, Paris: Librairie C. Klincksieck, 1973.
- Duchesne-Guillemin, J. "Ahriman et le dieu suprême Dans les mystères de Mithra", *Numen*, Vol. 2, Fasc. 3, Sep., 1955, pp. 190-195.
- Fitzmyer, J. A. *The Genesis Apocryphon of Qumran Cave 1*, Pontificio: istituto biblico, 2004.
- Gershevitch, I. *The Avestan hymn to Mithra*, Cambridge: Cambridge Uni. Press, 1959.
- Green, Alberto R. W. *The Storm-God in the Ancient Near East*, Indiana: Eisenbrauns, 2003.
- Gwyn, J. Griffiths [ed.], *Plutarch's De Iside et Osiride*, Wales: University of Wales Press, 1970.
- Henning, W. B. *Zoroaster: politician or witch-doctor?* Oxford: Oxford University Press, 1951.
- Hollander, H. W. and De Jonge, M. *The Testaments of the Twelve Patriarchs*, Leiden: E. J. Brill, 1985.
- Hornblower, G. D. *Early Dragon-Forms*, London: Royal Anthropological Institute of Great Britain and Ireland, 1933.
- Johnston, Sarah Iles, *Ancient Religions*, Harvard: Harvard University Press, 2007.
- Jonas, Hans. *Gnosis und Spätantiker Geist*, I, Göttingen: Vandenhoeck, 1939.
- Kahn, Paul W. *Out of Eden. Adam and Eve and the Problem of Evil*, USA: Princeton University Press, 2006.
- Krause, M. *Gnosis and Gnosticism*, Leiden: E. J. Brill, 1977.
- Langdon, Stephen Herbert. *The Mythology of all races (Semitic)*, Vol. 5, Boston: Archaeological Institute of America, 1931.
- Lidzbarski, Mark. *Ginza, der Schatz*, Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht, 1925.
- Milik, J. T. *The Books of Enoch*, Oxford: Oxford University Press, 1976.
- Nyberg, H. S. *Die Religionen des Alten Iran*, H. H. Schaeder, Leipzig: Henrich verlag, 1958.
- Payne, Smith. J. *A Compendious Syriac Dictionary*, Oxford: Oxford University Press, 1902.
- Pearson, B., Wisse, F. *Nag Hammadi Codex VII. The Coptic Gnostic Library*, Leiden: E. J. Brill, 1996.
- Petermann, H. J. *Thesaurus sive liber magnus vulgo liber Adami appellatus*, 2 Teile, Leipzig: Henrich verlag, 1867.
- Polotsky, H. J. *Kephalaia*. Band I, (Lieferung 1-10), Stuttgart: Kohlhammer Verlag, 1940.
- Reed, A. Y. *Fallen Angels and the History of Judaism and Christianity*, Cambridge: Cambridge

University Press, 2005.

Reitzenstein, R. *Das iranische Erlösungsmysterium*, Bonn: Marcus & E. Weber's Verlag, 1921.

Rudolph, K. *Gnosis: The Nature and History of Gnosticism*, New York: Harper Collins, 1989.

Schaeder, H. H. *Urform und Fortbildungen des manichäischen Systems*, Leipzig: Teubner, 1927.

Schmitt, Rudiger. *Die Altpersischen Inschriften der Achaimeniden*, Übersetzung, Berlin: Reichert Verlag, 2009.

Widengren, W. *Die Religionen Irans*, Stuttgart: Kohlhammer, 1965.

Wiggemann, F. A. M. "Some Demons of Time and their Functions in Mesopotamian Iconography", Gronenberg, Berigitte, Spieckermann, Hermann, Berlin: Walter de Gruyter, 2007.

Wikander, Stig. *Vayu; Texte und Untersuchungen zur indo-iranischen Religionsgeschichte*, Leipzig: Harrawitz, 1939.

Zaehner, R. C. *Zurvan, a Zoroastrian Dilemma*, Oxford: Oxford University Press, 1955.



lion-demon

اهریمن شیرسر با شمشیر آهیخته در نقوش میان‌رودانی. این نقش برجسته تکاملی از تصویر اولیه اهریمن شیرسر آنزو بوده است (Black and Green, p. 65)



تصویری از نبرد نینروتا یا آداد (خدای طوفان) با اهریمن آنزو یا آساکو (Black and Green, p. 142)



Fig. 21.
MITHRAIC KRONOS OF FLORENCE.
(*T. et M.*, p. 259.)

اهریمن میتراپی با کلیدی در دست، مکشوف از معبد میتراپی روم (Franz Cumont, *The Mysteries of Mythra*, The Open Court Publishing Company, London: Kegan Paul, 1903, p.106)

جایگاه حرفه طراحی لباس از نظر رسته شغلی و نحوه شکل گیری در تاریخ اجتماعی ایران دوره اسلامی

* تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۱/۲۵

* تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۷/۵

نوع مقاله: پژوهشی

صدیقه نایفی^۱

۱. استادیار گروه هنر، دانشکده هنر و علوم انسانی، دانشگاه حضرت معصومه (س)، قم، ایران.

چکیده

تأمل در مفهوم طراحی لباس بیانگر ارتباط نزدیک آن با مقوله مد و تمایز این حرفه از خیاطی است. گرچه اسناد گسترده و معتبری از تاریخ لباس در ایران وجود دارد، درباره جایگاه حرفه طراحی لباس و نحوه شکل گیری آن در تاریخ اجتماعی ایران تحقیقات و اطلاعات دقیقی در دست نیست. پژوهش پیش رو با محوریت مسئله چستی جایگاه و رسته شغلی طراحی لباس و چگونگی شکل گیری آن در میان سایر حرف و مشاغل در تاریخ اجتماعی ایران قصد دارد وضعیت مبهم پیشینه آن را روشن سازد. پاسخ به پرسش های پژوهش با جست و جو در منابع تاریخی به روش توصیفی-تحلیلی همراه با گردآوری داده ها به شیوه اسنادی انجام شده است. یافته ها فرضیه وجود نشانه هایی جدی از مراحل فرایند طراحی لباس را در میان فعالیت های خیاطان ایرانی و نیز سایر افراد و مشاغل مرتبط با این حرفه نظیر ناظران صنفی، نقاشان و درباریان رد می کنند. از بررسی اسناد تاریخی معلوم می شود ارتباط با غرب در دوره دوم قاجار و تغییر سلیقه دربار، حضور خیاطان اروپایی و تأسیس مدارس غربی در شکل گیری و ترویج این مهارت به عنوان حرفه ای جدید در ایران مؤثر بوده است. همچنین یافته ها حاکی از تبحر ایرانیان در حرفه خیاطی است و از سوی دیگر بیانگر بی علاقه ای ایشان به عنصر اصلی سازنده طراحی لباس، یعنی مد و تغییرات مکرر در طرح لباس ها، در پیش از دوره دوم قاجار است. واژگان کلیدی: تاریخ اجتماعی ایران، طراحی لباس، خیاطی، مد، مشاغل، اصناف.

The Position of the “Fashion Design” Profession as a Guild and its Formation in Iranian Social History during the Islamic Period

Seddigheh Nayefi²

2. Assistant Professor, Department of Arts & Humanities, Hazrat-e Masoumeh University, Qom, Iran.

Abstract

Reflecting on the concept of fashion design shows its close connection with fashion and the distinction of this profession from tailoring. Although there are extensive and reliable documents about the history of clothing in Iran, there is no detailed research about the position of the clothing design profession and its formation in the social history of Iran. Based on a descriptive-analytical approach and using historical sources and archaeological evidence, this article seeks to clarify the ambiguous situation of the background of the fashion design profession in Iran. According to the findings, there are no serious signs of the existence of the fashion design profession before contact with the West among the activities of Iranian tailors and other related people and jobs such as their guild supervisors, painters, and courtiers. By studying historical documents, the connection with the West during the second Qajar period, the presence of European tailors, and the establishment of Western schools seem to have been effective in the formation and promotion of this skill as a new profession in Iran. However, the findings show that this issue was not related to the lack of familiarity of Iranians with tailoring skills, but due to their disregard for fashion and frequent changes in clothing.

Keywords: Social History of Iran, Fashion Design, Tailoring, Fashion, Jobs, Guilds.

* Corresponding Author Email Address: Seddigheh.nayefi@gmail.com

<https://doi.org/10.48308/irhj.2023.103187>

<http://dori.net/dor/20.1001.1.20087357.1402.16.1.3.9>



مقدمه

ترکیب «طراح لباس» به عنوان برابر نهاد اصطلاحات و واژگان بیگانه گوناگونی در نظر گرفته شده است. بنابراین، تأملی در تعریف، اصطلاح‌شناسی و معادل لاتین آن بایسته می‌نماید. اصطلاح «طراح لباس» مطابق تعریف فرهنگستان زبان و ادب فارسی معادلی برای ترکیب انگلیسی *costume designer* در نظر گرفته شده که به معنی «کسی است که براساس فیلم‌نامه مسئولیت طراحی لباس را بر عهده دارد.»^۱ چنانکه مشاهده می‌شود، طراح لباس در این تعریف به یکی از مظاهر این حرفه یعنی طراحی لباس فیلم محدود شده است و بیانگر تمامی موقعیت‌ها و کاربردهای کنونی این واژه نیست.^۲ به نظر می‌رسد این تعریف به سبب برگردان واژه *costume* به لباس و براساس تعریف انگلیسی ترکیب *costume designer* پدید آمده است.^۳ واژه *costume* به معنی لباس، جامه و رخت است و در زبان انگلیسی عمدتاً هنگام اشاره به پوشاک و لباس ویژه کار یا دوره‌ای تاریخی و نیز جامه‌های مورد استفاده در فیلم و تئاتر به کار گرفته می‌شود.^۴ این موضوع درباره مشاغل مرتبط با این واژه نیز صادق است. بنابراین، *costume designer* صرفاً به طراح لباس نمایش و فیلم اشاره دارد، حال آنکه ترکیب «طراح لباس» در زبان فارسی در سایر حوزه‌های مرتبط با طراحی و دوخت لباس نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. از دیگر معادل‌های انگلیسی این ترکیب می‌توان به *clothing designer* و *fashion designer* اشاره کرد. ترکیب اول به طراحی لباس به طور کلی و در سایر حوزه‌ها اشاره دارد، اما کمتر برای طراحان لباس از آن استفاده می‌شود و در واژه‌نامه‌هایی چون آکسفورد اثری از آن نیست. ترکیب دوم با مقوله مد^۵ مرتبط است. مد که با تغییرات مداوم پیوند دارد، به معنای شیوه و سبکی (به‌ویژه در حوزه لباس، مو و آرایش) است که در زمانی مشخص رواج می‌یابد و محبوب می‌شود.^۶ امروزه ترکیب *fashion designer* برای اشاره به طراحان مد در همه زمینه‌ها از جمله طراحی لباس به کار گرفته می‌شود و در زبان انگلیسی از آن برای عناوین رشته‌های دانشگاهی مرتبط با این حرفه و مهارت نیز استفاده می‌گردد. بنابراین، طراحی لباس مشخصاً با مقوله مد در ارتباط است و «طراح لباس شخصی است که لباس‌های مد روز

1. A person who designs costumes for plays and films.

۲. برای مثال، امروزه در میان رشته‌های تحصیلی دانشگاهی ایران رشته‌هایی با عناوین «طراحی لباس» و «طراحی و دوخت لباس» وجود دارد که هدف، سرفصل و جداول درسی آنها به فضای کلی طراحی لباس می‌پردازد و هیچ‌گونه محدودیت و یا تمرکز خاصی بر مقوله طراحی لباس نمایش و یا فیلم در آنها دیده نمی‌شود.

3. Deborah Nadoolman Landis, *Film craft: Costume Design* (Focal Press, 2012). pp. Introduction.

4. "costume", *Cambridge English Dictionary*, accessed 2 September 2022, <http://www.dictionary.cambridge.org/dictionary/english/costume>.

5. Fashion

6. "Fashion", *Cambridge English Dictionary*, accessed 8 August 2022, <http://www.dictionary.cambridge.org/dictionary/english/fashion>.

را طراحی می‌کند.»^۱

نکته حائز اهمیت دیگر به تمایز طراحی لباس با خیاطی باز می‌گردد. چنانکه اشاره شد، طراحی لباس فرایندی مرتبط با مد است که معمولاً شامل مراحل از ایده‌یابی تا ارائه و اجرای طرحی جدید در حوزه لباس می‌شود و همین مسئله موجب تمایز آن از خیاطی (چه به صورت مدرن و چه به صورت سنتی) است که عمدتاً بر برش و دوخت لباس تمرکز دارد.^۲ در همین زمینه، ریشه خیاطی^۳ در زبان لاتین با بریدن^۴ ارتباط دارد^۵ و در زبان فارسی با دوختن مرتبط است.^۶

با نظر به آنچه درباره مفهوم طراحی لباس و تمایز آن از خیاطی گفته شد، هدف اصلی پژوهش حاضر روشن ساختن وضعیت مبهم پیشینه طراحی لباس در تاریخ اجتماعی ایران است. در واقع، گرچه اسناد گسترده و معتبری از تاریخ لباس در ایران وجود دارد، درباره جایگاه حرفه طراحی لباس و نحوه شکل‌گیری آن در تاریخ اجتماعی ایران تحقیقات و اطلاعات دقیقی در دست نیست. بر این اساس، مسئله اصلی این پژوهش چستی جایگاه و رسته شغلی طراحی لباس و چگونگی شکل‌گیری آن در میان سایر حرف و مشاغل در تاریخ اجتماعی ایران است. بر همین اساس، پرسش‌های فرعی نیز بدین قرار است: آیا مهارت «طراحی لباس» ذیل مهارت‌ها، وظایف و نظارت‌های یکی از حرف، مشاغل و افراد مرتبط با تولید لباس در ایران نظیر خیاطان، نقاشان، ناظران صنفی و یا سفارش‌دهندگان درباری قرار داشته و بعدها به شکل حرفه‌ای مستقل درآمده است؟ و یا اصلاً در تاریخ اجتماعی ایران تا پیش از دوران مدرن اثری از چنین فعالیتی ذیل سایر مشاغل و فعالیت‌ها دیده نمی‌شود و این حرفه مستقیماً تحت تأثیر مشاغل جدید غربی و در فرایند ارتباط با غرب و مدرنیته پدید آمده است؟ در ادامه، چه عواملی در شکل‌گیری و ترویج این حرفه در ایران مؤثر واقع شدند؟ فرضیه اول پژوهش، قرارگیری مهارت طراحی لباس ذیل فعالیت‌های حرف و مشاغل موجود در ایران است و فرضیه دوم به عدم هم‌پوشانی مشاغل مرتبط در ایران با این مهارت و ورود آن از طریق ارتباط با غرب و جریان مدرنیته می‌پردازد. پرسش‌های یادشده و فرضیه‌ها با جست‌وجو در منابع و شواهد تاریخی، به روش توصیفی - تحلیلی، همراه با گردآوری داده‌ها به شیوه

1. "Fashion designer", *Oxford Dictionary*, accessed 5 June 2022, https://www.oxfordlearnersdictionaries.com/definition/american_english/fashion-designer.

۲. تفاوت عمده خیاطی مدرن و سنتی به استفاده از ابزارها و روش‌های مدرن در برش و دوخت لباس باز می‌گردد و خیاطی مدرن به معنای طراحی لباس نیست.

3. tailor

4. cut

5. "tailor", *Oxford Dictionary*, accessed 5 June 2022, https://www.oxfordlearnersdictionaries.com/definition/american_english/tailor.

۶. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، ج ۷ (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲)، ص ۹۳۱۴.

اسنادی بررسی خواهند شد.^۱ لازم به ذکر است، در تحقیقات تاریخ اجتماعی مرتبط با حوزه پیشه‌ها عمدتاً فرایند توصیف، تفصیلی و با عنوان رهیافت توصیف غلیظ شناخته می‌شود.^۲

در تاریخ لباس غرب روند تحول مقوله طراحی لباس و بازیابی نقش افراد مختلف از خیاطان تا درباریان و سایر هنرمندان در فرایند تولید لباس به راحتی قابل پیگیری است. علاقه مردمان اروپایی به تغییر و تنوع در لباس و نیز توجه به ثبت پر جزئیات امور زندگی روزمره، اطلاعات گسترده‌ای از نحوه شکل‌گیری حرفه طراحی لباس در غرب بر جای گذاشته است. این مسئله در ایران تقریباً در موقعیتی معکوس قرار دارد. پژوهش‌های موجود در این زمینه عمدتاً به تاریخ لباس و نه حرفه طراحی لباس اختصاص دارند. برای مثال در پژوهش مهرآسا غیبی (۱۳۸۷) و پیمان متین (۱۳۸۳) پوشاک دوره‌ها و اقوام مختلف ایرانی، بدون اشاره به فرایند طراحی لباس و مواردی چون نقش خیاطان و تعیین زمینه‌های کاری ایشان، توصیف و شرح داده شده است. به جز این، در مقاله «شاخصه‌ها و زمینه‌های تأثیر گذار بر تحولات لباس ایران از لباس اروپا در دوره دوم قاجار» نوشته نوری تبار و عرشی (۱۴۰۰) و یا در اثری از ابادری و طیبی (۱۳۹۶) با عنوان «مطالعه تطبیقی پوشاک بانوان قاجار قبل و بعد از سفر ناصرالدین شاه به فرنگ» - که به‌طور غیرمستقیم با پژوهش حاضر در ارتباط هستند - تأثیر عواملی چون ارتباط با غرب بر لباس ایرانیان در دوره قاجار بررسی شده است. حسینی (۱۴۰۰) نیز در مطالعه بدن زنانه و شکل‌گیری برخی مشاغل زنانه در عصر رضا شاه، به تغییرات لباس زنان و خیاطی در این دوره در جهت هماهنگی با هویت جدید زن ایرانی اشاره کرده است.

نزدیک‌ترین حرفه به طراحی لباس، در تاریخ اجتماعی ایران، خیاطی یا درزیگری است و افرادی که امروزه از آنان در تاریخ لباس غرب به‌عنوان اولین طراحان لباس یاد می‌شود، به حرفه خیاطی اشتغال داشتند. بر این اساس، در ادامه، نشانه‌های وجود آنچه مطابق تعاریف پیشین از آن با عنوان «طراحی لباس» یاد می‌شود، در این حرفه بررسی خواهد شد.

۱. در اینجا باید توجه داشت حرفه طراحی لباس از مشاغل دوران مدرن به شمار می‌رود و در اسناد و متون تاریخی ایران که به پیش از دوران مدرن باز می‌گردند، به‌طور مستقیم ترکیب واژگان «طراحی لباس» به‌عنوان یک حرفه و یا حتی مهارت به کار گرفته نشده است. دقت در تفکیک میان طراح لباس و خیاط به دوران مدرن باز می‌گردد و در گذشته برای هر دو مهارت از واژه خیاطی استفاده می‌شده است. بنابراین، صرفاً استفاده از واژه‌های چون خیاط در متون تاریخی و به کار نیستن واژه طراح لباس دلیلی بر بود یا نبود عمل طراحی در فرایند تولید لباس نیست. برای مثال، امروزه اغلب متون تخصصی از چارلز فردریک ورت (Charles Fredrick Worth)، به دلیل فعالیت‌هایی چون ابداع طرح‌های جدید و نمایش آنها توسط مدل‌های زنده، به‌عنوان اولین طراح لباس و یا پدر طراحی مد و لباس غرب یاد می‌کنند. اما در برخی متون قدیمی‌تر از او به‌عنوان یک خیاط و نه طراح (a Tailor not a designer) یاد شده است.

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه بنگرید به: مایلز فربرن، *تاریخ اجتماعی؛ مسائل راهبردها و روش‌ها*، ترجمه ابراهیم موسی‌پور و محمدابراهیم باسما (تهران: سمت، ۱۳۹۴)، ص ۲۸۴.

تطبیق وظایف و مهارت‌های خیاطان در تاریخ اجتماعی ایران با مراحل کلی فرایند طراحی لباس

متون تاریخی در اشاراتی اسطوره‌ای پیشینه علم «خیاطت» را به جمشید و ادیس علیه‌السلام نسبت می‌دهند. گذشته از اشارات اسطوره‌ای، وجود نشانه‌هایی از حرفه خیاطی و درزیگری از دیرباز در تاریخ ایران قابل‌بازرسی است و به سبب اهمیت و گستردگی استفاده از لباس، در اغلب متون و اسناد تاریخی دوره‌های گوناگون حداقل اشاره‌ای به نام و عنوان این فن و قرارگیری آن در زمره یکی از حرف، مشاغل و اصناف مشاهده می‌شود.^۳ امروزه نیز در اغلب کتب معتبر تاریخ پوشاک ایران و جهان به آشنایی ایرانیان با این مهارت از دوران باستان اشاره شده است.^۴ با نظر به مدارک و شواهد معتبر و فراوان، شبهه‌ای در وجود این حرفه و مهارت ایرانیان در آن وجود ندارد. اما آیا آنچه خیاطان ایرانی بدان می‌پرداختند با حرفه طراحی لباس دارای هم‌پوشانی و قرابت است؟ تعیین مهارت‌ها و وظایف خیاطان و دسته‌بندی آنها و تطبیق آن با فرایند و مهارت‌های مورد نیاز در طراحی لباس ما را در پاسخ دادن به این پرسش یاری خواهد رساند.

فرایند طراحی لباس دارای مراحل متعددی است و امروز گاه تا نوزده پله، از دریافت سفارش و ایده‌پردازی تا برش و دوخت و نمایش نمونه نهایی، گام‌شماری می‌شود.^۵ این فرایند به‌طور کلی در مراحل چون ایده‌یابی و نوآوری، ترسیم طرح اولیه، انتخاب پارچه و رنگ، تنظیم و برقراری هماهنگی میان شکل کلی لباس یا سیلوئت^۶ و شکل اندامی سفارش‌دهنده، نمونه‌سازی، برش، دوخت و به‌هم‌چسبانی قطعات و افزودن جزئیات شامل موارد پنهان و آشکار، کاربردی و تزئینی و نمایش اثر نهایی قابل بررسی است.^۷ یافتن منبع الهام و ایده‌یابی از اولین مراحل فرایند طراحی لباس به شمار می‌رود. ممکن است تصور شود این مرحله اخیراً به فرایند طراحی لباس افزوده شده و تلاش برای تطبیق آن با فعالیت‌های خیاطان در تاریخ اجتماعی ایران لزومی ندارد، اما شواهد متعددی در تاریخ لباس غرب (حتی پیش از قرن هجدهم) وجود دارد که نشان می‌دهد ایده‌یابی و الهام‌گیری از منابع گوناگون چون تاریخ، لباس‌های سایر ملل

۳. برای آگاهی از نمونه آن در دوره صفوی، بنگرید به: غیاث‌الدین بن همادالدین خواندمیر، *مآثر الملوک*؛ به ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار، هاشم محدث (تهران: رسا، ۱۳۷۲)، ص ۲۴؛ غیاث‌الدین بن همادالدین خواندمیر، *تاریخ حبیب‌السیرفی اخبار افراد بشر*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ج ۱ (تهران: خیام، ۱۳۸۰)، ص ۲۵.

۴. برای مثال بنگرید به: پیمان متین، *پوشاک ایرانیان*، ویراستار غلامرضا ارژنگ (تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳).

۵. Hae-Sook Kwon, and Eun-A Lee, "The Task of the Fashion Designer in Different Types of Domestic Women's Apparel Brands" *Journal of Fashion Business*, Vol. 8, No. 6 (2004), pp. 90-102.

۶. silhouette

۷. "The fashion design process", Royal College of Art -Victoria and Albert Museum, Accessed 5 June 2022 <https://www.vam.ac.uk/collections/fashion>.

و... در فرایند طراحی لباس‌های غربی مؤثر بوده است.^۱ در بررسی تاریخ اجتماعی ایران، در این پژوهش، اسناد و مدارکی مبنی بر اشاره به این مرحله و اجرای هدفمند آن توسط خیاطان ایرانی به دست نیامد. از دیگر مراحل اولیه در فرایند طراحی و تولید لباس، انتخاب پارچه مناسب است، مرحله‌ای که به نظر می‌رسد تا پیش از دوران مدرن از وظایف و مهارت‌های خیاطان ایرانی به شمار نمی‌رفته است. آن‌طور که از متون و اسناد تاریخی برمی‌آید، در گذشته خود مشتری پارچه مورد نیاز برای لباسش را تهیه می‌کرد و یا حداقل این بخش از فرایند طراحی و تولید لباس از وظایف اصلی خیاطان و بر عهده آنان نبود. مشتری پارچه را به روش‌های گوناگون نظیر هدیه گرفتن و یا خرید آن از بزازها فراهم می‌کرد.^۲ این مسئله حتی درباره لباس‌های سلطنتی و شخص شاه نیز صدق می‌کرد. برای مثال، براساس یکی از منابع مرتبط با سده هفدهم میلادی، پارچه لباس‌های دربار در مکانی به نام شالباف‌خانه و تحت نظارت شخصی با عنوان «ملک‌التجار» تولید و نگهداری می‌شد و در اختیار خیاطان قرار می‌گرفت.^۳

عمل برش و دوخت از دیگر مراحل طراحی و تولید لباس است که بنا بر اسناد، خیاطان ایرانی در آن مهارت فراوان داشتند. براساس مدارک برجای مانده، «خیاط‌ها در روزگاران گذشته که ماشین‌های دوخت معمول نبود، لباس‌ها را با دست می‌دوختند ولی پس از ورود چرخ‌های خیاطی استفاده از آنها به تدریج متداول گردید. لباس‌ها [...] به قد و اندازه مشتری دوخته می‌شد. رویه لباس را خود مشتری تهیه می‌کرد ولی آستر، دگمه و دیگر لوازم آن را خیاط تهیه می‌نمود.»^۴ بنابراین، همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، تهیه پارچه بر عهده مشتری و برش و دوخت آن با خیاط بود، ضمن آنکه برخی از جزئیات پیدا و پنهان و البته کاربردی لباس نظیر آستر و دگمه را خود خیاط تهیه می‌کرد.

در مورد مرحله دوخت باید به این نکته توجه داشت که بنا بر اسناد موجود، خیاطان و دوزندگان در دوخت تمامی پارچه‌ها و لباس‌ها مهارت نداشتند و از این رو به دسته‌های گوناگونی تقسیم می‌شدند. در سندی از میرزا حسین خان در کتاب جغرافیای اصفهان که در آن از تنوع پیشه‌ها در عهد ناصرالدین شاه سخن گفته شده است، نویسنده با تأکید بر دو عمل برش و دوخت، جماعت «خیاط بازاری» را چنین تعریف می‌کند: «آنهایی که لباس مردم را در بازار می‌برند و می‌دوزند.» او در ادامه از جماعت بازاری‌دوز این‌گونه یاد می‌کند: «آنهایی که پارچه‌های دوخته‌فروشان را می‌دوزند.»^۵ او در این سند انواع دوزندگان چون کلاهدوز، کلیچه‌دوز، خزدوز و... را از هم جدا کرده و به هر یک نوعی را اختصاص داده است. به جز برش

۱. بنگرید به: روت ترنویل کاکس، ۵۰۰۰ سال پوشاک زنان و مردان جهان، ترجمه شیرین بزرگمهر (تهران: توس، ۱۳۹۹)، ص ۲۷۶.

۲. علی اصغر باباصفری، اردبیل در گذرگاه تاریخ، ج ۳ (اردبیل: دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، ۱۳۷۰)، ص ۴۴۵.

۳. یعقوب آژند، تاریخ ایران: دوره صفویان (تهران: جامی، ۱۳۸۰)، ص ۳۹۶.

۴. باباصفری، ج ۳، ص ۴۴۵.

۵. میرزا حسین خان تحویلدار، جغرافیای طبیعی و انسانی و آمار اصناف شهر (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲)، ص ۹۷ و ۹۸.

و دوخت لباس، فعالیت‌های دیگری نظیر برش و دوخت پرده و پیراهن مبل نیز که امروزه ارتباطی با طراحی لباس ندارد و حتی به‌طور معمول توسط خیاطان انجام نمی‌شود، در میان فعالیت‌های خیاطان دوره قاجار مشاهده می‌شود که البته عمدتاً توسط خیاطان بازاری انجام می‌شد.^۱

از موارد حائز توجه در این بخش، تفاوت میان خیاط زنانه خانگی با خیاط مردانه بازاری در دسته‌بندی خیاطان در دوران قاجار در ایران است. در زبان انگلیسی خیاط لباس زنانه^۲ به شخصی اطلاق می‌شود که به دوخت لباس‌های زنانه می‌پردازد و این مسئله ربطی به زن یا مرد بودن خود خیاط ندارد. اما در تاریخ ایران این تمایز نه به دوخت لباس‌های زنانه و مردانه بلکه به میزان تسلط خیاط و مهارت او در عمل برش و دوخت مربوط می‌شده است، بدین‌گونه که خیاطان زن به اموری چون دوخت لباس‌های منزل (چه زنانه و چه مردانه) و... می‌پرداختند و دوخت لباس‌های خارج از منزل و به قول برخی از نویسندگان مطابق مد جدید به خیاطان مردانه سپرده می‌شد.^۳

از دیگر مراحل حائز اهمیت در فرایند طراحی لباس، پرداختن به جزئیات کاربردی و تزئینی لباس است. چنانکه پیش از این اشاره شد، خیاطان ایرانی برخی جزئیات نظیر انتخاب و دوخت دکمه را انجام می‌دادند. اما از تقسیم‌بندی اصناف و پیشه‌ها در برخی از دوره‌های تاریخی ایران روشن است که مهارت برش و دوخت لباس از تزئین آن جدا بوده است؛ به گونه‌ای که وظیفه برش و دوخت لباس بر عهده خیاط بود و افزودن تزئینات بدون دخالت و نظارت خیاط و به دست صاحبان مشاغل نظیر نقش‌دوزان، پولک‌دوزان و... به انجام می‌رسید.^۴

اصلاح و پنهان نمودن عیوب اندامی سفارش‌دهنده از دیگر تفاوت‌های خیاط و طراح لباس در مهارت‌ها و وظایف است. خیاط هر آنچه به او سفارش داده شود مطابق با اندازه‌های مشتری می‌دوزد، اما طراح لباس نه تنها به مشتری در انتخاب لباس مناسب مشورت می‌دهد، بلکه (همچون فردریک ورت) دوخت بی‌چون و چرای هر سفارشی را نمی‌پذیرد. به بیان دیگر، نظر او در انتخاب طرح نهایی لباس مناسب برای هر مشتری و پنهان نمودن عیوب اندامی او نقشی مهم دارد. برای مثال در تاریخ لباس اوایل قرن بیستم آمده است: «دوزندگان در این دوره با استفاده از اصول طراحی، امکان آن را یافتند که مردان کوتاه‌قد را بلند و چاق‌ها را لاغر جلوه دهند.»^۵ این نکته گویای آن است که خیاطان اروپایی در این دوره به یکی از وظایف طراحان لباس، یعنی اصلاح عیوب اندامی، آشنا بودند. تقریباً هم‌زمان با این گزارش، سندی در خاطرات

۱. علویه کرمانی، روزنامه سفر حج عتبات عالیات و دربار ناصری (قم: نشر مورخ، ۱۳۸۶)، ص ۱۷۴؛ محمد کمره‌ای، روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، ج ۱ (تهران: اساطیر، ۱۳۸۴)، ص ۵۷۵.

2. dressmaker

۳. کمره‌ای، ج ۱، ص ۲۸۳؛ مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۳ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴)، ص ۷۲۶.

۴. تحویلدار، ص ۹۷ و ۹۸.

۵. ترنویل کاکس، ص ۳۸۰.

تاج السلطنه بیانگر نبود این مرحله در دوره قاجار حتی در سطح مشتریان درباری است. تاج السلطنه در ذکر خاطره حضورش در یکی از مجالس اشاره می‌کند که خانم‌های حاضر در مجلس با اصرار نام خیاطش را از او می‌پرسیدند و عین آن لباس را در اندازه خود به همان خیاط سفارش می‌دادند، اما لباس برای آنها مناسب و زیبا از آب در نمی‌آمد.^۱ این امر گویای آن است که خیاط صرفاً به دوخت لباس با توجه به اندازه‌های مشتری جدید مبادرت می‌ورزید و به تناسب سفارش با ویژگی‌های اندام فرد توجهی نداشت. اما مهم‌ترین مرحله‌ای که در تطبیق مهارت‌ها و وظایف خیاطان ایرانی با مراحل طراحی لباس قابل مشاهده نیست، نقش و تأثیر خیاطان در ابداع لباس‌ها و ارائه طرح‌های جدید است. این در حالی است که تاریخ لباس غرب مملو از تغییرات و ابداعات مکرر در طراحی لباس است و در آن بارها به اسامی خیاطانی چون رز برتین^۲، فردریک ورث^۳، لری^۳ و... برمی‌خوریم که دارای نوآوری‌هایی بوده‌اند، از بالا بردن خط کمر گرفته تا ارائه مدل‌های جدیدی از انواع یقه‌ها. ضمن آنکه طرح‌هایی که طراحان غربی ارائه می‌کردند صرفاً براساس نیازهای کاربردی نبود، بلکه از منابع گوناگون الهام می‌گرفت و مبتنی بر گرایش‌های هنری، فرهنگی، سیاسی و حتی اکتشافات جدید، اختراعات صنعتی و پیشرفت‌های علمی بود.^۴ در نهایت، براساس یافته‌ها، برخی از مهم‌ترین وظایف طراحان لباس چون ایده‌یابی، توجه به ویژگی‌های اندامی سفارش‌دهنده در طراحی (نه صرفاً تولید لباس براساس اندازه‌های او) و ابداع و ارائه طرح‌های جدید در میان مهارت‌ها و وظایف خیاطان ایرانی بازمی‌تابد. نقش منفعلانه خیاطان در طراحی لباس، لزوم بررسی اثرگذاری سایر افرادی را پیش می‌نهد که به نوعی با این فرایند در ارتباط بوده‌اند؛ افرادی نظیر ناظران صنفی، سایر هنرمندان چون نقاشان و بالاخره سفارش‌دهندگان درباری.

تطبیق فعالیت‌ها، وظایف و مهارت‌های خیاطان ایرانی با مهارت‌های طراحان لباس

مشابهت‌ها	تفاوت‌ها
برش پارچه	فقدان ایده‌یابی
دوخت لباس	نقش نداشتن در انتخاب و تهیه پارچه
تنظیم لباس با در نظر گرفتن ابعاد دقیق مشتری	عدم توجه به ویژگی‌های اندامی فرد و تلاش برای پنهان نمودن عیوب اندامی او
	عدم ابداع و ارائه طرح‌های جدید
	عدم نقش محوری در تزئین لباس
	انجام دادن سایر فعالیت‌های غیرمرتبط با طراحی لباس توسط خیاطان (نظیر دوخت پرده و لباس مبل)

۱. خاطرات تاج السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان (تهران: تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص ۱۰۶.

۲. طراح فرانسوی لباس‌های ماری آنتوانت. بنگرید به: ترنویل کاکس، ص ۲۶۸.

۳. خیاط فرانسوی. بنگرید به: همان، ص ۳۰۹.

4. Anne Rooney, a *History of Fashion and Costume the Eighteenth Century*, Editor: Alex Woolf (Bailey Publishing Associates Ltd, 2005), pp. 14-25.

نقش گروه‌های تأثیرگذار بر فرایند طراحی لباس

ناظران صنفی خیاطان

یکی از احتمالات ممکن دربارهٔ ایفای نقش طراح لباس در تاریخ اجتماعی ایران، به ناظران صنفی خیاطان باز می‌گردد. آیا مهارت‌های اصلی مرتبط با طراحی لباس را ناظران صنفی خیاطان در ایران ایفا می‌کردند؟ ابن‌اخوه در قرن هفتم هجری در اثر خود، *آیین شهرداری*، به وظایف محتسب و بازرس در مقابل اصناف و پیشه‌وران گوناگون اشاره می‌کند. او در قسم خیاطان و رفوگران و گازران و کلاه‌دوزان دربارهٔ اموری که محتسب بر آنها نظارت دارد چنین می‌نویسد:

خیاطان باید در بریدن جامه و زیبایی یقه و فراخی بریدگی‌ها و درستی آستین و دامن مراقبت کنند و بهتر آن است که دوخت جامه استوار باشد و سست نباشد و سوزن بلند و نخ کوتاه باشد. شایسته است که قبل از بریدن پارچهٔ گرانبها آن را اندازه گیرند [...] محتسب باید مراقبت کند تا دزدی نکنند [...] و نیز نباید خیاطان در دوختن جامه‌های مردم مداخله کنند و با نگاهداری کالای ایشان و رفت و آمد بسیار به آنان ضرر رسانند. مدت نگاهداری پارچه نباید بیش از یک هفته باشد، مگر آنکه با صاحب کالا از پیش شرط کرده باشند.^۱

به‌جز این، در برخی متون دیگر نیز خیاطان در ردیف سایر طبقات پایین تحت نظارت‌های عمومی محتسب قرار دارند.^۲ بر این اساس، محتسب نقشی در ارائهٔ طرح‌های جدید در فرایند تولید لباس ندارد. سایر وظایف او در برابر صنف خیاط عمدتاً چیزی برابر با سایر اصناف هم‌ردیف آن است و به رسیدگی به تخلفات و عوامل ناصالح باز می‌گردد. در دوره‌های بعد نیز خیاطان ایرانی به لحاظ صنفی در میان سایر دوزندگان قرار دارند و محتسب غالباً بر کار آنها نظارتی حسابگرانه و فاقد تأثیرگذاری بر مراحل اصلی طراحی لباس دارد.^۳

به‌جز محتسب، صاحب منصب دیگری نیز با عنوان «ملک‌التجار» در دورهٔ صفویه بر کار خیاطان به‌ویژه خیاطان سلطنتی نظارت دارد و نظارت او گاه دارای برخی جنبه‌های زیبایی‌شناختی به نظر می‌رسد.^۴ کارری دربارهٔ صاحب این منصب چنین می‌نویسد: «ملک‌التجار یا تاجرباشی کسی است که پارچه‌های

۱. محمداحمد قرشی، *آیین شهرداری/ ابن‌اخوه*، ترجمهٔ جعفر شعار، ج ۲ (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰)، ص ۱۳۷-۱۳۹.
۲. برای مثال خواندمیر نیز خیاط را در کنار صراف، بنّاء، عطار، نانوا، برز، رنگرز و... «محترفات» نامیده و آنها را جزء طبقهٔ پایین ذکر کرده است. بنگرید به: غیاث‌الدین خواندمیر، *نسخهٔ خطی نامهٔ نامی*، محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، ش ۱۳۷۱۷، ۶۶.
۳. محمد بن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیلاری ایرانیان*، ج ۳ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴)، ص ۵۴۲.
۴. لازم به ذکر است در دورهٔ قاجار، برخلاف دورهٔ صفویه، به دلیل افول صنعت نساجی و پارچه‌بافی در ایران، ملک‌التجار نقشی محوری در نظارت بر تولید پارچه ندارد. برای مطالعهٔ بیشتر در این باره بنگرید به: فریده طالب‌پور، «نساجی در عصر قاجار: تولید و تجارت پارچه»، *فصلنامهٔ گنجینهٔ اسناد*، س ۲۲، دفتر دوم (۱۳۹۱)، ص ۶۸-۸۹.

عبدالله مستوفی، *شرح زندگانی من*، ج ۱ (تهران: زوار، ۱۳۸۴)، ص ۵۱۱.

شاه را نگهداری می‌کند و آنها را جهت تهیه لباس در اختیار خیاط می‌گذارد.^۱ کمپفر نیز درباره او آورده است: «ملک‌التجار سمت سرپرستی شالباف‌خانه را دارد. او نقش‌ها را انتخاب می‌کند و بر آماده ساختن مواد خام و نگهداری کالای ساخته‌شده نظارت دارد و کارهای این قسمت را اداره می‌کند. از این گذشته، بیوتات دیگری نیز که به تهیه لباس افراد و خدمه دربار اشتغال دارند تحت نظر ملک‌التجار قرار دارند.»^۲ البته گاهی این لقب تشریفاتی بود. برای مثال، شاه سلیمان آن را به شاردن نیز عطا کرد.^۳

چنانکه از این متون برمی‌آید، ملک‌التجار نقوش پارچه‌ها را انتخاب می‌کرد. اما حتی اگر این کار نه صرفاً به شکل نظارتی حسابگرانه بر تعداد و اندازه طرح‌ها، بلکه با اعمال ذوق و سلیقه شخص او صورت گرفته باشد و حتی اگر وی را در طراحی خود نقوش مؤثر بدانیم، این عمل امروزه ذیل رشته و مهارتی جداگانه با عنوان «طراحی پارچه» و نه طراحی لباس قرار می‌گیرد. به جز آنچه گفته شد، درباره نحوه نظارت ملک‌التجار بر کار خیاطان به گونه‌ای که بیانگر نقش او در انتخاب و به‌ویژه ایجاد تغییر و نوآوری در طرح لباس‌ها باشد اطلاعاتی در دست نیست.

شخصیت دیگری که در تاریخ ایران ناظر بر خیاطان و حداقل خیاطان دربار است، «صندوق‌دارباشی» نام دارد. صندوقخانه دربار به تهیه خلعت و نشان می‌پرداخت و همراه با رختدارخانه زیر نظر صندوق‌دارباشی اداره می‌شد. مستوفی درباره این منصب می‌نویسد:

رئیس صندوقخانه به اندازه لزوم خیاط و زرگر تحت امر داشت که لوازم شغل خود را همیشه آماده داشته باشد. شال و برک، خز و سنجاب و زری، قلمکار و قدک و پارچه‌های نابریده‌ای که برای شاه هدیه می‌فرستادند، در صندوقخانه ضبط می‌شد و به مصرف لباس شخصی شاه و خلعت‌های اعطایی می‌رسید. لباس شاه و جواهراتی که استفاده می‌نمود، همگی تحویل صندوق‌دارباشی بود. گاهی که شاه تن‌پوش خود را به کسی خلعت می‌داد، باید دستخط آن را صندوقدار ضبط کند و در مواقع بازدید لباس‌های دوخته شاه، جمع و خرج آن را مرتب داشته، صادر و وارد آن نسبت به طاقه‌های نبریده هم معین و مشخص باشد.^۴

این عبارات نشان می‌دهد وظایف صندوق‌دارباشی نیز از جنس نظارتی عام بر لباس‌ها و فعالیت خیاطان بوده است و با اهم وظایف طراح لباس دارای هم‌پوشانی و قرابت نیست.

۱. جوانی فرانچسکو جملی‌کاری، *سفرنامه کاری، ترجمه عباس نخجوانی* (تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸)، ص ۱۶۶.

۲. انگلبرت کمپفر، *سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهانگیری* (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳)، ص ۶۶، ۱۲۰.

۳. ولادیمیر مینورسکی، *سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجب‌نیا* (تهران: زوار، ۱۳۳۴)، ص ۱۵۱-۱۵۲.

۴. مستوفی، ج ۱، ص ۴۰۹.

نقاشان

خیاطان غربی نقشی فعال در طراحی لباس داشتند. اما مطابق متون برجای مانده در تاریخ لباس غرب، گروه‌های دیگری از میان هنرمندان و به‌ویژه نقاشان نیز بر طراحی لباس‌ها تأثیرگذار بودند.^۱ در این باره می‌توان به کلاه ابداعی گینزبارو^۲ و یا اساسی‌ترین بخش پوشاک زنان دوران ریجنسی، یعنی پیراهنی اشاره کرد که نقاش فرانسوی واتو^۳ آن را طراحی کرد و نام او را به خود گرفت. در نمونه‌ای جالب‌تر، در اواخر قرن هجدهم، مجمع انقلابیون از نقاش مشهور داوید^۴ خواست که طرحی برای لباس ملی تهیه کند.^۵ در تاریخ لباس ایران، شواهدی دال بر همکاری میان نقاشان و نساجان به‌ویژه در دوره صفوی وجود دارد، به‌طوری که بسیاری از طراحان پارچه از نقاشان معروف این زمان بودند. یکی از بهترین اسناد در این مورد نمونه پارچه زری اطلسی است که در موزه دوران اسلامی نگهداری می‌شود. این پارچه دارای تاریخ و رقم است و بافنده آن معین مصور از نقاشان دوره صفوی و شاگردان رضا عباسی است.^۶ به علاوه، میرزا حسین‌خان ضمن اشاره به انواع دوزندگان، درباره صاحبان حرف و پیشه‌ورانی چون نقده‌دوزان می‌نویسد: «بسیاری از زنان نقده‌دوزی می‌کردند، به این ترتیب که نخست نقاشان روی پارچه طرح‌آمیزی‌های خوب می‌کردند. بعد نقده‌دوزها روی طرح‌ها را می‌دوختند [...] به همین منوال] هنرمندان روی قدک یا چلوار نقاشی می‌کردند. سپس زنان و مردان به کار نقش‌دوزی می‌پرداختند و متن آنها را با سوزن از ابریشم و ریسمنان و غیره نقش می‌دوختند.»^۷ این سند نشان از همکاری نقاشان با مشاغل یادشده در تزئین پارچه‌ها و لباس‌ها دارد. با این همه، این اسناد تنها بر نفوذ نقاشان در فرایند طراحی پارچه دلالت دارند و شواهدی دال بر دخالت آنان در فرایند طراحی شکل، قالب و هندسه کلی خود لباس و ارائه طرحی نو، آن‌گونه که در مورد نمونه‌های غربی ذکر شد، وجود ندارد.

تأثیر شاه و درباریان بر تغییر و طراحی لباس‌ها

از دوران رنسانس تاکنون اسناد و مدارک فراوانی دال بر تأثیر مستقیم زنان و مردان درباری بر طراحی لباس‌ها و تغییرات مکرر آنها وجود دارد. در این باره می‌توان به نام افراد متعددی نظیر چارلز اول، لویی چهاردهم، کاترین دو مدیسی، الیزابت، ژوزفین همسر بناپارت، ماری آنتوانت، مادام تالی‌ین همسر

۱. درباره تأثیر سایر هنرمندان مانند نویسندگان چون بالزاک و روسو و یا مجسمه‌سازانی چون گابریل دوارسی، بنگرید به: ترنویل کاکس، ص ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۴۶.

2. Gainsborough

3. Watteau

4. David

۵. ترنویل کاکس، ص ۲۴۰، ۲۵۸، ۲۶۷.

۶. زهره روح‌فر، نگاهی بر پارچه‌یافتی دوران اسلامی (تهران: سمت، ۱۳۹۴)، ص ۴۰-۴۳.

۷. راوندی، ج ۳، ص ۴۰۷-۴۱۰.

شاهزاده شی‌می و ده‌ها تن دیگر در سراسر قرن‌های پانزدهم تا نوزدهم اشاره نمود. این مسئله موجب لزوم بررسی نقش شخص شاه و درباریان در فرایند تولید لباس در ایران نیز می‌شود. برخی از متون از شدت توجه و وابستگی شاه و دربار به لباس و مشاغل مرتبط با آن پرده برمی‌دارند و حتی در مواردی محدود از خیاطی به‌عنوان یکی از مهارت‌های برخی از شاهزادگان در دوران میانه یاد می‌کنند.^۱ مطابق اسناد تاریخی، حاکمان ایلخانی خزانه‌هایی از لباس‌ها و پارچه‌های قیمتی در تبریز داشتند. آنان بیشتر اوقات لباس را نیز در ردیف هدایای قیمتی تقدیم می‌کردند. گفته می‌شود غازان خان در عرض ده تا پانزده روز بیست هزار دست لباس هدیه داد.^۲ رشیدالدین در همین زمینه می‌نویسد: «روزی نمی‌شود که غازان خان دویست تا سیصد دست لباس از خزانه هدیه ندهد.»^۳

نیاز درباریان و تمایل پادشاه به لباس سبب حضور سازندگان لباس و خیاطان در دربار می‌شد. حضور خیاطان و خیاط‌خانه‌ها در دربار در اسناد و مدارک بسیاری از دوره‌های تاریخی قابل‌بازبایی است. برای نمونه تذکره الملوک از کارخانه‌بافندگی (شعربافخانه) و دو شعبه خیاط‌خانه و ۱۸۰ خیاط در یک کارخانه سلطنتی نام می‌برد.^۴ حضور خیاطان حتی در میان همراهان سپاهیان و در سفرهای شاه در دوره‌های مختلف به چشم می‌خورد،^۵ امری که تا دوران جدید نیز ادامه می‌یابد. در افضل‌التواریخ درباره‌ی رکن‌الدوله، یکی از شاهزادگان دربار، آمده است: «به هر ایالتی که مأمور شده است [...] معمار مخصوص و مترجمین زبان و مؤذنین اذان و خیاطان با خود می‌برد که [...] به وجود مترجم یا خیاط قابل در آن ولایت محتاج نگردد.»^۶ اما آیا علاقه و وابستگی زیاد شاه و درباریان به لباس و وفور خیاط‌خانه‌ها و همراهی خیاطان با دربار موجب تأثیر شاه و درباریان بر طراحی مد و لباس می‌شد؟ آیا نقش منفعل خیاطان در طراحی لباس‌های جدید، از سوی درباریان جبران می‌شد؟

یکی از بارزترین تأثیرات مستقیم شاه بر تغییر طرح لباس مردم را می‌توان در ماجرای «کلاه قزلباش» و جریان‌هایی نظیر «کشف حجاب» و «قانون وحدت لباس»^۷ مشاهده نمود. این نمونه‌ها تأثیر قابل توجه حکومت بر لباس مردمان ایرانی را باز می‌نمایند، اما به هیچ روی عملی برآمده از مقوله‌ی طراحی مد و لباس نیستند. کلاه قزلباش و نیز لباس متحدالشکل از بسیاری جهات برای دولت کارکردی مشخصاً

۱. محمدهاشم رستم‌الحکما، *رستم‌التواریخ* (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲)، ص ۱۴۵.

۲. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع‌التواریخ*، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۳ (تهران: البرز، ۱۳۷۳)، ص ۳۹۲، ۳۹۴.

۳. همان، ص ۵۴۰.

۴. میرزا سمیعاً، *تذکره الملوک*، ترجمه محمد دبیرسیاقی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸)، ص ۱۲۶؛ مینورسکی، ص ۴۸-۴۹.

۵. برای مثال بنگرید به: جوزا قارابارو و دیگران، *سفرنامه ونیزیان در ایران*، ترجمه منوچهر امیری (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۴)، ص ۹۵-۹۶.

۶. غلامحسین افضل‌الملک، *افضل‌التواریخ* (تهران: تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص ۸۹.

۷. بنگرید به: محمدقلی مجد، *از قاجار به پهلوی؟ ۱۳۰۹-۱۳۹۸* (براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا) (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹)، ص ۵۴۹-۵۵۰.

سیاسی داشتند.^۱

به‌جز این موارد، گاه نمونه‌هایی کمتر سیاسی و تقریباً برآمده از سلیقه شخص شاه حاکی از تأثیر او بر تغییر طرح لباس‌هاست. یکی از پرتکرارترین این موارد در ماجرای سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ و تغییراتی که به‌واسطه آن در لباس زنان اندرونی دربار و پس از آن سایر زنان رخ داد دیده می‌شود. در این باره در خاطرات مستوفی چنین آمده است:

مد لباس خانم‌ها هم همیشه از اندرون شاه بیرون آمده، ابتدا به شاهزاده خانم‌ها و زن‌های اعیان و بعد به سایرین سرایت می‌کرد [...] در هزار و سیصد [...] زیرجامه خانم‌های شیک جوان از پشت قدم‌ها تا سر کاسه زانوها بالا رفته بود و زن‌های مسن‌تر زیرجامه را قدری بلندتر می‌پوشیدند. هرچه جلوتر می‌رفت زیرجامه‌ها کوتاه‌تر می‌شد تا بالاخره هوس شاه تمام شد و زیرجامه کوتاه منسوخ گشت.^۲

نام و نشان شاه و درباریان در روند تغییر لباس ایرانیان شامل گزارش‌هایی مشابه و بسیار اندک است و به هیچ روی با وفور نام‌ها و عناوین درباریان غربی و اثرگذاری آنان بر فرایند طراحی لباس برابری نمی‌کند. از این گذشته، موارد به‌دست‌آمده نیز عمدتاً یا بر انگیزه‌های ایدئولوژیک و سیاسی مبتنی هستند و یا تغییری باواسطه و متأثر از طراحی لباس‌های غربی هستند و از خود شاه و درباریان نشئت نگرفته‌اند. در این فرایند، طراحی مد و لباس بر عهده خیاطان اروپایی است و درباریان ایرانی صرفاً انتقال‌دهنده یا واردکننده‌اند و خیاطان ایرانی تنها در نقش دوزنده طراحی هستند که به ایشان سفارش داده شده است. در نبود عاملی مؤثر برای ایفای نقش طراحی لباس در میان خیاطان، ناظران آنها، سایر هنرمندان چون نقاشان و سفارش‌دهندگان مهمی چون درباریان، فرضیه شکل‌گیری و ترویج این مهارت از طریق ارتباط با غرب قوت می‌گیرد.

ارتباط با غرب و طراحی لباس در ایران؛ از تأثیرگذاری تا تأثیرپذیری

از مواجهه ایرانیان و اروپاییان با خیاطان و لباس‌های یکدیگر اسناد گوناگونی بر جای مانده که به دوره‌های گوناگون و قرن‌ها پیش باز می‌گردد.^۳ برخلاف تصور اولیه، تأثیرپذیری و الگوبرداری از لباس‌ها صرفاً جریانی یک‌طرفه از غرب به سوی ایران نبوده است و اروپاییان بارها لباس‌های ایرانی را ستایش

۱. منظر محمدی و سعید احمدی زاویه، «لباس متحدالشکل: بازنمایی قدرت و مدرنیته دوران پهلوی اول»، *تاریخ ایران*، ش (۳) ۱۰ (۱۳۹۶)، ص ۹۰.

۲. مستوفی، ج ۱، ص ۵۱۱.

۳. بنگرید به: آدام اولناریوس، *سفرنامه آدام الناریوس* (تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، ۱۳۶۳)، ص ۹-۱۲؛ دن گارسیا دسیلوا فیگوئرا، *سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئرا*، ترجمه غلامرضا سمیعی (تهران: نشر نو، ۱۳۶۳)، ص ۲۲۲؛ دروویل گاسپار، *سفر در ایران*، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم (تهران: شبانیز، ۱۳۷۰)، ص ۴۹؛ محمود محمود، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی*، ج ۱ (تهران: اقبال، ۱۳۷۸)، ص ۹۲.

و از آن تقلید کرده‌اند. شاید یکی از برجسته‌ترین اظهارنظرها درباره کیفیت لباس‌ها و مهارت خیاطان ایرانی و مقایسه آنان با خیاطان اروپایی به شاردن تعلق داشته باشد. او در این باره می‌نویسد: «خیاطان ایران صنعتگرانی مستعد و در کار خویش استادند، و لباس را چنان به‌اندازه می‌دوزند که گویی آن را بر اندام چسبانده‌اند، و هیچ چین و شکن در آن دیده نمی‌شود. و به تحقیق می‌توان گفت در بریدن لباس از خیاطان اروپایی بس ماهرترند، و ناشدنی است درزیگری بتواند لباسی را ظریف‌تر و پاکیزه‌تر از آنچه خیاطان ایرانی می‌دوزند بدوزد [...]»^۱.

نه‌تنها مهارت خیاطان ایرانی بلکه لباس‌های ایرانیان نیز در نظر اروپاییان دارای جایگاهی ممتاز و حتی مورد تقلید بوده است. در این باره ذکر روایت سایکس از واقعه تغییر لباس‌ها به سبک ایرانی به دستور چارلز دوم انگلستان سودمند به نظر می‌رسد:

۱۸ اکتبر ۱۶۶۶م اعلی‌حضرت نخستین بار لباس موقر و مجلل شرقی پوشیدند و یقه دویل آهاری و بندها و جبه را به یک نوع لباس براننده مطابق مد ایرانی تغییر دادند [...] اعلی‌حضرت قصد دارند پیوسته این نوع لباس بپوشند و مد فرانسوی را برای همیشه ترک کنند، مدی که با هزینه و زحمت زیاد فراهم شده بود [...] من نیز فرصتی به دست آورده از برازندگی و سودمندی لباس‌های ایرانی به طریقی که اکنون اعلی‌حضرت پوشیده‌اند شرحی بیان نمودم.^۲

در تاریخ لباس غرب، این تنها باری نیست که لباس‌های ایرانی مورد توجه و تقلید اروپاییان قرار می‌گیرد. اما با وجود اعتراف سفرنامه‌نویسان اروپایی به مهارت خیاطان و برازندگی لباس‌های ایرانی، نکته‌ای درباره طراحی این لباس‌ها وجود دارد که از نظر آنها عجیب می‌نماید. آنان اذعان می‌دارند که ایرانیان هیچ‌گونه علاقه‌ای به پیروی از مد و تغییر مکرر آن از خود نشان نمی‌دهند. شاردن با ذکر اطلاعاتی گویا در این زمینه می‌نویسد:

مردمان مشرق زمین در لباس پوشیدن هرگز از مد پیروی نمی‌کنند و بسیار سال می‌گذرد که کمترین تغییر در طرز پوشاک خود نداده‌اند؛ و اگر این گفته راست باشد که یکسان ماندن و عدم تغییر و تبدیل پوشاک در جامعه‌ای نشانگر حزم و احتیاط آن اجتماع است، ایرانیان به تحقیق محتاط‌ترین و استوار کارترین و دوراندیش‌ترین افراد جوامع بشری می‌باشند. زیرا هرگز در بند آن نیستند که رنگ یا نوع پارچه یا دوخت پوشاک خود را تغییر دهند. من بارها لباس‌هایی را که از زمان تیموریان در خزانه پادشاه نگهداری شده، دیده‌ام، به نظر تحقیق در آنها نگرسته‌ام و

۱. ژان شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۲ (تهران: توس، ۱۳۷۲)، ص ۸۹۲.

۲. سر پرسبی مولزورث سایکس، تاریخ ایران سایکس، ج ۲ (تهران: افسون، ۱۳۸۰)، ص ۳۱۰.

دریافته‌ام که از آن روزگاران تا زمان حاضر تغییر قابل توجهی در آنها پدید نیامده است و برش و دوخت آنها همان‌سان بوده که اکنون معمول است و اگر خوانندگان این سطور به عکسی که تصویر پوشاک‌های زنان و مردان در آن نمایانده شده به‌دقت بنگرند حقیقت و واقعیت این مطلب را درمی‌یابند.^۱

این تنها منبعی نیست که از عدم تغییرات جدی و مکرر در لباس‌های ایرانی خبر می‌دهد. تحقیقات تاریخی موجود درباره تاریخ لباس ایران نیز به‌خوبی این مسئله را تأیید می‌کنند. برای مثال در کتاب هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی درباره پوشاک دوره‌های زندیه و افشاریه چنین آمده است: «مدارک بسیار ناچیزی از دوره افشاریه و زندیه باقی مانده است که پی بردن به عناصر پوشاک مردم عادی را دشوار می‌کند، ولی می‌توان گفت که عناصر اصلی پوشاک این دوره چندان تغییری نکرده است.»^۲ این روند در دوره دوم قاجار کاملاً با تغییر مواجه می‌شود. در مقابل گفته شاردن، دروویل گاسپار درباره لباس ایرانیان در دوره قاجار می‌نویسد: «کلاه‌ها به هیچ وجه با آنچه شهسوار شاردن توصیف کرده است، شباهت ندارند. مدها از تاریخ اقامت این جهانگرد مشهور کلاً در این کشور تغییر یافته است.»^۳ این اسناد و اظهارنظرها از سویی مهارت ایرانیان در امر خیاطی و تولید لباس و از دیگر سو، بی‌علاقگی آنان به ایجاد تغییر و نوآوری در لباس‌ها را نشان می‌دهند؛ یعنی همان چیزی که امروزه یکی از مهم‌ترین بخش‌های فرایند طراحی مد و لباس دانسته می‌شود. اما همان‌گونه که از اظهارات گاسپار روشن است، این عدم تغییر لباس‌ها و بی‌علاقگی به مد تنها تا دوره دوم قاجار پابرجاست؛ یعنی تا زمانی که هنوز دست برتر اروپاییان در موارد متعددی چون سبک پوشش مورد توجه و پذیرش دربار ایران و پس از آن عموم مردم قرار نگرفته است.

حضور و تأثیر خیاطان اروپایی در ایران دوره دوم قاجار

به‌طور کلی، لباس دوره قاجار در دو دوره جداگانه قابل بررسی است: دوره اول، دوره‌ای که هنوز ارتباطات حکومت با دول خارجی گسترش نیافته است و دوره دوم، دوره‌ای که آمدن تجار و گردشگران اروپایی به ایران و مسافرت ناصرالدین شاه به غرب به تغییر سلیقه شاه و درباریان و تحولاتی چشم‌گیر در نوع پوشاک منجر می‌شود.^۴ در این دوره است که متجددان ایرانی می‌پندارند خیاطان اروپایی برتر از خیاطان ایرانی هستند و در صورت امکان و دست‌و‌دل‌بازی مواردی چون دوخت لباس برای کارکنان سفارت به

۱. شاردن، ج ۲، ص ۷۹۹.

۲. مهرآسا غیبی، هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی (تهران: هیرمند، ۱۳۸۷)، ص ۴۷۸-۴۷۹.

۳. گاسپار، ص ۴۹.

۴. غیبی، ص ۵۱۴.

خیاطان خارجی واگذار می‌شود.^۱

مطابق متون برجای‌مانده از این دوره، خیاطان اروپایی نقشی بسزا در تغییر لباس زنان درباری داشتند، به‌ویژه آن دسته از زنانی که به قول هانری دالمانی^۲ متمایل به تجدد بودند. دالمانی درباره حضور خیاطان پارسی در دربار و تأثیر آنها بر لباس‌های زنان دربار ناصرالدین شاه می‌نویسد: «بعضی از آنها [بانوان حرم شاهی] مایل به تجدد هم هستند. خانم‌های خیاط پارسی هم در اندرون شاهی رفت‌وآمد می‌کنند و پارچه‌های کارخانه‌های فرانسه را که از مد افتاده است به زنان حرم و شاهزاده‌خانم‌ها می‌فروشند.»^۳ خود او در جایی دیگر اشاره می‌کند که این تغییر در طراحی لباس‌ها به زنان درباری محدود نیست و زنان تهرانی هم از هنر خیاطان اروپایی بهره می‌گیرند: «چندی است که در پایتخت لباس بلند اروپایی هم معمول شده است و پاره‌ای از خانم‌ها تمایلی به آن پیدا کرده‌اند، یعنی خیاطان و طراحانی که از اروپا مخصوصاً فرانسه به تهران آمده‌اند این طریقه را معمول کرده‌اند و همین خیاطان تازه‌وارد هستند که برای لعبت‌ان تهرانی لباس می‌دوزند.»^۴

به‌جز خیاطان و طراحان اروپایی، مدارس اروپایی نیز در ایجاد این نگاه جدید به مقوله طراحی لباس نقش داشتند، مدرسی که مطابق اسناد تاریخی برای نخستین بار به آموزش و ترویج این رشته به صورت مدرن در ایران پرداختند.

شروع به کار مدارس اروپایی و ترویج آموزش خیاطی اروپایی و طراحی لباس در ایران

پیش از تأسیس دارالفنون و سایر مدارس جدید در تهران، کشیشان امریکایی و فرانسوی در دوره محمد شاه مدرسی در شهرهای ارومیه و تبریز تأسیس کردند. در سال ۱۲۷۷ق لازاریست‌ها مدرسه سن لویی و در سال ۱۲۹۲ق خواهران سن ونسان دوپول مدرسه دختران سن ژوزف را در تهران تأسیس کردند.^۵ دیولافوا که در سال ۱۸۸۱م به تهران آمده بود، درباره مدرسه اخیر می‌نویسد: «چند سالی است که این خواهران در تهران کلیسا و مدرسه‌ای دایر کرده و به تربیت کودکان چند خانواده اروپایی که در تهران اقامت دارند پرداخته‌اند [...] دختران در این مدرسه خواندن و نوشتن و خیاطی و اتوکشی و خانه‌داری یاد می‌گیرند، یعنی تعلیماتی که ایرانیان با آنها آشنایی ندارند.»^۶

اظهارات دیولافوا درباره ناآشنایی ایرانیان با تعالیمی چون خیاطی عجیب می‌نماید، اما اورسول نیز در

۱. مستوفی، ج ۳، ص ۲۳۳؛ ج ۲، ص ۹۴.

2. Henry Rene D'Allemagne

۳. هانری رنه دالمانی، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری* (تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۵)، ص ۷۸۶.

۴. همان، ص ۳۹۱.

۵. حسین شهیدی، *سرگذشت تهران* (تهران: راه مانا، ۱۳۸۳)، ص ۵۴۱.

۶. دیولافوا، *سفرنامه مادام دیولافوا*، ترجمه علی محمد فره‌وشی (تهران: قصه‌پرداز، ۱۳۷۸)، ص ۱۱۹.

گفتاری مشابه درباره یکی از این مدارس می‌نویسد: «شاگردان در این مدرسه دروس تاریخ، جغرافی، زبان فرانسه و خیاطی یاد می‌گیرند، مواردی که عموماً زن‌های ایرانی کوچک‌ترین اطلاعی از آنها ندارند.»^۱ اگر منظور دیولافوا و اورسول از ناآشنایی ایرانیان و یا زنان ایرانی با خیاطی همان فعالیت خیاطی با محوریت برش و دوخت لباس باشد، با نظر به آنچه پیش از این ذکر شد، اظهارات آنها قطعاً اشتباه و دور از واقع است. قدمت این مهارت در ایران به قرن‌ها پیش از حضور این دو گردشگر باز می‌گردد و نه تنها مردان بلکه مطابق اسناد، زنان ایرانی نیز با این هنر آشنا بودند و به آن اشتغال داشتند. ذکر نمونه‌ای در همین دوره از خاطرات حاج سیاح که اتفاقاً نشان می‌دهد خیاطی و لباس‌دوزی یکی از اشتغالات زنان بوده است، مفید به نظر می‌رسد: «اهل کرمان، از شدت اضطرار، اولاد خود را به شال‌بافی و فرش‌بافی می‌فرستند و اگر کامل و استاد شدند ده شاهی اجرت و الا سه یا چهار شاهی می‌گیرند. [...] خیاطی و لباس‌دوزی با زنان است به قیمت خیلی نازل.»^۲ به جز این، به استناد مدارک گوناگون دیگر، در قرن یازدهم و دوازدهم میلادی بعضی از زنان به مشاغل آزاد نظیر خیاطی می‌پرداختند.^۳ بنابراین، به نظر می‌رسد، آنچه دیولافوا و اورسول از آن با عنوان خیاطی یاد می‌کنند و ایرانیان را از آن نامطلع می‌خوانند، همان خیاطی و طراحی لباس مطابق با اصول و شیوه‌های اروپایی باشد.

روند آموزش خیاطی در مدارس یادشده از طریق معلمان اروپایی شکل گرفت و پس از آن به‌واسطه خود ایشان و نیز فارغ‌التحصیلان همان مدارس عمومیت یافت.^۴ در ادامه، این روند در مدارس ایرانی چون مدرسه ملی سادات (تأسیس در سال ۱۳۱۶) نیز پیگیری شد.^۵

با ورود خیاطان اروپایی و نیز آموزش خیاطی در مدارس، این مهارت به یکی از حرف‌آیدها برای زنان ایرانی در اواخر دوره قاجار و آغاز دوره پهلوی بدل شد. دالمانی در این باره می‌نویسد: «بسیاری از زنان ایرانی دیده می‌شوند که فقط یک آرزو دارند و آن رهایی از جهالت است. آنها اشتیاق دارند که خیاط یا طراح یا پرستار و یا قابله ماهر بشوند.»^۶

ارتباط با غرب در دوره دوم قاجار به تحولاتی قابل توجه در حوزه طراحی لباس و تغییر سلیقه مردم و به‌ویژه درباریان انجامید. اما این تغییرات در دوره پهلوی و تحت تأثیر جنبش‌های تجدیدگرایانه خاورمیانه

۱. ارنست اورسول، *سفرنامه قفقاز و ایران* (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲)، ص ۲۳۱.

۲. محمدعلی سیاح، *خاطرات حاج سیاح*، زیر نظر ایرج افشار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶)، ص ۶۵.

۳. بنگرید به: راوندی، ج ۳، ص ۶۵۰.

۴. انسبیه شیخ رضایی، «مدارس فرانسوی»، گنجینه اسناد، س ۲، ش ۷ و ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۷۱)، ص ۹۷-۹۸؛ پویا قاسمی، *مدارس جدید در دوره قاجاریه* (تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷)، ص ۵۲۷؛ حسن فراهانی، *روزشمار تاریخ معاصر ایران*، ج ۳ (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی،

۱۳۸۵)، ص ۳۱۴.

۵. عبدالحسین سپهر، *مرآت الوقایع مظفری*، ج ۱ (تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۶)، ص ۳۷۱.

۶. دالمانی، ص ۳۱۷.

در قرن ۱۹ و ۲۰ به بار نشست. در فضای گفتمان دولت مدرن رضاشاهی، با اخذ الگوهای غربی و تحقیر فرهنگ بومی، تصویر جدیدی از زن ایرانی ترسیم شد که تحولی اساسی در سبک زندگی زنان ایجاد کرد، فرایندی که به‌ویژه از سال ۱۳۱۴ به بعد به برگزاری شوهای لباس و سالن‌های مد و تحول در خیاطی و دوخت لباس‌ها مطابق با آخرین مد اروپا و امریکا منجر شد.^۱ باید توجه داشت این تحول فرایندی نبود که در آن خیاطی سنتی به خیاطی مدرن تبدیل شود، بلکه رخدادی بود که طی آن مهارت و حرفه طراحی لباس به فرایند تولید لباس افزوده شد. آنچه خیاطی سنتی و مدرن را از یکدیگر متمایز می‌سازد عمدتاً ابزارها و شیوه‌های مدرن برش و دوخت است، اما آنچه طراحی لباس و خیاطی را از هم متمایز می‌سازد اهمیت ابداع در طراحی، مد و تغییرات مکرر طرح‌هاست؛ امری که تا دوره قاجار برای ایرانیان جذابیتی نداشت، اما از دوره دوم قاجار از طریق گسترش ارتباطات با غرب و با تغییر سلیقه دربار ترویج یافت و در دوره پهلوی کاملاً تثبیت شد.

نتیجه‌گیری

طراحی لباس از مشاغل مورد توجه در دوران مدرن است که با تأمل در واژه‌شناسی و برابر لاتین آن متوجه ارتباط تنگاتنگ آن با مفهوم مد و تغییرات مکرر می‌شویم. این مهارت که سابقه آن در غرب حداقل به فعالیت‌های خیاطان در قرن ۱۸م باز می‌گردد، در حالی در دوره دوم قاجار و در مواجهه با غرب در ایران مورد توجه و ترویج قرار می‌گیرد که برخی از گردشگران اروپایی مدعی ناآشنایی ایرانیان و بالاخص زنان ایرانی با خیاطی پیش از این هستند. پژوهش پیش رو کوشید با بررسی حرفه خیاطی در تاریخ اجتماعی ایران ضمن تعیین تکلیف این ادعا، پیشینه مبهم طراحی لباس را در ایران روشن سازد. یافته‌های پژوهش به قرار زیر است:

حرفه خیاطی و طراحی لباس در مراحل و وظایف دارای اشتراکاتی چون برش و دوخت و تنظیم لباس با در نظر گرفتن ابعاد دقیق مشتری هستند، اما افتراقاتی مهم نظیر عدم ابداع و ارائه طرح جدید، عدم توجه به ویژگی‌های اندامی هر فرد و پنهان نمودن عیوب اندامی مشتری، عدم نقش محوری در تزئین لباس و عدم انتخاب پارچه، اجرای فرایند طراحی لباس را در میان خیاطان ایرانی تأیید نمی‌کند.

انفعال خیاطان ایرانی در ایفای نقش طراح لباس، نظر را به سوی سایر افراد مؤثر در فرایند تولید لباس یعنی درباریان، ناظران صنفی چون ملک‌التجار و صندوق‌دارباشی و نقاشان جلب می‌نماید، اما شواهدی دال بر اینکه این افراد در اجرای اصلی‌ترین مراحل طراحی لباس نقش داشته باشند به دست نمی‌آید. نبود

۱. سیده مرضیه حسینی، «سامان بدن و شکل‌گیری مشاغل زنانه در عصر رضاشاه براساس گزارش مطبوعات یومیه»، تاریخ ایران، ش ۲ (۱۴۰۰)، ص ۱۵۵-۱۷۷؛ یحیی ذکاء، لباس زنان ایران از سده سیزدهم هجری تا امروز (تهران: اداره موزه‌ها و فرهنگ عامه، ۱۳۳۶)، ص ۴۲-۴۴.

مدارک و شواهدی دال بر وجود فرایند طراحی لباس در تاریخ اجتماعی ایران فرضیه ورود این مهارت را از طریق غرب قوت می‌بخشد. ارتباط ایران با غرب و رفت‌وآمد خیاطان اروپایی در ایران به سال‌ها پیش از دوره قاجار باز می‌گردد، اما تنها در دوره دوم قاجار است که حضور خیاطان اروپایی با تغییر سلیقه شاه و علاقه دربار به سبک زندگی غربی و پذیرش دست برتر آنان در مواردی چون سبک پوشش و تأسیس مدارس اروپایی همراه می‌شود و به نگاهی جدید به حوزه مد و لباس و ترویج خیاطی به شیوه اروپایی و طراحی لباس در ایران می‌انجامد. با این همه، برخلاف تصور برخی گردشگران اروپایی چون دیولافوا و اورسول، ایرانیان نه تنها پیش از مواجهه با غرب با خیاطی آشنا بودند، بلکه در آن مهارت فراوان داشتند تا آنجا که شاردن خیاطان ایرانی را ماهرتر از خیاطان اروپایی می‌داند و معتقد است «ناشدنی است درزیگری بتواند لباسی را ظریف‌تر و پاکیزه‌تر از آنها بدوزد.» اما خود او بیان می‌دارد که «ایرانیان» در لباس پوشیدن هرگز از مد پیروی نمی‌کنند و بسیار سال می‌گذرد که کمترین تغییر در طرز پوشاک خود نداده‌اند.» در واقع، آنچه مانع از شکل‌گیری و ترویج مهارت طراحی لباس در ایران پیش از دوره قاجار بود، نه ناآشنایی ایرانیان با خیاطی بلکه بی‌علاقگی ایشان به اساسی‌ترین بخش از فرایند طراحی لباس یعنی مد و تنوع و تغییر مکرر طرح لباس‌ها بود.

کتابنامه

- اژند، یعقوب. *تاریخ ایران: دوره صفویان*، تهران: جامی، ۱۳۸۰.
- افضل‌الملک، غلامحسین. *افضل‌التواریخ*، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
- اولثاریوس، آدام. *سفرنامه آدام اولثاریوس*، تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، ۱۳۶۳.
- اورسول، ارنست. *سفرنامه قفقاز و ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.
- باباصفری، علی‌اصغر. *اردبیل در گذرگاه تاریخ*، ج ۳، اردبیل: دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل، ۱۳۷۰.
- باربارو، جوزافا و دیگران. *سفرنامه ونیزیان در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۴.
- تاج‌السلطنه. *خاطرات تاج‌السلطنه*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
- تحویلدار، میرزا حسین خان. *جغرافیای طبیعی و انسانی و آمار اصناف شهر*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- ترنوبیل کاکس، روت. *۵۰۰۰ سال پوشاک زنان و مردان جهان*، ترجمه شیرین بزرگمهر، تهران: توس، ۱۳۹۹.
- حسینی، سیده مرضیه. «سامان بدن و شکل‌گیری مشاغل زنانه در عصر رضاشاه براساس گزارش مطبوعات یومیه»، *تاریخ ایران*، ش (۲)، ۱۴، ۱۴۰۰، ص ۱۵۵-۱۷۷.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین. نسخه خطی نامه نامی، محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۳۷۱۷.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین. *مآثر الملوک*؛ به ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار، هاشم محدث، تهران: رسا، ۱۳۷۲.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین. *تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ج ۱، تهران:

خیام، ۱۳۸۰.

جملی کارری، جووانی فرانچسکو. *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی، تیریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان

شرقی، ۱۳۴۸.

دآلمانی، هانری رنه. *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۵.

دسیلوا فیگوئرا، دن گارسیا. *سفرنامه دسیلوا فیگوئرا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.

دیولافوا، *سفرنامه مادام دیولافوا*، ترجمه علی محمد فروشی، تهران: قصه پرداز، ۱۳۷۸.

ذکاء، یحیی. *لباس زنان ایران از سده سیزدهم هجری تا امروز*، تهران: اداره موزه‌ها و فرهنگ عامه، ۱۳۳۶.

راوندی، مرتضی. *تاریخ اجتماعی ایران*، ج ۲-۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴.

رستم‌الحکماء، محمدهاشم. *رستم‌التواریخ*، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲.

روح‌فر، زهره. *نگاهی بر پارچه‌بافی دوران اسلامی*، تهران: سمت، ۱۳۹۴.

سایکس، سرپرسی مولزورث. *تاریخ ایران*، ج ۲، تهران: افسون، ۱۳۸۰.

سیهر، عبدالحسین. *مرآت الوقایع مظفری*، ج ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۶.

سیاح، محمدعلی. *خاطرات حاج سیاح*، زیر نظر ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶.

شاردن، ژان. *سفرنامه شاردن*، ج ۲، تهران: توس، ۱۳۷۲.

شهیدی، حسین. *سرگذشت تهران*، تهران: راه مانا، ۱۳۸۳.

شیخ رضایی، انسیه. «مدارس فرانسوی»، *گنجینه اسناد*، س ۲، ش ۷ و ۸، ۱۳۷۱، ص ۹۵-۱۰۹.

غیبی، مهرآسا. *هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی*، ج ۱۲، تهران: هیرمند، ۱۳۸۷.

فراهانی، حسن. *روزشمار تاریخ معاصر ایران*، ج ۳، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵.

فرین، مایلز. *تاریخ اجتماعی؛ مسائل راهبردها و روش‌ها*، ترجمه ابراهیم موسی‌پور و محمدابراهیم باسط، تهران: سمت،

۱۳۹۴.

قاسمی، پویا. *مدارس جدید در دوره قاجاریه*، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.

قرشی، محمداحمد. *آیین شهرداری ابن‌اخوه*، ترجمه جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰.

کرمانی، علویه. *روزنامه سفر حج عتبات عالیات و دربار ناصری*، قم: نشر مورخ، ۱۳۸۶.

کمپفر، انگلبرت. *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳.

کمرهای، محمد. *روزنامه خاطرات سید محمد کمرهای*، ج ۱، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.

گاسپار، درویل. *سفر در ایران*، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، تهران: شبانویز، ۱۳۷۰.

متین، پیمان. *پوشاک ایرانیان*، ویراستار غلامرضا ارزنگ، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳.

مجد، محمدقلی. *از قاجار به پهلوی*، ۱۳۰۹-۱۲۹۸ براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا، تهران: مؤسسه مطالعات و

پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹.

محمدی، منظر و احمدی زاویه، سعید. «لباس متحدالشکل: بازنمایی قدرت و مدرنیته دوران پهلوی اول»، *تاریخ ایران*،

ش (۳)، ۱۰، ۱۳۹۶، ص ۷۶-۱۰۳.

محمود، محمود. *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی*، ج ۱، تهران: اقبال، ۱۳۷۸.
مستوفی، عبدالله. *شرح زندگانی من*، ج ۱، تهران: زوار، ۱۳۸۴.
میرزا اسمعیل. *تذکره الملوک*، ترجمه محمد دبیرسیاقی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
مینورسکی، ولادیمیر. *سازمان اداری حکومت صفوی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: زوار، ۱۳۳۴.
ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد بن علی. *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.
همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. *جامع التواریخ*، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۳، تهران: البرز، ۱۳۷۳.

“costume”. *Cambridge English Dictionary*, accessed 2 September 2022, <http://www.dictionary.cambridge.org/dictionary/english/costume>.

“Fashion”. *Cambridge English Dictionary*, accessed 8 August 2022, <http://www.dictionary.cambridge.org/dictionary/english/fashion>.

“Fashion designer”. *Oxford Dictionary*, accessed 5 June 2022, https://www.oxfordlearnersdictionaries.com/definition/american_english/fashion-designer.

Kwon, Hae-Sook and Lee, Eun-A. “The Task of the Fashion Designer in Different Types of Domestic Women’s Apparel Brands”, *Journal of Fashion Business*, Vol. 8, No. 6, 2004, pp. 90-102.

Landis, Deborah Nadoolman. *Film craft: Costume Design*, Published by Focal Press, 2012.

Rooney, Anne. *A History of Fashion and Costume the Eighteenth Century*, Editor: Alex Woolf, Bailey Publishing Associates Ltd, 2005, pp. 14-25.

“tailor”. *Oxford Dictionary*, accessed 5 June 2022, https://www.oxfordlearnersdictionaries.com/definition/american_english/tailor.

“The fashion design process”. Royal College of Art -Victoria and Albert Museum, Accessed 5 June 2022, <https://www.vam.ac.uk/collections/fashion>.

واکاوی علل مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز (نیمه دوم قرن سیزدهم قمری / نوزدهم میلادی)

* تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۱/۲۵

* تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۲/۱۲

نوع مقاله: پژوهشی

سید هاشم آقاجری^۱ / مهدی احمدی^۲

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.
۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

چکیده

یکی از مسائلی که حکومت قاجاریه با آن مواجه شد، مهاجرت توده‌های مردم بود؛ مهاجرتی که از ۱۲۶۶ ق/ ۱۸۵۰ م، و به نسبتی گسترده‌تر از ۱۲۸۶ ق/ ۱۸۷۰ م، از ایالات مختلف به خارج از ایران به خصوص نواحی جنوب قفقاز اتفاق افتاد، تا جایی که سالی چند هزار نفر ترک وطن می‌کردند و در کارخانه‌ها، صنایع نفت، دهکده‌ها، مزارع، اسکله‌ها و غیره در بدترین شرایط مشغول به کار می‌شدند. در این مقاله کوشش شده است با رویکردی توصیفی - تحلیلی، مبتنی بر گردآوری داده‌ها از منابع آرشیوی و با اتخاذ چارچوب نظری مدل‌های جاذبه و دافعه براساس آرای متفکرانی چون روانشتاین، دروتی توماس و اورت اس. لی، چرایی مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز تبیین شود. مدعای پژوهش این است که عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، به‌عنوان عوامل فشار و کشش، در مبدأ و مقصد نوعی عدم تعادل ایجاد کردند که موجب مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز شد و طی سال‌ها این روند ادامه داشت. واژگان کلیدی: مهاجرت، دوره قاجاریه، قفقاز، نیروی کار ایرانی، روسیه تزاری.

The Causes of Iranian Labor Migration to the Caucasus (The Second Half of the 13th/ 19th Century)

Seyyed Hashem aghajari³ / Mehdi ahmadi⁴

3. Associate Professor, Department of History, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

4. PhD Candidate in History of Islamic Iran, Department of History, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

Abstract

One of the issues faced by the Qajar government in the second half of the 13th/19th century was the mass migration of the people. The migration took place from 1266 AH/1850 AD and to a relatively larger extent, from 1286 AH/1870 AD, from different provinces of Iran to other lands, especially the Southern Caucasus. Consequently, several thousand people left their homeland every year to work. As soon as they arrived in these areas, the migrants were employed in the worst conditions in factories, oil industries, villages, farms, docks, etc. in the worst conditions. In this article, an attempt has been made to use a descriptive-analytical approach based on collecting data from archival sources and adopting the theoretical framework of attraction and repulsion models based on the opinions of thinkers such as Ravenstein, Thomas, and Everett S. Lee, to explain the causes of the Iranian labor force migrates to the Caucasus. This research proposes that the economic, political, and social factors as push and pull factors in the origin and destination created a sort of imbalance that caused the migration of Iranian labor to the Caucasus and this process continued over the years.

Keywords: Migration, Qajar Period, Caucasus, Iranian Labor, Tsarist Russia.

• Corresponding Author Email Address: mehdiakhmadi667@gmail.com.

<https://doi.org/10.48308/irhj.2023.103330>

<http://dori.net/dor/20.1001.1.20087357.1402.16.1.4.0>



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

پدیدهٔ جابه‌جایی جمعیتی و مهاجرت به خارج از مرزها طی ادوار مختلف تاریخی بارها در ایران اتفاق افتاده است. اما از دورهٔ قاجاریه و به‌خصوص با شروع پادشاهی ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ تا ۱۳۱۳ق/ ۱۸۴۸ تا ۱۸۹۶م) روند مهاجرت شتاب گرفت و هر ساله جمعیت زیادی از مردم خاک کشور را ترک کردند، به گونه‌ای که روزنامه‌ها مکرر گزارش‌هایی دربارهٔ کسانی می‌نوشتند که «از وطن مألوف مهاجر و عازم غربت بودند.»^۱ بنابراین، در دورهٔ قاجاریه بخش قابل توجهی از مردم مهاجرت کردند که از این میان جمعیت زیادی از آنها راهی جنوب قفقاز شدند.

مهاجرت به خارج از ایران همچنان به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل مبتلابه جامعه خودنمایی می‌کند و با وجود تمام تغییر و تحولات و ترقی‌های مادی هنوز مورد توجه است. پژوهش‌های تاریخی می‌توانند در حل این مسئله راهگشا باشند. بنابراین، پژوهش حاضر تلاش دارد به این پرسش پاسخ دهد که چه عواملی زمینه‌ساز مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز شد؟

در زمینهٔ علل مهاجرت به قفقاز در دورهٔ قاجاریه پژوهش‌هایی انجام شده است. مقالاتی همچون «کار مزدی و مهاجرت: کارگران ایرانی در جنوب روسیه (۱۸۸۰-۱۹۱۴)»^۲ نوشتهٔ حسن حکیمیان، «نقش و جایگاه آذربایجان در مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز»^۳ نوشتهٔ سیروان خسروزاده و دیگران، «کارنامه و روزگار ایرانیان مهاجر در قفقاز ۱۹۰۰-۱۹۲۰»^۴ نوشتهٔ محمدحسین خسروپناه، «تأثیر جریان‌های سیاسی قفقاز بر مهاجران ایرانی مقیم باکو در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه»^۵ نوشتهٔ سهراب یزدانی و سوده ابراهیم‌زاده گرجی و «مهمانان ناراضی: فرودستان ایران در حاشیهٔ امپراتوری تزاری»^۶ نوشتهٔ تورج اتابکی به این موضوع اشاره‌هایی کرده‌اند.

نویسندگان این مقالات هر کدام مسئلهٔ مهاجرت ایرانیان را به علل خاصی تقلیل داده‌اند. حکیمیان تغییرات ساختاری در شرایط اقتصادی هر دو کشور را علت اصلی مهاجرت در آن هنگام می‌داند و

۱. ثریا، س ۲، ش ۴۲ (۱۰ رجب ۱۳۱۸)، ص ۱۶.

۲. حسن حکیمیان، «کار مزدی و مهاجرت: کارگران ایرانی در جنوب روسیه (۱۸۸۰-۱۹۱۴)»، ترجمهٔ افسانه منفرد، تاریخ معاصر ایران، کتاب هفتم (۱۳۷۴)، ص ۴۷-۷۱.

۳. سیروان خسروزاده، سیده رؤیا بارسلطان، سوده ابراهیم‌زاده گرجی، «نقش و جایگاه آذربایجان در مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز (۱۸۵۵-۱۹۰۶/ ۱۲۳۴-۱۲۸۵ شمسی)»، تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۸، ش ۱ (بهار و تابستان ۱۳۹۷).

۴. محمدحسین خسروپناه، «کارنامه و روزگار ایرانیان مهاجر در قفقاز ۱۹۰۰-۱۹۲۰»، نگاه نو، ش ۴۳ (تهران، ۱۳۷۸)، ص ۶۵-۸۶.

۵. سهراب یزدانی، سوده ابراهیم‌زاده گرجی، «تأثیر جریان‌های سیاسی قفقاز بر مهاجران ایرانی مقیم باکو در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه»، تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۷، ش ۲ (بهار ۱۳۹۶)، ص ۱۹۵-۲۱۶.

۶. تورج اتابکی، «مهمانان ناراضی: فرودستان ایران در حاشیهٔ امپراتوری تزاری»، دولت و فرودستان؛ فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران، ترجمهٔ آرش عزیزی (تهران: ققنوس، ۱۳۹۶)، ص ۶۱-۹۶.

می‌نویسد علت اصلی مهاجرت محسوس، به نظر ما، عوامل سیاسی یا طبیعی نیست. او مهاجرت را به عوامل اقتصادی تقلیل می‌دهد، در صورتی که نمی‌توان بحث مهاجرت را پیش کشید و به عوامل سیاسی و طبیعی سرزمین مهاجر فرست بی‌توجه بود. حکیمیان پیدایش فرصت‌های اشتغال در خارج از کشور را از عوامل پرجاذبه‌تر برای مهاجرت می‌داند و به سیاست، وضعیت اجتماعی مردم و پیوندهای فرهنگی، مذهبی و زبانی قفقاز به خصوص با منطقه آذربایجان توجهی ندارد. خسروزاده هم بر دیدگاه‌های اقتصادی تأکید می‌کند و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و ناتوانی دولت در حل آنها را علت این مهاجرت می‌داند. یزدانی نیز اگرچه در مقدمه به علل مهاجرت می‌پردازد، بحث اصلی خود را به تأثیر فعالیت احزاب انقلابی روسیه و قفقاز و اعتصابات فراگیر منطقه بر ایرانیان مقیم باکو اختصاص می‌دهد. اتابکی هم زوال اقتصاد سنتی و توان محدود اقتصاد جدید ایران در تأمین کار و به علاوه تغییرات اقتصادی و سیاسی روسیه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی را از علل مهاجرت ایرانیان می‌داند.

کتاب‌هایی همچون *پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی*^۱ تألیف خسرو شاکری و *ایرانیان مهاجر در قفقاز: فعالیت‌های فرهنگی در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۰۰ م*^۲ نوشته نظامعلی دهنوی نیز به عوامل مهاجرت پرداخته‌اند. شاکری بر دگرگونی نظام اقتصادی ایران در دوره قاجاریه تأکید دارد و دهنوی هم در ابتدای کتاب خود، در چند صفحه به صورت خلاصه، به عوامل مهاجرت ایرانیان به قفقاز اشاره و از این مبحث عبور می‌کند، زیرا موضوع کتاب او فعالیت‌های فرهنگی ایرانیان در قفقاز است.

پژوهش حاضر ضمن توجه به تحقیقات پیشین، با تکیه بر منابع دست اول، سعی دارد عوامل دافعه و جاذبه در مبدأ و مقصد مهاجرت نیروی کار ایرانی را بررسی کند. بدین ترتیب، تفاوت اصلی این پژوهش با پژوهش‌های پیشین در این است که تمام عوامل (فشار و کشش) مهاجرت نیروی کار ایرانی را در دوره قاجاریه مد نظر قرار می‌دهد. برای این منظور نگارنده در گردآوری داده‌ها و تولید محتوا از منابع آرشیوی استفاده کرده است.

پژوهش حاضر به لحاظ مکانی بر ایران دوره قاجاریه و جنوب قفقاز که تحت سیطره روسیه تزاری بود، تأکید دارد. بنابراین، در متن مقاله هر کجا از قفقاز نام برده شده، مراد جنوب قفقاز است. به لحاظ زمانی نیز تحولات نیمه دوم قرن سیزدهم قمری/نوزدهم میلادی مد نظر است.

۱. خسرو شاکری، *پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی* (تهران: اختران، ۱۳۸۴).

۲. نظامعلی دهنوی، *ایرانیان مهاجر در قفقاز: فعالیت‌های فرهنگی در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۰۰ م* (تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳).

چارچوب نظری

مهاجرت پدیده جدیدی نیست و از زمان‌های دور تا به امروز وجود داشته است. اینکه چنین پدیده‌ای از چه ساز و کارهایی تبعیت می‌کند، افراد با چه انگیزه‌هایی دست به مهاجرت می‌زنند و آیا می‌توان برای مهاجرت قانون‌مندی خاصی در نظر گرفت، باعث شده است دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلفی در مورد آن شکل بگیرد. مهم‌ترین نظریه در این باب در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی تحت عنوان مدل‌های دافعه و جاذبه مطرح شد. نظریه‌پردازان این نظریه به دو دسته عوامل توجه می‌کنند: یکی عواملی که باعث دفع انسان‌ها از محل سکونت خود می‌شود و دیگری عواملی که در مقصد باعث جذب آنها می‌شود. نخستین نظریه رسمی را ارنست جورج روانشتاین^۱، اقتصاددان آلمانی - انگلیسی، مطرح کرد. وی در دو مقاله (۱۸۸۵ و ۱۸۸۹ م) به قوانین مهاجرت پرداخت. روانشتاین معتقد بود مهاجرت از طریق فرایند «فشار-کشش» اتفاق می‌افتد. او در نظریه خود بر عوامل اجتماعی، اقتصادی و فیزیکی تأکید داشت که در مجموع شامل هفت قانون می‌شود: ۱- حجم عظیمی از مهاجران مسافتی کوتاه طی می‌کنند. ۲- مهاجران اطراف شهری که رشد سریعی دارد، جمع می‌شوند. ۳- فرایند دفع برخلاف فرایند جذب عمل می‌کند. ۴- هر جریان مهاجرت یک جریان ضد مهاجرت نیز دارد. ۵- هرچه فاصله مبدأ و مقصد بیشتر باشد، مهاجران بیشتر ترجیح می‌دهند به یک شهر صنعتی و تجاری کوچ کنند. ۶- روستاییان بیشتر مهاجرت می‌کنند. ۷- در مسافت‌های کوتاه زنان بیشتر از مردان مهاجرت می‌کنند.^۲ دروتی توماس^۳ نظریه پرداز دیگری بود که بر عوامل جاذبه و دافعه در مهاجرت تأکید داشت. او در نظریه خود (۱۹۴۱ م) عدم تعادل اقتصادی و اجتماعی را مد نظر قرار داده است. توماس شکل‌گیری جریان مهاجرت را ناشی از وضعیت نامطلوب اجتماعی و اقتصادی مبدأ و وضعیت مطلوب مقصد می‌داند و معتقد است تا زمانی که این عدم تعادل برطرف نشود، جریان مهاجرت ادامه خواهد داشت.^۴

اورت. اس. لی^۵، به‌عنوان یکی دیگر از نظریه‌پردازان مدل دافعه و جاذبه، عوامل میانی بین مبدأ و مقصد را تحلیل کرده است. لی در نظریه خود (۱۹۶۶ م) چهار عامل را در پدیده مهاجرت دخیل می‌داند: ۱- عوامل مرتبط با مبدأ. ۲- عوامل مرتبط با مقصد. ۳- موانع بازدارنده. ۴- عوامل شخصی.^۶ او عوامل مؤثر بر دافعه و جاذبه را برحسب خصوصیات زمینه‌ای افراد در نظر می‌گیرد و از آن تحت عنوان «موانع مداخله‌گر» نام

1. Ernst Georg Ravenstein

۲. دیوید لوکاس، پاول میر، درآمدی بر مطالعه جمعیتی، ترجمه حسین محمودیان (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱)، ص ۱۴۹.

3. Doherty Thomas

۴. فریدون جعفری معطر، مهاجرت نخبگان (تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۷)، ص ۳۹.

5. Evert. S. Lee

۶. عبدالعلی لهسایی‌زاده، نظریات مهاجرت (شیراز: انتشارات نوید شیراز، ۱۳۶۸)، ص ۶۱.

می‌برد؛ یعنی برخی از موانع قابل رفع و برخی دیگر دارای اثرات کلی هستند. این موانع برحسب زمینه‌های اجتماعی اثرات متفاوتی بر هر فرد می‌گذارند.^۱ پژوهش پیش‌رو می‌کوشد با الهام گرفتن از این نظریه‌های مهاجرت مدل دافعه و جاذبه به بررسی عوامل مؤثر بر مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز بپردازد.

عوامل دافعه (فشار) در مبدأ

نظریه‌پردازان مدل دافعه و جاذبه هنگامی که از فشار در مبدأ مهاجرت سخن به میان می‌آورند به عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فیزیکی توجه دارند. این عوامل در مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز بسیار تأثیرگذار بودند. در همین خصوص باید اشاره کرد که از نیمه دوم قرن سیزدهم قمری/ نوزدهم میلادی مردم ایران دسته‌دسته راهی قفقاز شدند. در آن سوی مرزها با آغوش باز از آنها استقبال نمی‌شد و محیطی آرام و زندگانی خالی از مشقت در انتظار آنان نبود^۲ و اتباع روس انواع اجحاف‌ها را در حق آنها می‌کردند،^۳ اما در وطن هم، به گفته چارلز عیسوی، وضعیت چنان «پیچیده و ناخوشایند» بود که «موجب مهاجرت عمومی ایرانیان فقیر به قسمت‌های جنوبی روسیه» می‌شد.^۴ در همین ایام روزنامه‌تیریا گوشزد کرد که «ای ابنای عزیز وطن، ای بزرگان مملکت و ای صاحبان مزارع و فراوای ارباب دهات و باغات، رعیت بیچاره و فقیر فلک‌زده را رحم نمایید و حقوق او را ادا کنید و نگذارید که وطن مألوف را گذاشته و پریشان احوال و گرفتار وبال شده، فرار نماید.»^۵ اما به این مسئله توجه نمی‌شد و بنابراین شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به سمتی پیش رفت که به صورت عوامل دافعه (فشار) در مبدأ عمل کرد.

وضعیت نامطلوب اقتصادی؛ قحطی، بیکاری و فقر

اقتصاد یکی از عواملی است که نظریه‌پردازان مهاجرت به‌عنوان عامل دافعه به آن اشاره کرده‌اند. چنانکه در بحث نظری اشاره شد، به باور نظریه‌پردازان وضعیت نامطلوب اقتصادی مانند فقر و بیکاری سبب مهاجرت می‌شود. با توجه به چنین دیدگاه‌هایی می‌توان تأثیر وضعیت اقتصادی ایران را در مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز تحلیل کرد.

همزمان با دوره قاجاریه، در غرب انقلاب صنعتی به وقوع پیوسته بود که در نتیجه افزایش تولید، استفاده از نیروی بخار و کشف سرزمین‌های جدید در کنار بهره‌گیری از مواد خام مستعمرات و جنگ‌های

۱. مایکل تودارو، مهاجرت داخلی در کشورهای در حال توسعه، ترجمه مصطفی سرمدی و پروین رئیسی‌فرد (تهران: مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، ۱۳۶۷)، ص ۲۲.

۲. جعفر پیشه‌وری، تاریخچه حزب عدالت: به نقل از روزنامه آذیر (تهران: علم، ۱۳۵۹)، ص ۱۴.

۳. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۳۹، کارتن ۱۲، پوشه ۳۸، سند ۱۰.

۴. چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار، ۱۳۳۲-۱۲۱۵ق)، ترجمه یعقوب آژند (تهران: نشر گستره، ۱۳۶۲) ص ۷۵.

۵. تیریا، س ۲، ش ۴۲ (۱۰ رجب ۱۳۱۸)، ص ۱۷.

مستعمراتی زمینه‌هایی را مهیا کرده بود که سرمایه‌داری صنعتی اروپا قدم در آسیا و آفریقا و دیگر نقاط جهان بگذارد. این حرکت از نظر اقتصادی نتایج و پیامدهایی را در کشورهای همچون ایران داشت تا آنجا که کالاهای خارجی در ایران رواج یافت، صنایع دستی رو به زوال رفت و بازارهای کوچک محلی از رونق افتاد. اقتصاد ایران، همانند سیاست آن، ناگزیر از «تعادل» خارج شد. نقشه جغرافیایی، انسانی و طبیعی کشور در پی از دست رفتن پاره‌ای از مناطق آن تغییر کرد که به محدودتر شدن ظرفیت تولیدی و بازار داخلی و کاهش قدرت سیاسی انجامید. پیامد این امر انعقاد موافقت‌نامه‌های تعرفه‌ای ویژه‌ای بود که صنعت داخلی را که از لحاظ اقتصادی کم‌بینه و از حیث فنی عقب‌افتاده شده بود، در رقابت با محصولات ماشینی ارزان قیمت بی‌دفاع گذاشت. این فرایند به حذف صادرات کالاهای ساخته‌شده، گرایش به تولید فرآورده‌های کشاورزی تجاری، کاهش احتمالی تولید مواد غذایی اصلی و افزایش عمومی واردات منجر شد.^۱ پس نوعی «تغییرات بنیادی در الگوی تولید چه در کشاورزی و چه در صنایع دستی شهری» به وجود آمد که «اقتصاد ایران را با مقتضیات سرمایه‌داری اروپا هماهنگ» کرد.^۲

بدین ترتیب مرزهای ایران به روی سرمایه‌داران و تجار اروپایی باز شد^۳ که در نتیجه آن بازرگانان ایرانی در مقایسه با هم‌قطاران اروپایی‌شان در نامساعدترین موقعیت قرار گرفتند و جامعه شاهد زوال صنایع دستی ایران و جایگزینی تدریجی یا سازگاری آن با نیازهای صنعت اروپایی گردید^۴ و تغییرات زیان‌آوری در زمینه مبادله به وجود آمد.^۵ با توجه به چنین وضعیتی ورود کالاهای خارجی به ایران آغاز شد. محمدمهدی اصفهانی در این باره می‌نویسد: «مال فرنگ رواج یافته است و این فقره نیز پیوسته در اوج است.»^۶ به‌طور کلی ایران به لحاظ اقتصادی به غرب به‌ویژه روسیه و انگلستان وابسته شد.^۷ ورود کالاهای خارجی «بازار تمامی رشته‌های بزرگ و عمده صنایع مملکت را رواج و رونق بکاهد و کم‌کم هر چندی دایره تجارت خارجه در ایران وسعت گرفت، بازار امته و معمولات داخله مملکت را کسادی افزوده شد»^۸ و «اهل ایران رو کردند به خرید متاع خارجی.»^۹ از رهگذر هجوم کالاهای مصرفی

۱. محمدعلی همایون کاتوزیان، *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی، کامبیز عزیزی، چاپ پنجم (تهران: مرکز، ۱۳۳۴)، ص ۹۰.

۲. شاکری، ص ۸۷.

۳. پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی (تهران: نی، ۱۳۷۷)، ص ۷۲.

۴. شاکری، ص ۵۱.

۵. کاتوزیان، ص ۹۳.

۶. محمدمهدی اصفهانی، *نصف جهان فی تعریف الاصفهان*، تصحیح منوچهر ستوده (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸)، ص ۱۲۶.

۷. احمد اشرف، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه* (تهران: انتشارات زمینه، ۱۳۵۹)، ص ۴۶.

۸. شیخ حسن کربلانی، *تاریخ دخانیه یا تاریخ وقایع تحریم تنباکو*، به کوشش رسول جعفریان (تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲)، ص ۴۲-۴۳.

۹. محمدعلی سیاح، *خاطرات*، به کوشش حمید سیاح، به تصحیح سیف‌الله گلکار (تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۶)، ص ۴۷۲.

غربی بود که پیشه‌وران دچار معضلات و مشکلات اساسی شدند و «بسیاری از شعب بزرگ و عمده صنایع ایران که سرمایه‌توانگری مملکت بود، یکسره باطل و خلق کثیری از مردم ایران که ارباب صنایع بودند، بالمره از کار افتاده و عاطل ماندند.»^۱ به گونه‌ای که «دهقانان ایرانی زیر این گونه فشارها که بر آنها وارد می‌شد دچار فقر و خانه خرابی می‌شدند، صنعتگران نیز به ورشکستگی دچار می‌گشتند.»^۲

البته خسرو شاکری معتقد است همه این وضعیت را «نباید به سوءنیت خارجی یا تهاجم وحشیانه سرمایه‌داران اروپا نسبت داد»^۳ چرا که اجاره‌داری زمین و وضعیت دهقانان، ستمدیدگی عمومی اهالی، سامان درونی قدرت و جو حاکم بر حکومت در جلوگیری از ایجاد بخش صنعتی خصوصی و دولتی در ایران نقش بارزی داشت.^۴ هرچه بود «احدی از شاه و بزرگان و علما و تجار که خون مردم را می‌خوردند در این صدد برنیامدند که مثل خارج کارخانه دایر کنند یا کاری کنند که صنعت قدیم ایران برنیفتد.»^۵ صنایع داخلی رو به نابودی رفت و پیشه‌وران حرفه و پیشه خود را از دست دادند و دهقانان نیز بیکار شدند. در واقع این اتفاق باعث بیکاری نیروی کار شد.^۶ در نتیجه «کرورها مردمی که از صنایع معاش می‌کردند عملاً خارج» شدند.^۷ در این شرایط، قحطی، «وبا، طاعون، گرسنگی و بیماری‌های دیگر تنها چیزهایی بود که به وفور یافت می‌شد و بیداد می‌کرد.»^۸ قحطی سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۸ ق/ ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۲ م بسیار وحشتناک بود، تا آنجا که حدود ۱۰ درصد جمعیت ایران تلف شدند.^۹

این قحطی‌ها با بیماری وبا نیز همراه شد. وبا تقریباً همه‌ساله یا دو سال یک بار در بخش‌هایی از کشور یا در سراسر آن شیوع می‌یافت و رشته زندگی و فعالیت اجتماعی را تا حدودی می‌گسست. در سال‌های ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ ق/ ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ م در ولایت آذربایجان، در ۱۲۶۷ و ۱۲۶۹ ق/ ۱۸۵۰ و ۱۸۵۲ م در تهران، قم و تبریز و در ۱۲۷۳ ق/ ۱۸۵۶ م، وبا تمام ایران را فرا گرفت.^{۱۰} وبا و قحطی در همه ولایات نفس مردم را به شماره انداخته بود. مردم به علف‌خواری، خوردن گوشت حیواناتی مانند اسب، الاغ، سگ، گربه و غیره روی آورده بودند.^{۱۱} در خراسان آدم می‌کشتند و گوشت او را می‌خوردند و مردم آذربایجان از شدت

۱. کربلانی، ص ۴۳.

۲. ایوانف، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه آذر تیریزی (تهران: شبگیر، ارمغان، ۱۳۵۷)، ص ۲۲، ۲۳.

۳. شاکری، ص ۹۲

۴. همان.

۵. سیاح، ص ۴۷۲.

6. *Əkinçi. On səkkizinci nömrə, Fi 1 sentyabr sənə 1877/ Fi 4 rəmazanülmübarək sənə 1294.*

۷. سیاح، ص ۴۷۲.

۸. جان ویشار، بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا (تهران: چاپخانه خوشه، ۱۳۶۳)، ص ۲۲۷.

۹. ایوانف، ص ۲۳.

۱۰. هما ناطق، مصیبت وبا و بلای حکومت (تهران: نشر گستره، ۱۳۵۸)، ص ۱۳-۱۹.

۱۱. محمدتقی بیگ ارباب، تاریخ دارالایمان قم (قم: بی‌نا، ۱۳۵۳)، ص ۶۰.

تنگدستی عریضه‌هایی به حکومت نوشتند.^۱

گاهی همزمان با وبا، طاعون نیز شیوع می‌یافت. شدیدترین طاعون مربوط به سال‌های ۱۲۸۷-۱۲۸۸ق/ ۱۸۷۱-۱۸۷۲م بود که در نتیجه پنج سال بی‌بارانی در اکثر نواحی ایران رخ داد و حیوانات و مردم بسیاری را به کام مرگ فرو برد.^۲ بخش کشاورزی خسارت زیادی دید، زیرا بر اثر کم‌آبی رودخانه‌ها و قنات‌ها بخش بزرگی از اراضی خشک و بسیاری از دهات متروک شدند.^۳ بخش قابل توجهی از دامداران و افراد ایلیاتی گله‌های خود را از دست دادند. پس فقط گرسنگان وجود داشتند، چنانکه رسول‌زاده نوشته است: «ایرانیان گرسنه‌اند. این حقیقت را کسی نمی‌تواند انکار کند.»^۴

این وضعیت نابه‌سامان سبب شد بسیاری برای کسب و کار به‌ناچار به قفقاز مهاجرت کنند.^۵ ایزابالا پیشوپ که در سال ۱۳۰۸ق/ ۱۸۹۰م از شهر کرمانشاه دیدن کرده، در مورد مهاجرت مردم این شهر نوشته است: «سکنه دهات مجاور و حومه شهر عموماً فقیر و کم‌بضاعت و از چند سال قبل تاکنون سه ربع سکنه آن به کشور عثمانی و شهرهای شمال آذربایجان مهاجرت کردند.»^۶ در اسناد وزارت خارجه انگلیس (به تاریخ ۵ شوال ۱۲۸۸ق/ ۱۸ دسامبر ۱۸۷۱م) آمده است:

سیل انبوه مهاجران از ولایات جنوبی به سوی گیلان که وضع خواروبار که در آنجا نسبتاً خوب بود، از حدود مه ۱۸۷۱ به راه افتاد، تا ماه نوامبر (از اردیبهشت تا آذرماه) میان ۲۵ تا ۳۵ هزار مهاجر به این ولایت که جمعیت اصلی‌اش ۱۰۰،۰۰۰ نفر بود، سرازیر شده بود. شماری از مهاجران راهشان را به شمال ادامه دادند و با گذشتن از مرز به روسیه رفتند.^۷

وقایع اتفاقیه نیز گزارش می‌دهد که «بیماری وبا در بارفروش شیوع یافته و باعث متفرق شدن مردم از اوطان خود شده بود.»^۸ پس جای تعجب نداشت «که در چنین وضعیتی دهقانان مجبور می‌شدند روستاهای خود را ترک گویند و دسته‌دسته رو به مهاجرت آورند.»^۹

شرایط نابه‌سامان سیاسی و اجتماعی و موانع مداخله‌گر

نظریه‌پردازان مدل دافعه و جاذبه در بررسی عوامل مرتبط با مبدأ به شرایط اجتماعی و فیزیکی و موانع

۱. ناطق، ص ۱۳-۱۹.

۲. عیسوی، ص ۳۱.

۳. حسن جابری انصاری، تاریخ اصفهان و ری و همه جهان (اصفهان: بی‌نا، ۱۳۲۱)، ص ۵۵-۲۷۸.

۴. محمدامین رسول‌زاده، گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه رحیم رئیس‌نیا (تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷)، ص ۴۶.

۵. ایوانف، ص ۲۳.

۶. ایزابالا پیشوپ، از بیستون تا زردکوه بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری (تهران: چاپ مهنا، ۱۳۷۵)، ص ۲۰.

۷. شوکو اوکازاکی، «قحطی بزرگ ۱۲۸۸»، ترجمه هاشم رجب‌زاده، آینده، س ۱۲، ش ۳-۱ (فروردین و اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۵)، ص ۳۱.

۸. وقایع اتفاقیه، ش ۵۸ (۲۰ مهر ۱۳۲۲)، ص ۳.

۹. شاکری، ص ۸۷.

مداخله‌گر اشاره می‌کنند. آنها شرایط نامطلوب اجتماعی را در فرایند دفع مهم می‌دانند.^۱ از نظر آنها موانع مداخله‌گر گاهی دارای اثرات کلی و غیرقابل رفع هستند که برحسب زمینه‌های اجتماعی اثرات متفاوتی بر افراد دارند.^۲ با توجه به چنین دیدگاه‌هایی، این عوامل در خصوص مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز قابل بررسی است.

نامنی و استبدادی که حاکمان و عمال آنها در ایران به وجود آورده بودند، به یکی از عوامل دافعه در مبدأ مهاجرت تبدیل شده بود؛ استبدادی که از شخص شاه شروع می‌شد و تا پایین‌ترین مقام ادامه داشت. شاهان در مقام «ظل‌الله» و «حافظ‌الرعا یا» در زندگی مردم اعمال نفوذ و قدرت می‌کردند.^۳ این استبداد سیاسی خود وسیله‌ای برای اعمال فشار اقتصادی بر مردم شده بود. نمونه بارز آن فروش ایالات و مناصب دولتی بود که حاکم را مجاز می‌کرد از مردم مالیات بگیرد. این کار او به فشار اقتصادی منتهی می‌شد و وضعیت اجتماعی مردم را دگرگون می‌کرد.

شاه حکومت ایالات و مناصب دولتی را در ازای پول بیشتر به افراد زیردست خود می‌فروخت. آنها هم مجاز بودند برای جبران پول پرداخت‌شده، به‌زور، از مردم مالیات بگیرند. به این صورت که پیش‌خریدکننده مالیات از شاه، ضمن تحمیل فشار شدید به مردم فقیر، مالیات را تا چند برابر از آنها وصول می‌کرد.^۴ این فروش حکومت خود منشأ ستمگری‌های بی‌حساب شد و از کرمان تا دیگر ایالات اوضاع به همین منوال بود.^۵ خاطره‌ای از دوران کودکی سید جعفر پیشه‌وری نشان می‌دهد که در آذربایجان، به‌عنوان یکی از ایالت‌های مهاجرفرست، چه رفتار ظالمانه‌ای با رعیت می‌شد که آنها را مجبور به مهاجرت می‌کرد. پیشه‌وری از یک زن با چهار فرزند کوچکش نام می‌برد که به خانه او پناه می‌برند و ادامه می‌دهد:

زن و بچه‌ها از شدت سرما دست و پایشان کرخت شده بود. سه ساعت تمام توی برف، باد و طوفان سرد راه پیموده بودند. بین مادرم و مهمانان گفت‌وگو زیاد و طولانی شد. من بالاخره فهمیدم که ارباب برای مالیات بهره و درست یادم نیست با چه بهانه‌ای چند نفر محصل و مأمور به خانه زن دهاتی فرستاده، پول خواسته بود. طبیعی است چله زمستان بیچاره ممکن نبود پول داشته باشد. شوهرش هنوز از مسافرت برنگشته بود. ناچار می‌بایستی دیگ و کماجدان و پلاس کهنه خود را گرو گذاشته برای ارباب پول تهیه کند...^۶

۱. لوکاس و میر، ص ۱۴۹.

۲. تودارو، ص ۲۲.

۳. آبراهامیان، ص ۶۲.

۴. ایران در یک قرن پیش «سفرنامه دکتر ویلز»، ترجمه غلامحسین قراگوزلو (تهران: اقبال، ۱۳۶۸)، ص ۱۰۶.

۵. هنری مورتمیر دیوراند، گزارش سر مورتمیر دیوراند؛ اسنادی درباره وضعیت ایران در دهه پایانی قرن نوزدهم، ترجمه احمد سیف (تهران: نشر نی،

۱۳۹۲)، ص ۱۹.

۶. پیشه‌وری، ص ۱۱.

در ایالت‌های دیگر هم وضعیت بهتر نبود. چنانکه در وقایع/تفاهیه آمده است: «در استرآباد حکام قبل از اینکه حاصل شالیزارها و غیره برداشت شود مالیات حواله می‌کردند و رعایا ناچار اجناس خود را به سلم به قیمت نازل می‌فروختند و بدهی جنسی نیز به قیمت بالا تسعیر و وجه نقد آن از رعایا اخذ می‌شد، به این جهت ضرر و خسارت به رعایا می‌رسید و اقلی رعایا مجبور به مهاجرت و متفرق می‌شدند.»^۱ پیشوپ می‌نویسد: «وقتی که حاکمی به مبلغ سی هزار تومان (ده هزار لیره استرلینگ) برای انتصاب خود پیشکش می‌کند و ممکن است روزی از مقام خود معزول گردد بدیهی است که چنین شخصی به‌ندرت حقوق انسانی و جنبه عدل و انصاف را رعایت می‌کند. لذا تا می‌تواند به جبر و عنف از مردم اخاذی می‌کند.»^۲ سرهنگ اچ. پیکو^۳، وابسته نظامی انگلیس در دوره ناصرالدین شاه در ایران، در نامه خود به سر هنری مورتیمر دوراند^۴ (۱۸۵۰-۱۹۲۴)، وزیر مختار انگلیس در ایران، طی نیمه دوم قرن سیزدهم قمری/نوزدهم میلادی می‌نویسد: «در شرایط کنونی موقعیت حاکم در ایالات به‌منزله مالکیت خصوصی است که بخشی از اموال شاه را به اجاره گرفته است، نه به‌منزله نماینده مسئول حاکم. او این حق را از شاه خریداری کرده است تا از مردم بهره‌کشی کند.»^۵ سر مورتیمر دوراند همچنین در گزارشی در ۱۳۱۲ق/۱۸۹۵م که از تهران به انگلیس فرستاده است، می‌گوید: «کشور را غارت می‌کنند... در کشور هیچ محکمه قضایی قابل اعتمادی نیست.»^۶ «ایران بسیار بد اداره می‌شود و شرایط کلی‌اش رضایت‌بخش نیست.»^۷ در همین خصوص حاج سیاح نوشته است: «کسی در فکر آینده مملکت و رفاه رعیت نیست. آنچه زیاد می‌شود لقب است و فسق و فجور و تنبلی و نفوذ بیکاران و مفت‌خواران و فرار رعایا و مظلومان به بلاد خارجه.»^۸

این حجم از ظلم و ناامنی در ساختار حکومت برای مردم قابل تحمل نبود و برخی از آنها را ترغیب به مهاجرت می‌کرد. رسول‌زاده که خود از نزدیک وضعیت زندگی مردم را مشاهده کرده و شاهد مهاجرت آنها بود، از «خودکامگی خان‌ها، مفت‌خواری‌ها، بی‌حیایی فراشان، خیانت‌پیشگی وزرا» سخن به میان می‌آورد^۹ و می‌نویسد: «همشهری از ظلم خان‌ها و محتکران و برای رهایی از چند بیکاری و بی‌قانونی

۱. وقایع/تفاهیه، ش ۲۷۵ (۱۸ اردیبهشت ۱۲۳۵)، ص ۳.

۲. پیشوپ، ص ۲۰.

3. H. pico

4. Henry Mortimer Durand

۵. گزارش سر مورتیمر دوراند، ص ۸۲

۶. همان، ص ۷، ۸.

۷. همان، ص ۳۸.

۸. سیاح، ص ۲۷۸.

۹. رسول‌زاده، ص ۴۵.

و به قصد محافظت خویش و به دست آوردن لقمه نانی برای اهل و عیال خود که در کمال عسرت و بدبختی در ایران به سر می‌برند، به باکو می‌آید.^۱ زین‌العابدین مراغه‌ای نیز می‌گوید: «در ایران امنیت نیست... بیچارگان چه کنند. بعضی از تعدی حکام، برخی از ظلم بیگلربیگی و داروغه و کدخدا، این ناکسان در هر کس که بویی بردند پنج شاهی پول دارد، به هزار گونه اسباب چینی بر او می‌تازند... این است که مردم جلای وطن کرده، ممالک روم و روس و هندوستان را پر کرده‌اند.»^۲ ناظم‌الاسلام کرمانی هم از تعدی و ظلمی می‌نویسد که مردم را مجبور به فرار به قفقاز می‌کرد.^۳ حتی هفته‌نامه اکینچی که در باکو منتشر می‌شد، طی همان سال‌هایی که مهاجرت ایرانیان به قفقاز شدت گرفته بود، نوشته است: «امید است که شاه ایران بتواند نظم و قانونی برقرار کند تا رعیت بتواند در کشور خود کار کند.»^۴

البته این ظلم و ستم حکومت قاجاریه در قفقاز هم اعمال می‌شد؛ قونسولگری‌ها در حق مهاجران انواع اجحاف‌ها را روا می‌داشتند. آنها نه تنها از حق و حقوق مهاجران دفاع نمی‌کردند^۵ بلکه خودشان حقوق آنها را ضایع می‌کردند.^۶ چنانکه اگر فردی در حین کار کشته می‌شد، با همکاری صاحبان کار، حق و حقوق خانواده او را پرداخت نمی‌کردند.^۷ نایب‌های قونسولگری نیز در قبال رفتار خود پاسخگو نبودند.^۸ اگرچه مهاجران عراضی به مجلس شورای ملی^۹ و وزارت امور خارجه^{۱۰} ارسال می‌کردند و برای تشخیص صحت و سقم گفته‌های مهاجران دستور تحقیق و تفحص داده می‌شد،^{۱۱} اما این‌گونه رفتارها همچنان باقی بود.

پس ظلم و ستم مقامات ایرانی را که منجر به فشار اقتصادی بر مردم می‌شد، می‌توان با نظریه موانع مداخله‌گر اورت. اس. لی منطبق دانست؛ یعنی چنین رفتارهایی اثرات کلی بر جامعه ایران دوره قاجاریه داشت و برحسب زمینه‌های اجتماعی اثرات متفاوتی بر هر فرد می‌گذاشت و باعث می‌شد عده‌ای راهی جز مهاجرت پیش روی خود نداشته باشند.

۱. همان، ص ۷۸.

۲. زین‌العابدین مراغه‌ای، سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ (تهران: نشر اسفاره، ۱۳۶۴)، ص ۱۹.

۳. ناظم‌الاسلام کرمانی. تاریخ‌بنیاری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، بخش دوم (تهران: نشر پیکان، ۱۳۷۷)، ص ۱۲۱.

4. *Əkinçi*, Doqquzuncu nömrə, Fİ 18 noyabr sənə 1875/Fİ 1 ziq'ada, sənə 1292.

۵. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۱۹، کارتن ۷، پوشه ۱۵، سند ۱.

۶. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، دوره ۲، کارتن ۱۶۰، جزوه‌دان ۲۹، پوشه ۹، نامه ۹.

۷. چهارنما، س ۹، ش ۱۷ (۱۰ ذی‌القعدة ۱۳۳۰)، ص ۷.

۸. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۵، کارتن ۷، پوشه ۶، سند ۲۱۶.

۹. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، دوره ۳، کارتن ۸، جزوه‌دان ۳۸، پوشه ۱، نامه ۱؛ همان، دوره ۲، کارتن ۱۶۰، جزوه‌دان ۲۹، پوشه ۳، نامه ۱۸.

۱۰. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۳۵، کارتن ۱۵، پوشه ۱۵، سند ۱۲۸.

۱۱. همان، س ۱۳۳۵، کارتن ۱۵، پوشه ۱۵، سند ۱۲۹.

عوامل جاذبه (کشش) در مقصد

از دیدگاه نظریه‌پردازان مهاجرت، عوامل مرتبط با حوزه مقصد^۱ یا فرصت‌های مطلوب^۲ همچون امکانات شهرهای صنعتی و تجاری و مسافت کوتاه میان مبدأ و مقصد^۳ از عوامل جاذبه به شمار می‌روند. از این رو، در بررسی علل مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز می‌بایست به این عوامل توجه داشت. عوامل جاذبه به‌عنوان محرک‌هایی قدرتمند توانستند سالانه جمعیت زیادی از نیروی کار ایرانی را روانه مناطق از قفقاز کنند. پس به نظر می‌آید مهاجرین گرچه به‌اختیار ترک وطن نمی‌کردند، شرایط مقصد نیز در جذب آنها مؤثر بود. این عوامل در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قابل بررسی هستند.

فرصت‌های مطلوب اقتصادی؛ توسعه صنعتی و تجاری

روانشتاین معتقد است فرایند جذب (کشش) به این صورت است که افراد اغلب شهری را برای مهاجرت انتخاب می‌کنند که به لحاظ صنعتی در حال پیشرفت باشد و نیروی جاذبه این شهر مرحله به مرحله به اقصا نقاط کشور نفوذ می‌کند.^۴ چنانکه وقتی قفقاز بر اثر کشف نفت توسعه یافت، شهرهایی همچون باکو و سپس مناطقی همچون بالاخانی، صابونچی، بی‌بی‌هییت و غیره نیز به تدریج رشد کردند. نفت در قفقاز ابتدا به صورت دستی از چاه‌ها استخراج می‌شد تا اینکه در سال ۱۲۶۴ق/ ۱۸۴۸م نخستین چاه نفت حفر شد^۵ و بعد از آن در مکان‌های مختلف، به‌ویژه باکو، نفت اکتشاف شد.

حکومت روسی قفقاز تا سال ۱۲۸۹ق/ ۱۸۷۳م نفت را به صورت انحصاری اجاره می‌داد، اما عملیات استخراج و بهره‌برداری به روش‌های کاملاً ابتدایی انجام می‌گرفت و صدور و فروش هم کم بود^۶ تا اینکه قوانین جدیدی برای میدان‌های نفتی وضع شد. بر این اساس، حق جست‌وجو و تولید نفت در زمین‌های خالی از سکنه دولت برای شهروندان روسی و خارجی به نسبت مساوی در نظر گرفته شد. پس شرکت‌های خارجی اجازه یافتند در سرمایه‌گذاری و پشتیبانی فنی صنعت نفت مشارکت کنند. افزایش سرمایه‌گذاری باعث شد حکومت روسی قفقاز سیاست‌های مالیاتی تسهیل‌کننده در نظر بگیرد. بدین ترتیب، در سال ۱۲۹۴ق/ ۱۸۷۷م مالیات‌های غیرمستقیم بر سودآورترین محصولات نفتی را لغو کرد و

۱. لهسای زاده، ص ۶۱

۲. جعفری معطر، ص ۳۹.

۳. لوکاس و میر، ص ۱۴۹.

۴. همان.

۵. مناف سلیمانوف، باکو شهر نفت و موسیقی، ترجمه صمد سرداری نیا (تبریز: اختر، ۱۳۸۶)، ص ۲۰۴.

۶. ارنست اورسل، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه علی‌اصغر سعیدی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲)، ص ۱۴۷.

برای شرکت‌های نفت روسیه که از خارج واردات داشتند، تعرفه‌های گمرکی بالایی وضع کرد.^۱ با این اقدامات سرمایه‌گذاران نفت می‌توانستند سودی تضمین شده به دست آورند.

در تمام مناطق، به‌خصوص باکو، صحبت از نفت بود و سرمایه‌داران برای بستن قراردادها و مقاطعه آن صف می‌کشیدند. رابرت نوبل^۲ و آلفرد نوبل^۳ سوئدی به‌عنوان نخستین سرمایه‌داران اروپایی وارد قفقاز شدند و یک پالایشگاه نفتی در باکو خریداری کردند و بدین ترتیب شرکت نوبل به بزرگ‌ترین شرکت نفتی در منطقه باکو تبدیل شد.^۴ بعد از آن نیز شش شرکت انگلیسی، سه فرانسوی، دو آلمانی، دو بلژیکی و یک یونانی در صنایع نفت قفقاز سرمایه‌گذاری کردند.^۵ بنابراین، انحصار نفت شکسته شد. ماشین‌های بخار به راه افتادند. پالایشگاه‌های جدیدتری مجهز به ابزار پیچیده و محصول علوم جدید نصب شدند و به راه افتادند. در نتیجه به جای میزان استخراج ناچیز، حجم تولید بالا رفت^۶ و باکو ۹۵٪ از تولید نفت روسیه و بیش از نیمی از تولید جهانی را تأمین کرد.^۷ اکتشاف نفت آنچنان شدت گرفت که تادیوس سه‌ویتوخوسکی از آن به‌عنوان «انقلاب نفتی» نام می‌برد.^۸

معادن نیز در قفقاز رونق گرفتند و شرکت‌های صنعتی سرمایه‌داری در این مناطق ایجاد شدند. در کوه‌های شهر گده‌بیگ منابعی از مس وجود داشت که با کشف آنها نیاز به نیروی کار به وجود آمد. همچنین تولید پیله ابریشم رونق یافت و صنعت پردازش ابریشم در شهرهایی همچون شکی، شوشا و اردوباد ایجاد شد و هر سال نیز توسعه پیدا کرد.^۹ بنابراین، رونق اقتصادی قفقاز و گسترش صنایع و کارخانجات آغاز شد و تنها در شهری همچون نخجوان ۴ کارخانه بافندگی، ۸ کارخانه چرم‌سازی، ۶ کارخانه آجرپزی، کارخانه‌های ابریشم و ۲ کارخانه بخار ابریشم تأسیس شد.^{۱۰}

توسعه صنعت نساجی و تقاضای فزاینده برای خرید پنبه بر اثر جنگ داخلی امریکا موجب افزایش

1. В. Н. Косторниченко, «Иностранный капитал в нефтяной промышленности дореволюционной России: к разработке периодизации процесса», *Экономическая история Обозрение*, Под ред: Л.И.Бородинна, Вып 10 (Москва: Изд-во МГУ, 2005), с 46.

2. Robert Nobel

3. Alfred Nobel

4. Audrey L Altsdadt, *The Azarbaijani Turks: Power and Indentity under Russian rule* (Stanford: Hoover Instition press, 1992), p. 21.

۵. سلیمانوف، ص ۲۰۹.

۶. اورسل، ص ۱۴۷.

7. А. Н. Гулийев, «Стака Бакйнкйх РаБочйх В Декабре 1904 Года», *Вопросы истории*, № 12 (Декабрь 1954), с 26, <https://elibrary.com.ua/m/articles/view>

۸. تادیوس سویتوخوسکی، *آذربایجان و روسیه (۱۹۰۵-۱۹۲۰)*: شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعه مسلمان، ترجمه کاظم فیروزمند (تهران: شادگان ۱۳۸۱)، ص ۳۱.

9. Косторниченко, с 68.

۱۰. جعفر جمشیدی‌راد، *تاریخ سیاسی نخجوان (از چیرگی روس‌ها تا سقوط بلشویک‌ها ۱۸۲۸-۱۹۹۱)* (تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹)، ص ۳۳.

کشتگاه‌ها شد که صدها کارگر می‌بایست در آنها کار می‌کردند. تخصصی و متنوع کردن صنایع نیز باعث شد کشت توتون و پرورش تاکستان‌ها بهبود یابد. توسعه کشت انگور منجر به تأسیس شرکت‌های شراب‌سازی و تصفیه مشروبات الکلی شد و کشت تنباکو هم رونق یافت و در باکو، شکی و شماخی کارخانه‌های تنباکو بنا شد.^{۱۱} این اتفاق نیاز به حمل و نقل و ارتباطات را پدید آورد. در همین خصوص کشتیرانی در دریای خزر رونق گرفت و کشتی‌های زیادی برای حمل نفت و کالاهای تجاری و مسافران ساخته شد.^{۱۲} همچنین ساخت راه‌آهن در دستور کار قرار گرفت و راه‌آهن تفلیس به باکو در سال ۱۳۰۰ق/ ۱۸۸۳م به بهره‌برداری رسید. راه‌آهن ولایات معدنی باکو - بالاخانی، صابونچی و سوراخانی نیز شروع به کار کردند و در سال ۱۳۱۸ق/ ۱۹۰۰م راه‌آهن قفقاز به راه‌آهن سراسری روسیه متصل شد.^{۱۳} به علاوه در سال ۱۲۷۶ق/ ۱۸۶۰م خطوط تلگرافی بین تفلیس، نخجوان، باکو، گنجه، شکی و دیگر شهرها ایجاد گردید و در نیمه سال ۱۲۹۷ق/ ۱۸۸۰م خطوط تلفنی در باکو برای نخستین بار کشیده شد.^{۱۴} وضعیت اقتصادی قفقاز نیاز به نیروی کار را روز به روز بیشتر کرد و روسیه تزاری سیاست استخدام نیروی کار از مناطق دیگر را در پیش گرفت. ایران، به‌ویژه ایالت‌های شمالی آن، بهترین شرایط را برای تأمین چنین نیرویی داشت.

وضعیت سیاسی و اجتماعی؛ اشتراکات فرهنگی و فاصله جغرافیایی

نظریه‌پردازان مهاجرت فاصله جغرافیایی، وضعیت مطلوب اجتماعی و زمینه‌ها و عوامل شخصی را که ناشی از شرایط اجتماعی و سیاسی هستند، در جذب مهاجران مهم دانسته‌اند. در این خصوص، عواملی چون سیاست‌های روسیه، اشتراکات فرهنگی ایران با قفقاز و مسافت کوتاه میان ایالات شمالی ایران به خصوص آذربایجان با شهرهایی همچون باکو را می‌توان از دلایل مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز برشمرد. یکی از سیاست‌های روسیه تزاری که در جذب نیروی کار ایرانی در قفقاز مؤثر بود، ایجاد قوانین تسهیل‌کننده برای مهاجران بود. بدین منظور در ۱۹ رمضان ۱۳۰۵ق/ ۳۰ می ۱۸۸۸م در قفقاز بخشنامه‌ای صادر شد که طبق آن مهاجران ایرانی می‌توانستند با تذکره خودشان بدون مانع در این نواحی زندگی کنند. حتی در سال‌های بعد، ساکنان نواحی مرزی که در شمال غرب ایران زندگی می‌کردند، می‌توانستند بدون ویزای کنسولگری و بدون پرداخت مبلغ خاصی وارد مناطق قفقاز شوند.^{۱۵} البته در مواقعی هم

11. Косторниченко, с 67, 68.

12. Altsdadt, p. 23.

۱۳. صمد سرداری‌نیا، قتل عام در دو سوی ارس، چ سوم (تبریز: اختر، ۱۳۸۸)، ص ۴۰۹.

14. Косторниченко, с 68.

15. Н. К. Белова, «Об отходничестве из северо-западного Ирана в конце XIX – начале XX века», *Вопросы истории*, № 10 (Москва:1956), с 113.

حکومت روسی قفقاز تذکره ایرانیان را قانونی نمی‌دانست و قونسولگری‌های اروپایی حتی به اندازه یک شهادت‌نامه اعتباری برای آن قائل نبودند. به همین دلیل ایرانیان مهاجر در قفقاز را که تذکره داشتند «به‌عنوان بی تذکره بودن گرفته حبس و تحت‌الحفظ به ایران» می‌فرستادند.^۱

نگاه مثبت مقامات محلی قفقاز به نیروی کار ایرانی سیاست دیگری بود که در جذب مهاجران ایرانی کارساز شد. مقامات محلی به‌خوبی می‌دانستند که کارگران مهاجر چه نقشی در اقتصاد قفقاز دارند و حتی زمین‌داران محلی نیز موافق حضور آنها بودند. برای نمونه هنگامی که در ایران انقلاب مشروطیت در حال وقوع بود، دولت روسیه نظارت جدی بر مرزهای خود اعمال کرد و برای مهاجران محدودیت‌های کاری به وجود آورد، تا جایی که در ۱۳۲۵ ق/ ۱۹۰۷ م شمار مهاجران ایرانی به‌شدت کاهش یافت. این اتفاق باعث افزایش دستمزد مهاجران در قفقاز شد. در همین زمان کارگران ایرانی شاغل در بخش کشاورزی به علت شرایط دشوار آب و هوایی و وضعیت سخت معیشت مجبور شدند کار خود را رها کنند. این امر به کمبود نیروی کار منجر شد. زمین‌داران و مقامات محلی به محدودیتی که برای مهاجران ایرانی در نظر گرفته می‌شد، اعتراض کردند. این اعتراض آنچنان مؤثر واقع شد که استاندار ایروان نوشت محدودیت مهاجران بر افزایش نرخ دستمزد کارگران محلی تأثیر قابل توجه‌ای داشته است و یا فرماندار باکو تأکید کرد اگر از مهاجرت ایرانی‌ها به قفقاز جلوگیری شود، منافع محلی آنها در خطر می‌افتد، چرا که خود به‌تنهایی قادر به برداشت محصولات نیستند و این تأخیر در برداشت باعث خرابی و آفت‌زدگی محصولات می‌شود.^۲

اگرچه نیروی کار ایرانی نقش مهم و تأثیرگذاری به‌خصوص در بخش کشاورزی و کارهای سخت داشت، این نوع نگاه به کارگران ایرانی نه از آن جهت بود که آنها افرادی متخصص بودند، بلکه چون بسیار سخت‌کوش بودند و در سخت‌ترین شرایط هم کار می‌کردند، تقاضا برایشان زیاد بود و مقامات محلی نمی‌خواستند چنین نیروی کاری را از دست بدهند.

اشتراکات فرهنگی ایران با قفقاز از دیگر عوامل تأثیرگذاری بود که در مهاجرت نیروی کار ایرانی نقش داشت. آنان دارای فرهنگ، تاریخ، دین و احساسات مشترک بودند. میان مردم محلی قفقاز و برخی از ایرانیان نسبت‌های خویشاوندی وجود داشت و نوعی وحدت معنوی حول محور انگیزه‌های دینی و فرهنگی در میان خود احساس می‌کردند. همین اشتراکات باعث شده بود تعدادی از ساکنان قفقاز نیز به ایران مهاجرت کنند و در شهرهای مختلف ایران به‌خصوص مناطق شمالی ساکن شوند. چنانکه در

۱. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۱۸، کارتن ۲۵، پوشه ۵، سند ۴۱.

عرایضی که از آنها وجود دارد به عسرت و پریشانی خود اشاره دارند و درخواست شغل و تابعیت کرده‌اند.^۱ اگرچه پس از عهدنامه ترکانچای هفده شهر قفقاز از خاک ایران جدا شد، این جدایی باعث از بین رفتن پیوندهای فرهنگی مردمان دو سوی ارس نشد. روس‌ها سعی داشتند شرایط اجتماعی و فرهنگی این مناطق را تغییر دهند اما موفقیت چندانی به دست نیاوردند.^۲ بنابراین، فرهنگ ایرانی که از قرن‌ها پیش در این نواحی ریشه دوانیده بود، همچنان جایگاه خود را حفظ کرد. این پیوندها را می‌توان از مشاهدات سیاحان غربی به‌خوبی درک کرد. اورسل هنگامی که در ایروان است، می‌نویسد: «آخرین اشغال‌کنندگان آن خیلی کم در ترکیب شهر دست برده‌اند و هنوز هم ایروان قیافه ایرانی خود را کاملاً حفظ کرده است»^۳ و یا بنجامین در گزارش خود از باکو نوشته است: «باکو از هر جهت یک شهر ایرانی به نظر می‌رسد. به هر کجا می‌روید و به هر کس می‌رسید می‌بینید که کلاه پوستی ایرانی به سر دارد. چشمان سیاه و صورت سبزه و گندمگون او نشان می‌دهد که ایرانی است و چهره زیبای ایرانی در همه جا به چشم می‌خورد.»^۴

ایرانی‌ها در قفقاز چندان محدودیت اجتماعی نداشتند. بنجامین در مورد ایرانیان مقیم قفقاز نوشته است: «موقعی که شخصی از جلو مغازه‌ها عبور می‌کند ایرانی‌ها را با لباس‌های مخصوص خود مشاهده می‌کند که روی نیمکت‌ها چهار زانو نشسته‌اند و دارند پول می‌شمارند... با دیدن این ایرانی‌ها انسان فکر می‌کند که باکو یک شهر صد درصد ایرانی است.»^۵ همو در مورد زنان ایرانی در باکو می‌نویسد: «زنان ایرانی با حجاب کامل از منزل خارج می‌شوند و یک نفر خارجی وقتی آنها را می‌بیند به نظرش می‌آید که در یک شهر اسلامی است.»^۶ در مدارس ایرانی، دانش‌آموزان، به‌استثنای قرائت قرآن به زبان عربی، تمام کتاب‌های درسی‌شان به زبان فارسی بود.^۷ به لحاظ مذهبی نیز روس‌ها بر مسلمانان سخت نمی‌گرفتند تا آنجا که در هر شهر مساجدی برای ادای فریضه‌های مذهبی وجود داشت. اورسل هنگام بازدید از شهرهای مختلف قفقاز توصیف‌های زیبایی از مساجد این شهرها به دست می‌دهد و حتی از فروش کتاب‌های دینی ایرانی‌ها سخن می‌گوید.^۸

مسافت کوتاه ایالات شمالی ایران به‌خصوص آذربایجان با شهرهایی همچون باکو باعث شده بود

۱. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، دوره ۷، کارتن ۱۰۸، جزوه‌دان ۱۵، پوشه ۱، نامه ۱، دوره ۱۱، کارتن ۱۲، جزوه‌دان ۴۴، پوشه ۵۱، نامه ۱.
۲. بنگرید به: مهدی احمدی، «روسی‌سازی قفقاز از عهدنامه ترکانچای تا انقلاب ۱۹۰۵ روسیه (با تکیه بر اران و شروان)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه تهران، ۱۳۹۰، ص ۶۲-۱۱۴.
۳. اورسل، ص ۱۱۰.
۴. اس. ج. دلبلیو، بنجامین، *ایران و ایرانیان: عصر ناصرالدین شاه*، ترجمه محمدحسین کردبچه (تهران: جاویدان، ۱۳۶۹)، ص ۲۱، ۲۲.
۵. همان، ص ۲۳.
۶. همان.
۷. فیروز منصوری، *مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان* (تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۹)، ص ۴۶۰، ۴۶۱.
۸. اورسل، ص ۱۳۲.

مهاجرت به این مناطق معمولاً راحت‌تر از مناطق دیگر باشد^۱ و ایرانیان رغبت بیشتری برای حضور در آن داشته باشند.^۲ «برای اینکه به وطن خودشان نزدیک بود خیال می‌کردند هر وقت بخواهند می‌توانند مراجعت کنند... از حیث زبان و مذهب و آداب و رسوم با اهالی محلی توفیر زیادی نداشتند. لذا در آنجا خیلی هم در بند نوع کار نبودند.»^۳ در واقع ایرانیان به این نتیجه رسیدند که در قفقاز به سبب اشتراکات فرهنگی، زبانی و مذهبی با سخت‌گیری خاصی در زمینه نوع پوشش و حجاب و غیره روبه‌رو نخواهند شد و به علاوه به راحتی شغل پیدا خواهند کرد، پس راه مهاجرت به آن دیار را در پیش گرفتند. این شرایط باعث می‌شد تعدادی از ایرانی‌ها از راه قانونی و با تذکره،^۴ و شمار بسیاری به صورت قاچاقی وارد قفقاز شوند. ۵ بخش زیادی از مهاجران از ایالت آذربایجان و گروهی هم از مردم گیلان، خراسان، کردستان، همدان، قزوین و زنجان بودند. بلوا از تذکره‌هایی که طی سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۳ ق/ ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۵ م در مشهد، انزلی و رشت صادر شده، سخن به میان می‌آورد و می‌نویسد از مناطق کرانه‌ای در غرب ایران، یعنی قصر شیرین، افرادی برای کسب درآمد به قفقاز مهاجرت می‌کردند.^۵ دهنوی گیلان، زنجان، قزوین، همدان و سنقر و کلیایی را از خاستگاه‌های اصلی مهاجران می‌داند.^۶

نتیجه‌گیری

تکیه اصلی پژوهش‌هایی که در خصوص مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز انجام گرفته بیشتر بر عامل اقتصادی است، اما نمی‌توان تنها بر این عامل تأکید کرد و می‌بایست نگاه جامع‌تری به مسئله مهاجرت داشت. این پژوهش‌ها معمولاً این‌گونه القا می‌کنند که آذربایجان تنها به علت وضعیت اقتصادی به یکی از ایالت‌های مهاجرفرست تبدیل شد، در صورتی که در این برهه همه ایالت‌های ایران با مشکل اقتصادی مواجه بودند. و به علاوه از ایالات دیگر همچون خراسان، گیلان، همدان، کردستان و غیره نیز مهاجرت به قفقاز صورت می‌گرفت. می‌بایست توجه کرد که آذربایجان به لحاظ کشاورزی از دیگر ایالت‌های ایران وضعیت بهتری داشت. پس مهاجرت افراد علاوه بر جنبه‌های اقتصادی به مسائل سیاسی و اجتماعی هم مربوط می‌شد؛ یعنی ظلم و استبداد حکام چنان بیداد می‌کرد که مردم مجبور به مهاجرت می‌شدند. مراغه‌ای از تعدی حکام، ظلم بیگلربیگی، داروغه و کدخدا سخن به میان آورده است،

1. Белова, с 114.

۲. پیشه‌وری، ص ۱۵.

۳. همان.

۴. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۲، کارتن ۷، پوشه ۲، سند ۱۱.

۵. همان، س ۱۳۱۹، کارتن ۷، پوشه ۱۵، سند ۱۲۵.

6. Белова, с113-114.

۷. دهنوی، ص ۱۷.

رسول زاده به ظلم خان‌ها و بی‌قانونی اشاره می‌کند و ناظم‌الاسلام کرمانی از تعدی و ظلمی می‌نویسد که رعیت را مجبور به فرار به قفقاز می‌کرد. پس ظلم و ناامنی در تمام سطوح زندگی مردم رخنه کرده بود و منابع به‌وفور از ظلم و ستم حاکمان کرمان، فارس، اصفهان و ایالات دیگر سخن گفته‌اند. اما مسافت زیاد منطقه قفقاز باعث می‌شد افراد کمتر به آنجا مهاجرت کنند و یا به مناطق دیگری همچون آسیای مرکزی، هند و غیره بروند. البته عکس‌العمل مردم در مقابل این ظلم و ستم دستگاه حاکمه را نمی‌توان به آگاهی سیاسی تعبیر کرد و اذعان داشت مهاجران ایرانی در نتیجه نوعی آگاهی سیاسی دست به مهاجرت زدند، بلکه ظلم و ستم حکام آنها را مجبور به مهاجرت می‌کرد.

نگارنده بر این باور است که مجموعه‌ای از عوامل مختلف زمینه‌های مهاجرت گسترده نیروی کار ایرانی را به قفقاز فراهم کرد؛ عواملی که در پژوهش حاضر از آنها به‌عنوان عوامل دافعه در مبدأ و عوامل جاذبه در مقصد نام برده شده است. به عبارت دیگر، مهاجرت بر اثر فرایند «فشار-کشش» صورت گرفت؛ یعنی شرایط نامطلوب اقتصادی و اجتماعی (قحطی، بیکاری، فقر، بیماری، ظلم و ناامنی اجتماعی) در ایران دوره قاجاریه و شرایط مطلوب قفقاز (کشف نفت و توسعه صنعتی و تجاری شهرها، نیاز به نیروی کار، مسافت کوتاه و اشتراکات فرهنگی با ایران) به ایجاد نوعی عدم تعادل میان مبدأ و مقصد انجامید، تا جایی که مردم راهی به‌جز مهاجرت پیش روی خود نمی‌دیدند و با وجود هزاران سختی و مشقتی که در آنجا دامنگیرشان بود، باز ترجیح می‌دادند راهی قفقاز شوند.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند. *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی، ۱۳۷۷.
- اتابکی، توج. «مهمانان ناراضی: فرودستان ایران در حاشیه امپراتوری تزاری»، *دولت و فرودستان: فراز و فرود تجدد آمرانه در ترکیه و ایران*، ترجمه آرش عزیزی، تهران: ققنوس، ۱۳۹۶، ص ۶۱-۹۶.
- احمدی، مهدی. «روسی‌سازی قفقاز از عهدنامه ترکمانچای تا انقلاب ۱۹۰۵ روسیه (با تکیه بر اران و شروان)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.
- ارباب، محمدتقی بیگ. *تاریخ دارالایمان قم*، قم: بی‌نا، ۱۳۵۳.
- اشرف، احمد. *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*، تهران: انتشارات زمینه، ۱۳۵۹.
- اصفهانی، محمدمهدی. *نصف جهان فی تعریف الاصفهان*، تصحیح منوچهر ستوده، چ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- اورسل، ارنست. *سفرنامه قفقاز و ایران*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.
- اوکازاکی، شوکو. «قحطی بزرگ ۱۲۸۸»، ترجمه هاشم رجب‌زاده، آینده، س ۱۲، ش ۳-۱، فروردین و اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۵، ص ۲۸-۴۱.

- ایران در یک قرن پیش «سفرنامه دکتر ویلز»، ترجمه غلامحسین قراگوزلو، تهران: اقبال، ۱۳۶۸.
- ایوانف، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه آذر تبریزی، تهران: شبگیر، ارمغان، ۱۳۵۷.
- بنجامین، اس. ج. دلبو. ایران و ایرانیان: عصر ناصرالدین شاه، ترجمه محمدحسین کردیچه، تهران: جاویدان، ۱۳۶۹.
- بیشوپ، ایزابلا. از بیستون تا زردکوه بختیاری، ترجمه مهرا ب امیری، تهران: چاپ مهنا، ۱۳۷۵.
- پیشه‌وری، جعفر. تاریخچه حزب عدالت: به نقل از روزنامه آژیر، تهران: علم، ۱۳۵۹.
- تودارو، مایکل. مهاجرت داخلی در کشورهای در حال توسعه، ترجمه مصطفی سرمدی و پروین رئیسی فرد، تهران: مؤسسه کار و تأمین اجتماعی، ۱۳۶۷.
- جابری انصاری، حسن. تاریخ اصفهان و ری و همه جهان، اصفهان: بی‌نا، ۱۳۳۱.
- جعفری معطر، فریدون. مهاجرت نخبگان، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۷.
- جمشیدی‌راد، جعفر. تاریخ سیاسی نخبوان (از چیرگی روس‌ها تا سقوط بلشویک‌ها ۱۸۲۸-۱۹۹۱)، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۷۹.
- حکیمیان، حسن. «کار مزدی و مهاجرت: کارگران ایرانی در جنوب روسیه (۱۸۸۰-۱۹۱۴)»، ترجمه افسانه منفرد، تاریخ معاصر ایران، کتاب هفتم، ۱۳۳۴، ص ۴۷-۷۱.
- خسروپناه، محمدحسین. «کارنامه و روزگار ایرانیان مهاجر در قفقاز ۱۹۰۰-۱۹۲۰»، نگاه نو، ش ۴۳، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۱-۷۱.
- خسروزاده، سیروان و سیده رؤیا بارسلطان و سوده ابراهیم‌زاده گرجی. «نقش و جایگاه آذربایجان در مهاجرت نیروی کار ایرانی به قفقاز (۱۸۵۵-۱۹۰۶/ ۱۲۳۴-۱۲۸۵ شمسی)»، تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۸، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۷، ص ۶۵-۸۶.
- دهنوی، نظام‌علی. ایرانیان مهاجر در قفقاز: فعالیت‌های فرهنگی در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۰۰ م، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.
- دیورانده، هنری مورتیمر. گزارش سر مورتیمر دیورانده: اسنادی درباره وضعیت ایران در دهه پایانی قرن نوزدهم، ترجمه احمد سیف، تهران: نشر نی، ۱۳۹۲.
- رسول‌زاده، محمدامین. گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، تهران: شیرازه، ۱۳۷۷.
- روزنامه ثریا، س ۲، ش ۴۲، ۱۰ رجب ۱۳۱۸.
- روزنامه چهارمنا، س ۹، ش ۱۷، ۱۰ ذی‌القعده ۱۳۳۰.
- روزنامه وقایع اتفاقیه، ش ۱۵۸، ۲۰ مهر ۱۲۳۲: ش ۲۷۵، ۱۸ اردیبهشت ۱۲۳۵.
- سرداری نیا، صمد. قتل عام در دو سوی ارس، چ سوم، تبریز: اختر، ۱۳۸۸.
- سلیمانوف، مناف. باکو شهر نفت و موسیقی، ترجمه صمد سرداری نیا، تبریز: اختر، ۱۳۸۶.
- سویتوخوسکی، تادیوس. آذربایجان و روسیه (۱۹۰۵-۱۹۲۰): شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعه مسلمان، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: شادگان، ۱۳۸۱.
- سیاح، محمدعلی. خاطرات، به کوشش حمید سیاح، به تصحیح سیف‌الله گلکار، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۶.

شاکری، خسرو. *پیشینه‌های اقتصادی - اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی*، تهران: اختران، ۱۳۸۴.

عیسوی، چارلز. *تاریخ اقتصادی ایران (عصر قاجار، ۱۳۳۲-۱۲۱۵ق)*، ترجمه یعقوب آژند، چ دوم، تهران: نشر گستره، ۱۳۶۲.

کرمانی، ناظم‌الاسلام. *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، بخش دوم، چاپ پنجم، تهران: نشر پیکان، ۱۳۷۷.

کربلائی، شیخ حسن. *تاریخ دخانیه یا تاریخ وقایع تحریم تنباکو*، به کوشش رسول جعفریان، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

لوکاس، دیوید و پاول میر. *درآمدی بر مطالعه جمعیتی*، ترجمه حسین محمودیان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.

لهسایی‌زاده، عبدالعلی. *نظریات مهاجرت*، شیراز: انتشارات نوید شیراز، ۱۳۶۸.

مراغه‌ای، زین‌العابدین. *سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ*، تهران: نشر اسفار، ۱۳۶۴.

مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. *دوره ۲، کارتن ۱۶۰، جزوه‌دان ۲۹، پوشه ۹، نامه ۱؛ دوره ۳، کارتن ۸، جزوه‌دان ۳۸، پوشه ۱، نامه ۱؛ دوره ۲، کارتن ۱۶۰، جزوه‌دان ۲۹، پوشه ۳، نامه ۱۸؛ دوره ۷، کارتن ۱۰۸، جزوه‌دان ۱۵، پوشه ۱، نامه ۱؛ دوره ۱۱، کارتن ۱۲، جزوه‌دان ۴۴، پوشه ۵۱، نامه ۱.*

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. *سال ۱۳۱۸، کارتن ۲۵، پوشه ۵، سند ۴۱؛ سال ۱۳۱۹، کارتن ۷، پوشه ۱۵، سند ۱؛ سال ۱۳۲۲، کارتن ۷، پوشه ۲، سند ۱۱؛ سال ۱۳۲۵، کارتن ۷، پوشه ۶، سند ۲۱۶؛ سال ۱۳۲۹، کارتن ۱۲، پوشه ۳۸، سند ۱۰؛ سال ۱۳۳۵، کارتن ۱۵، پوشه ۱۵، سند ۱۲۸؛ سال ۱۳۱۹، کارتن ۷، پوشه ۱۵، سند ۱۳۵؛ سال ۱۳۳۵، کارتن ۱۵، پوشه ۱۵، سند ۱۲۹.*

منصوری، فیروز. *مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۹. ناطق، هما. *مصیبت وبا و بلای حکومت*، تهران: نشر گستره، ۱۳۵۸.

ویشار، جان. *بیست سال در ایران*، ترجمه علی پیرنیا، تهران: چاپخانه خوشه، ۱۳۶۳.

همایون کاتوزیان، محمدعلی. *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی، کامبیز عزیزی، چاپ پنجم، تهران: مرکز، ۱۳۷۴.

یزدانی، سهراب و سوده ابراهیم‌زاده گرجی. «تأثیر جریان‌های سیاسی قفقاز بر مهاجران ایرانی مقیم باکو در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه»، *تحقیقات تاریخی اجتماعی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، س ۷، ش ۲ (بهار ۱۳۹۶)، ص ۱۹۵-۲۱۶.

Altsdadt, Audrely L. *The Azarbaijani Turks: Power and Indentity under Russian rule*, Stanford: Hoover Instition press, 1992.

Гулийев, А. Н. «Стака Бакйнксых РаБочйх В Декабре 1904 Годе», *Вопросы истории*, № 12, Декабрь 1954, с 26-38. <https://elibrary.com.ua/m/articles/view>.

Косторниченко, В. Н. «Иностранный капитал в нефтяной промышленности дореволюционной России: к разработке периодизации процесса», *Экономическая история Обзорение*, Под ред: Л.И.Бородкина, Вып 10, Москва: Изд-во Мгу, 2005, с 46-68.

Белова, Н. К. «Об отходничестве из северо-западного Ирана в конце XIX-начале XX века», *Вопросы истории*, № 10, Москва:1956, С 112-121.

Әкінчі, Doqquzuncu nömrə, Fi 18 noyabr sənə 1875/Fi 1 ziq'ədə, sənə 1292.

Әкінчі, On səkkizinci nömrə, Fi 1 sentyabr sənə 1877/ Fi 4 rəməzanülmübarək sənə 1294.

بررسی جایگاه درآمدهای نفتی در برنامه‌های پنج‌گانه عمرانی (۱۳۲۷-۱۳۵۶ش) دوران پهلوی

نوع مقاله: پژوهشی

*تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۱۲

*تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۵

نویسنده: نابی امید^۱

۱. گروه مدیریت، دانشکده مدیریت، اقتصاد و حسابداری، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

چکیده

ایران اولین کشور در خاورمیانه به شمار می‌رود که نفت در آن تولید و صنعت نفت آن ملی شد. نفت مهم‌ترین منبع تأمین درآمدهای ارزی و یکی از منابع اصلی در برنامه‌های توسعه و بودجه‌های سالانه در ایران بوده است. نوسانات و تکان‌های قیمتی نفت و تأثیر مستقیم آن بر درآمدهای دولت در دوران مختلف باعث تحولاتی در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شده است. هدف این پژوهش بررسی جایگاه، سهم و اهمیت درآمدهای نفتی در برنامه‌های اول تا پنجم عمرانی در زمان پهلوی است. این پژوهش کیفی و روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای و شیوه تحلیل اطلاعات نیز توصیفی و تاریخی است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد کاهش و حذف درآمدهای نفتی بعد از تحریم این صنعت (که ناشی از ملی شدن صنعت نفت بود) عامل اصلی توقف برنامه عمرانی اول و نرسیدن این برنامه به اهداف مورد نظر بود، ولی در برنامه دوم نفت از بخش‌های اصلی رشد اقتصادی این برنامه بوده است. هرچند در این برنامه بخش خدمات نقش اصلی را داشت، از سال ۱۳۴۲ به بعد مجدداً بخش نفت تا پایان برنامه عمرانی پنجم بخش اصلی اقتصاد ایران بود. در برنامه سوم و چهارم، توسعه نفت به موفقیت چشمگیری می‌رسد و پشتیبان اصلی رشد این برنامه‌ها قرار می‌گیرد، چنانکه از برنامه عمرانی سوم تا پایان دوران پهلوی میزان تولید و درآمدهای نفتی افزایش می‌یابد و بعد از افزایش انفجارگونه قیمت نفت در بازارهای جهانی در اوایل دهه ۱۳۵۰، پیش‌بینی افزایش شدید درآمدهای نفتی باعث بازنگری در برنامه عمرانی پنجم می‌شود. واژگان کلیدی: نفت، توسعه، برنامه‌های عمرانی، پهلوی، ایران.

Investigating the Position of Oil Revenues in the Five Development Programs (1949-1978) during the Pahlavi Era

Nabi Omid²

2. Management Department, Faculty of Management, Economics and Accounting, Payame Noor University, Tehran, Iran.

Abstract

Iran is the first country in the Middle East where oil was produced and the first country whose oil industry was nationalized. Oil has always been the most important source of foreign exchange earnings and one of the main sources of development programs and annual budgets in Iran. Oil price fluctuations and impulses, and their direct impact on government revenues in different eras have caused changes in the economic, political, and social spheres. The purpose of this research is to investigate the position, part, and importance of the oil revenues in the first to fifth development programs during the Pahlavi era. This research is qualitative, and the data collection method is based on archival sources with a descriptive-historical method for data analysis. The results of the research showed that the reduction and elimination of oil revenues after the boycott of this industry (due to the nationalization of the oil industry) was the main reason for the failure of the first development program, which did not reach its goals. Nevertheless, in the second development program, oil has been one of the main economic growth sectors of this plan. Although in the second development program, the service sector had the most important role, from 1963 onwards, the oil sector was again considered the main sector of Iran's economy until the end of the fifth development program. In the third and fourth programs, oil is placed as the main support for the remarkable success and proper growth of these plans. Therefore, from the third development program to the end of the Pahlavi era, the oil production amount and incomes increased. After the feverish increase of oil prices in the world markets in the early 1970s, the forecast of a sharp increase in oil revenues was one of the main factors for the revision of the fifth development program.

Keywords: Oil, Development, Development Programs, Pahlavi, Iran.

- Corresponding Author Email Address: nabiomidi@pnu.ac.ir
<https://doi.org/https://doi.org/10.48308/irhj.2023.103371>
<https://dorl.net/dor/20.1001.1.20087357.1402.16.1.5.1>



مقدمه

اواخر دوران قاجار با طرح مسئله نفت در ایران همراه می‌شود. تا قبل از بهره‌برداری و کسب درآمد از نفت، اقتصاد ایران در عهد قاجار بیشتر به تولیدات کشاورزی و تجارت خارجی وابسته بود و تمرکز اصلی دولت برای کسب درآمد بر بخش‌های حمل و نقل، مالیات‌ها، تعرفه‌های تجارت خارجی و واگذاری امتیازات به خارجی‌ها بود. نخستین چاه نفت در خاورمیانه با نام چاه شماره یک در سال ۱۲۸۷ در شهر مسجد سلیمان به بهره‌برداری رسید که عملیات حفاری آن یک سال قبل توسط کنسرسیوم داریسی شروع شده بود. پس از آن، در کمتر از یک سال، چندین چاه دیگر در همین منطقه اکتشاف، حفاری و بهره‌برداری شد. نام ویلیام ناکس داریسی^۱ (به همراه هنری درآموندولف و آنتوان کتابچی‌خان) که امتیاز اکتشاف و بهره‌برداری از نفت ایران را برای ۶۰ سال از مظفرالدین شاه قاجار گرفت و از نخستین بنیانگذاران صنعت نفت در ایران و خاورمیانه است، در تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اواخر دوره قاجار و اوایل پهلوی برجسته است. امتیاز داریسی در واقع سومین قراردادی بود که طی آن استخراج نفت ایران به خارجی‌ها واگذار می‌شد. پیش از آن، در امتیاز دالکی (۱۲۶۲/۱۸۸۳) و امتیاز رویتر (۱۲۵۱/۱۸۷۲) نیز حق برداشت نفت ایران واگذار شده بود، اما هر دو به دلیل توفیق نیافتن در برداشت نفت باطل شدند. امتیاز دالکی (دالکی، شهری در استان بوشهر) اولین قرارداد درباره نفت ایران بود که در دوره قاجار به خارجی‌ها (شرکت انگلیسی هوتز^۲) واگذار گردید. ۱۶ سال قبل از تصویب اولین برنامه عمرانی در ایران (۱۳۲۷)، در سال ۱۳۱۱، امتیاز داریسی به‌عنوان تنها امتیاز در حال بهره‌برداری از صنعت نفت ایران توسط رضاشاه لغو شد. در پی این مسئله اختلافی بین ایران و انگلستان به وجود آمد که به انعقاد قرارداد جدیدی بین ایران و انگلستان (در سال ۱۳۱۲/۱۹۳۳) منجر شد که با قرارداد داریسی تفاوت ماهوی نداشت. نفت تاریخی پر فراز و نشیب در ایران داشته است. اولین برنامه توسعه در ایران (برنامه عمرانی اول) در ۲۶ بهمن ۱۳۲۷ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. قبل از تصویب اولین برنامه عمرانی و در فاصله سال‌های ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۳ (در خلال جنگ جهانی دوم)، به‌جز بخش نفت، تقریباً تمام بخش‌های اقتصاد ایران دارای رشد منفی و ناپایدار بود. در زمان شروع برنامه‌ریزی نفت هنوز ملی نشده بود. ملی شدن صنعت نفت و تبعات آن دو سال بعد از تصویب اولین برنامه عمرانی کشور به وقوع پیوست. پس به این ترتیب، نفت از همان برنامه عمرانی اول نقش مؤثری در تحولات داشت. در این پژوهش تلاش می‌شود جایگاه، سهم و اهمیت درآمدهای نفتی در برنامه‌های اول تا پنجم عمرانی در زمان پهلوی بررسی شود.

1. William Knox D'Arcy

2. Hotz

رودری و همکاران (۱۴۰۰) در مطالعه خود تلاش دارند به این سؤال پاسخ دهند که آیا نفت برای ایران موهبت بوده است یا نفرین؟ آنان نتیجه‌گیری می‌کنند افزایش قیمت نفت بر توسعه مالی ایران تأثیر معناداری ندارد و چنانچه در سطح بالایی خود باشد باعث کاهش توسعه مالی می‌شود. همچنین چنانچه شاخص توسعه مالی مبتنی بر شبکه بانکی در سطح میانه باشد، افزایش قیمت نفت نفرین نیست و توسعه مالی بانکی را کاهش نمی‌دهد. همچنین متغیرهای باز بودن مسیرهای تجاری و رشد اقتصادی بسته به نوع توسعه مالی و رژیم تأثیر متفاوتی دارند. براساس نتایج این پژوهش، افزایش قیمت و درآمدهای نفتی تحت هر شرایطی منجر به کاهش توسعه مالی در کشور نمی‌شود و سیاست‌گذاری‌ها بایستی با توجه به پایداری و رژیم حاکم بر توسعه مالی و نوع توسعه مالی صورت پذیرد.^۱

حسین‌زاده و همکاران (۱۳۹۹) در تحقیقی با عنوان «بررسی تأثیر تحولات نفت بر توسعه‌نیافتگی سیاسی در ایران عصر پهلوی دوم، براساس رهیافت نهادگرایی جدید» می‌کوشند بنا بر دیدگاه نهادگرایی جدید به این سؤال پاسخ دهند که چرا و چگونه ایران در عصر پهلوی دوم با وجود ثروت هنگفتی که از درآمدهای نفتی به دست آورد، در عرصه سیاسی توسعه نیافت؟ یافته‌ها حاکی از آن است که ویژگی‌های نهادی ایران در دوران پهلوی دوم دلیل اصلی توسعه‌نیافتگی ایران است.^۲

لیلاز (۱۳۹۸) در کتابی با عنوان *موج دوم: تجدیدسازی آمرانه در ایران* به بررسی برنامه‌های سوم، چهارم و پنجم عمرانی در فصول جداگانه پرداخته است. او در این کتاب در پی آن است که نقش برنامه‌های سوم تا پنجم را در رویدادهای منتهی به انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ دریابد و سهم هر یک از برنامه‌ها، روح حاکم بر آنها و نیز تأثیر انحراف از برنامه‌ها را در شکست پروژه نوسازی اقتصادی - اجتماعی ایران مطالعه کند. نویسنده در بررسی برنامه‌های عمرانی سه‌گانه، نگاهی به بخش‌های مختلف اقتصاد ایران از جمله نفت کرده است.^۳

نادری‌نژاد و همکاران (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «نفت، کیفیت زندگی و توسعه در ایران» سهم ثروت طبیعی نفت و درآمدهای حاصل از آن را بر کیفیت زندگی مردم ایران بررسی کرده‌اند. از نظر آنان شتاب‌زدگی و عدم فرصت برای اصلاحات نهادی، بی‌توجهی به بستر بومی، تک سویه بودن و بی‌توجهی به پایداری از مشخصه‌های سیاست‌های اجتماعی دولت ایران طی سال‌های ۹۰-۱۳۵۰ شمسی، به‌رغم تغییر رژیم و دولت‌ها، است. این امر نشان می‌دهد ساختارهای ایران همواره دارای مسائل و نقایص

۱. سهیل رودری، امیرمنصور طهرانچیان، پگاه زارعی، «آیا نفت نفرین است یا موهبت برای توسعه مالی ایران؟»، *فصلنامه مطالعات اقتصاد انرژی*، س ۱۷، ش ۷۰ (۱۴۰۰)، ص ۸۵-۱۱۶.

۲. حسین حسین‌زاده، و دیگران، «بررسی تأثیر تحولات نفت بر توسعه‌نیافتگی سیاسی در ایران عصر پهلوی دوم، براساس رهیافت نهادگرایی جدید»، *رهیافت انقلاب اسلامی*، س ۱۴، ش ۵۲ (۱۳۹۹)، ص ۳۴۵-۲۶۴.

۳. سعید لیلاز، *موج دوم: تجدیدسازی آمرانه در ایران: تاریخ برنامه‌های عمرانی سوم تا پنجم*، چاپ دوم (تهران: نیلوفر، ۱۳۹۸).

بنیادی است که سبب می‌شود مشکلات در همهٔ حوزه‌ها از جمله حوزهٔ رفاه و کیفیت زندگی پیوسته بازتولید گردد.^۱

کفایی و رحمانی (۱۳۹۷) در تحقیقی با عنوان «بررسی نقش درآمدهای نفتی در چگونگی اثرگذاری توسعهٔ بخش مالی بر رشد اقتصادی کل و بخش غیرنفتی در ایران» نشان می‌دهند توسعهٔ مالی بر رشد اقتصادی تأثیر مثبت داشته، ولی درآمدهای نفتی و افزایش ناگهانی آن تأثیر منفی بر این رابطه گذاشته و موجب کاهش آن شده است.^۲

بابایی و جلالی فر (۱۳۹۵) در مقالهٔ خود با عنوان «کاربرد الگوی داده - ستانده به منظور ارزیابی جایگاه بخش نفت و گاز در اقتصاد ایران»، نقش صنعت نفت و گاز را در اقتصاد ایران با استفاده از جدول داده - ستانده و ضرایب متنوعی از جمله ضرایب پسین و پیشین محاسبه و بررسی می‌کنند. براساس یافته‌های این پژوهش، بخش خدمات مهم‌ترین عرضه‌کنندهٔ نهاده‌های مورد نیاز برای تولید در بخش نفت و گاز است. شاخص حساسیت انتشار برای صنعت نفت بزرگ‌تر از واحد است که این نشان می‌دهد سایر بخش‌ها در پیشبرد مقاصد تولیدی خود از محصولات این صنعت به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به نحو مطلوبی استفاده می‌کنند. صنعت نفت از نظر کشش تولید کل رتبهٔ سوم را به خود اختصاص داده، که از یک طرف نشان‌دهندهٔ اهمیت این صنعت از نظر پیوند با سایر فعالیت‌های اقتصادی است و از طرف دیگر بیانگر نقش این صنعت در جبران تقاضای نهایی است.^۳

در این مطالعات بیشتر بر نقش مثبت و منفی نفت در اقتصاد ایران به صورت کلی و تأثیر درآمدهای نفتی بر یک بخش به صورت خاص تأکید شده است. وجه تمایز پژوهش حاضر تمرکز بر جایگاه درآمدهای نفتی در برنامه‌های عمرانی پنج‌گانه در دوران پهلوی است. همچنین برخی از این تحقیقات دارای جهت‌گیری خاص و افراط و تفریط‌هایی هستند. به قول سعید لیلایز، «نوشتن و سخن گفتن دربارهٔ این دورهٔ تاریخی هنوز در چنبره‌های ملاحظاتی و سوگیری‌های فرقه‌ای و ایدئولوژیک گرفتار است و طی طریق بر سیاق صواب در این وادی بسیار صعب و متعذر است.»^۴ با این حال در پژوهش حاضر بسیار تلاش شده است از هر گونه سوگیری و جهت‌دهی مطالب دوری و استقلال پژوهشی حفظ شود.

۱. ریحانه نادری نژاد، غلامرضا غفاری، فرشاد مؤمنی، «نفت، کیفیت زندگی و توسعه در ایران»، *فصلنامهٔ علوم اجتماعی*، س ۲۵، ش ۸۰ (۱۳۹۷)، ص ۶۳-۸۷.

۲. محمدعلی کفایی، طاهره رحمانی، «بررسی نقش درآمدهای نفتی در چگونگی اثرگذاری توسعهٔ بخش مالی بر رشد اقتصادی کل و بخش غیرنفتی در ایران»، *اقتصاد و الگوسازی*، س ۹، ش ۱ (۱۳۹۷)، ص ۲۷-۵۴.

۳. نیلوفر بابایی، بهناز جلالی فر، «کاربرد الگوی داده - ستانده به منظور ارزیابی جایگاه بخش نفت و گاز در اقتصاد ایران»، *فصلنامهٔ مطالعات اقتصاد انرژی*، س ۱۴، ش ۵۸ (۱۳۹۷)، ص ۱۶۹-۱۹۵.

۴. لیلایز، ص ۱۵.

روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش کیفی و روش جمع‌آوری اطلاعات در آن به صورت اسنادی و کتابخانه‌ای است. در تحلیل داده‌ها نیز از روش هرمنوتیک استفاده می‌شود. در ادامه به مراحل این روش^۱ اشاره می‌گردد:

۱. دسترسی به داده‌های اطلاعاتی: داده‌های اطلاعاتی این مقاله از مجموعه کتاب‌ها، مقالات، مجلات، گزارشات معتبر و نیز متن قوانین برنامه عمرانی اول تا پنجم دوران پهلوی و گزارش‌های مربوط به عملکرد این برنامه‌ها جمع‌آوری می‌شود.

۲. بازبینی اعتبار داده‌های اطلاعاتی: در منابع این پژوهش از گزارشات معتبر سازمان برنامه و بودجه، قوانین مصوب و گزارشات رسمی، کتب مرجع و مستند و مقالات علمی استفاده می‌شود. بنابراین، منابع داده‌های اطلاعاتی معتبر هستند.

۳. درک، فهم و تجزیه و تحلیل داده‌های اطلاعاتی: برای این امر ضمن بررسی کلی برنامه‌های عمرانی اول تا پنجم، جایگاه نفت در این برنامه‌ها به تفکیک برنامه‌ها واکاوی می‌شود.

برنامه‌های عمرانی دوران پهلوی

نظام برنامه‌ریزی حکومت‌ها در ایران از منظر تاریخی دارای قدمتی طولانی است، اما تلاش‌ها برای ساختاربندی و طرح برنامه برای توسعه اقتصادی در شکل نوین آن از سال‌های آغازین دوره پهلوی (قرن چهاردهم) آغاز شد. سال ۱۳۱۶ را می‌توان سال شروع بسترسازی اجرایی برای برنامه‌ریزی در کشور به شمار آورد. الگوی نوسازی در ایران با حکومت رضاشاه یعنی با شروع دوره پهلوی پایه‌گذاری شد.^۲ ایران یکی از باسابقه‌ترین کشورها در برنامه‌ریزی توسعه است و تدوین برنامه‌های مدون در عصر پهلوی از سال ۱۳۲۷ آغاز شد و تا سال ۱۳۵۶ ادامه داشت.^۳

در عصر پهلوی پنج برنامه عمرانی تدوین گردید. از میان آنها، برنامه پنجم مدتی بعد از تصویب و اجرا مورد بازبینی و تجدیدنظر کلی قرار گرفت. برنامه عمرانی اول و دوم هفت‌ساله و مابقی پنج‌ساله بودند. در جدول شماره ۱ به تاریخ تصویب و اجرای برنامه‌ها اشاره شده است.

۱. حسن دانایی فرد، سید مهدی الوانی، عادل آذر، روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت: رویکردی جامع، چاپ اول (تهران: صفار-اشراقی، ۱۳۸۳)، ص ۹۳-۹۴.

۲. نیما ناعم، امید یعقوب‌زاده، موانع توسعه در ایران، چاپ اول (تهران: نقد فرهنگ)، ص ۱۰.

۳. حمید خلجی، امید علی احمدی، علی روشنائی، «مروری بر الگوها و رویکردهای نظری حاکم بر فضای برنامه‌ریزی توسعه در ایران»، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، س ۲، ش ۴ (۱۳۹۸)، ص ۱۰۱۲-۱۰۳۸.

جدول ۱. مشخصات برنامه‌های توسعه اقتصادی و عمرانی در عصر پهلوی

برنامه	زمان تصویب	مدت اجرا	زمان اجرا
برنامه عمرانی اول	بهمن ۱۳۲۷	هفت سال	مهر ۱۳۲۸ تا شهریور ۱۳۳۴
برنامه عمرانی دوم	اسفند ۱۳۳۴	هفت سال	مهر ۱۳۳۵ تا مهر ۱۳۴۱
برنامه عمرانی سوم	شهریور ۱۳۴۱	پنج سال و نیم	مهر ۱۳۴۱ تا اسفند ۱۳۴۶
برنامه عمرانی چهارم	اسفند ۱۳۴۶	پنج سال	مهر ۱۳۴۷ تا اسفند ۱۳۵۱
برنامه عمرانی پنجم	اسفند ۱۳۵۱	پنج سال	فروردین ۱۳۵۲ تا اسفند ۱۳۵۶

ایران یکی از نخستین کشورهای جهان سوم است که برنامه‌ریزی اقتصادی را به اجرا درآورد. اولین برنامه ایران سه سال زودتر از نخستین برنامه هند و حتی زودتر از چین به اجرا گذاشته شد. ترکیه هم برنامه‌ای را در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶) به اجرا درآورد، اما در خاورمیانه، برنامه‌ریزی اقتصادی در مصر در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) آغاز شد و در حقیقت تا اواخر دهه ۱۹۶۰م (۱۳۴۰) برنامه‌ریزی از سرمایه‌گذاری در بخش عمومی فراتر نمی‌رفت. در سال‌های منتهی به شروع برنامه عمرانی اول، مشکلاتی نظیر وقوع جنگ جهانی دوم، سقوط دولت مرکزی و تبعید رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ باعث شد تأسیسات صنعتی و کارخانه‌هایی که عمدتاً به پشتوانه دولت در ایران تأسیس شده بودند، در آستانه تعطیلی قرار گیرند و به علت رکود بخش صنایع و معادن سهم این بخش طی این مدت کاهش یابد و زمینه‌های صنعتی اندکی که در کشور شکل گرفته بود نیز دچار مشکل شود. با توجه به موضوع پژوهش حاضر در ادامه به بررسی برنامه‌های عمرانی اول تا پنجم با محوریت جایگاه نفت و درآمدهای آن می‌پردازیم.

برنامه عمرانی اول و ملی شدن صنعت نفت

اولین برنامه توسعه در ایران (برنامه عمرانی اول) در ۲۶ بهمن ۱۳۲۷ به تصویب مجلس شورای ملی رسید و سپس در ۱۳ تیر ۱۳۲۸ قانون اجازه اجرای موقت آن تصویب شد. مدت اجرای این برنامه هفت سال (از مهر ۱۳۲۸ تا شهریور ۱۳۳۴) بود. قبل از تصویب برنامه عمرانی اول، در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۲۵ هیئت دولت تشکیل هیئت عالی برنامه را تصویب کرد. پس از مطالعات هیئت عالی برنامه، توانایی مالی کشور برای اجرای نقشه وسیعی که اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را در بر داشته باشد، ناکافی تشخیص داده شد و دولت به فکر افتاد بخشی از اعتبارات مورد نیاز را از طریق وام گرفتن از خارج تأمین کند. بنابراین، تقاضای وامی به مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار برای اجرای برنامه هفت ساله تنظیم شد و در ۳ آبان ۱۳۲۵ از طریق سفارت ایران در آمریکا، تسلیم هیئت مدیره بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه گردید. بانک جهانی پرداخت وام را منوط به ارائه گزارش دقیق و اعلام نحوه مصرف وام و شیوه استرداد

آن کرد.^۱ هیئت دولت ایران برای تهیه این گزارش از طریق سفیر ایران در امریکا با چند شرکت مشورت کرد. نهایتاً حسن مشرف نفیسی، به‌عنوان نماینده ایران در بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه، با شرکت مهندسان مشاور موریس نودسن^۲ وارد مذاکره و عقد قرارداد شد تا این شرکت به هیئت عالی برنامه در تهیه برنامه اصلاحی نهایی کمک کند. به‌رغم تقدیم لایحه برنامه در اردیبهشت ۱۳۲۷ به مجلس شورای ملی، تصویب آن به تأخیر افتاد. در این بین، پس از تغییر دولت حکیمی و به دنبال تصمیم هیئت دولت جدید (به ریاست عبدالحسن هژیر) در شهریور ۱۳۲۷ برای اطلاع از نظر کارشناسان و متخصصان جهانی درباره برنامه و استفاده از نظرات آنها برای رفع نواقص برنامه، به ابوالحسن ابتهاج (نماینده ایران در جلسه مجمع عمومی بانک جهانی) مأموریت داده شد به همراه سفیر ایران در واشنگتن و بنا بر توصیه بانک جهانی با شرکت مهندسین مشاور ماوراء بحار^۳ قراردادی برای استفاده از خدمات تخصصی آنها تنظیم و منعقد کند. البته گزارش نهایی شرکت ماوراء بحار در مهر ۱۳۲۸ به دولت داده شد که به دلیل تصویب قانون اجازه اجرای برنامه عمرانی اول عملاً بدون استفاده ماند. اجرای برنامه اول با ملی شدن صنعت نفت (۱۳۲۹) و کودتای ۲۸ مرداد (۱۳۳۲) و دیگر وقایع سیاسی و اجتماعی مهم مصادف بود. منابع مالی برای اجرای برنامه ابتدا حدود ۶۲ میلیارد ریال بود که بعداً در لایحه نهایی به ۲۱ میلیارد ریال کاهش یافت. به دلیل نگرانی درباره تأمین مالی، در ابتدا در گزارش مشرف نفیسی پیشنهاد شده بود که یک سوم از هزینه برنامه (حدود ۲۰۰ میلیون دلار) از طریق دریافت وام از بانک جهانی و دو سوم باقی‌مانده از محل منابع داخلی تأمین شود. برای افزایش منابع داخلی نیز چهار روش پیشنهاد شده بود: ۱- اختصاص کامل منابع حاصل از حق امتیازها و سهم سود دریافتی دولت از شرکت نفت ایران و انگلیس به برنامه (۶۰ میلیون پوند)؛ ۲- کاهش نسبت پشتوانه اسکناس منتشرشده از ۱۰۰ درصد به ۵۰ درصد به‌منظور آزاد شدن منابع بانک ملی برای پرداخت وام برای تأمین مالی (۳۵ میلیون پوند)؛ ۳- سازماندهی دوباره کارخانه‌های دولتی که توسط بانک صنعت و معدن اداره می‌شوند و فروش آن به سرمایه‌گذاران خصوصی (۸ میلیون پوند) و ۴- تشویق برای سرمایه‌گذاری و پس‌انداز خصوصی به میزان ۸ میلیون پوند.^۴

اقتصاد ایران در اوایل دهه ۱۳۲۰ متکی بر بخش کشاورزی بود و تا قبل از سال ۱۳۲۳ بیش از ۳۰ درصد از تولید ناخالص داخلی به بخش کشاورزی اختصاص داشت. در سال‌های قبل از برنامه عمرانی اول به‌مرور از سهم بخش کشاورزی کاسته و به سهم بخش نفت افزوده شد، به طوری که سهم بخش‌های

۱. ابوالحسن ابتهاج، *خاطرات ابوالحسن ابتهاج*، چاپ اول (تهران: نشر علمی، ۱۳۷۱)، ص ۸۳.

2. Morrison Knudsen

3. Consultants Incorporated Overseas

۴. گزارش مقدماتی برنامه اول توسعه عمرانی (تهران: سازمان برنامه، ۱۳۲۶).

کشاورزی و نفت به ترتیب از ۳۰٫۶ و ۱۸٫۵ درصد در سال ۱۳۱۹ به ۲۳٫۶ و ۳۸ درصد در سال ۱۳۲۶ رسید.^۱ در ماده ۵ قانون برنامه عمرانی اول آمده است:

در سال ۱۳۲۷ ششصد میلیون ریال (۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰) و در سنوات بعد تا انتهای دوره هفت ساله، کلیه درآمدهای دولت از محل پرداخت‌های شرکت سهامی نفت ایران و انگلیس به اجرای برنامه تخصیص داده خواهد شد. پس از انقضای دوره هفت ساله درآمدهای مشروح در این ماده جهت پرداخت بهره و استهلاک وام‌هایی که به موجب قانون برای اجرای برنامه اخذ می‌شود تخصیص داده خواهد شد.^۲

در فصل چهارم برنامه عمرانی اول با عنوان «سرمایه برای ایجاد شرکت سهامی نفت ایران» مبلغ ۱ میلیارد ریال (یا به عبارت متن قانون ۱۰۰۰ میلیون ریال) اعتبار در نظر گرفته شده بود. بعد از ملی شدن صنعت نفت در اسفند ۱۳۲۹ و اعمال تحریم‌های مربوط به آن، درآمدهای نفتی ایران تا سال ۱۳۳۳ متوقف گردید. براساس گزارش عملکرد برنامه عمرانی اول، سهم ارزش افزوده بخش نفتی ایران در سال ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ به صفر رسید و بعد از آن نیز نسبت به سال قبل از ملی شدن صنعت نفت حجم آن بسیار کم بود. بین سال‌های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۴ اقتصاد کشور وضع مطلوبی نداشت. درآمد ارزی کشور در نتیجه قطع درآمد نفت بسیار کاهش یافت و این امر باعث کاهش سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنایع و معادن و کشاورزی شد که در نهایت سیر نزولی رشد این بخش‌ها را به دنبال داشت. طی سه سال، از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۳، شاخص هزینه زندگی ۳۳ درصد رشد کرد. کاهش موجودی‌های ارزی موجب محدودیت‌های شدید اقتصادی شد و در عین حال موجودی کالاهای وارداتی رو به نقصان گذاشت و استقراض از بانک ملی و کاهش موجودی کالاهای وارداتی خطر افزایش شدید قیمت‌ها را به دنبال داشت.^۳

چنانکه در شکل ۱ مشاهده می‌شود،^۴ ارزش افزوده بخش نفت که در سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ بالاترین سهم را داشت، بعد از سال ۱۳۲۹ به دلیل تبعات تحریم ناشی از ملی شدن صنعت نفت به صفر رسید و در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ پایین‌ترین بخش (بدون سهم) شد. از سال ۱۳۳۳ درآمدهای نفت با شیب بسیار محدودی که قابل مقایسه با میزان آن در دوره قبل از ملی شدن صنعت نفت نبود، از سر گرفته شد و در سال ۱۳۳۴ که سال پایانی برنامه است، بالاتر از بخش صنایع و معادن و پایین‌تر از بخش‌های خدمات و کشاورزی قرار گرفت. پس از برقراری مجدد درآمد نفت در سال ۱۳۳۳، لازم بود برنامه‌ای

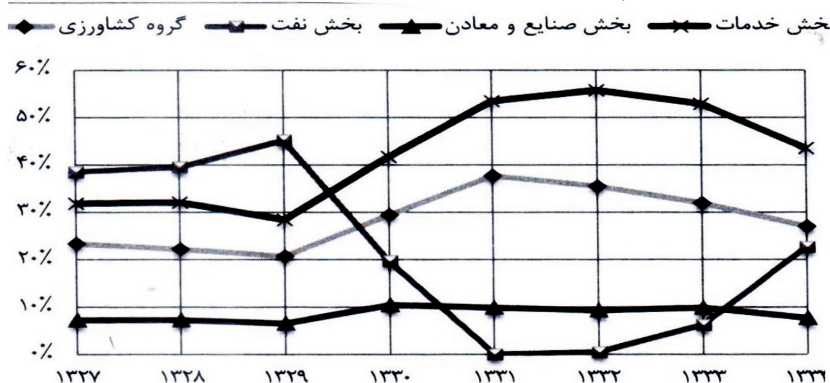
۱. برآورد تولید ناخالص داخلی ایران، پژوهشکده پولی و بانکی بانک مرکزی (تهران: بانک مرکزی).

۲. قانون برنامه عمرانی اول (مجلس شورای ملی، ۱۳۲۷)، ص ۳-۴.

۳. مسعود نیلی، محسن کریمی، برنامه‌ریزی در ایران ۱۳۱۶-۱۳۵۶؛ تحلیلی تاریخی با تمرکز بر تحولات، نقش و جایگاه سازمان برنامه و بودجه، چاپ دوم (تهران: نشر نی، ۱۳۹۶)، ص ۱۱۴.

۴. برآورد تولید ناخالص داخلی ایران، پژوهشکده پولی و بانکی بانک مرکزی.

جدید منطبق با واقعیات تدوین شود. از این رو، با ورود ابوالحسن ابتهاج به سازمان برنامه، اجرای برنامه اول از شهریور ۱۳۳۴ و قبل از پایان رسمی زمان برنامه متوقف گردید.



شکل ۱. سهم ارزش افزوده بخش‌های مختلف در طول برنامه عمرانی اول

برنامه عمرانی دوم و عبور از بحران درآمدهای نفتی

برنامه عمرانی دوم که مدت اجرای آن مانند برنامه عمرانی اول هفت‌ساله بود (از ۱۳۳۵/۷/۱ تا ۱۳۴۱/۷/۱) در ۸ اسفند ۱۳۳۴ به تصویب مجلس رسید. قبل از شروع برنامه عمرانی دوم، شرایط سخت اقتصادی ناشی از کاهش درآمدهای نفتی که از زمان ملی شدن صنعت نفت ادامه یافته بود، دولت را ناگزیر به دریافت وام از بانک ملی کرد.^۱ خزانه‌داری کل و دستگاه‌های دولتی در پایان سال ۱۳۳۴ که مقارن با آغاز برنامه عمرانی دوم بود، جمعاً معادل ۱۰,۹ میلیارد ریال به بانک ملی و ۸,۲ میلیارد ریال به دیگر بانک‌ها بدهی داشتند. بدهی دولت و دستگاه‌های تابع آن به بانک ملی ۵ میلیارد ریال و به سایر بانک‌ها ۶,۹ میلیارد ریال، یعنی مجموعاً ۱۱,۹ میلیارد ریال افزایش یافته بود که معادل ۱۶۵ درصد رشد بدهی دولت طی پنج سال به بانک‌ها بود. بررسی ارزش افزوده بخش‌های مختلف اقتصادی (به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۷۶) نشان می‌دهد بخش نفت طی برنامه عمرانی دوم از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۱ به‌طور متوسط سالانه ۱۷,۴ درصد رشد داشته است. دلیل رشد بالای ارزش افزوده بخش نفت، افزایش مجدد تولید آن بعد از شرایط بحرانی ناشی از تحریم نفت ایران در اوایل دهه ۱۳۳۰ است، به طوری که در سال ۱۳۳۴ رشد ۳۴۷ درصدی در این بخش مشاهده می‌شود.^۲ در جدول ۲ رشد ارزش افزوده بخش نفت در طی

۱. تا قبل از تأسیس بانک مرکزی در سال ۱۳۳۹ وظیفه انتشار پول بر عهده بانک ملی بود.

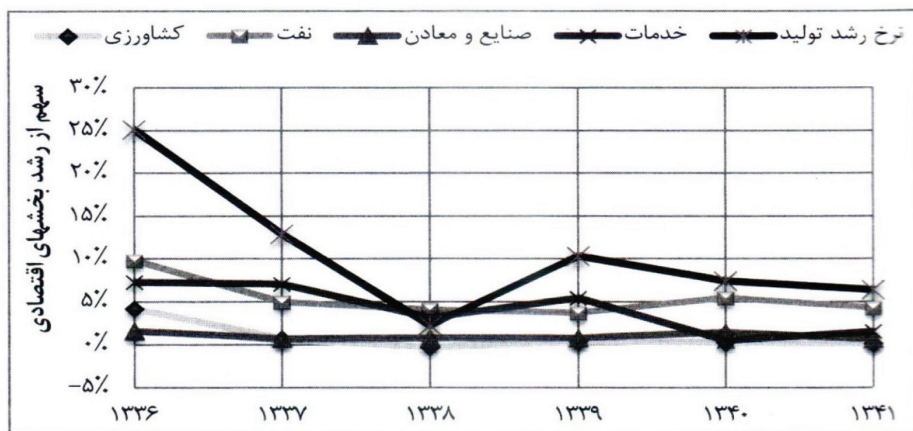
۲. همان، ص ۱۱۵-۱۲.

سال‌های اجرای برنامه عمرانی دوم آمده است.^۱

جدول ۲. ارزش افزوده بخش نفت (به قیمت ثابت سال ۱۳۷۶ش) (میلیارد ریال)

عنوان/سال	۱۳۳۵	۱۳۳۶	۱۳۳۷	۱۳۳۸	۱۳۳۹	۱۳۴۰	۱۳۴۱	میانگین
ارزش افزوده	۸۲۹۱	۱۱۲۷۵	۱۳۱۵۰	۱۴۹۰۵	۱۶۵۲۲	۱۹۱۵۵	۲۱۳۷۲	۱۷,۴ درصد
نرخ رشد (درصد)	-	۳۶	۱۶,۶	۱۳,۳	۱۰,۹	۱۵,۹	۱۱,۶	۱۷,۴ درصد
سهم نسبت به کل بخش‌ها (درصد)	۲۸,۶	۳۱,۴	۳۲,۱	۳۳,۶	۳۳,۸	۳۶,۵	۳۸,۳	۳۳,۵ درصد

میانگین ارزش افزوده بخش نفت در طول سال‌های اجرای برنامه عمرانی دوم برابر ۱۷,۴ درصد بوده است. سهم بخش نفت از کل ارزش افزوده بخش‌های مختلف در برنامه عمرانی دوم ۳۳,۵ درصد بوده که بیشتر از بخش‌های کشاورزی (با سهم ۱۹,۲ درصد) و صنایع و معادن (با سهم ۷,۴ درصد) و کمتر از سهم خدمات (با سهم ۳۹,۹ درصد) بوده است. در این برنامه سهم بخش کشاورزی کاهش چشمگیری داشت، تا جایی که سهم آن از ۲۴ درصد در ابتدای برنامه به ۱۵ درصد در پایان برنامه کاهش یافت و در مقابل سهم بخش نفت از ۲۹ درصد در ابتدای برنامه به ۳۸ درصد در پایان آن رسید. شکل ۲ سهم رشد بخش‌های مختلف اقتصادی (نفت، خدمات، کشاورزی، صنایع و معادن) را از تولید ناخالص داخلی در طول اجرای برنامه عمرانی دوم نشان می‌دهد.^۲



شکل ۲. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی و سهم رشد بخش‌های اقتصادی از تولید ناخالص داخلی در طول سال‌های اجرای برنامه عمرانی دوم

۱. بانک مرکزی ایران، داده‌های سری زمانی، ۱۳۷۶.

۲. همان.

سه‌م نفت در سال از نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۳۳۶ و ۱۳۳۸ و همچنین در دو سال پایانی برنامه عمرانی دوم (۱۳۴۰ و ۱۳۴۱) از سایر بخش‌ها زیاده‌تر بود و در سایر سال‌ها تقریباً به اندازه سهم بخش خدمات بود، ولی همواره و در طول اجرای برنامه از دو بخش کشاورزی و صنایع و معادن بالاتر بود.

برنامه عمرانی سوم، فراتر از انتظارات

برنامه عمرانی سوم در شهریور ۱۳۴۱ برای اجرا از ۱۳۴۱/۷/۱ تا ۱۳۴۶/۱۲/۲۹ (به مدت پنج سال و نیم) تصویب شد. این برنامه از محدود برنامه‌هایی است که در آن عملکرد رشد اقتصادی از هدف اعلام‌شده پیشی می‌گیرد. میانگین رشد اقتصادی این برنامه تقریباً ۸٫۳ درصد بود. برنامه عمرانی سوم اولین برنامه جامع توسعه در ایران به شمار می‌رود و در میان برنامه‌های قبل و بعد از انقلاب، از لحاظ رشد اقتصادی رتبه دوم را دارد. همچنین برخلاف دو برنامه قبلی که از نظر زمانی هفت‌ساله بودند، این برنامه اولین برنامه پنج‌ساله بود. دکتر خداداد فرمانفرمایان، از طراحان اصلی برنامه عمرانی سوم و مدیر دفتر اقتصادی سازمان برنامه، در این باره می‌گوید: «این هم از ابتکارات دفتر اقتصادی سازمان برنامه بود که ما فکر کردیم برنامه پنج‌ساله را بهتر می‌توانیم تهیه بکنیم، بهتر می‌شود پیش‌بینی کرد، مدت کوتاه‌تر است و شاید عملی‌تر باشد. بعد از آن دیگر برنامه‌ها پنج‌ساله شد.»^۱

تحول اجرایی بسیار مهم دیگر در برنامه عمرانی سوم، تفکیک برنامه‌ریزی از اجرا و انتقال اجرای برنامه به وزارتخانه‌ها از یک سو و الحاق بودجه‌ریزی و کنترل بودجه سالیانه وزارتخانه‌ها به سازمان برنامه و تبدیل آن به سازمان برنامه و بودجه از سوی دیگر بود. در برنامه‌های عمرانی اول و دوم، سازمان برنامه همه مراحل از طراحی تا تکمیل طرح‌ها را مستقیماً و به‌طور مستقل انجام می‌داد که این امر اعتراضات همیشگی وزارتخانه‌ها را به دنبال داشت.^۲ نوآوری دیگر در برنامه عمرانی سوم تفکیک اولویت طرح‌های عمرانی و اقتصادی به هسته و غیرهسته بود. مطابق این ابتکار طرح‌های عمرانی برنامه سوم در هر بخش به گونه‌ای دسته‌بندی و تنظیم شد که در صورت کاهش منابع، در هر لحظه بتوان به‌فوریت اولویت‌های تخصیص منابع کمیاب را به‌درستی تشخیص داد. بعد از گذشت چند ماه از تصویب برنامه عمرانی سوم، اصلاحات موسوم به انقلاب سفید توسط محمدرضا شاه اعلام شد. در گزارش مقدماتی برنامه سوم که در تابستان سال ۱۳۴۰ تهیه شد، آمده است: «اگر کشور ایران می‌خواهد در یک دوره بیست و پنج‌ساله و طی پنج برنامه عمرانی [از برنامه عمرانی سوم به بعد] تا پایان سال ۱۳۶۶ به جرگه

۱. منوچهر گودرزی و دیگران، توسعه در ایران: ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷، چاپ اول (تهران: نشر گام، ۱۳۸۱)، ص ۲۳۱.

۲. لیلان، ص ۷۱.

کشورهای توسعه یافته بپیوندند لازم است هر سال صرف نظر از درآمد نفت، ۱۸ درصد کل تولید ملی به مصرف سرمایه گذاری ثابت برسد. با چنین نرخ سرمایه گذاری، درآمد سرانه ایران پس از بیست و پنج سال به ۲٫۵ برابر سطح درآمد سرانه در دوره برنامه دوم می رسد. ۱۰ در ماده ۵ قانون برنامه سوم آمده است: سهمی از درآمد نفت که در هر سال (یا قسمتی از سال) طی دوره برنامه عاید دولت می شود به محض وصول طبق جدول زیر در حساب مخصوصی به نام (حساب درآمد برنامه) در بانک مرکزی سپرده خواهد شد.

نیمه دوم سال ۱۳۴۱	۵۵ درصد درآمد نفت (با رعایت قانون بودجه سال ۱۳۴۱)
نیمه دوم سال ۱۳۴۲	۶۰ درصد درآمد نفت
نیمه دوم سال ۱۳۴۳	۶۵ درصد درآمد نفت
نیمه دوم سال ۱۳۴۴	۷۰ درصد درآمد نفت
نیمه دوم سال ۱۳۴۵	۷۵ درصد درآمد نفت
نیمه دوم سال ۱۳۴۶	۸۰ درصد درآمد نفت

در موقع پرداخت اقساط فوق وجوه مربوط به هزینه طرح های عمرانی مستمر دولت که ضمن برنامه سوم منظور شده است و هزینه نگاهداری و اداره تأسیساتی که در اثر اجرای برنامه به وجود آمده است براساس اعتبارات عمرانی مصوب و به ترتیبی که بین وزارت دارایی و سازمان برنامه توافق خواهد شد از اقساط مزبور کسر خواهد گردید.^۲

در تبصره ۱ همین ماده منظور از درآمد نفت کاملاً مشخص و تصریح می شود:

درآمد نفت مذکور در این ماده عبارت است از جمع وجوهی که به موجب قرارداد نفت مصوب ششم آبان ماه ۱۳۳۳ (اعم از مالیات بر درآمد و پرداخت مشخص) عاید دولت ایران می شود (اقساط بدهی دولت به شرکت سابق نفت ایران و انگلیس «موضوع ماده یک قسمت دوم قرارداد مزبور» که در موقع خود پرداخت گردیده از این رقم موضوع می گردد) و همچنین هر درآمد دیگری که دولت ایران از منابع نفت طبق قراردادهای موجود یا قراردادهایی که بعداً منعقد خواهد نمود به دست می آورد.

سهم نفت در کل صادرات کالا و خدمات کشور که در سال ۱۳۳۸ حدود ۷۴٫۲ درصد بود، در سال ۱۳۴۱ به ۸۰ درصد و در سال ۱۳۴۶ به ۸۳ درصد رسید و دیگر هرگز به کمتر از این مقدار بازنگشت.^۳ برنامه

۱. گزارش مقدماتی برنامه عمرانی سوم (تهران: سازمان برنامه، ۱۳۴۰)، ص ۲۸.

۲. مجلس شورای ملی، قانون برنامه عمرانی سوم، ۱۳۴۱، ص ۱.

۳. حساب های ملی ایران ۱۳۵۶-۱۳۳۸ (تهران: بانک مرکزی، ۱۳۶۰)، ص ۴۵۱.

سوم را می‌توان نقطه آغاز رشد دائمی نفت به صورت منبعی پایدار و مطمئن دانست. در جدول شماره ۳ میزان دریافت‌های بخش نفت در طی برنامه عمرانی سوم آمده است.^۱

جدول ۳. دریافت‌های بخش نفت در طی سال‌های برنامه عمرانی سوم (میلیون دلار)^۲

سال	۱۳۴۱	۱۳۴۲	۱۳۴۳	۱۳۴۴	۱۳۴۵	۱۳۴۶	جمع
دریافتی بخش نفت	۴۲۳,۲	۴۷۰,۸	۷۵۳,۸	۶۴۸,۵	۷۱۹,۶	۷۳۴,۵	۱۱۷۳,۱

مجموع دریافت‌های بخش نفت از ۴۲۳,۲ میلیون دلار در ابتدای برنامه عمرانی سوم با ۷۳,۵ درصد رشد به ۷۳۴,۵ میلیون دلار می‌رسد و مجموع کل دریافت‌های بخش نفت در طول برنامه ۱۱۷۳,۱ میلیون دلار می‌شود. مطابق جدول‌های حساب‌های ملی ایران سهم بخش نفت در تولید ناخالص داخلی طی برنامه سوم از ۱۳,۹ درصد به ۱۶,۷ درصد می‌رسد و متوسط رشد سالانه بخش نفت در تولید ناخالص داخلی ۱۳,۶ درصد می‌شود که بیشتر از سهم کشاورزی با ۲,۸ درصد رشد متوسط سالانه و صنایع و معادن با ۱۲,۷ درصد رشد است.

جدول ۴. سهم تولید بخش نفت در تولید ناخالص ملی در ابتدا و انتهای برنامه عمرانی سوم^۳

بخش/سال	۱۳۴۱ (شروع برنامه)		۱۳۴۶ (پایان برنامه)		متوسط رشد سالانه طی دوره برنامه سوم
	ارزش	درصد به کل	ارزش	درصد به کل	
نفت	۲۸ میلیارد ریال	۱۱,۶	۷۱,۷ میلیارد ریال	۱۴,۵	۱۳,۶ درصد

افزایش سهم و میزان دریافت‌های نفتی در برنامه عمرانی سوم در حالی است که در طول پنج سال منتهی به سال ۱۳۴۶ سطح عمومی قیمت‌ها (تورم) در کشور فقط ۷,۵ درصد افزایش می‌یابد که این رقم در تمام تاریخ مکتوب و مستند اقتصاد ایران از سال ۱۳۱۵ تا حال (۱۴۰۱) کمترین نرخ تورم در یک دوره پنج‌ساله پی در پی است.^۴ این امر در حالی است که طبق گزارش عملکرد برنامه عمرانی سوم، درآمدهای دولت، اعم از درآمدهای نفتی و غیرنفتی، طی سال‌های برنامه عمرانی سوم به شکل قابل توجهی افزایش می‌یابد و مجموع درآمدهای عمومی دولت از ۴۸,۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۱ به ۱۰۷ میلیارد ریال (بیش از دو برابر) در سال ۱۳۴۶ می‌رسد. بالاترین رشد در طول برنامه عمرانی سوم مربوط به گروه نفت و بعد از آن بخش صنعت و معدن بوده است.

۱. گزارش مقدماتی برنامه عمرانی سوم (تهران: سازمان برنامه، ۱۳۴۰)، ص ۴۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۹.

۴. لیلان، ص ۱۲۸.

با توجه به اطلاعات موجود می‌توان این‌طور نتیجه‌گیری کرد که بخش‌های اصلی و تعیین‌کننده در تحقق رشد ۹,۷ درصدی برنامهٔ سوم، بخش‌های نفت و خدمات بودند. بخش نفت سهم ۴,۵ درصد و بخش خدمات سهم ۳,۴ درصد (مجموع هر دو بخش ۷,۹ درصد) از رشد ۹,۷ درصدی برنامهٔ عمرانی سوم را به خود اختصاص دادند. با آنکه بخش صنایع و معادن نیز رشد چشم‌گیری طی برنامهٔ سوم داشت، اما تنها ۱ درصد از رشد کل برنامه را به دست آورد و بخش کشاورزی با متوسط سهم رشد ۰,۴ درصد تقریباً نقشی در رشد برنامه ایفا نکرد.^۱ برنامهٔ عمرانی سوم ۶ درصد از میزان رشد هدف‌گذاری شده پیشی گرفت. این امر نشان می‌دهد در صورت برنامه‌ریزی اصولی و ایجاد ظرفیت در اقتصاد و بخش‌های مختلف و نیز سرمایه‌گذاری هدفمند می‌توان انتظار داشت افزایش درآمدهای نفتی و سایر درآمدهای ارزی امر نامبارکی نباشد و حتی به رشد تولید ناخالص داخلی نیز منجر شود.

برنامهٔ عمرانی چهارم، طلایی‌ترین دوران

برنامهٔ عمرانی چهارم که موفق‌ترین برنامهٔ توسعه از ابتدای شروع برنامه‌ها (۱۳۲۷) تاکنون (۱۴۰۱) به شمار می‌رود، در ۲۷ اسفند ۱۳۴۶ برای اجرا در طی پنج سال از ۱ فروردین ۱۳۴۷ تا ۳۰ اسفند ۱۳۵۱ تصویب شد. رویکرد اصلی برنامهٔ عمرانی چهارم برای دستیابی به اهداف پیش‌بینی شده، تسریع رشد از طریق افزایش توان تولید با اتکا به توسعهٔ صنعتی و اصلی‌ترین هدف کمی برنامه نیز رشد سالانهٔ تولید ناخالص ملی به میزان ۹ درصد بود. سرمایه‌گذاری ثابت در طول برنامهٔ عمرانی چهارم برای تأمین هدف فوق جمعاً ۸۱۰ میلیارد ریال برآورد، و پیش‌بینی شده بود که ۷۴۳ میلیارد ریال آن از منابع داخلی و ۶۷ میلیارد ریال (معادل ۸,۲ درصد) از محل منابع خارجی تأمین گردد.^۲

هدف‌های کمی در طی سال‌های برنامهٔ چهارم عبارت بودند از افزایش متوسط رشد سالانهٔ تولید ناخالص داخلی ۱۰ درصد، تولید ناخالص ملی ۹,۴ درصد، رشد مصرف ۷,۴ درصد، رشد سرمایه‌گذاری ثابت ۱۳,۷ درصد و رشد سرانهٔ کشور ۶,۶ درصد.^۳ در جدول ۵ رشد سالانهٔ تولید ناخالص ملی به قیمت ثابت بخش‌های اصلی اقتصاد ایران در طی برنامهٔ عمرانی سوم و پیش‌بینی برنامهٔ عمرانی چهارم ذکر شده است. به نظر می‌رسد موفقیت بیش از انتظار برنامهٔ عمرانی سوم در افزایش پیش‌بینی رشد سالانهٔ تولید ناخالص ملی مؤثر بوده است.

۱. نیلی و کریمی، ص ۱۴۵.

۲. اصول و هدف‌های برنامهٔ عمرانی چهارم، مصوب کمیسیون برنامهٔ مجلسین به موجب تبصرهٔ مادهٔ یک قانون برنامهٔ عمرانی کشور (مجلس شورای ملی، ۱۳۴۷).

۳. قانون برنامهٔ عمرانی چهارم (مجلس شورای ملی، ۱۳۴۷)، ص ۳۸.

جدول ۵. رشد سالانه تولید ناخالص داخلی به قیمت ثابت (درصد) در طی برنامه عمرانی سوم و پیش‌بینی برنامه عمرانی چهارم^۱

بخش / دوره	عملکرد برنامه عمرانی سوم (از ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶)	پیش‌بینی برنامه عمرانی چهارم (از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱)
کشاورزی	۴٫۶ درصد	۴٫۴ درصد
صنعت	۱۱٫۳ درصد	۱۳ درصد
نفت	۱۳٫۴ درصد	۱۵٫۳ درصد
ساختمان	۱۲٫۷ درصد	۹٫۹ درصد
آب و برق	۳۴ درصد	۱۶٫۸ درصد
خدمات	۸٫۸ درصد	۷٫۵ درصد
تولید ناخالص ملی	۸٫۴ درصد	۹٫۴ درصد

یکی از مسائل مهم در طول دوره برنامه عمرانی چهارم، تغییر رویکرد محمدرضا شاه در چندوجهی کردن سبب صادرات نفت و گاز ایران و توازن بین دو بلوک شرق (شوروی) و غرب (امریکا) بود که احتمالاً ناشی از بدبین شدن به امریکا از جمله در زمان دولت علی امینی بوده است. امیر اسدالله علم در یادداشت‌های روزانه خود در این باره می‌نویسد: «شاه تصمیم گرفته بود در کنار خط لوله گاز احداث شده بین ایران و شوروی، خط لوله نفتی با ظرفیت بسیار بالایی در حد سالانه ۲۰۰ میلیون تن احداث کند که نفت تولیدی کشورهای حاشیه خلیج فارس را به شوروی برساند و از این طریق امنیت کل کشورهای درگیر در طرح را به هم پیوند بزند... شاه به من فرمودند می‌خواهم قرارداد عدم تعرض برای ۲۵ سال با شوروی‌ها امضا کنم.»^۲ اثرات مثبت این تغییر رویکرد در سیاست خارجی بسیار زود بر اقتصاد ایران نمایان شد. از برنامه عمرانی سوم بحث صادرات گاز به اتحاد شوروی در دستور کار قرار گرفت و چون حوزه گاز خارج از کنسرسیوم نفت بود، دولت ایران علاقه‌مندی روزافزونی به صدور گاز به شوروی نشان می‌داد. صدور گاز به اتحاد شوروی موجب پایه‌گذاری صنعت گاز و همچنین توسعه آن شد که از آن جمله تأسیس کارخانجات لوله‌سازی اهواز و نیز افزایش درآمدهای ارزی ناشی از تهاتر با طرف شوروی بود که از رقم صفر در سال ۱۳۴۲ به حدود ۳۷ میلیون دلار در سال ۱۳۴۶ رسید.

در ماده ۵ قانون برنامه عمرانی چهارم آمده است: «هشتاد درصد از درآمد نفت و صددرصد درآمد گاز و پتروشیمی [صنعت پتروشیمی ایران در این دوران تازه تأسیس بود] که در هر سال طی دوره برنامه عاید دولت می‌شود به محض وصول در اختیار سازمان برنامه گذارده می‌شود.» در تبصره ۱ همین ماده

۱. گزارش سالیانه و ترازنامه سال ۱۳۴۷ (تهران: بانک مرکزی، ۱۳۴۸)، ص ۱۰۷.
 ۲. امیر اسدالله علم، یادداشت‌های روزانه، چاپ اول (تهران: مازیار، ۱۳۸۷)، ص ۲۱۱.

همانند قانون برنامه سوم) منظور از درآمدهای نفتی تصریح می‌شود: «درآمد نفت مذکور در این ماده عبارت است از جمع وجوهی که به موجب قرارداد نفت مصوب هفتم آبان‌ماه ۱۳۳۳ (اعم از مالیات بر درآمد و پرداخت مشخص) عاید دولت ایران می‌شود و همچنین هر درآمد دیگری که دولت ایران از منابع نفت طبق قراردادهای موجود یا قراردادهایی که بعداً منعقد خواهد نمود به دست می‌آورد.» در ماده ۶ نیز برای احتمال عدم تحقق درآمدهای نفتی پیش‌بینی لازم صورت گرفته بود. طبق این ماده مقرر شده بود: دولت مجاز است به منظور جبران کمبود درآمد مذکور در ماده ۵ نسبت به اعتبارات برنامه چهارم از اوراق قرضه و اسناد خزانه و اعتبارات بانکی و بخش خصوصی از منابع داخلی و همچنین تا ۱۵۰ میلیارد ریال طبق قانون نحوه خرید ماشین‌آلات و سایر لوازم برای اجرای طرح‌های مصوب برنامه‌های عمرانی کشور مصوب ۱۸ خرداد ۱۳۴۵ در مدت پنج سال اجرای برنامه از اعتبارات خارجی استفاده نماید. اصل و بهره وام‌های مذکور در دوره برنامه چهارم از محل درآمد برنامه و پس از آن از محل درآمد عمومی کشور قابل پرداخت خواهد بود.

برای دوره پنج‌ساله ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ پیش‌بینی شده بود که ۳۸۵ میلیارد ریال از محل صادرات نفت و ۲۱ میلیارد ریال از پتروشیمی و گاز در اختیار سازمان برنامه قرار گیرد و در مجموع ۸۵ درصد از کل هزینه عمرانی ۴۸۰ میلیارد ریالی برنامه عمرانی چهارم از این دو محل تأمین شود. در مجموع کل درآمد نفت برای این دوره پنج‌ساله حدود ۴۸۷ میلیارد ریال پیش‌بینی شد. این برآورد ۱۵۳ درصد از عملکرد دوره مشابه برنامه عمرانی سوم بیشتر بود. در برنامه چهارم برای نخستین بار صادرات محصولات پتروشیمی و آلومینیوم با ۵۰۱ میلیون دلار ارزش و نیز درآمد صادرات گاز به اتحاد شوروی از سال ۱۳۴۹ با ارزش ۱۳۹ میلیون دلار در برنامه منظور شد و کل دریافت‌های ارزی کشور در سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ بیش از ۹,۴ میلیارد دلار پیش‌بینی شد که برای آن زمان رقمی افسانه‌ای بود. با این حساب پیش‌بینی می‌شد متوسط دریافت ارزی سالانه برنامه عمرانی چهارم نسبت به برنامه عمرانی سوم ۸۵ درصد و در مقایسه با برنامه دوم ۲۸۲ درصد افزایش یابد.

با وجود اینکه در برنامه عمرانی چهارم نرخ رشد تولید ناخالص داخلی به‌طور متوسط ۹ درصد در نظر گرفته شده بود، در عمل نرخ رشد متوسط ۱۳ درصدی محقق شد و حتی تولید ناخالص داخلی بدون نفت نیز با رشد ۱۱,۵ درصدی از کل رشد پیش‌بینی شده با نفت (۹ درصد) بیشتر بود. این وضعیت نشان‌دهنده روند روبه‌رشد نرخ رشد اقتصادی حتی بدون نفت است که دلیل آن ایجاد ظرفیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف بود.

جدول ۶. تولید ناخالص داخلی در طول برنامه عمرانی چهارم به قیمت ثابت ۱۳۷۶ (میلیارد ریال)^۱

عنوان/سال	۱۳۴۷	۱۳۴۸	۱۳۴۹	۱۳۵۰	۱۳۵۱	میانگین
تولید ناخالص داخلی	۹۹۰۰۰۶	۱۱۱۶۱۲,۴	۱۲۲۵۸۹	۱۳۹۲۷۸,۴	۱۶۲۵۵۶,۵	---
تولید ناخالص داخلی بدون نفت	۵۶۱۵۲,۲	۶۰۵۱۹,۳	۶۵۴۵۰,۵	۷۳۴۷۱	۸۷۹۸۰,۲	---
رشد تولید ناخالص داخلی (درصد)	۱۲,۲	۱۲,۷	۹,۸	۱۳,۶	۱۶,۷	۱۳ درصد
رشد تولید ناخالص داخلی بدون نفت (درصد)	۹,۵	۷,۸	۸,۱	۱۲,۳	۱۹,۷	۱۱,۵ درصد

چنانکه جدول ۶ نشان می‌دهد، میزان تولید ناخالص داخلی با و بدون نفت در تمام سال‌های برنامه روند صعودی داشت، به صورتی که میزان تولید ناخالص داخلی از رقم ۹۹۰۰۰۶ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۷ به ۱۶۲۵۵۶,۵ رسید و تولید ناخالص داخلی بدون نفت نیز از ۵۶۱۵۲,۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۴۷ به ۸۷۹۸۰,۲ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۱ رسید. همچنین در سال پایانی برنامه، یعنی در سال ۱۳۵۱، افزایش ناگهانی قیمت نفت باعث تغییر در سیاست‌های کلان اقتصادی و برنامه‌ریزی کشور شد که این امر در برنامه عمرانی پنجم نمود بیشتری یافت. همان‌طور که در جدول ۶ مشاهده می‌شود، افزایش رشد تولید ناخالص داخلی بدون نفت و با نفت به ترتیب به ۱۶,۷ درصد و ۱۹,۷ درصد می‌رسد که در هر دو حالت از میانگین کل دوره بالاتر و در میان سال‌های برنامه عمرانی چهارم، سال ۱۳۵۱ دارای بیشترین رشد در این دو شاخص است. در جدول ۷ ارزش افزوده بخش نفت و سهم آن از رشد کل ارزش افزوده ایجاد شده آمده است.

جدول ۷. ارزش افزوده بخش نفت و سهم از رشد آن در طول برنامه عمرانی چهارم به قیمت ثابت سال ۱۳۷۹۲

عنوان/سال	۱۳۴۷	۱۳۴۸	۱۳۴۹	۱۳۵۰	۱۳۵۱	میانگین
ارزش افزوده (میلیارد ریال)	۴۲۸۴۸	۵۱۰۹۳	۵۷۱۳۸	۶۵۸۰۷	۷۴۵۷۶	---
نرخ رشد (درصد)	۱۵,۹	۱۹,۲	۱۱,۸	۱۵,۲	۱۳,۳	۱۵,۱
سهم از کل بخش‌ها (درصد)	۴۲,۶	۴۵	۴۵,۷	۴۶,۴	۴۴,۸	۴۴,۹

بخش نفت در میان تمام بخش‌ها با متوسط سهم ۴۵ درصدی (۴۴,۹ درصد) و با متوسط رشد ۱۵,۱ درصد، عامل اصلی تحرک اقتصادی در طول سال‌های برنامه عمرانی چهارم به شمار می‌رود.

۱. بانک مرکزی ایران، داده‌های سری زمانی.

۲. همان.

برنامه عمرانی پنجم، انفجار درآمدهای نفتی و تجدیدنظر در برنامه

برنامه پنجم توسعه در تاریخ ۱۳۵۱/۱۲/۲۱ برای مدت پنج سال از تاریخ ۱۳۵۲/۱/۱۱ تا ۱۳۵۶/۱۲/۳۰ تصویب شد. اصلی‌ترین هدف کمی این برنامه رشد متوسط سالانه ۱۱٫۴ درصد در تولید ناخالص داخلی به قیمت‌های ثابت بود. در زمینه سرمایه‌گذاری نیز مقرر شد نسبت پس‌انداز ملی به تولید ناخالص ملی طی برنامه عمرانی پنجم از ۲۱٫۵ درصد به حدود ۲۶ درصد افزایش یابد. همچنین هدف‌گذاری شده بود که با اجرای حدود ۲۴۶۱ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری ثابت که ۱۵۴۹ میلیارد ریال سهم بخش دولتی و ۹۱۲ میلیارد ریال سهم بخش خصوصی باشد، نسبت سرمایه‌گذاری ثابت ناخالص داخلی به تولید ناخالص ملی از ۲۲ درصد در سال آخر برنامه عمرانی چهارم به بیش از ۲۷ درصد در سال آخر برنامه عمرانی پنجم افزایش یابد.^۱

سال‌های اول دهه ۱۳۵۰، دست‌کم به دو دلیل، سال‌های بروز تنش مجدد میان مدیران سیاسی و مسئولین سازمان برنامه و بودجه بود که تلفات مدیریتی زیادی به دنبال داشت. اول، تغییر مکرر دولت‌ها در کنار ثبات شاه در جایگاه عالی‌ترین مقام کشور باعث شده بود شاه خود را آشناترین و مسلط‌ترین فرد به مسائل در مقایسه با سایر مدیران عالی کشور بداند و دوم، افزایش درآمدهای نفتی (هم ناشی از افزایش تولید نفت خام کشور و هم افزایش شدید قیمت جهانی) سبب شده بود حاکمیت، نه تنها در مقایسه با دیگر کشورهای در حال توسعه منطقه و خارج از آن بلکه حتی در سطح جهانی، خود را در جایگاه توسعه همه‌جانبه ارزیابی کند.^۲ برنامه عمرانی پنجم با وجود پیچیدگی و جامعیت آن، که می‌توان آن را جامع‌ترین و فراگیرترین برنامه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دانست، در مقایسه با برنامه‌های چهارم و سوم، با کمترین مواد و تبصره یعنی ۹ ماده و ۲ تبصره به تصویب مجلس رسید. برنامه عمرانی اول دارای ۱۵ ماده بود و تبصره‌ای نداشت. برنامه عمرانی دوم ۲۱ ماده و ۱۰ تبصره، برنامه عمرانی سوم ۳۷ ماده و ۷ تبصره و برنامه عمرانی چهارم ۳۸ ماده و ۱۰ تبصره داشت.

برنامه عمرانی پنجم نخستین و یگانه برنامه در تاریخ برنامه‌نویسی ایران پیش و پس از انقلاب ۱۳۵۷ است که اندکی پس از تصویب و اجرا، مورد تجدیدنظر اساسی قرار گرفت. اگر برنامه عمرانی سوم را نخستین برنامه اقتصادی - اجتماعی جامع در ایران و برنامه چهارم را موفق‌ترین آنها بدانیم، برنامه پنجم را باید متلاطم‌ترین برنامه عمرانی در دوران پهلوی به شمار آوریم. طبق گزارش بانک مرکزی ایران، ازدیاد بیش از حد سرمایه و اعتبار در برخی از بخش‌های اقتصاد در دو سال آخر برنامه چهارم به افزایش

۱. قانون برنامه عمرانی پنجم (مجلس شورای ملی، ۱۳۵۱).

۲. نیلی و کریمی، ص ۱۰۰-۱۰۱.

سریع تقاضای اضافی منجر گردید. در نتیجه شاخص قیمت‌ها در سال‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱، هم در تقاضا و هم در عرضه، تحت فشار قرار گرفت. علاوه بر این، افزایش قیمت‌ها در بازارهای جهانی نیز در تشدید فشارهای تورمی، به‌خصوص در سال ۱۳۵۱، مؤثر واقع شد.^۱ مسئلهٔ تورم که از اواخر سال ۱۳۴۹ به دلیل سیاست‌های انبساطی رو به افزایش گذاشته بود، در سال ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ تشدید شد. در طول اجرای برنامهٔ عمرانی چهارم، نرخ متوسط رشد نقدینگی کشور به ۲۲٫۶ درصد رسید. اما این رشد در سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۱، و نسبت به سال قبل، به‌ترتیب ۱۵ درصد، ۲۶ درصد و ۳۵ درصد شد که نشان‌دهندهٔ افزایش رشد نقدینگی در دو سال پایانی برنامهٔ چهارم است.

افزایش قیمت نفت و میزان تولید و فروش آن در سال ۱۳۵۲ و تشدید آن در سال ۱۳۵۳ باعث شد منابع مالی برنامهٔ عمرانی پنجم نیز دچار تحول شگرفی شود. افزایش ناگهانی و شدید قیمت نفت موجب شد حاکمیت عالی کشور بدون توجه به محدودیت ظرفیت جذب منابع در اقتصاد، برنامه‌ریزان اقتصادی را مکلف کند تا برای همهٔ پروژه‌های پیشنهادی وزارتخانه‌ها اعتبار لازم را تأمین کنند. پس از رفتن فرمانفرمایان از سازمان برنامه و بودجه و کنار گذاشتن برنامه‌ای که مطابق الگوی ملی - منطقه‌ای و براساس ایده‌های او تهیه شده بود، تجدیدنظر در برنامهٔ عمرانی پنجم در دورهٔ ریاست دکتر عبدالمجید مجیدی در دستور کار سازمان برنامه و بودجه قرار گرفت. ژان پیردیگار بیان می‌کند که «هدف پنجمین و آخرین برنامهٔ عمرانی، در دوران پهلوی، عبارت بود از پرداختن به مسئلهٔ متعادل ساختن مجدد شرایط جغرافیایی کشور و بی‌عدالتی‌های اجتماعی. اما هنوز مرکب آن خشک نشده بود که به خاطر افزایش درآمد نفت و در نتیجه چهار برابر شدن قیمت آن از سوی کشورهای اوپک، در هم ریخت و از نو طرح‌ریزی شد.»^۲ مجیدی در مقدمهٔ برنامهٔ عمرانی پنجم تجدیدنظرشده آورده است: «تجدیدنظر در برنامهٔ عمرانی پنجم حاوی نکاتی تازه و برجسته بوده است؛ نخست آنکه در برنامه‌های قبلی حجم منابع مالی و محدودیت آن نقشی بسیار مهم در تصمیم‌گیری و تعیین اولویت‌ها داشت، ولی اینک غنای کشور ما از لحاظ درآمد سرشار نفت این تنگنا را از میان برداشته است.»^۳

جهش قیمت نفت ابتدا در سال ۱۳۵۰ رخ داد، اما در سال ۱۳۵۱ (سال آخر برنامهٔ چهارم و زمان تدوین برنامهٔ پنجم) مجدداً محدودیت‌های مالی بر کشور حاکم شد. بنابراین، در تدوین برنامهٔ عمرانی پنجم (مصوب ۲۱ اسفند ۱۳۵۱) محدودیت منابع مد نظر قرار گرفته بود. ولی جهش یکباره و شگرف قیمت نفت در سال ۱۳۵۲ و ادامه و تثبیت آن در سال ۱۳۵۳ باعث شد منابع عظیم مالی (تقریباً بدون

۱. گزارش سالانه و ترازنامهٔ سال ۱۳۵۱ (تهران: بانک مرکزی، ۱۳۵۲)، ص ۲۹.

۲. ژان پیردیگار، ایران در قرن بیستم، ترجمهٔ هوشنگ مهدوی، چاپ اول (تهران: البرز، ۱۳۷۸)، ص ۱۹۶.

۳. مقدمهٔ قانون برنامهٔ پنجم تجدیدنظرشده (مجلس شورای ملی، ۱۳۵۲)، ص ۱-۲.

محدودیت) در دسترس قرار گیرد و حاکمیت برای تجدیدنظر در برنامه جدی تر شود. تجدیدنظر در برنامه عمرانی پنجم در مرداد سال ۱۳۵۳ نهایی شد. خلاصه برنامه پنجم عمرانی کشور (تجدیدنظرشده) پس از تصویب کمیسیون برنامه مجلس شورای ملی در ۲۴ اسفند ۱۳۵۳، در جلسه روز شنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۴ به تصویب کمیسیون برنامه مجلس سنا رسید.

همراه با افزایش شدید اعتبارات برنامه، هدف رشد اقتصادی نیز به رقم بسیار بالای ۲۵٫۹ درصد افزایش داده شد. چنانکه در مقدمه‌های برنامه پنجم توسعه عمرانی قبل و بعد از تجدیدنظر مشهود است، به دلیل پیش‌بینی افزایش قیمت نفت و دسترسی به منابع ارزی کافی، لزوم تجدیدنظر در برنامه اجتناب‌ناپذیر قلمداد شد. همچنین با مطالعه تطبیقی اهداف برنامه‌ها، در برنامه پنجم قبل از تجدیدنظر تمرکز بر مسائل رفاه اجتماعی بود، اما براساس همان تحلیل و پیش‌بینی توسعه منابع ارزی ناشی از افزایش قیمت جهانی نفت، در برنامه تجدیدنظرشده بر توسعه همه‌جانبه زیربنایی کشور و صنایع سنگین و همچنین استفاده حداکثری از ظرفیت‌های صنعتی و اقتصادی تأکید شد. در جدول شماره ۸ میزان و نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در طول برنامه پنجم بیان شده است. چنانکه مشاهده می‌شود، میانگین رشد تولید ناخالص داخلی با نفت ۸ درصد و بدون نفت ۱۳٫۳ درصد بوده است.

جدول ۸. تولید ناخالص داخلی در طول برنامه عمرانی پنجم به قیمت ثابت ۱۳۷۶ (میلیارد ریال)^۱

عنوان/سال	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵	۱۳۵۶	میانگین
تولید ناخالص داخلی	۱۷۴۶۶۸٫۴	۱۹۶۵۸۱	۲۰۶۱۱۳٫۸	۲۴۲۳۲۶	۲۳۶۶۴۵٫۳	---
تولید ناخالص داخلی بدون نفت	۹۲۴۹۵٫۳	۱۱۴۷۷۶٫۵	۱۳۴۲۲۸٫۶	۱۶۰۸۸۵٫۲	۱۶۱۷۷۸٫۲	---
رشد تولید ناخالص داخلی (درصد)	۷٫۵	۱۲٫۵	۴٫۸	۱۷٫۶	-۲٫۳	۸ درصد
رشد تولید ناخالص داخلی بدون نفت (درصد)	۵٫۱	۲۴٫۱	۱۶٫۹	۱۹٫۹	۰٫۶	۱۳٫۳ درصد

در جدول شماره ۹، به صورت مقایسه‌ای و با توجه به قیمت ثابت سال ۱۳۷۶، میانگین رشد تولید ناخالص داخلی در طول برنامه‌های دوم تا پنجم آمده است. برای اولین بار در برنامه عمرانی پنجم است که میانگین رشد تولید ناخالص داخلی بدون نفت، بیشتر از میانگین رشد تولید ناخالص داخلی با نفت در طول برنامه می‌شود.

۱. گردآوری محقق از داده‌های سری زمانی بانک مرکزی ایران.

جدول ۹. میانگین رشد تولید ناخالص داخلی در طول برنامه‌های عمرانی دوم تا پنجم به قیمت ثابت سال ۱۳۷۶ (میلیارد ریال)^۱

عنوان / برنامه عمرانی	دوم	سوم	چهارم	پنجم
میانگین رشد تولید ناخالص داخلی (با نفت) در طول برنامه	۱۰,۷ درصد	۹,۳ درصد	۱۳ درصد	۸ درصد
میانگین رشد تولید ناخالص داخلی (بدون نفت) در طول برنامه	۷,۷ درصد	۷,۸ درصد	۱۱,۵ درصد	۱۳,۳ درصد

بررسی میزان ارزش افزوده و نرخ رشد و نیز سهم هر یک از بخش‌ها در ارزش افزوده کل در طول برنامه نشان می‌دهد بخش نفت با رشد میانگین ۱۵,۱ درصد و سهم ۴۴,۹ درصد اصلی‌ترین بخش برنامه بوده است. بعد از بخش نفت، بخش خدمات با سهم ۳۶,۴ درصد میانگین ارزش افزوده در رتبه دوم قرار دارد. افزایش قابل توجه سهم ارزش افزوده بخش خدمات برای قیمت نفت باعث افزایش بودجه جاری دولت شد. این مسئله موجب افزایش بخش خدمات نیز گردید.

جدول ۱۰. ارزش افزوده بخش نفت و سهم از رشد آن در طول برنامه عمرانی پنجم به قیمت ثابت سال ۱۳۷۶

عنوان / سال	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵	۱۳۵۶	میانگین
ارزش افزوده (میلیارد ریال)	۴۲۸۴۸	۵۱۰۹۳	۵۷۱۳۸	۶۵۸۰۷	۷۴۵۷۶	---
نرخ رشد (درصد)	۱۵,۹	۱۹,۲	۱۱,۸	۱۵,۲	۱۳,۳	۱۵,۱
سهم از کل بخش‌ها (درصد)	۴۲,۶	۴۵	۴۵,۷	۴۶,۴	۴۴,۸	۴۴,۹

در حالی که اصلی‌ترین هدف کمی برنامه عمرانی پنجم رشد متوسط سالانه ۱۱,۴ درصد در تولید ناخالص داخلی بود، این رقم در برنامه تجدیدنظرشده به ۲۵۲۶,۹ درصد رسید. همچنین میزان سرمایه‌گذاری ثابت در برنامه عمرانی پنجم حدود ۲۴۶۱ میلیارد ریال (۱۵۴۹ میلیارد ریال بخش دولتی و ۹۱۲ میلیارد ریال بخش خصوصی) بود. برآورد سرمایه‌گذاری در برنامه تجدیدنظرشده با حدود ۹۱ درصد رشد به رقم ۴۶۹۸ میلیارد ریال رسید (۳۱۱۸ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری بخش دولتی و ۱۵۸۰ میلیارد ریال بخش خصوصی). کل دریافتی و پرداختی دولت طی برنامه پنجم ۳۳۳۴ میلیارد و در برنامه تجدیدنظرشده ۸۲۹۶,۵ میلیارد ریال پیش‌بینی شده بود که این افزایش خیره‌کننده (بیش از ۲ برابر) با ظرفیت اقتصاد ایران در آن زمان چندان همخوانی نداشت.

نتیجه‌گیری

اقتصاد ایران تا اوایل دهه ۱۳۲۰ متکی به نفت بود و در سال‌های قبل از تصویب برنامه‌ی عمرانی اول سهم بخش نفت به‌مرور در اقتصاد ایران سیر صعودی گرفت. کاتوزیان در توصیف وضعیت اقتصادی ایران پیش از تولید صنعتی نفت در قرن سیزدهم از عبارت «خودبسندگی سنتی» استفاده می‌کند که نشان می‌دهد دستگاه دیوانی و دولتی گسترده‌ای در جامعه وجود نداشته و دلیل گسترش نیافتن دیوان‌سالاری نیز محدودیت توانایی‌های مالی دولت بوده است که عمدتاً برآمده از مالیات‌های ارضی، سرانه، مالیات بر درآمد پیشه‌وران و تعرفه‌های گمرکی بود. در این میان، با توجه به ساختار کشاورزی اقتصاد ایران، مالیات ارضی بیشترین سهم را داشت. البته در اواخر این قرن، به روش‌های دیگر کسب درآمد برای دولت مانند واگذاری امتیازات تجاری به خارجی‌ان، وام‌های مستقیم خارجی و فروش مناصب دولتی نیز توجه شد که این به معنای کاهش فشار مالیاتی بر بخش کشاورزی نبود، بلکه نشان‌دهنده رشد مخارج دربار بود. بخش نفت در دوره ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ (یعنی سه سال قبل از تصویب برنامه‌ی عمرانی اول تا دو سال بعد از تصویب برنامه و تا زمان تحریم درآمدهای نفتی ناشی از ملی شدن صنعت نفت) همواره بالاترین سهم ارزش‌افزوده را در میان سایر بخش‌های اقتصادی داشت. اما با ملی شدن صنعت نفت و قطع صادرات نفت، سهم این بخش به شدت کاهش یافت و بنابراین، تا سال ۱۳۴۱ (سال آخر برنامه‌ی عمرانی دوم و شروع برنامه‌ی عمرانی سوم) بخش اصلی ارزش‌افزوده متعلق به بخش خدمات شد. در برنامه‌ی عمرانی اول ارزش‌افزوده بخش نفت در سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ بالاترین سهم را داشت و بعد از سال ۱۳۲۹ به پایین‌ترین بخش (بدون سهم) نزول کرد و در پایان برنامه‌ی اول در میان چهار بخش بعد از بخش‌های خدمات و کشاورزی در رتبه سوم و فقط بالاتر از بخش صنعت و معدن قرار گرفت. درآمدهای ارزی ایران بعد از قطع درآمدهای نفتی در سال ۱۳۳۰ و قطع کامل آن در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و سپس برقراری بسیار محدود و مجدد آن در دو سال پایانی به حدی کاهش می‌یابد که برنامه‌ی عمرانی اول به اهداف مورد نظر نمی‌رسد و چند ماه قبل از پایان رسمی، در شهریور ۱۳۳۳ توقف اجرای برنامه اعلام می‌گردد. از نظر میزان رشد اقتصادی، سرمایه‌گذاری و تحقق اهداف برنامه‌ی عمرانی اول بدترین عملکرد را در میان برنامه‌های پنج‌گانه عمرانی داشته است که البته با در نظر گرفتن اولین تجربه برنامه‌ریزی توسعه در کشور و محدودیت‌های شدید درآمدهای نفتی که منجر به پایان قبل از موعد برنامه شد، این ناکامی چندان دور از انتظار نبود. در برنامه‌ی عمرانی دوم با اینکه برقراری درآمدهای نفتی از دو سال پایانی برنامه‌ی اول شروع شده بود، ارزش‌افزوده بخش نفت طی برنامه‌ی عمرانی دوم از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۱ به‌طور متوسط سالانه ۱۷٫۴ درصد رشد داشت. دلیل رشد بالای ارزش‌افزوده بخش نفت، افزایش مجدد تولید

آن بعد از شرایط بحرانی ناشی از تحریم نفت ایران بود. در مقایسه با برنامه عمرانی اول که با مشکل محدودیت و حذف درآمدهای نفتی در دو سال مواجه بود، دستاوردهای برنامه عمرانی دوم بسیار بهتر بود. چنانکه در این برنامه ۷۵,۳ میلیارد ریال یعنی بیش از هشت برابر عملکرد برنامه اول در محل‌های مصوب هزینه شد. نفت از بخش‌های اصلی رشد اقتصادی این برنامه به شمار می‌رود. هرچند از نظر ارزش افزوده، بعد از حذف درآمدهای ارزی ناشی از ملی شدن صنعت نفت از سال ۱۳۳۰ تا سال ۱۳۴۱، بخش اصلی اقتصاد بخش خدمات بود. از سال ۱۳۴۲ مجدداً بخش نفت تا پایان برنامه عمرانی پنجم، تبدیل به بخش اصلی اقتصاد ایران می‌شود. در برنامه سوم و چهارم نفت پشتیبان اصلی توسعه اقتصادی کشور و سبب موفقیت چشمگیر و رشد مناسب این برنامه‌ها می‌شود، تا جایی که از برنامه عمرانی سوم تا پایان دوران پهلوی میزان تولید و درآمدهای نفتی افزایش می‌یابد و بعد از افزایش انفجارگونه قیمت نفت در بازارهای جهانی در اوایل دهه ۱۳۵۰، پیش‌بینی افزایش شدید درآمدهای نفتی از عوامل اصلی بازنگری در برنامه عمرانی پنجم قلمداد می‌شود. بیشترین تأثیر نفت بر برنامه‌های عمرانی مربوط به برنامه عمرانی اول و پنجم بود که باعث ناتمام ماندن و عدم موفقیت برنامه اول و تجدیدنظر اساسی در برنامه عمرانی پنجم برای اولین بار در میان برنامه‌های عمرانی شد. کاهش شدید و حذف درآمدهای ارزی در طول برنامه اول باعث زمین‌گیر شدن این برنامه شد و برخلاف آن، افزایش انفجارگونه قیمت نفت و افزایش درآمدهای ارزی ایران در اوایل دهه ۱۳۵۰ باعث شد برنامه عمرانی پنجم با وجود تصویب در مجلس شورای ملی مورد تجدید نظر اساسی قرار گیرد.

کتابنامه

- ابتهاج، ابوالحسن. *خاطرات ابوالحسن ابتهاج*، چاپ اول، تهران: نشر علمی، ۱۳۷۱.
- اصول و هدف‌های برنامه عمرانی چهارم کشور. مصوب کمیسیون برنامه مجلسین، مجلس شورای ملی، ۱۳۴۷.
- بابایی، نیلوفر و بهناز جلالی فر. «کاربرد الگوی داده - ستانده به‌منظور ارزیابی جایگاه بخش نفت و گاز در اقتصاد ایران»، *مطالعات اقتصاد انرژی*، س ۱۴، ش ۵۸، ۱۳۹۷، ص ۱۶۹-۱۹۵.
- حساب‌های ملی ایران ۱۳۵۶-۱۳۳۸. تهران: بانک مرکزی، ۱۳۶۰.
- بانک مرکزی (سری‌های زمانی مختلف)، داده‌های سری‌های زمانی مختلف بانک مرکزی.
- پیردیگار، ژان. *ایران در قرن بیستم*، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۸.
- حمیدرضا، ملک‌محمدی. *از توسعه لرزان تا سقوط شتابان*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- خلجی، حمید و دیگران. «مروری بر الگوها و رویکردهای نظری حاکم بر فضای برنامه‌ریزی توسعه در ایران»، *جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، س ۲، ش ۴، ۱۳۹۸، ص ۱۰۳۸-۱۰۱۲.
- دانایی فرد، حسن و دیگران. *روش‌شناسی پژوهش کیفی در مدیریت*، رویکردی جامع، تهران: انتشارات صفار-اشراقی،

۱۳۸۳.

رودری، سهیل و امیرمنصور طهرانچیان و پگاه زارعی. «آیا نفت نفرین است یا موهبت برای توسعه مالی ایران؟»،

مطالعات اقتصاد انرژی، س ۱۷، ش ۷۰، ۱۴۰۰، ص ۸۵-۱۱۶.

علم، امیر اسدالله. یادداشت‌های روزانه، ویراستار علینقی عالیخانی، تهران: انتشارات مازیار، ۱۳۸۷.

کفایی، محمدعلی و طاهره رحمانی. «بررسی نقش درآمدهای نفتی در چگونگی اثرگذاری توسعه بخش مالی بر رشد

اقتصادی کل و بخش غیرنفتی در ایران»، اقتصاد و الگوسازی، س ۹، ش ۱، ۱۳۹۷، ص ۲۷-۵۴.

گزارش سالیانه و ترازنامه سال ۱۳۴۷. تهران: بانک مرکزی، ۱۳۴۸.

گزارش سالانه و ترازنامه سال ۱۳۵۱. تهران: بانک مرکزی، ۱۳۵۲.

گزارش مقدماتی برنامه اول توسعه عمرانی. تهران: سازمان برنامه، ۱۳۲۶.

گزارش مقدماتی برنامه عمرانی سوم. تهران: سازمان برنامه، ۱۳۴۰.

گودرزی، منوچهر و دیگران. توسعه در ایران: ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۷، تهران: نشر گام، ۱۳۸۱.

لیلاز، سعید. موج دوم: تجدیدسازی آمرانه در ایران؛ تاریخ برنامه‌های عمرانی سوم تا پنجم، چاپ دوم، تهران: انتشارات

نیلوفر، ۱۳۹۲.

مقدمه قانون برنامه پنجم تجدیدنظرشده. مجلس شورای ملی، ۱۳۵۲.

نادری‌نژاد، ریحانه و دیگران. «نفت، کیفیت زندگی و توسعه در ایران»، علوم اجتماعی، س ۲۵، ش ۸۰، ۱۳۹۷، ص

۶۳-۸۷.

ناعم، نیما و امید یعقوب‌زاده. موانع توسعه در ایران، تهران: نقد فرهنگ، ۱۳۹۶.

نیلی، مسعود و محسن کریمی. برنامه‌ریزی در ایران ۱۳۱۶-۱۳۵۶؛ تحلیلی تاریخی با تمرکز بر تحولات، نقش و جایگاه

سازمان برنامه و بودجه، چاپ دوم، تهران: نشر نی، ۱۳۹۶.

اوضاع سیاسی کردستان ایران و عثمانی و تأثیر آن بر جنبش شیخ عبیدالله نه‌ری در دوره قاجار

نوع مقاله: پژوهشی

* تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۲/۱۲

* تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۱/۲۵

عباس قدیمی قیداری^۱/رضا عبیداللهی^۲

۱. استاد گروه تاریخ، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.
۲. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول).

چکیده

جنبش شیخ عبیدالله نه‌ری (شمزینی) در سال ۱۲۹۷ ق (۱۸۸۰ م) در دوره ناصرالدین شاه قاجار به وقوع پیوست. برای درک بهتر زوایای وقوع این جنبش و زمینه‌های شکل‌گیری آن باید اوضاع سیاسی مناطق کردنشین ایران و عثمانی را به‌دقت بررسی کرد. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تبیینی و با تجزیه و تحلیل داده‌ها و اطلاعاتی که به شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی گرد آمده‌اند، در پی پاسخ به این سؤال است که اوضاع سیاسی مناطق کردنشین ایران و عثمانی چه تأثیری بر شکل‌گیری جنبش شیخ عبیدالله نه‌ری داشته است؟ با توجه به نتایج تحقیق، موقعیت جغرافیایی عشاير مناطق کردنشین، سیاست ضعیف و ناتوانی دولت مرکزی در برقراری نظم و امنیت و همچنین رفتارهای ظالمانه و چپاولگرانه حکام محلی و مالیات‌گیری‌های بی‌برنامه آنها و مواردی از این دست باعث شد اوضاع کردستان ایران و عثمانی نابه‌سامان و آشفته گردد و مردم این مناطق برای رهایی از وضعیت موجود دست به شورش‌هایی بزنند. در این بین شیخ عبیدالله نه‌ری، به‌عنوان رهبر مذهبی کردها، در واکنشی اعتراضی به یک حرکت سیاسی قابل تأمل دست زد. واژگان کلیدی: اوضاع کردستان، نابه‌سامانی اوضاع، جنبش شیخ عبیدالله، ایران و عثمانی.

The political Situation of Iranian and Ottoman Kurdistan and its Impact on the Movement of Sheikh Obaidullah Nahri during the Qajar Period

Abbas Ghadimi Gheydari³/Reza Abdollahi⁴

3. Professor of Department of Rights and Social Sciences, Tabriz University, Tabriz, Iran.

4. Ph. D. graduate of History of Iran after Islam, Department of Rights and Social Sciences, Tabriz University, Tabriz, Iran.

Abstract

The movement of Sheikh Obaidullah Nahri (Shamzini) took place in 1297 AH (1880 AD) during the reign of Nasser al-Din Shah Qajar. To understand the aspects of the movement and the context in which it was formed, the political situation in the Kurdish regions of Iran and the Ottoman Empire must be carefully examined. This research has used the descriptive-explanatory method to analyze data and information collected in the form of libraries and documents. This study seeks to answer the question of the effect of the political situation in the Kurdish regions of Iran and the Ottoman Empire on the formation of the Sheikh Obaidullah Nahri movement. The results show that the geographical location of the Kurdish regions, the unstable situation of Iranian and Ottoman Kurdistan due to the inefficient policy and inability of the central government to maintain order and security in these areas, as well as the tyrannical and marauding behavior of local rulers, unplanned taxation and so forth, forced the people of these areas to revolt to get rid of the current situation. Meanwhile, Sheikh Obaidullah Nahri as the religious leader of the Kurds reacted to the social and economic situation of Kurdistan with a considerate political move.

Keywords: Situation of the Kurdistan, Disorder, Sheikh Obaidullah movement, Iran and the Ottoman Empire.

• Corresponding Author Email Address: Reza.abdollahi@gmail.com.

<https://doi.org/10.48308/irhj.2023.103332>

<http://dorl.net/dor/20.1001.1.20087357.1402.16.1.6.2>



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

کردستان ایران از دوره صفوی تحت حاکمیت خاندان بزرگ مکرری در منطقه آذربایجان و خاندان اردلان در ولایت کردستان قرار داشت. همزمان با سقوط صفویان و سلطه افغان‌ها بر اصفهان، حاکمیت خاندان اردلان نیز دچار اختلال گردید و شهر سنندج به تصرف حکام بابان درآمد که از سوی عثمانی‌ها حمایت و تقویت می‌شدند. با وجود این، والیان اردلانی توانستند جایگاه خود را در دوره زندیه احیا کنند. آنان با حمایت از آغا محمدخان قاجار در برابر سایر مدعیان قدرت و همین‌طور در ادامه از طریق برقراری پیوند از دواج با قاجارها موقعیت خود را تحکیم کردند. نتیجه این پیوندهای زناشویی سیاسی دخالت مؤثر خاندان قاجار در اداره کردستان بود که زمینه حذف کامل خاندان اردلان و حضور کارگزاران غیر کرد را در آن ولایت فراهم ساخت و در نهایت به گسترش روند تمرکزگرایی نظام قاجار که از طریق قاجاری کردن مراکز قدرت محلی صورت می‌گرفت، کمک کرد. در بخش کردنشین آذربایجان رفته‌رفته به جای خاندان‌های کرد، حاکمان منصوب دولت مرکزی که معروف‌ترین آنان فرهاد میرزا شاهزاده قاجاری بود، به کار گمارده شدند. در کردستان عثمانی زاهدیگ امارت حکاری را تحت حمایت شاه اسماعیل صفوی قرار داد. پس از وی نیز ملک‌بیگ و محمدبیگ پسرش هر یک بر بخش‌هایی از حکاری و شمزینان حکمرانی کردند و نواده این خاندان تا قرن نوزدهم میلادی باقی بودند و همچنان حکم و نفوذ آنان جاری بود و امارت آنان از امیرنشین‌های بزرگ کردستان مرکزی محسوب می‌شد. در نیمه سده نوزدهم امپراتوری عثمانی امارت‌های کرد را که از زمان سلطان سلیم، به مدت چند سده، کنترل نواحی کردنشین را در دست داشتند، برانداخت. با حذف این امارت‌ها خلأ قدرت در جامعه کرد عثمانی به وجود آمد و شیوخ توانستند با پر کردن این خلأ نقش سیاسی پررنگ‌تری کسب کنند. زمانی که عبدالحمید ثانی زمام امور را در دست گرفت اوضاع اقتصادی عثمانی مساعد نبود و جنگ با روسیه نیز چالش‌های زیادی را برای این دولت ایجاد کرده بود. از این رو، عثمانی‌ها با توجه به اشتراکات مذهبی خود با کردها سعی در جلب همکاری و تحریک آنان داشتند تا از ایشان در جهت مقابله با دشمنان استفاده کنند.

نویسندگان این مقاله به آثاری که در سال‌های اخیر درباره جنبش شیخ عبیدالله منتشر شده است، آگاهی و اشراف دارند و از این رو هدفشان این است که دامنه آگاهی از این موضوع را با اتکا به منابع و اسناد جدید و نویافته گسترش دهند. درباره قیام شیخ عبیدالله شمزینی آثار متعددی منتشر شده است. در کتاب *جستاری پیرامون جنبش شیخ عبیدالله شمذینی*، اثر محمد کلهر، ضمن بررسی تاریخی طریقت نقشبندی و سادات نه‌ری، در یک بخش مسئله شورش شیخ نیز بررسی شده است. نویسنده با وجود اینکه به منابع خوبی استناد کرده توانسته است از اسناد عثمانی استفاده کند. علاوه بر این، به تأثیر اوضاع

کردستان بر شکل‌گیری جنبش شمزینی به شکل مختصر و گذرا پرداخته و همین تفاوت اصلی پژوهش حاضر با کتاب فوق است. کتاب *راپه رینی کورده‌کان سالی ۱۸۸۰م (شورش کردها در سال ۱۸۸۰م)*، اثر جلیل جلیل، با تکیه بر اسناد وزارت خارجه روسیه و گزارش‌های ستاد وزارت جنگ روسیه در قفقاز و گزارش‌های مأموران و دیپلمات‌های انگلیسی در منطقه، اطلاعات مفیدی در خصوص قیام شیخ به دست می‌دهد. مؤلف به‌طور ضمنی به فقدان زمینه‌های قیام در میان کردهای ایران اذعان دارد و با تکیه بر گزارش‌های مأموران و دیپلمات‌های روسیه در منطقه نشان می‌دهد که شیخ عبیدالله ناخواسته و تحت فشار دولت‌های عثمانی و انگلیس به ایران تاخت و قیام کردها در ابتدا بر ضد حاکمیت باب‌عالی طراحی شده بود. کیومرث فیضی نیز در کتاب *قیام شیخ عبیدالله شمزینی در دوره ناصرالدین شاه قاجار* تا حدودی با گردآوری مطالب از منابع موجود، عوامل زمینه‌ساز قیام شیخ و ابعاد مختلف جنبش و همچنین نقش عوامل خارجی را تبیین کرده است. ضعف این کتاب را می‌توان در عدم استفاده از اسناد عثمانی دانست. در مقاله «قیام شیخ عبیدالله شمزینی»، نوشته یونس صادقی، نیز تنها قیام شیخ وقایع‌نگاری شده است. داریوش رحمانیان و جواد ابوالحسنی هم در مقاله «شورش شیخ عبیدالله نقشبندی و تأثیر آن در مناسبات ایران و عثمانی در دوره ناصری» و وحید مدرسی طباطبایی در مقاله «گزارش در باب شورش شیخ عبیدالله کرد در اواخر قرن گذشته» تنها جنبه‌هایی از قیام شیخ عبیدالله را بررسی کرده و به نقش کردستان در شکل‌گیری جنبش اشاره‌ای نکرده‌اند. در این پژوهش سعی می‌شود با استفاده از منابع دست اول، تحقیقات نویافته و اسناد عثمانی، تأثیر اوضاع سیاسی و اجتماعی مناطق کردنشین ایران و عثمانی بر جنبش شیخ عبیدالله تبیین شود.

اوضاع سیاسی کردستان ایران

با روی کار آمدن خاندان قاجار عرصه و ساحت جدیدی در سیاست تمرکزگرایانه حکومت به وجود آمد که این تمرکزگرایی در دوران سلطنت ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق) به اوج خود رسید. توسعه و بسط نفوذ سلطنت ناصری در سرتاسر ممالک محروسه که حاکمیت بلامنازع ظل‌الله را به همراه داشت، اثر ناخوشایندی بر حکام و رؤسای ایلات و عشایر کرد بر جای نهاد و زمینه‌ساز چالش میان ایشان و حکومت مرکزی ایران گردید.

عشایر مرزنشین و اقتضائات مرزی

یکی از چالش‌های رؤسای کرد و دولتین ایران و عثمانی تعیین سرحدات میان ایران و عثمانی بود، بحرانی که با نبرد چالدران در سال ۹۲۰ق آغاز شد و تا واپسین نبرد بزرگ ایران و عثمانی در سال

۱۲۳۸ق (۱۸۲۳م) تداوم یافت. انعقاد معاهده ارزرم اول در سال ۱۲۳۸ق تا حدودی سبب تثبیت سرحدات ایران و عثمانی گردید، اما به دلیل اینکه خطوط مرزی و نقاط سرحدی به طور قطعی و واضح تعیین نشده بود، اختلافات دو دولت کاملاً از بین نرفت.^۱ از این رو، برخی از ایلات سرحدی کرد مجبور به تابعیت یکی از دولتین و برخی دیگر بین سرحدات طرفین تقسیم شدند. تقسیم سیاسی کردستان در آغاز قرن شانزدهم میان ایران و عثمانی، که یکی دولتی سنی و دیگری دولتی شیعه داشت، با دو زبان رسمی و فرهنگ جدا و دو نوع سازمان سیاسی و اجتماعی و اقتصادی متفاوت، بین مردم کرد کاملاً جدایی انداخت. همچنین تقسیم هر بخش کردستان به چندین امیرنشین جداگانه، با وضع جغرافیایی ناهموار سرزمینی که کوه، دره و رود آنها را از یکدیگر جدا کرده بود، نه تنها کردها را در حل مسائل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یاری نکرد، بلکه شکاف‌های بین ساکنین کردستان را عمیق‌تر ساخت.^۲ ایلات و عشایر این منطقه به دلیل شرایط خاص زندگی و وابستگی‌های ایلی و عشیره‌ای، نیمی از سال را در خاک عثمانی و نیمی دیگر را در خاک ایران به سر می‌بردند. سیاست عثمانی و ایران در مواجهه با این عشایر همسان نبود. مأموران عثمانی همواره عشایر و ایلات را بر ضد دولت ایران تحریک می‌کردند و عشایر چون از حمایت دولت عثمانی برخوردار بودند^۳، آمادگی خاصی برای طغیان و نافرمانی در برابر حکومت مرکزی ایران داشتند.^۴ برای نمونه جنگ میان ایران و عثمانی در دوره فتحعلی شاه مربوط به اختلاف دو کشور بر سر تابعیت برخی از ایلات سرحدی بود که معمولاً در حال رفت و آمد در نواحی مرزی دو کشور بودند.^۵

بنابراین، دولت عثمانی همواره از دوره صفوی سیاست دست‌اندازی و مرزشکنی را در بخش آذربایجان و مناطق سنی‌نشین کردستان دنبال می‌کرد و این سیاست را در دوره قاجارها نیز ادامه داد. باب‌عالی همواره ادعای حاکمیت بر بخش‌هایی از مناطق غربی ایران را داشت و این امر باعث اختلافات مرزی ایران و عثمانی می‌گردید. همسو با این اختلافات بود که عشایر ساکن در امتداد مرزهای دو کشور اهمیت زیادی پیدا کردند، چرا که هر یک از این کشورها سعی داشتند نظر رؤسای طوایف گوناگون این ایلات را به خود جلب کنند.^۶ در چنین شرایطی عشایر هم می‌کوشیدند با استفاده از دشمنی ایران و عثمانی به هیچ یک از آنها مالیات و سرباز بنیچه (نیروی عشایری) ندهند^۷ و به این ترتیب، شیوه زندگی سنتی خود را

۱. غلامرضا طباطبایی مجد، معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳)، ص ۱۹۵.

۲. نوشیروان مصطفی امین، تاریخ سیاسی کردها، ترجمه اسماعیل بختیاری (سلیمانیه: انتشارات بنکه‌ی زین، ۲۰۰۶م)، ص ۱۵۶.

3. *Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: HR-SYS, Dosya No: 685.

۴. اسناد استفاده‌شده در این پژوهش از بایگانی نخست‌وزیری ترکیه واقع در شهر استانبول (باش باکانلیک عثمانلی آرشیوی) استخراج شده است.

۵. آذرمدخت مشایخ فریدونی، مسائل مرزی ایران و عراق و تأثیر آن در مناسبات دو کشور (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹)، ص ۳۴.

6. *Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK -M, Dosya No:1, Gömlek No: 106.

۷. مجتبی برزویی، اوضاع سیاسی کردستان (از سال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵ق)، (تهران: انتشارات فکر نو، ۱۳۷۸)، ص ۴۱.

حفظ کنند و تسلیم قوانین این دولت‌ها نشوند.

مؤلف کتاب *مسائل مرزی ایران و عراق* دربارهٔ موقعیت عشایر مرزنشین و اختلافات مرزی ایران و عثمانی در دوران قاجار می‌نویسد:

در این دوران اختلاف میان ایران و عثمانی چند شکل کلی داشت، از جمله برخوردهای میان قبایل و عشایر مرزنشین و حمایت شاهزادگان ایرانی از برخی رؤسای آنها و یا پناهنده شدن حکام شهرهای مجاور (که معمولاً به صلاح دید دولت ایران انتخاب شده بودند) به دربار ایران و بدرفتاری عثمانی‌ها با زوار و مسافران ایرانی و بالاخره اعطای پناهندگی به شاهزادگان مورد غضب در ایران که اکثراً در شهرهای مجاور علیه دولت ایران فعالیت می‌کردند.^۱

نامشخص بودن مرز دقیق میان ایران و عثمانی باعث سردرگمی عشایر این مناطق و رفت و آمدهای بی‌ملاحظه آنان می‌شد. طغیان و نافرمانی این دسته از ایلات و عشایر که متناسب با ضعف حکومت قاجار ابعاد گسترده‌ای می‌یافت، خاستگاه و انگیزه‌های کاملاً خارجی داشت. باب‌عالی برای گرفتن امتیازات ارضی از ایران، عشایر نزدیک به مرز را تشویق به نافرمانی می‌کرد و بحرانی که در نتیجهٔ این شرایط به وجود می‌آمد، گاهی اوقات جنگ میان دو کشور را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت.^۲

اختلاف دو شیوهٔ معیشت کوچروی و یکجانشینی که در میان طوایف مختلف کرد مناطق مرزی وجود داشت باعث درگیری‌های فراوان میان این دو دسته می‌شد. نمونهٔ بارز آن زمانی بود که رؤسای ایل‌های مامش و قره‌پاپاق از آماده شدن شیخ عبیدالله برای حمله به ساوجبلاغ آگاه شدند و سریعاً از حاکم ساوجبلاغ مکرری خواستند که تمامی سران ایلاتی را که تابع دولت هستند، جمع کند تا با تشکیل قوایی برای مقابله آماده شوند، اما وحشت حاکم و ناکارآمدی او که می‌توانست با مسلح کردن ایلات تابع دولت به راحتی جلو حملهٔ شیخ را بگیرد، باعث گردید رؤسای ایلات برای حفظ موقعیت خود با شیخ مدارا کنند و به فرامین او گردن نهند.^۳ اسکندر غوریانس ارمنی از آمادگی محمدآقا مامش و بیوک‌خان رئیس قره‌پاپاق و برخی از بیگزادگان و علمای ساوجبلاغ در همان روزهای نخستین قیام برای سرکوبی نیروهای شیخ خبر می‌دهد و به نقل از آنها می‌نویسد: «با عزم جزم حاضریم که راه منگور و زودان و پیران را گرفته، نگذاریم که به لشکر شیخ ملحق شوند. آقایان و بیگزادگان هم گفتند که ما نیز خدمتگزاریم و مطیع دولت ایرانییم. علما نیز گفتند ما هم دعاگو و خیرخواه این دولتیم و راضی به آمدن شیخ نیستیم.»^۴

۱. مشایخ فریدونی، ص ۳۳.

2. *Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: HR-SYS, Dosya No: 685.

۳. فتنهٔ شیخ عبیدالله کرد (گزارش‌هایی از وقایع حملهٔ اکراد به صفحات آذربایجان در دورهٔ قاجار)، به تصحیح یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه (تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰)، ص ۲۲.

۴. اسکندر غوریانس، قیام شیخ عبیدالله شمعدینی در عهد ناصرالدین شاه، به اهتمام عبدالله مردوخ کردستانی (تهران: انتشارات دنیای دانش، ۱۳۵۶)، ص ۳۴.

نامشخص بودن حدود مرزی باعث می‌شد که عشایر مرزنشین از فرمانبرداری تام از دو دولت پرهیز کنند و هر جا که منافع و مزایا بیشتر بود به آن سو رو آورند. جرج کرزن وضعیت این عشایر کرد را چنین ترسیم می‌کند:

به‌واسطهٔ تابعیت مخلوط در میان خانوادهٔ واحد، تابعیت مرزی که هنوز لاینحل است اختلاف میان ایران و عثمانی تجدید می‌شود. کردها در دو طرف مرز خانه و زندگی دارند. هر وقت که بخواهند یا مقاصدشان ایجاب کند، برای کسب و کار یا فرار از مجازات گناهی که در خاک یک کشور مرتکب شده‌اند، آسان به طرف دیگر نقل مکان می‌نمایند و هم مقررات مربوط به وصول مالیات و گرفتن سرباز یا جلب مجرمین به‌واسطهٔ آنکه کردها سریعاً بنا بر اقتضا به هر دو طرف مرزها مهاجرت می‌کنند به نتیجه‌ای منجر نمی‌شود.^۱

اشتراکات زبانی - مذهبی و همچنین وابستگی‌های قومی و قبیله‌ای ارتباطات و همبستگی میان کردهای تقسیم‌شده بین ایران و عثمانی را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. بدین‌سان میان مرزهای سیاسی تضادی آشتی‌ناپذیر ناشی از تلاقی آرمان‌های عصر تجدد با اندیشه‌های دوران کهن و شیوهٔ زیست سنتی ایلات سرحدی کرد پدیدار گردید و بحرانی ژرف با مرکزیت جنبش‌های کرد را در عصر قاجار رقم زد.

اوضاع نابه‌سامان و آشفتهٔ کردستان ایران

برای فهم چگونگی شکل‌گیری جرقه‌های اعتراض و شورش شیخ عبیدالله شمرینی، بررسی اوضاع سیاسی - اجتماعی کردستان ایران در زمان قبل از وقوع این جنبش بسیار مهم به نظر می‌رسد. در این قسمت لازم است با استناد به منابع مختلف آن دوره، وضعیت مناطق کردنشین ایران به تصویر کشیده شود. مالیات‌گیری مضاعف، چپاول و دزدی، ستم حاکمان و نبود امنیت از مشکلاتی بود که در سایهٔ ناتوانی دولت قاجار منطقه را درگیر و کاملاً نابه‌سامان و آشفته ساخته بود. بحران اقتصادی به دلیل فقر اقتصادی دولت عثمانی و ایران گریبان‌گیر منطقهٔ وسیعی از کردستان شده بود. بهره‌کشی از کشاورزان و تحمیل بار مالیاتی سنگین بر آنها به فلاکت کشاورزان و ناتوانی کامل آنها در تأمین امرار معاش انجامید.^۲ در سال‌های ۱۸۷۸-۱۸۸۰م (۱۲۹۵-۱۲۹۷ق) در منطقهٔ کردستان خشکسالی جدی اتفاق افتاد. بر اثر این خشکسالی مشکلات عدیده‌ای گریبان‌گیر مردم منطقه شد که از آن جمله بالا رفتن قیمت نان و ابتلا به انواع بیماری‌های واگیردار بود. جرجیس فتح‌الله در کتاب *ثوره الشیخ عبیدالله* از نامه‌ای سخن می‌گوید که نویسنده‌ای ناشناس آن را در تبریز نوشته است. در این نامه ذکر شده که «انقلاب کردها

۱. جورج ناتانیل کرزن، *ایران و قضیهٔ ایران*، ترجمهٔ غلامعلی وحید مازندرانی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۹)، ص ۷۰۳.

۲. شرح حال عباس‌میرزا ملک‌آرا، به کوشش عبدالحسین نوایی، با مقدمهٔ عباس اقبال آشتیانی (تهران: بابک، ۱۳۶۱)، ص ۱۵۳.

در کشور ایران نشان‌دهنده ترس آنها از قحطی دوباره‌ای است که ممکن است این قحطی کردها را قلع و قمع کند، مانند آنچه که در گذشته از آن رنج برده‌اند.^۱ گرسنگی زندگی عشایر کرد را به نحو نامطلوبی تحت تأثیر قرار داد. چنانکه آنها به امید یافتن غذا به سمت شرق و نیز مرزهای روسیه به راه افتادند.^۲ به خصوص در خوی و ساوجبلاغ و ارومیه خشکسالی و گرسنگی شدیدی رواج یافت. براساس نوشته‌های روزنامه مشاک، مردم به انبارهای گندم حمله و آنها را غارت می‌کردند.^۳ هر دو دولت ایران و عثمانی متوجه غصب و غارت‌هایی که در مرز اتفاق می‌افتاد بودند و این اتفاق آنها را عاجز و آزردده خاطر می‌ساخت. برای رفع این معضل، در گام اول، سربازانی به منطقه فرستاده شدند. این سربازان وظیفه داشتند ورود و خروج افراد را کنترل کنند و از ورود افراد بیگانه به کشور و همچنین خروج افراد بومی به خارج از کشور جلوگیری نمایند.^۴ ایران و عثمانی، برخلاف اصول و عادت‌های رایج، گاهی در مقابل غصب و غارت طوایف با هم متحد می‌شدند و همکاری می‌کردند.

به این ترتیب، یکی از مسائلی که وقوع جنبش کردها به رهبری شیخ عبدالله را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد، اوضاع نابه‌سامان کردستان بود. در یکی از دیدارهای مأمورین عثمانی با شیخ عبدالله، شیخ مستقیماً از وضعیت کردستان شکایت می‌کند:

در دیدار با شیخ عبدالله که به واسطه یک فرد خصوصی و مخفی انجام گرفت، شیخ عبدالله از تعدی و ظلم حاکمان آن طرف مرز نسبت به اهالی حسنی‌المذهب که در حال ازدیاد و به درجه تحمل‌ناپذیری رسیده گلهمند بودند. پسرش عبدالقادر تبعه ایران شده و حاکم مرگور واقع در داخل خاک ایران در اجرای حکم افراط‌گری پیشه کرده و جمعیت عشایری کرد را بر علیه حاکم واقعی خودشان (عبدالقادر) تحریک می‌نماید. در حالی که عبدالقادر به خاطر حفاظت حسنی‌المذهب‌های آن طرف مرز تبعه ایرانی را قبول نموده است.^۵

در اسناد موجود از این دوره، وضعیت کردستان ایران و عثمانی قبل از شروع جنبش قابل تأمل است. کنسولگری انگلستان در وان نیز از نابه‌سامانی منطقه و چپاول و دزدی طوایف این‌گونه سخن می‌گوید: «کردهای شکاک به رهبری علی‌خان و کردهای هرکی به ریاست حسن‌بگ، که اسماً رعیت حکومت ایران هستند، با راهزنی و چپاول اموال مردم، آرامش منطقه را بر هم زده‌اند. شیخ نیز تهدید کرده است

۱. جرجیس فتح‌الله، مبحثان علی‌هامش ثوره الشيخ عبدالله النهري (اربیل: من منشورات ناراس، ۲۰۱۰م)، ص ۴۱.

2. Melike Sarikçioğlu, *iran arşivlerine göre şeyh Ubeydullah isyani, Sosyal Bilimler Dergisi* (Cilt3-Sayı5, Haziran, 2013), p. 4.

۳. جهلیل، جهلیل، راهبرینی کورده‌کان سالی ۱۸۸۰، وه‌رگیر له رووسی‌یه وه دوکتور کاووس قهفتان (به‌غدا: چاپخانه‌الزمان، ۱۹۸۷م)، ص ۳۱.

۴. مشاک، ش ۱۶۷ (تفلیس: ۱۸۸۰م).

5. *Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK –ASK, Dosya No:4, Gömlek No: 45.

در صورت تکرار این اقدامات، مرزهای ایران را شکسته و راهزنان را تارومار خواهد کرد.^۱ میرزا عزیز به نقل از گزارشگر روزنامه Djerede Havadis استانبول دلیل ناراضیتی کردها و استقبال آنها از حمزه آقا رهبر منگور و عبدالقادر پسر شیخ را این می‌داند:

دلیل اصلی این استقبال رهایی از ستم فراوان ایرانیان و باج‌های کمرشکنی بود که به نام مالیات و به مناسبت‌های مختلف توسط حکومت از آنها گرفته می‌شد، به‌عنوان نمونه «ماهیان»^۲، «سالیانه»، «عیدی نوروزانه و صحریمه» (باجی که روز اول سال قمری اخذ می‌شد) و «مولودیه» (باجی که در روز تولد پیغمبر گرفته می‌شد).^۳

والی ارومیه، شجاع‌الدوله، برای پایان بخشیدن به معافیت مالیاتی چندین روستای تحت اداره سید طاهای (پدر شیخ عبدالله شمزینی که از سوی محمدشاه این مسئولیت به وی اعطا شده بود)^۴ و نیز به‌منظور اخذ مالیات، سربازان خود را به منطقه گسیل کرد. در سال ۱۸۷۳ م (۱۲۸۹ ق) بعد از آنکه بر اثر لشکرکشی والی، چهل مرد و زنان و کودکان بسیاری به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسیدند،^۵ کمیسیون بی‌نتیجه‌ای متشکل از ارکان عثمانی و ایرانی تشکیل گردید. هرچند اعضای هیئت ایرانی اقدامات والی را برخاسته از منافع شخصی وی دانستند، تغییری در نتیجه حاصل نشد.^۶

بیداد مردم از چپاول و غارتگری در مناطق مرزی کردستان ایران در صورت کاغذی که حمیدخان، گماشته شیخ عبدالله در ساوجبلاغ، به خود شیخ نوشته نمایان است:

... دیاری از ترس همین چپاولچیان در قریه‌ها نمانده، واهمه کرده رفته‌اند. قربانت شوم، فی‌الواقع از عدالت حضرت دور است که این جور خلاف و بی‌امری در این صفحات واقع شود. از یک طرف شلتوک بی‌صاحب مانده و از یک طرف انبار گندم که در این صفحات است چپاولچیان همگی گندم انبار را برده و تلف کردند... عالیجنابان آقا سید حسین و سید عبدالله و سید محمد با بیست نفر سوار به این طرف مأمور فرمایید که به همراهی فدوی جان نثار محافظت همین حوالی از گندم انبار و رعیت و غیر ذالک می‌نمایم، و الا این طرف بالمره خراب و ویران خواهد شد.^۷

۱. جمال میرزا عزیز، قیام سال ۱۸۸۰ کردستان در اسناد محرمانه بریتانیا، ترجمه بهزاد خوشحالی (همدان: نورعلم، ۱۳۷۹)، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۳۲.

3. *Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK –ASK, Dosya No: 88, Gömlek No: 76

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه بنگرید به: گزارش‌ها و نامه‌های دیوانی و نظامی امیر نظام گروسی، به کوشش ایرج افشار (تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۳)، ص ۵۴۴.

۴. *گزیده اسناد ایران و عثمانی* (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰)، ص ۶۰۷.

۵. همان.

6. *Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK-TKM, Dosya No: 9, Gömlek No: 66.

جلیل جلیل به نقل از روزنامه وقت، چاپ استانبول، درباره عملکرد نیروهای دولتی در مناطق بحران زده آذربایجان می نویسد:

نیروهای ایران نسبت به کردها ترحمی نداشتند و روستاهایشان را سوزانده و تمام گندم و جو آنها را از بین برده و آنها را گرسنه رها ساختند. سربازان ایرانی که چپاول و راهزنی آنها را مغرور کرده بود، کور کورانه روستاهای دیگری را نیز غارت کردند که ساکنینش کرد نبودند. برای نمونه روستاهای متعلق به نزاربیگف که به هم میهن روس اجاره داده شده بود، چپاول کرده و آتش زدند.^۱

این آشفتگی وضعیت مناطق مرزی کردستان ایران، زندگی را بر عشایر و مردم کرد این نواحی بسیار سخت کرده بود، تا جایی که از وضعیت موجود به ستوه آمده و هر لحظه منتظر منجی ای بودند که ایشان را از این وضعیت نجات دهد. بنابراین، چون رهایی خویش را در گرو مخالفت با حکام محلی و اقتدا به کسی می دانستند که در این راه قدم های محکمی بردارد، به سوی شیخ عبیدالله شتافتند و دعوت وی را لیبیک گفتند. کنسول انگلیس نارضایتی شیخ عبیدالله از وضع موجود را بدین شکل به مافوق خویش گزارش می دهد:

گمان می رود دلیل رفتن شیخ به ایران نارضایتی شدید کردهای ایران به علت فشار مضاعف حکومت آن کشور و بستر مستعدی است که برای قیام علیه ایران وجود دارد. شیخ می خواهد با یکسره نمودن کار کردستان در ایران، هجوم نهایی خود برای بیرون راندن امپراتوری عثمانی از کردستان را از ایران تدارک ببیند. شیخ عبیدالله به شخص خلیفه وفادار است، اما وجود حاکمان فاسد در کردستان، شیخ را به مخالف اصلی حضور نیروهای امپراتوری در کردستان تبدیل کرده است.^۲

مقاله «کردستان و ایران» در روزنامه انگولسکی که جرجیس فتح الله در کتاب خویش به آن اشاره کرده است، جنبش شیخ را جنبشی ملی می داند که وحدت و استقلال را هدف گرفته است: «وضعیت مردم بیچاره کرد، آنها را بدان [قیام] وادار می کرد، به صورتی که این حرکت نتیجه ظلم جماعت حاکمان ایرانی بود.»^۳

موضوع برخی از منابع و روزنامه های ایران در قبال وضعیت مناطق کردنشین آذربایجان ایران متفاوت بود. این منابع با اینکه درکی واقعی از وضعیت نابه سامان کردستان ایران و آذربایجان داشتند، سعی می کردند

۱. جلیل، ص ۱۳۹.

۲. میرزا عزیز، ص ۳۹.

۳. انگولسکی (روزنامه)، ش ۴۴ (انگلستان: ۱۸۸۰م); به نقل از فتح الله، ص ۷۲۰.

اوضاع را به شکلی نمایان کنند که گویی همهٔ امور در امنیت کامل است.^۱ کلههر در کتاب خویش موضع این روزنامه‌ها را به خوبی نمایان ساخته است. به استناد او، روزنامهٔ *ایران* با سیاست سانسور اوضاع کردستان ایران، در تاریخ ۲۳ ذی‌قعدة ۱۲۹۷ ق، برخلاف معمول، از درج اخبار آذربایجان به کلی امتناع می‌کند و در ذیل اخبار کردستان طبق معمول چنین می‌نویسد: «امور حکمرانی این ولایت منظم و اهالی عموماً با تشکر کامل به دعاگویی وجود مسعود همایون می‌پردازند.»^۲ این روزنامه در رمضان ۱۲۹۷ ق، یعنی هنگامی که کردهای ایران در نهایت نارضایتی از عملکرد و تجاوز و تعدی اولیای امور در آذربایجان به شیخ پناه برده و زمینه‌ساز شورش شیخ شده بودند، با حذف کامل واقعیت‌های موجود و بحران عمیق سیاسی و اقتصادی و ناخرسندی اهالی، خبر از «نظم و انتظامی آذربایجان» می‌دهد.^۳ اولین اعتراف غیرمستقیم روزنامهٔ *ایران* به اوضاع نامناسب و اورژانسی کردستان و آذربایجان در تاریخ ۱۱ ذی‌قعدة ۱۲۹۷ ق رخ می‌دهد. این روزنامه در این روز از اعزام میرزا حسین‌خان سپهسالار به آذربایجان سخن می‌گوید و یادآور می‌شود: «چون انتظام امور مملکت آذربایجان از مهمات امور است و خاطر مهر مظاهر همایونی همیشه متوجه رفاه آسایش و عموم رعایا و بزرگان و علمای اعظام و قشون و اهل نظام آن مملکت است، لهذا جناب مشیرالدوله را به وزارت مستقلة و لبعهد و پیشکاری آذربایجان سرافراز فرمودند.»^۴ البته مشخص نمی‌کند که در آذربایجانی که به تعبیر همان روزنامه همیشه در آسایش و امنیت بوده، چه اتفاقی رخ داده که میرزا حسین‌خان سپهسالار به‌عنوان وزارت مستقلة به آنجا اعزام شده است. آیا در کردستان و آذربایجان آن زمان زنگ هشدار جنبش قریب‌الوقوعی به صدا درنیامده بود؟ کتاب *روایت یک سیاح از شورش شیخ عبیدالله* وضعیت کردستان را چنین بیان می‌کند: «اکراد از گرانی و بی‌نانی چون گرگ گرسنه آشفته‌اند.»^۵ بدین ترتیب، اوضاع نامناسب کردستان ایران، از خشکسالی و اعمال مجازات غیرعادی تا آزمندی و زیاده‌خواهی مأموران دولتی حکومت قاجار و ظلم و ستم‌های مالیاتی به مردم مناطق کردنشین آذربایجان (به‌ویژه رؤسای قبایل این منطقه) که در ادامه از آن به تفصیل سخن خواهد رفت، موجب شد کردهای این منطقه به سمت شیخ عبیدالله تمایل پیدا کنند. شیخ عبیدالله نیز به‌عنوان رهبری دینی نمی‌توانست این وضعیت را نادیده بگیرد. بنابراین، یکی از مهم‌ترین اهدافی که او در حرکت خویش دنبال می‌کرد نشان دادن وضعیت نامساعد کردستان به جامعهٔ جهانی بود.

۱. محمدحسن اعتمادالسلطنه، *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، به کوشش ایرج افشار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰)، ص ۲۰۱۰.

۲. ایران (روزنامه)، ش ۴۳۷، س ۱۲۹۸ و ۱۲۹۷، ج ۳ (تهران: کتابخانهٔ ملی ایران، ۱۳۷۵)، ص ۱۷۴۳؛ به نقل از محمد کلههر، جستاری پیرامون جنبش شیخ عبیدالله شمعدینی (تهران: انتشارات پردیس دانش، ۱۳۹۳)، ص ۷۴.

۳. همان، ص ۱۷۴۴.

۴. همان.

۵. *روایت یک سیاح از شورش شیخ عبیدالله*، تحقیق و تصحیح محمد سلیمانی و حسعلی فریدونی (تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲)، ص ۷۴.

تعدیات و ظلم و ستم حکام آذربایجان

از اواسط قرن سیزدهم هجری قمری رفتارهای سرکوبگرانه‌ای همچون گرفتن مالیات‌های زیاد، توقیف دارایی‌های مردم، چپاول دارایی‌های عمومی، دخالت در امور خصوصی مردم^۱ و مسائلی از این دست که از سوی عوامل دولت قاجار بر مردم تحمیل می‌شد، شرایط نامناسبی را به وجود آورده بود. عباس میرزا ملک‌آرا درخصوص تعدیات حکام ایران و فساد بی‌اندازه‌شان می‌نویسد: «حکام ایران که هیچ وقت دست از رذالت و طمع خود دست برنمی‌دارند، نه موقع می‌فهمند نه از جایی اطلاع دارند، نه چیزی دانسته‌اند، پول به هر طریقی که باشد و هر فسادی که مترتب شود و هر رسوایی بدنامی که روی کار آید پروا ندارند.»^۲ این رفتار حکام محلی که ناشی از خزانه خالی و ضعف دولت مرکزی و ناتوانی دولت قاجار در کنترل مناطق مختلف ایران بود، فشار زیادی را بر مردم ایران وارد می‌کرد. مناطق کردستان ایران در نتیجه تعدیات حکام، استبداد دوره ناصری و مالیات‌های سنگین وضعیتی به مراتب سخت‌تر از سایر مناطق کشور داشتند. امین‌الدوله در خاطرات سیاسی خود درباره سستی و بی‌کفایتی شخص ولیعهد و سوءاستفاده حکام ولایات از این وضعیت چنین می‌نویسد:

کفایت کار مملکت را به واجبی نتوانست. حکام جزو آذربایجان بازار را آشفته دیدند، بی‌لجام به میدان افتادند. معین‌الملک احمد میرزا که در ارومی حکومت داشت به عشیرت زرزا و آقایان آن طایفه تعدیات ظالمانه کرد، جماعتی به تبریز آمده در اصطبل ولیعهد متحصن و از جور معین‌الدوله دادخواهی کردند. از طول توقف و درازنفسی خود جز گند سرگین و غبار گاه و طعن و دشنام گاه و بی‌گاه ثمری ندیده یأساً قانطاً به خانه خود برگشتند.^۳

حاکمان محلی آذربایجان که دولت مرکزی بر کار آنها نظارتی نداشت، در اداره مناطق تحت تسلط خویش به میل خود رفتار می‌کردند. در نامه‌ای که شیخ عبدالله به دکتر کوچران می‌نویسد، نحوه رفتار حاکم ارومیه را با عشایر کرد چنین تشریح می‌کند:

بی‌گمان در جریان هستید که سال گذشته شجاع‌الدوله چگونه پنجاه نفر از یارانم را سر برید و بیش از صد هزار تومان به من زیان وارد نمود. عثمانی‌ها و حکومت ایران هیچ کدام نیت پاکی ندارند. حقوق ما را به رسمیت نشناخته‌اند. شجاع‌الدوله، در کمال بی‌ناموسی، ده زن را نیز به اسارت برده است. امسال عبدالله‌بک حاکم منطقه مکرری را بازداشت نمود و در عین بی‌گناهی،

۱. علی‌امیرگونه خان افشار ارومی، تاریخ انقلاب شیخ عبدالله کرد، به کوشش کیوان وزیری گرگانی (ارومیه: انتشارات کیوان وزیری گرگانی، ۱۳۷۳)، ص ۱۳۵.

۲. ملک‌آرا، ص ۱۵۳.

۳. علی‌خان امین‌الدوله، خاطرات سیاسی، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، پیوست چهارم (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۰)، ص ۷۵-۷۶.

هزار و پانصد تومان جریمه کرد. بار دیگر چندین زن عشیرت «تونکوی» را از شوهران خود جدا و به اسارت برد. حاکم مهاباد نیز چندی پیش حمزه آقا رهبر منگور را دعوت کرده و ناجوانمردهانه قصد زندانی نمودن او را در سر می‌پروراند.^۱

همچنین مؤلف کتاب روایت یک سیاح از شورش شیخ عبیدالله در تأیید ظلم حاکمان کردستان می‌نویسد: «چه تقصیر بر من وارد است اگر بگویم که بی‌مبالاتی از کارگزاران آذربایجان است.»^۲ بدین ترتیب، حکام ایران و عثمانی که دست‌نشانده دولت مرکزی بودند با ظلم و ستم‌های فراوان و مالیات‌گیری‌های زیاد روزگار را بر مردم تیره و تار ساخته بودند و شیخ به دنبال راهی بود تا این تعدیات و ستم‌ها را به گوش جهانیان برساند.

مطمئناً شیخ و کردها از اوضاع بغرنج کردستان و رسیدگی نکردن دولت‌ها به مشکلات مردم سخت ناراحت بودند. خلیفه سعید محمد در دیدار با کنسول انگلستان در وان، درباره ستم حاکمان ایران به کردها خاطر نشان می‌کند: «شیخ دیگر تحمل بی‌لیاقتی‌های حکومت ایران را ندارد. ایران هیچ اقدامی برای کنترل راهزنی‌های عشایر ههرکی و شکاک^۳ انجام نداده است و روز به روز به فشار خود بر کردها می‌افزاید. با انتصاب یک حاکم ستمگر و مفتخور، آسایش کردها را سلب نموده است. شیخ می‌گوید من متعهد می‌شوم ریشه دزدان را از ریشه برکنم، کاری که ایران و عثمانی هرگز نخواستند انجام دهند.»^۴ همچنین شیخ در نامه‌ای به میسیونرهای امریکایی مستقر در ارومیه، از ستم حکومت ایران در مناطق کردنشین و تلاش خود و پسرش عبدالقادر برای رهایی مردم از جنایات حکومت ایران و رسیدن به راه‌حلی مناسب در این باب یاد می‌کند.^۵

دکتر جوزف کوچران^۶، با بررسی وضع نامساعد کردستان، دلایل اصلی حمله کردها را در نامه‌ای به تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۸۸۰م توضیح داده است. او کشتار فجیع تعدادی از کردها و بدرفتاری با آنها، مانند تحمیل جریمه‌های سنگین توسط برخی از سران، اقدام کارگزاران ایران به ربودن زنان کرد و گسترش اعمال ناپسند و خشن را با همه تأثیرات آنها که کردها را بدنام و نامشان را لکه‌دار کرده، از دلایل این امر برشمرده است.^۷

۱. میرزا عزیز، ص ۵۸.

۲. روایت یک سیاح، ص ۶۹.

۳. از ایل‌های بزرگ کرد ساکن در آذربایجان غربی.

۴. جهلیل، ص ۱۶۸.

۵. محه مدد حه‌مه‌باقی، شورش شیخ عبوبه یولولای نه‌هری (۱۸۸۰) له به‌لگه‌نامه‌ی قاجاری دا (اربیل: چاپخانه وه زاره‌تی په‌روه ده، ۲۰۰۰م)، ص ۱۲۱.

6. Joseph Plumb Cochran

۷. جهلیل، ص ۱۷۶.

با استناد به منابع مختلف این مسئله به خوبی روشن می‌شود که حکام محلی آذربایجان و کردستان ظلم‌های بی‌شماری در حق مردم کرد منطقه می‌کردند و لازم بود به گونه‌ای این وضعیت آشفته که دامنگیر مردم منطقه شده بود بهبود یابد. نامه‌هایی هم که برای دولت‌های ایران و عثمانی نگاشته می‌شد به دلیل سیاه‌نمایی نتیجه‌ای در بر نداشت. برای نمونه، هنگامی که دولت عثمانی از حاکمان ایرانی به خاطر غارت ایشیا و احشام محمدصدیق افندی جواب خواست، دولت ایران در نامه‌ای به سفارت کبرای دولت علیّه عثمانی این‌گونه پاسخ داد:

مراسله محترم آن دولت مکرم مهربان مورخه شهر محرم ۶۹ در باب حیوانات و سایر ایشیا و وجه نقد محمدصدیق افندی که مدعی است برای تکیه شمیدینان می‌برده از طرف آقاخان میرپنج غصب شده واصل گردید. موافق تحقیقات دقیقه که به عمل آمده، پارسال گذشته کسان محمدصدیق به سر قریه دشت بیل ریخته هفت هزار و پانصد رأس گوسفند قریه مزبوره ملکی آقاخان را نهب و غارت کردند. هیجده رأس مادیان و هشت نفر آدم از رعیت قریه مزبوره به قتل رسانیده بعد از دو روز هرکی‌ها برای خرید غله آمده بعضی به کسان خان تصادف کرده و کسان او محض تلافی از تجاوز و نهب و قتل کسان صدیق افندی در قریه ملکی آقاخان هیجده رأس یابوی اسقاط از آنها گرفته و آقاخان به ملاحظه اینکه این یابوهای مأخوذ به عشر مغضوبات از قریه ملکی خود بالغ نیست و شاید سبب تضييع حقوق معینه او بشود حیوانات را به صاحبانش در همان اوقات رد کرده و ابدأ ایشیای دیگر و وجه نقدی در میان نبوده است.^۱

در اسناد بریتانیا هم از تعدیات حکام آذربایجان به کردها به وضوح سخن رفته است. در نامه کلایتون، افسر انگلیسی، به میجر تروتر آمده است: «آشکار است که رفتار غیرانسانی حکام ایرانی با کردها زمینه نارضایتی از حکومت ایران را فراهم نموده و سران مامش^۲ را نیز برای پیوستن به صف مخالفان حکومت ایران تحریک نماید.»^۳ روزنامه ترکیه‌ای وقت نیز در توصیف اتفاقات ایران می‌گوید: «گویا کردها بسیار از ظلم و ستم رنج می‌برند و مالیات‌های سنگین بر پشتشان فشار آورده است.»^۴ گویی این وضعیت نابه‌سامان دلیلی روشن بود که جرقه‌های رویش یک جنبش عظیم را شعله‌ور سازد. شورش‌ها مختص کردستان عثمانی نبود. در کردستان ایران نیز شورش‌های زیادی شکل گرفت. مقارن این ایام روزنامه/ختر به نقل از اخبارنامه کلوپ می‌نویسد: «وضع حاضر ایران خیلی نازک و آماده انقلاب است.»^۵

1. Başbakanlık Osmanlı Arşivi (BOA), Fon Kodu: DH-TMİKM, Dosya No:79, Gömlek No: 12.

۲. از ایل‌های کرد مکری ساکن در آذربایجان غربی.

۳. میرزا عزیز، ص ۱۶.

۴. فتح‌الله، ص ۸۵.

۵. اختر، ش ۴۵، ص ۶، ش ۴۲ (چاپ استانبول: ۱۲۹۷ق)، ص ۳۳۲.

چپاولگری و ظلم حکام ایرانی فقط شامل کردها نبود. به نظر می‌رسد برخی از اقلیت‌های دیگر نیز از تعدیات حکام در امان نبودند. نمونه آن گزارشی است که در ۱۶ ذی‌الحجه به سفارت روسیه فرستاده شده بود، با این مضمون که «در بناب جمعی از تبعه روس را دیدم به تبریز می‌رفتند و شکایت زیاده از حد از بی‌نظمی و بی‌اعتدالی اردوی اعتمادالسلطنه کرده و می‌گفتند قشون اردوی مشارالیه تا پریروز چهل و دو قطعه از دهات ساوجبلاق را چپیده و سوزانیده و خراب کرده‌اند که از آن جمله خیلی از دهات متعلق به تبعه روس بوده است.»^۱

تعدیات حکام، مالیات‌های سنگین و استبداد ناصری ایران را به سوی یک شورش عمومی سوق می‌داد. علاوه بر جنبش شیخ عبیدالله، در جنوب مناطق کردنشین در منطقه زهاب، ایل احمدوند (همه‌وند) علیه حکومت مرکزی دست به شورش زد که با بهای سنگینی سرکوب گردید.^۲ در سنجق با وجود اینکه اهالی تعهد کرده بودند هر گاه شیخ عبیدالله و اتباعش به خاک کردستان سنجق قدم نهند، جان و مال و اولاد آنها در هدر باشد، باز احتمال شورش می‌رفت. در لرستان نیز طوایف لر با تأسی از شورش کردها دست به شورش زدند. مسعود میرزا ظل‌السلطان که با تلگراف شخص شاه از موضوع شورش شیخ مطلع شده بود، تمام تمهیدات خود را برای مسکوت ماندن شورش شیخ به کار برد تا لرستان را که تازه آرام شده بود کماکان آرام نگاه دارد.^۳ حمزه آقای منگور که نقش مهمی در شورش شیخ عبیدالله داشت، در اقامتگاه والی مهاباد، در حالی که نیروهای والی قصد به زنجیر کشیدن وی را داشتند، چندین تن از سربازان والی را به قتل رساند و فرار کرد و بعدها با محاصره شهر، مقدمات آزادسازی رهبر عشیره دیگری را که در اقامتگاه به اسارت گرفته شده بود فراهم ساخت. در مناطق کردنشین عثمانی نیز که در ادامه در مورد آن صحبت خواهد شد، وضعیت بهتر از مناطق کردنشین ایران نبود و وضعیت نابه‌سامان این دو منطقه اشتراکات زیادی را برای ایجاد یک همبستگی قومی - قبیله‌ای در مقابل دولت‌های مرکزی ایران و عثمانی برای رهایی از وضعیت موجود به وجود آورد.

اوضاع سیاسی کردستان عثمانی

سیاست مرکز محوری دولت عثمانی

در سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی دولت عثمانی، بنا به سیاست مدیریت مرزهای شرقی خود و حفاظت از آنها، سیستمی تعیین کرده بود که براساس آن، حدود و مرز سیاسی و اداری قبایل و طایفه‌های

۱. بهناز قربانی اقدم، بناب از روزنه تاریخ (برگ‌هایی از وقایع عصر قاجار) (تبریز: نشر نباتی، ۱۳۹۲)، ص ۷۳.

۲. اختر، ش ۴۸، ص ۳۷۶.

۳. محمدرضا والی‌زاده معجزی، تاریخ لرستان در روزگار قاجار، به کوشش حسین و محمد والی‌زاده (تهران: انتشارات حروفیه، ۱۳۸۰)، ص ۱۹۷.

سرزمین‌های شرقی نیز به نوعی تعیین می‌شد. با اجرای این سیستم دولت توانست امیران کرد این منطقه را تحت کنترل بگیرد.^۱ ولی در سده‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی، به دلیل ضعف قدرت مرکزی دولت، کردها دست به حرکت‌ها و رفتارهای نیمه‌مستقلانه زدند.^۲ با به تخت نشستن محمود دوم که در صد احیای قدرت دولت عثمانی بود و اعلام تنظیمات در سال ۱۸۳۹م (۱۲۵۴ق)، سیاست مرکز‌محوری در دولت عثمانی تعقیب شد. بعد از اعلام تنظیمات، ایالات و مرزهای جنگ دوباره تعیین شدند. بدین ترتیب، در کنار هر فرماندار یک فرمانده قرار گرفت تا سربازان منطقه را اداره کند و برای کارهای مالی یک دفتردار منصوب شد. برای استان و دولت محلی مجلس تشکیل شد و براساس تعداد مسلمانان و غیرمسلمانان نماینده تعیین گردید. همچنین قوانین جدیدی برای جمع‌آوری مالیات وضع شد، مانند تعیین مأموران مالیات، دریافت مالیات برای درآمدهای بیشتر و افراد پیشگام سرانه.^۳ این سیستم برخلاف رسوم رایج منطقه بود، زیرا امیران کرد علاوه بر تقسیمات منطقه‌ای از مرزهای عمومی هم استفاده و خودشان مالیات‌های تمام مناطق داخل مرزی را جمع‌آوری می‌کردند و خودشان ریاست منطقه تحت فرمان خویش را بر عهده داشتند.

در سال ۱۸۳۹م، براساس دستور تنظیمات، سعی شد قوانین جدید به اجرا درآید. بر این اساس، رؤسای قبایل حقوق‌بگیر شدند و برای مدیران انتخاب‌شده وظایفی تعیین شد. هر طایفه می‌بایست مالیاتش را خودش می‌پرداخت و رفتن به سربازی نیز تعهد گردید.^۴ اما در ادامه، به‌رغم تلاش‌های فراوان، این قوانین در اجرا با شکست مواجه شد. در منطقه برای سال‌های متمادی قدرت حکومتی برقرار بود و اجرا می‌شد. در این بین، به علت تصفیه حساب با امیران کرد و کنار گذاشتن آنها از منصب، خلأ قدرت ایجاد گردید. رؤسای قبایل و طوایف که تا آن زمان تحت نظر امیران قدرتمند بودند، این بار به سبب افسارگسیختگی و آزادی مفرط، هر گونه بی‌قانونی را رقم زدند. دولت به دلیل فشارهای اقتصادی از مردم مالیات‌های بیشتری می‌گرفت و در همین حال بیگ‌زاده‌ها (فرزندان رؤسای طوایف) از وضعیت پیش‌آمده سوءاستفاده و مردم را بیشتر غارت می‌کردند. رهبران دینی منطقه، یعنی شیخ‌ها، نیز که به نوعی سودای قدرت در سر داشتند،^۵ از وضعیت موجود به سود خود استفاده می‌کردند و هر نوع نافرمانی از خویش را نافرمانی از خداوند می‌دانستند. از طرفی رهبران دینی و بیگ‌زاده‌ها، برای افزایش منافع

۱. مشایخ فریدونی، ص ۶۹

2. Sabri Ateş, "In the name of caliph and the nation: The sheikh Ubeidullah Rebellion of 1880-81", *Iranian Studies*, Vol. 47, No. 5 (Aug 2014), p. 736.

3. Ibid, p. 743.

4. Sabri Ateş, "Millet ve Halife yolunda şeyh Ubeidullah isyani", *Kurt Tarihi, Haziran- temmuz* (2013), p. 17.

۵. کریس کوچرا، جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونس (تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۷)، ص ۲۵-۲۶.

خویش، آتش تفرقه‌های دینی و ملی را در میان مردم شعله‌ور می‌کردند.^۱ مردم کرد منطقه که تحت حمایت دولت عثمانی بودند، رفته‌رفته از حمایت دولت ناامید شدند، زیرا دولت مجبور بود برای مقابله با بیگ‌زاده‌ها از قدرت تسلیحاتی استفاده کند و به همین دلیل هم با شورش‌های جدی روبه‌رو شد.

اوضاع نابه‌سامان و آشفتۀ کردستان عثمانی

اوضاع کردستان عثمانی چندان بهتر از اوضاع کردستان ایران نبود. سیاست‌های تمرکزگرایانۀ عثمانی، ناتوانی دولت در پرداخت حقوق، خشکسالی و فشارهای مالیاتی مأموران مالیاتی به مردم، وضعیت زندگی را در این مناطق با مشکل مواجه ساخته بود. چنانکه گفته شد، در سال‌های ۱۸۷۸-۱۸۸۰ م (۱۲۹۵-۱۲۹۷ ق) در منطقه شرق خشکسالی جدی اتفاق افتاد. بر اثر این خشکسالی قیمت نان بالا گرفت و گندم به بازار سیاه رفت. همچنین انواع بیماری‌های واگیردار، به‌خصوص اسهال خونی، در میان مردم همه‌گیر شد. جلیل جلیل در این باره می‌نویسد: «مردم از شدت گرسنگی به مرز هاری رسیده و دیگر اعتنایی به قانون نداشتند... آنان به انبارهای گندم و جو حمله می‌بردند و ترسی از گلوله نگهبانان نداشتند.»^۲ همسو با این شرایط و اوضاع، چپاولگری مأموران مرزی عثمانی به دلیل دریافت نکردن حقوق از دولت مزید بر علت شده بود؛ نتیجۀ تحقیقات کمسیون‌های بررسی اوضاع مناطق مرزی نشان می‌داد که از همه روستاها اخاذی شده است.^۳

کاپیتان کلایتون در نامه‌ای به میجر تروتر درباره اوضاع کردستان عثمانی می‌نویسد:

با شروع پاییز تحرک مسلحانۀ کردها نیز به تدریج افزایش می‌یابد. روزی نیست که خبری از درگیری کردها در مناطق کردنشین نرسد. گزارش‌های حکاری^۴ نشانگر ناآرامی‌های فوق‌العاده میان کردهای منطقه است. در برابر نفوذ و قدرت مافوق تصور شیوخ مذهبی، حکومت فاقد اقتدار است. دیروز زپتیه^۵ اینجا مأمور شده بودند با رفتن به روستاها اقدام به سر بازگیری نمایند، اما مردم امتناع کرده و ادعا نمودند دلیلی برای خدمت به سلطان نمی‌بینند، چون نزدیک به پنجاه ماه است که هیچ آذوقه و تسهیلاتی از حکومت دریافت نکرده‌اند. نظامیان اینجا نیز برای دستیابی به دخل روزانه ناگزیر از رشوه‌خواری هستند. همین عامل نارضایتی مردم را به سر حد انفجار می‌رساند.^۶

1. Ateş, "In the name of caliph and the nation: The sheikh Ubeidullah Rebellion of 1880-81", p. 744.

۲. جلیل، ص ۲۷.

3. *Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK-A, Dosya No: 3, Gömlek No: 4.

۴. نام یکی از استان‌های ترکیه

۵. Zaptieh، نیروی نظامی دولت عثمانی

۶. میرزا عزیز، ص ۲۸.

او همچنین در نامه‌ای دیگر می‌نویسد: «گزارش‌های جدید حاکی از آن است که بهای گندم افزایش یافته و مردم با مشکل گرسنگی مواجه شده‌اند. همچنین یک منبع موثق اطلاع داده است که فرماندار موش^۱ گندم موجود در سیلوها را میان مفتی و قاضی و ثروتمندان شهر تقسیم و هیچ سهمی برای مردم عادی قائل نشده است.»^۲

وضعیت دریافت مالیات نیز در کردستان عثمانی جالب توجه است. به دلیل اینکه دولت عثمانی توانایی پرداخت حقوق نظامیان را نداشت و از طرف استانبول بودجه‌ای برای مأمورین نظامی و مالیاتی ارسال نمی‌شد، محصلین مالیاتی برای حصول معاش روزانه ناگزیر از رشوه‌خواری و طمع‌کاری بودند، به گونه‌ای که در اخذ مالیات میان مردم تفاوت قائل می‌شدند و با ندانم‌کاری هر جا که به نفعشان بود، به میل خود مالیات و سرانه را دریافت می‌کردند. در رونوشت گزارش کنسول ارزروم به سفیر روسیه در استانبول، در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۸۷۲ م (۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۸۹ ق)، درباره وضعیت دریافت مالیات در کردستان عثمانی آمده است: «در مدت سفرم در ولایت ارزروم در روستاها و شهرها توقف کردم. از نزدیک زندگی مردم و مایحتاج زندگی‌شان را دیدم. می‌خواهم تأکید کنم که ملت نه تنها زیر بار مالیات بی‌اندازه و سنگین می‌نالد، بلکه نامرتبی این مالیات و سرانه‌ها نیز به حدی رسیده که برایش تحمل‌پذیر نیست. از اینها هم بدتر شیوه وصول این مالیات‌ها بار دوششان را باز هم سنگین‌تر کرده است. محصلین مالیات به علت نادانی و طمع‌کاری و بی‌رحمی، به میل خود این باج‌ها را وصول می‌کنند.»^۳ مسئله تأسف‌برانگیز این بود که هدف محصلین تنها مال‌اندوزی بود. گذشته از وجدان خود رقیبی نداشتند و هر گونه که درست و به صلاح می‌دیدند رفتار می‌کردند. ملت بیچاره و نادان نیز مجبور بود اطاعت کند.

این شرایط نامساعد باعث می‌شد برخی افراد سرکش عشایر نیز همسو با اقدامات مأمورین نظامی و مالیاتی و در توجیه وضعیت پریشان و آشفته این مناطق به اموال مردم دست‌اندازی و دارایی و مایملک آنها را غارت کنند. سرعسکر عثمانی رضا مطابق تلگرافی که در تاریخ ۲۷ شوال ۱۲۱۴ (۹ مارس ۱۸۸۰ م) از وان دریافت کرده است، درباره چپاولگری طایفه‌های هرکی، که خود شیخ نیز به ناتوانی دولت عثمانی در کنترل آنها اعتراض داشت، می‌گوید: «تلگراف واصله از اردوی چهارم همایونی بیانگر این است که در اطراف اربیل و رواندز بیش از هزار رأس احشام و مقدار زیادی اموال تجاری به یغما رفته است. از آنجا که کثرت طایفه و خشونت مزاجی آنها زبازد است، لازمه تدابیر و اتخاذ اجرای فرمان برای استرداد اموال و احشام به یغمارفته هجوم قوی و متقابل است.»^۴ بدین ترتیب، اوضاع بغرنج منطقه کردستان عثمانی، در

۱. یکی از شهرهای ترکیه

۲. میرزا عزیز، ص ۱۶.

۳. فتح‌الله، ص ۴۸؛ چهلیل، ص ۲۱۵.

سایه حکمرانی ناشایست دولتمردان عثمانی و فشارهای بی‌حد و حصر آنها، مردم را ناراضی و عصبانی کرده بود و تنها یک جرقه کافی بود تا انفجاری بزرگ روی دهد.

در این بین نباید از جنگ روسیه و عثمانی (۱۸۷۷-۱۸۷۸م) نیز غافل شد. دولت عثمانی در سال ۱۸۷۵م (۱۲۹۲ق) با جنگ‌های بالکان روبه‌رو شد. دولت‌های اروپایی هم با توجه به سود و منافع خویش در این جنگ‌ها دخالت می‌کردند. بروز این اتفاقات در غرب باعث شد روسیه و عثمانی مقابل هم قرار بگیرند. عثمانی در حالی که در غرب با این جنگ‌ها دست و پنجه نرم می‌کرد، در شرق نیز درگیر قیام‌های طوایف شد. دولت عثمانی طوایف کرد و رؤسای آنها را در مقابل تحریکات روسیه به سمت خویش جذب و از آنها سرباز جمع‌آوری می‌کرد.^۱ برخی از طوایف کرد با این خواسته عثمانی مخالف بودند و حتی با روسیه مذاکره می‌کردند و به نوعی روسیه را پشتیبان خود می‌دانستند. از طرف دیگر، چون انگلستان قدرت‌گیری روسیه را در این منطقه به ضرر خویش می‌دید، از قیام کردها علیه عثمانی جلوگیری می‌کرد و می‌کوشید بیگ‌های قدرتمند کرد را از منطقه دور نگه دارد. روسیه برای موفقیت خود در منطقه در تلاش بود با کردها ارتباط بگیرد و آنها را به سمت خویش جذب نماید. دولت عثمانی در تاریخ ۱۸۷۷م (۱۲۹۴ق) هنگامی که با روسیه وارد جنگ شد، نیروی نظامی و تسلیحاتی ضعیفی داشت. فرمانده ارتش عثمانی، فایق پاشا، به جای ارتش شش هزار نفری تنها سیصد و هفتاد سرباز داشت که از این تعداد فقط نصفشان مسلح بودند و لباس جنگی داشتند. بیشتر سربازان اسب نداشتند و ارتش تنها یک توپ‌انداز و یک باتلیون کوهی داشت.^۲ بنابراین، دولت عثمانی سران کرد را جمع کرد و از آنها در مقابل روسیه کمک خواست، اما کردها به خاطر کینه‌ای که از عثمانی داشتند به این درخواست جواب مثبت ندادند.

دولت عثمانی برای اینکه کردها به سمت روسیه کشیده نشوند سیاست خود را در قبال آنها تغییر داد. در سال ۱۸۷۷م (۱۲۹۴ق) تا اندازه‌ای دگرگونی در اوضاع رخ داد. موافقت رهبر نامی کرد، شیخ عبیدالله، با مشارکت در جنگ، بسیاری از کردها را به سوی عثمانی جلب نمود. قیام مردم مناطق مختلف کار را بر دولت عثمانی برای جدال با روسیه سخت‌تر کرده بود. در سال ۱۸۷۷-۱۸۷۸م، بعد از جنگ با روسیه، دولت عثمانی هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی دچار انحطاط زیادی شده بود. جنگ علاوه بر اینکه در استان‌های شمال شرقی خرابی‌های بسیاری بر جا گذاشته بود، ریزش و افت جمعیتی و اقتصادی زیادی نیز به بار آورده بود.^۳ مردم منطقه بر اثر شلوغی و التهابات جنگ مورد غصب و غارت زیادی قرار گرفته بودند. دولت عثمانی در دفع این ضررها ناتوان بود و حتی برای بهتر شدن وضعیت

۱. ن. ا. خالفین، *خه بات له ری کوردستاندا، وهرگیر جه لال تهقی* (سلیمانی: چاپخانهٔ راه‌رین، ۱۹۷۱م)، ص ۱۲۱.

2. Mehmet Firat KILIÇ, *Sheikh Ubeydullah's s movement*, In Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree of M.A, (Bilkent University of Ankara, 2003), p. 11.

3. Wadie Jwaide, *Kurt Milliyetçiliğinin Tarihi Kokenleri ve Gelisimi* (Istanbul: İletişim Yayınları, 2012), p. 167.

خویش میزان مالیات‌ها را بالا برد.

در زمستان سال ۱۸۷۸-۱۸۸۰م (۱۲۹۵-۱۲۹۷ق) بخش اعظم ولایت‌های شرقی عثمانی گرفتار گرسنگی شدید بود. دولت عثمانی برای اینکه اوضاع اقتصادی خویش را سامان دهد و بتواند توانایی لازم را برای اصلاح امور دوباره کسب کند، دست به دامان سفرا و کارگزاران انگلیسی شد و از انگلستان کمک خواست. اما نه کوشش و تقلای دولت انگلیس و نه اقدامات هیئت‌های انگلیسی هیچ یک نتوانست وضع اقتصادی نابه‌سامان و درهم‌ریخته عثمانی را اصلاح کند. در مارس سال ۱۸۸۰م، روزنامه‌تایمز خبری از استانبول دریافت کرد که در آن آمده بود: «فقر و گرسنگی در دیاربکر و موصل به کلی گسترش یافته، ساکنان اطراف موصل از همه وسایل زندگی محروم‌اند.»^۱ در نتیجه خشکسالی و نبود غلات، قیمت گندم بسیار بالا رفت. کاربه‌دستان محلی که با نان ملت بازرگانی می‌کردند و در بازار سیاه دست داشتند، سکنه را بیش از پیش لخت کردند و خونشان را مکیدند. «حسن‌پاشا، سردار حکاری، نزدیک به دوازده هزار کیلو گندم و جو در انبار داشت. وی توجهی به تقاضای سکنه نداشت و حاضر نشد این غله را به آنان به وام بدهد. ولی پس از آنکه سبیلش با رشوه بزرگی چرب شد، راضی شد همه این غلات را به قیمتی ارزان به قاچاقچیان بفروشد.»^۲ وضعیت پیش‌آمده به مانند دردی بود که هیچ‌گونه التیامی نداشت و نه دولت و نه کاربه‌دستان عثمانی راهی برای رهایی مردم از این وضعیت نداشتند و همین امر خیزش شورش‌های ضد دولتی را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت.

شکل‌گیری شورش‌های محلی

همان‌طور که اشاره شد، ناتوانی دولت‌های ایران و عثمانی در کنترل مناطق مرزی از یک سو و اوضاع نابه‌سامان این مناطق در سایه تعدیات و اعمال ظالمانه حکام محلی از سوی دیگر باعث شد نوعی خلأ قدرت به وجود آید. رؤسای طوایف و قبایل که تا آن زمان تحت نظر امیران قدرتمند بودند، حال به بی‌قانونی و هرج و مرج دامن می‌زدند. پذیرش شیوخ به‌عنوان رهبران نشان‌دهنده نیازی بود که جامعه کرد برای پر کردن خلأ ناشی از نبود امرا و به‌هم‌ریختگی اوضاع احساس می‌کرد. شیوخ و روحانیون نقش مهمی در هدایت جنبش‌های مردمی داشتند و در خیزش‌های مردم علیه دولت‌های مرکزی با آنها همکاری می‌کردند. مردم نیز به علت نقش مذهبی و موقعیت دینی روحانیون از آنها پیروی می‌کردند. یکی از شورش‌هایی که در سال‌های ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۶م (۱۲۵۸-۱۲۶۲ق) در کردستان عثمانی

۱. جلیل، ص ۲۴.

۲. خورشید پاشا (نسخه خطی)، حدود ایران و عثمانی، تألیف اواخر قرن سیزدهم، مرکز نسخ خطی کتابخانه ملی، ش ۲/۲۱۵۶ الف، ص ۲۱۸.

به سرکردگی کردهای حکاری صورت گرفت، شورش بدرخان بود.^۱ با پیوستن چندین طایفه دیگر، از جمله طایری‌های نستوری و یعقوبی‌ها و کردهای بارزان و ایزدی‌ها، این شورش به منطقه وسیع‌تری کشیده شد. کردهای درسم قیام کرده بودند و دولت عثمانی که مجبور بود در جبهه‌ای دیگر با روسیه نیز به جنگ بپردازد، شکست سنگینی از اینان خورد. در اکتبر ۱۸۷۸م (شوال ۱۲۹۵ق) طوایف موتکی^۲ و رهش کوتان قیام کردند. این قیام از وان و موش و بتلیس شروع و تا حکاری و بوتان و بهدینان کشیده شد. سردسته این قیام‌ها پسران بدرخان به نام‌های حسین و عثمان بودند. دولت عثمانی، برای مقابله با شورشیان، فریق شعبان‌پاشا را با هفت گردان به شهرهای سیرت، دیاربکر، ارزنجان و ارزروم فرستاد. حسین پسر بدرخان موفق شد سپاه عثمانی را در منطقه سیرت شکست دهد و مقداری اسلحه و غلات و حیوانات به‌عنوان غنایم جنگی به دست آورد. با موفقیت حسین در این جنگ عضوهای جدیدی به وی ملحق شدند. اما از سوی دیگر عثمانی نیز تدابیر جدی‌تری در این رابطه اتخاذ کرد. از مناطق مجاور سرباز فرستاده شد و افرادی که دارای مقام و مسئولیت‌های ویژه بودند دوباره منصوب شدند.^۳ این تدابیر اثرگذار بود. کردها ابتدا در منطقه شیرناک شکست خوردند و عثمان مجبور شد به جزیره برود. حسین نیز که در بتلیس موفقیتی به دست نیاورده بود به جزیره آمد. دولت عثمانی حسین را دستگیر و به استانبول تبعید کرد. عثمان هم با قدرت و اقتدار دولت عثمانی رودرو گشت. این شورش سرآغاز شورش ۱۸۸۰م بود.^۴ دولت‌های اروپایی به دولت عثمانی هشدار دادند که بایستی این شورش‌ها را سریعاً سرکوب کند. در نتیجه کردهای منطقه استانبول، موصل، دیاربکر، ازمیر، سیواس و وان به‌شدت سرکوب شدند. این اتفاق خشم مردم را برانگیخت که اثر خود را در حمایت نکردن آنها از اعلام جنگ عثمانی علیه روسیه در سال ۱۸۵۳م نشان داد. دولت عثمانی به دلیل تحت فشار بودن تنها توانست مناطقی را که از روسیه دل خوشی نداشتند، با وعده غنایم جنگی، با نام گروه مجاهدین، به جنگ با روسیه ملحق کند. روسیه هم از سال ۱۸۵۳م (۱۲۹۶ق) با کردهای دولت عثمانی وارد ارتباط تنگاتنگی شده بود و برای وابستگی بیشتر کردها به دولت روسیه، پرنس ورونسوف را با صد هزار لیر به منطقه فرستاد.^۵ از میان کردهای طوایف چمدانلی و میلانی و بزیک چهار نماینده با رفتن به گمرک، حمایت خود را از روسیه اعلام کردند. از

۱. کندال و همکاران، کردها، ترجمه ابراهیم یونسسی (تهران: نشر روزبهان، ۱۳۷۰)، ص ۲۷؛ شیخ محمد مردوخ کردستانی، تاریخ مردوخ (تاریخ کرد و کردستان و توابع) (تهران: نشر کارنگ، ۱۳۸۲)، ص ۵۲۳.

۲. محلی در استان بتلیس ترکیه

3. Çelile ÇELİL, *kurt Halk Tarihinden 13 ilginç Yaprak*, Sipan Yayıncılık (Ankara: 1995), p. 36.

4. Ibid, p. 38.

5. Musa Çadirci, *Tanzimat Döneminde Anadolu Kentlerinin Sosyal ve Ekonomik Yapısı*, Türk Tarih Kurumu, 2. Baskı, (Ankara, 1997), p. 358.

طرف دیگر قاسم و احمد، رهبران طایفه زیلان، با نوشتن نامه‌ای به روسیه به حمایت از او پرداختند.^۱ در مقابل تعدادی از گروه‌های کرد نیز وابستگی خویش را به سلیم‌پاشا اعلام کردند و به سپاه بایزید ملحق شدند. بدین ترتیب، دولت عثمانی که رو به ضعف بود، در سال ۱۸۵۴م (۱۲۷۱ق) دوباره با یک شورش روبه‌رو شد. یزدانشیر با اشغال موصل و بتلیس قیام کرد. دولت عثمانی در سرکوب این قیام کاملاً ناتوان بود. در مارس ۱۸۵۵م (۱۲۷۲ق) کنسول انگلیس در موصل سعی در برقراری صلح بین یزدانشیر و سایر شورشیان و دولت عثمانی داشت. با مغلوب شدن دولت عثمانی در این جنگ، این منطقه بیش از پیش تحت سلطه روسیه قرار گرفت.

در این بیست سال دولت عثمانی با افزایش خشونت علیه کردها سعی در استقرار حاکمیت خویش بر آنها داشت.^۲ این رفتار کردها را شدیداً خشمگین و دشمن دولت کرده بود. دولت عثمانی این شورش‌ها را به‌رغم سختی زیاد سرکوب کرد. دلیل موفقیت دولت در سرکوب این شورش‌ها توانایی و قدرت او نبود، بلکه عواملی همچون ناتوانی کردها در ایجاد اتحاد میان طوایف، عدم حمایت روسیه از کردها به خاطر درگیر بودن در جنگ و عدم حمایت انگلیس و فرانسه از کردهایی که از پشتیبانی روسیه برخوردار بودند در این امر نقش داشت. لازم به ذکر است بیشتر این شورش‌ها با هدف احیای حقوق از دست‌رفته مردم و در دوره‌هایی صورت می‌گرفت که دولت عثمانی استحکام چندانی نداشت و کاملاً تحت فشار بود. بعد از این سرکوب و فشار بود که کردهای عثمانی به طرق مختلف کوشیدند پیام خود را به عبدالحمید دوم برسانند و از او خواهان پشتیبانی و پایان دادن به ظلم و تعدی حاکمان محلی شدند. اما بعد از آنکه جوابی از عبدالحمید دریافت نکردند، تنها مرجعی که می‌توانستند به وی پناه ببرند، شیخ عبیدالله بود.^۳ بدین ترتیب، افراد زیادی گرد او جمع شدند و با پیروی از دستورات و سیاست‌هایش قیامی را برپا کردند که در نوع خود قابل توجه است.

شیخ عبیدالله و رهبری اوضاع

ظهور شیوخ در مقام رهبری سیاسی کردها تنها به خاطر احترامی نبود که در نتیجه مقام دینی نصیب آنها شده بود، بلکه پس از انقراض امرای بزرگ، در میان اشخاص غیرروحانی کسی نبود که نزد مردم از پایگاه اجتماعی و نفوذ کافی بهره‌مند باشد. در واقع می‌توان گفت نیاز جامعه به پر کردن خلأ ناشی از نبود امرا، این امر را اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. رهبران مذهبی از قدرت خود استفاده می‌کردند و کسی نمی‌توانست به منافع آنان دست‌درازی کند. آنها زیر پوشش حفظ آرامش، بسیاری اوقات سلطه خود را

1. Ibid.

2. ÇELİL, p. 23.

بر سکنه نامسلمان تحمیل می کردند و با زورگویی و ستمکاری انواع سرانه را از آنان می گرفتند. علاوه بر این، رهبران آیینی برای افزودن بر دستاوردهای خود، به کمک و پشتیبانی کاربه‌دستان، به آتش اختلافات دینی و ملی در میان سکنه دامن می زدند.^۱

مردم کرد به شیخ عبیدالله و پدرش شیخ طاها، رهبر فرقه نقشبندی، ارادت کامل داشتند.^۲ به نظر می رسد شیخ طاها به تاسی از مشایخ نخستین فرقه نقشبندی، به رغم نزدیکی به دستگاه قدرت که بیشتر به منظور تقویت و قوام فرقه صورت می گرفت، هیچ گاه داعیه سیاسی نداشت.^۳ اما با مرگ وی و جانشینی فرزندش شیخ عبیدالله وضعیت دگرگون شد و شیخ، برخلاف پدر، صرفاً به زندگی صوفیانه دل نبست و برای رسیدن به هدف خود، که چیزی جز برقراری حکومتی مستقل در کردستان نبود، عزم خود را جزم کرد.^۴

شیخ عبیدالله از بزرگترین شیوخ طریقت نقشبندی در عصر خویش بود و این خود عامل مؤثری برای ارتباط گسترده او با صدها ملا و میرزا و خان و رئیس عشیره و اقشار مردم بود تا از نفوذ فزاینده خود برای رسیدن به مقاصد سیاسی بهره گیرد. خانقاه شیخ در نهری، علاوه بر آنکه مرکز ارشاد و طریقت و حلقه اتصال این سازمان بزرگ بود، به بارگاه سیاسی و نظامی جنبش او تبدیل شده بود و شیخ در آنجا با سرشناسان کرد دیدار، مذاکره و مبادله و مباحثه می کرد.^۵

البته لازم است این نکته هم یادآوری شود که دولت‌های بزرگ آن زمان از جمله عثمانی، انگلستان و روسیه که با دخالت مأمورین و مسیونرهای خود در تحولات منطقه خودنمایی می کردند، در شکل‌گیری جنبش کردها بی‌تأثیر نبودند. نویسندگان این پژوهش در مقاله‌ای دیگر این مسئله را بررسی نموده‌اند. ادعای مالکیت ارمنی‌ها بر ایالات شرقی سبب شد اتحاد بی‌نظیر و غیرمنتظره‌ای میان کردها برقرار شود. عبدالحمید دوم این حرکت کردها علیه ارمنی‌ها را اقدامی به نفع دولت عثمانی و عامل ایجاد تعادل در منطقه قلمداد کرد. قرار بود کشورهای اروپایی بر اجرای این اصلاحات نظارت کنند. شیخ مسائل ذکرشده در بالا را دلیل شورش خود اعلام می کرد، ولی یکی از اساسی‌ترین علت‌های شورش کردها که او چندان به ذکر آن نمی‌پرداخت، پذیرش ماده ۶۱ توافقنامه‌ای بود که در سال ۱۸۷۸م بین دولت عثمانی و برلین برقرار شد. تصور حق مالکیت داشتن ارمنی‌ها در کردستان یکی از علت‌های اساسی

1. Ateş, p. 746.

۲. غوریانس، ص ۲۳.

۳. میهن‌دخت معتمدی، نقشی از مولانا خالد نقشبندی و بیرون طریقت/ (تهران: انتشارات پازنگ، ۱۳۶۸)، ص ۵۷؛ خالین، ص ۱۲۱.

۴. کوچرا، ص ۲۷؛ اسدالله زاغیان و همکاران، «تحلیل عملکرد دولت مرکزی و حاکمان محلی آذربایجان در رویارویی با شورش شیخ عبیدالله شمزینی»، پژوهش‌های تاریخی، س ۱۰، ش ۴ (زمستان ۱۳۹۷)، ص ۱۳۲.

۵. مصطفی امین، ص ۱۵۶.

اتحاد کردها و قیام آنها بود.^۱

شیخ در خطبه‌های خویش سعی داشت جامعه کُرد را برای قیام علیه دولت‌های مرکزی آماده سازد. او به مردم خویش اعلام کرد که دیگر نباید ستم دولت‌های ایران و عثمانی را بپذیرند و لازم است خیزشی علیه این دو دولت شکل بگیرد. او ضمن نشان دادن وضعیت کردستان اذعان می‌کند:

حرکات مغایر شرع و وحشیانه و ظالمانه دولت ایران را تحمل نخواهد کرد و اگر حاکمان ایرانی به افکار فاسده خود در قراء و اراضی که از قدیم با دولت ایران مورد منازعه است ادامه دهند، عموم کردستان و عشایر عجم را متفق نموده مورد تاخت و تاز و چپاول خواهند کرد و ترک قریه‌ها و اراضی مورد منازعه را خلاف رضای جهان پادشاه دانسته و اراضی و قریه‌ها را پیشکش حضرت عالی نموده و از حضرت جهانشاهی استرحام نموده‌اند که مسلمین ساکن در حدود را از ظلم و تعدیات دولت ایران رها سازند.^۲

در جایی دیگر از ظلم دولت ایران و سهل‌انگاری کردها چنین شکوه می‌کند:

ظلم و ستم عجم در میان شما زیاد شده است و براساس هوی و هوس با شما رفتار می‌کنند. احکام دین فروگذار می‌شود و عدالتگر کشته و طرفدار حق سرزنش می‌شود... شما از امیران عجم اطاعت کردید. آنها شما را با اتکا به تفسیر جاهلان و ادعای جعلی یاوه‌گویان از کتابی که بدون انحراف است گمراه کردند. در نتیجه از حق دور شدید. ای کردها، چقدر اصل و تبار شما درست و فرع و ترکه شما بیمار و سست است. پدران شما مردانی غیرتمند، اهل شناخت، با دیدگانی منتقد و قلب‌های هوشیار بودند، حال آنکه شما با پیروی از حکومت عجم گمراه و جاهل هستید. شما از یاری کردن حکومت عثمانی در مسائل بیپهوده و سایر مسائل خودداری کردید و بنده عجم و کم‌همت گشتید. خداوند پدران شما را در راه حق و یاری به برادران دینی کمک نمود و شما را در برابر باطل و پیروی از ظالمان خوار نمود... چه بسیار به شما گفتیم در

۱. دولت عثمانی درصدد بود با تحریک عشایر کرد به نفع خویش عمل کند و قسمت‌هایی از امپراتوری‌اش (رومانی، مونتو نگرو و صربستان) را که بعد از معاهده برلین جدا شده بود، با استفاده از کردها، به نوعی برگرداند و همچنین مسئله ارمنیان را با تحریک کردها به جنگ با آنها به نفع خویش به پایان ببرد. عثمانی‌ها از دوران سلطان عبدالعزیز (۱۲۷۷-۱۲۹۳ق) با سیاست توجه به کردها و انعطاف‌پذیری در برابر آنان نه تنها احتمال شورش کردها علیه خود را خنثی کردند، بلکه توانستند کردهای تحت قیادت شیخ عبیدالله را به عاملی مؤثر برای اجرای مقاصد خود بدل سازند. البته لازم به یادآوری است که شیخ کاملاً از نیاز عثمانی به کردها مطلع بود، از این رو نه تنها هیچ گاه مطیع محض سلطان عثمانی نگردید، بلکه کوشید نوعی ارتباط انتفاعی دوجانبه میان خود و سلطان عثمانی ایجاد کند. یکی از مواردی که کردها در نقش عامل اجرایی دولت عثمانی عمل کردند، مسئله قطور بود. محال قطور که عبارت از سی و نه قریه بود و جزء ولایت خوی محسوب می‌شد، از زمان شورش حسن خان سالار در سال ۱۲۶۴ق به تصرف دولت عثمانی درآمد بود. حکومت ایران به منظور استرداد قطور، برخلاف جنگ‌های کریمه که بی‌طرفی اختیار کرده بود، در طی جنگ روس و عثمانی (۱۸۷۷-۱۸۷۸م) جانب روسیه را گرفت. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: خان‌ملک ساسانی، یادبودهای سفارت استانبول، ج ۱ (تهران: انتشارات بابک، ۱۳۳۸)، ص ۹۰؛ گزیده استاد سیاسی ایران و عثمانی، ج ۲ (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹)، ص ۱۴۰-۱۴۱.

2. *Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK -A, Dosya No: 3, Gömlek No: 4.

برابر کسانی که به ما و شما ظلم کردند و در حکومت بر شما ستم کردند، برخیزید که آنها با چیزی غیر از آنچه خداوند نازل کرده است، بر شما حکومت کردند. اما گفتید بر آن توان نداریم و دوست داریم خوش آمد بگوییم بر کسی که ما را نجات دهد و گفتیم ما شما را نجات می‌دهیم. سپس خداوند مراقب ما و شماست. و اگر پیروز شویم حق هر صاحب حقی را به او ببخشیم. پس ما آمدیم و تا آخر نیزه‌ها را در برابر سینه‌هایمان و شمشیرها را در برابر چهره‌هایمان نگه داشتیم.^۱

هزاران کُرد حاضر بودند شیخ عبیدالله را فرستاده جدید یزدان بشمارند و بی‌هیچ تردید از او پیروی کنند. او حتی نزد همسایه‌ها نیز از احترام فراوانی برخوردار بود و با همه آنان ارتباط دوستانه‌ای داشت. به گفته ویلسن، شیخ همواره تأکید می‌کرد که اگر قدرت را به دست گیرد، سایر اقلیت‌ها نیز مانند مسلمانان از حقوق کامل برخوردار خواهند بود.^۲ او برای اینکه اقلیت‌ها و مردم غیر کرد را هم با جنبش خود همراه سازد، رابطه خویش را با آنان گسترش داد. چنانکه برای جلب سکنه ارمنی با نمایندگان کلیسای ارمن ارتباط برقرار کرد. شیخ چندین بار نماینده معتمد خود را نزد رهبر دینی ارمنیان، اریخماندریت اوگانیس وارتاپت در باشقلعه، فرستاد و درخواست ملاقات نمود تا با او درباره وضع مملکت به گفت‌وگو بنشیند. ولی بنا به اعتراف خود اوگانیس، وی هر بار این درخواست شیخ را پشت گوش می‌انداخت و بدین ترتیب ملاقات سر نگرفت.^۳ شیخ به مارشیمون هم متوسل شد و از او دعوت نمود به قیام کرد بییوندد. ولی او نیز جوابی داد که امید سازشی در آن نبود. شکی نیست که شیخ از قدرت و اختیارات فراوانی برخوردار بود. اگر هم به اقلیت‌های ملی و مذهبی کردستان روی می‌آورد بدین خاطر نبود که نقش آنها در میدان مبارزه تعیین کننده بود.

آبوت، کنسول کل انگلیس، طی گزارشی اطلاع یافت که گویا عبیدالله هر روز صدها نفر را می‌بینید. در این گزارش که تاریخ آن ۸ ژوئیه سال ۱۸۸۰م (۳۰ رجب ۱۲۹۷ق) است، آمده: «شخصیت او مانند گذشته نیست. یعنی به مردی نمی‌ماند که قبلاً کاربه‌دستان رسمی عثمانی و ایران دیده بودند. به گفته کسانی که با او دیدار کرده بودند، شیخ مانند یک کاربه‌دست واقعی رفتار می‌کرد.»^۴ مقام شیخ موجب شده بود هزاران کرد از هر سو به او روی بیاورند و پشتیبانی‌اش کنند. عنوان پدر به او داده شده بود و نام او به نشانه دوستی و احترام تبدیل شده بود. مردم با شنیدن نامش با احترام به پا می‌خاستند. کردهای حکاری که از سوی کاربه‌دستان عثمانی چپاول می‌شدند، شیخ عبیدالله را سرداری دادپور و حامی ملت

1. *Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK –ESA, Dosya No: 2, Gömlek No: 71.

۲. چهلیل، ص ۴۱.

۳. همان.

۴. میرزا عزیز، ص ۲۲.

و کاربه‌دستی بی‌نظیر می‌دانستند. یکی از ارمنیان درباره‌ او می‌گوید: «شیخ مرد بسیار خوبی بود. مرد چالاکی بود. از کار کردن خسته نمی‌شد. لطیف و زیرک بود و رفتار و کردار پدرانهای در برابر یتیمان و بیوه‌زنان داشت. کردها از هر سو به شمدینان روی می‌آوردند تا درد غم و سیه‌بختی خود را برای شیخ باز گویند و از او اندرز و وعظ و راهنمایی دینی دریافت دارند.»^۱

بدین ترتیب، کردها احترام فراوانی برای شیخ قائل بودند. بدون تردید یکی از دلایل قیام شیخ را می‌توان خیزش ملی ارمنی‌ها و زمزمه‌های تشکیل دولت مستقل ارمنی با کمک دولت‌های بزرگ دانست. شیخ، قبل از آغاز شورش، در نامه‌ای که به سلطان عبدالحمید می‌نویسد، از این موضوع ابراز نگرانی می‌کند و می‌گوید نباید اجازه داد در سرزمینی که اکثریت آن مسلمانان هستند چنین تشکیلاتی شکل بگیرد.^۲ نامداری و مقام شیخ عبیدالله به جایی رسید که مردم او را پس از سلطان و شریف مکه، مقدس‌ترین شخص میان مسلمانان می‌انگاشتند. شیخ عبیدالله نواحی خود را چنان اداره می‌کرد که به صورت نمونه‌ای ویژه درآمد بود. خود و پسرش از همه‌ کسانی که برای حل مشکلاتشان پیش آنان می‌آمدند پذیرایی می‌کردند و همه‌ ایشان را به یک دیده می‌نگریستند و به هیچ وجه به موقعیت و مقام اجتماعی آنها توجهی نداشتند. البته جنبش شیخ عبیدالله با مخالفت‌های زیادی از سوی دول مختلف همراه بود. ایران و عثمانی هر دو از سوی کشورهای اروپایی به رسمیت شناخته شده بودند و با تبدیل شدن به بخشی از نظام بین‌المللی برای برقراری و حفظ موازنه قدرت در بین قدرت‌های آن عصر دارای جایگاه مهمی بودند. تأثیر ایران و عثمانی در برقراری این موازنه موجب شده بود اروپا بتواند امنیت خود را حفظ کند و در وضعیت غیرجنگی باقی بماند. تلاش هر قدرت اروپایی در جهت اشغال یا تقسیم یکی از این دو دولت و تلاش هر نیروی داخلی برای تجزیه قسمتی از آنها و تشکیل دولتی تازه در منطقه و یا ساقط کردن آنها، موجب تزلزل نظام بین‌المللی و به هم خوردن تعادل و موازنه نیروها، و در نهایت موجب به هم خوردن امنیت اروپا و خطر بروز جنگ می‌شد.^۳ هدف شیخ عبیدالله تجزیه بخشی مهم و بزرگ از سرزمین و جمعیت هر دو این دولت‌ها و تشکیل کشور تازه‌ای بود که حمایت جمعی دولت‌های اروپایی را هم در منطقه داشته باشد و این یعنی تضعیف دو قدرت منطقه و پیدایش قدرت جدیدی که سرنوشتش در منطقه‌ای که میدان شدید رقابت دولت‌های امپریالیستی اروپا بود، معلوم نبود. در نتیجه این استراتژی با استراتژی منطقه‌ای کشورهای بزرگ اروپایی سازگار نبود و همین مسئله باعث شد شیخ عبیدالله و کردها در نهایت نتوانند اهداف خود را عملی سازند.

۱. فتح‌الله، ص ۸۹.

۲. رابرت اولسن، قیام شیخ سعید پیران (کردستان ۱۹۲۵ م)، ترجمه ابراهیم یونسی (تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۷)، ص ۲۵.

۳. مصطفی امین، ص ۱۹۵.

نتیجه‌گیری

جنبش شیخ عبیدالله شَمزینی (۱۲۹۷ق/ ۱۸۸۰م) در دورهٔ ناصرالدین شاه اتفاق افتاد. برخی از منابع دولتی به این جنبش و حرکت کردها به دیدهٔ تحقیر نگریسته و آن را «فتنه» قلمداد کرده‌اند و بدون در نظر گرفتن شرایط بغرنج منطقهٔ کردستان، زمینه‌های شکل‌گیری جنبش شیخ عبیدالله و کردها را در مسائلی از این قبیل جسته‌اند. اما مطابق اسناد ایرانی، عثمانی و انگلیسی موجود، سیاست ضعیف دولت مرکزی ایران و عثمانی در مناطق کردستان و ناتوانی آنها در برقراری امنیت و عدالت از یک سو و تضعیف وضعیت اقتصادی و افزایش مالیات‌های مردمی، با فشاری که ساختار عشیرتی مناطق بر مردم وارد کرده بود، و موقعیت جغرافیایی عشایر منطقه و رفتارهای ظالمانه و چپاولگرانهٔ حکام محلی، از سوی دیگر، از عوامل زیربنایی شکل‌گیری جنبش شیخ بودند. شیخ عبیدالله از این وضعیت به‌خوبی بهره برد و با برقراری عدالت و امنیتی که دولت نتوانسته بود از عهدهٔ آن برآید، اعتماد مردم را جلب کرد. شیخ عبیدالله برای گسترش نفوذ سیاسی خود در سراسر کردستان بسیار تلاش کرد و اهداف و کوشش‌های او برای مبارزه با ولع و طمع دولت عثمانی و ایران در چپاول مناطق مرزی این کشورها سبب شد که فراخوانش برای برپایی جنبشی عظیم و برق‌آسا با حمایت بسیاری از کردها روبه‌رو شود.

کتابنامه

- اختر (روزنامه)، ش ۴۸؛ ش ۴۵، س ۶، ش ۴۲، چاپ استانبول: ۱۲۹۷ق.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن. *روزنامهٔ خاطرات/اعتمادالسلطنه*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰.
- افشار ارومی، علی امیرگونه خان. *تاریخ انقلاب شیخ عبیدالله* کرد، به کوشش کیوان وزیری گرگانی، ارومیه: کیوان وزیری گرگانی، ۱۳۸۳.
- امین‌الدوله، علی‌خان. *خاطرات سیاسی*، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، پیوست چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- اولسن، رابرت. *قیام شیخ سعید پیران (کردستان ۱۹۲۵م)*، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۷.
- ایران* (روزنامه). ش ۴۳۷، س ۱۲۹۸ و ۱۲۹۷، تهران، ج ۳، کتابخانهٔ ملی ایران، ۱۳۷۵.
- برزویی، مجتبی. *اوضاع سیاسی کردستان (از سال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵ق)*، تهران: انتشارات فکر نو، ۱۳۷۸.
- جهلیل، جهلیل. *راپهرینی کورده‌کان سال ۱۸۸۰*، وه‌ر گیر له رووسی‌یه وه دوکتور کاووس قهفتان، به‌عدا: چاپخانهٔ الزمان، ۱۹۸۷م.
- حه‌مه‌باقی، محه‌مه‌د. *شورش شیخ عوبه‌یدولای نه‌هری (۱۸۸۰)* له به‌لگه‌نامه‌ی قاجاری دا، اربیل: چاپخانهٔ وه‌زاره‌تی په‌روه‌ده، ۲۰۰۰م.
- خالفین، ن. ا. *خه بات له ری کوردستاندا، وه‌رگیر جه‌لال ته‌قی، سلیمانی: چاپخانهٔ راپهرین، ۱۹۷۱م.*

خورشید پاشا (نسخه خطی). حدود ایران و عثمانی، تألیف اواخر قرن سیزدهم، مرکز نسخ خطی کتابخانه ملی، ش ۲/۲۱۵۶ الف.

روایت یک سیاح از شورش شیخ عبدالله. تحقیق و تصحیح محمد سلیمانی و حسنعلی فریدونی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۲.

زاغیان، اسدالله و همکاران. «تحلیل عملکرد دولت مرکزی و حاکمان محلی آذربایجان در رویارویی با شورش شیخ عبدالله شمزینی»، پژوهش‌های تاریخی، س ۱۰، ش ۴، زمستان ۱۳۹۷.

ساسانی، خان ملک. یادبودهای سفارت استانبول، ج ۱، تهران: انتشارات بابک، ۱۳۳۸.

شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا، به کوشش عبدالحسین نوایی، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، تهران: بابک، ۱۳۶۱.
طباطبایی مجد، غلامرضا. معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.
غوریانس، اسکندر. قیام شیخ عبدالله شمعدینی در عهد ناصرالدین شاه، به اهتمام عبدالله مردوخ کردستانی، تهران: انتشارات دنیای دانش، ۱۳۵۶.

فتح‌الله، جرجیس. مبثحان علی هامش ثوره الشيخ عبدالله النهری، اربیل: من منشورات ئاراس، ۲۰۱۰م.
فتنه شیخ عبدالله کرد (گزارش‌هایی از وقایع حمله اکراد به صفحات آذربایجان در دوره قاجار). به تصحیح یوسف بیگ

باباپور و مسعود غلامیه، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰.

قربانی اقدم، بهناز. بناب از روزنه تاریخ (برگ‌هایی از وقایع عصر قاجار)، تبریز: نشر نباتی، ۱۳۹۲.

کرزن، جورج ناتانیل. ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
کلهر، محمد. جستاری پیرامون جنبش شیخ عبدالله شمعدینی، تهران: انتشارات پردیس دانش، ۱۳۹۳.

کندال و همکاران. کردها، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر روزبهان، ۱۳۷۰.

کوچرا، کریس. جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۷.

گزارش‌ها و نامه‌های دیوانی و نظامی امیر نظام گروسی. به کوشش ایرج افشار، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۳.

گزیده اسناد ایران و عثمانی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.

مردوخ کردستانی، شیخ محمد. تاریخ مردوخ (تاریخ کرد و کردستان و توابع)، تهران: نشر کارنگ، ۱۳۷۹.

مشایخ فریدونی، آرمیدخت. مسائل مرزی ایران و عراق و تأثیر آن در مناسبات دو کشور، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.

مشاک (روزنامه). ش ۱۶۷، چاپ تفلیس: سال ۱۸۸۰م.

مصطفی امین، نوشیروان. تاریخ سیاسی کردها، ترجمه اسماعیل بختیاری، سلیمانیه: انتشارات بنکه‌ی ژین، ۲۰۰۶م.

معتمدی، مهین دخت. نقشی از مولانا خالد نقشبندی و پیروان طریقت او، تهران: انتشارات پاژنگ، ۱۳۶۸.

میرزا عزیز، جمال. قیام سال ۱۸۸۰ کردستان در اسناد محرمانه بریتانیا، ترجمه بهزاد خوشحالی، همدان: نورعلم، ۱۳۷۹.
والی‌زاده معجزی، محمدرضا. تاریخ لرستان در روزگار قاجار، به کوشش حسین و محمد والی‌زاده، تهران: انتشارات

حروفیه، ۱۳۸۰.

- Ateş, sabri. "Millet ve Halife yolunda şeyh Ubeydullah isyani", *Kurt Tarihi, Haziran- temmuz*, 2013.
- Ateş, Sabri. "In the name of caliph and the nation: The sheikh Ubeidullah Rebellion of 1880-81", *Iranian Studies*, Vol. 47, No. 5, Aug 2014.
- Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK-A, Dosya No: 3, Gömlek No: 4.
- Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK-ASK, Dosya No: 4, Gömlek No: 45.
- Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK-M, Dosya No: 1, Gömlek No: 106.
- Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: DH-TMIK, Dosya No: 56, Gömlek No: 43.
- Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK-HR, Dosya No:5, Gömlek No: 63.
- Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: HR-SYS, Dosya No: 685.
- Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK-ASK, Dosya No: 88, Gömlek No: 76.
- Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK-ESA, Dosya No: 2, Gömlek No: 71.
- Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: Y-PRK-TKM, Dosya No: 9, Gömlek No: 66.
- Başbakanlık Osmanlı Arşivi* (BOA), Fon Kodu: DH-TMIKM, Dosya No: 79, Gömlek No: 12.
- Çadirci, Musa. *Tanzimat Doneminde Anadolu Kentlerinin Sosyal ve Ekonomik Yapısı*, Turk Tarih Kurumu, 2. Baski, Ankara: 1997.
- ÇELİL, Çelile. *kurt Halk Tarihinden 13 ilginç Yaprak*, Sipan Yayıncılık, Ankara: 1995.
- Jwaide, Wadie. *Kurt Milliyetçiliğinin Tarihi Kokenleri ve Gelisimi*, *Istanbul*: iletişim Yayınları, 2012.
- KILIÇ, Mehmet Fırat. *Sheikh Ubeydullah's s movement*, In Partial Fulfilment of the Requirements for the Degree of M.A, Bykent University of Ankara, 2003.
- Sarıkçıoğlu, Melike. *iran arşivlerine göre şeyh Ubeydullah isyani*, *Sosyal Bilimler Dergisi*, Cilt3-Sayı5, Haziran, 2013, p. 4.

بسط مفهوم برابری در ادبیات سیاسی - اجتماعی انقلاب مشروطه ایران با تکیه بر جراید

نوع مقاله: پژوهشی

*تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۷/۷

* تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۱/۲۵

محمد بیطرفان^۱

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

چکیده

انقلاب مشروطیت زمینه‌ساز ورود مفاهیم جدید در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی شد. چون تعداد انگشت‌شماری از شخصیت‌های مطرح دوره قاجار از چند و چون این مفاهیم آگاه بودند، روشنگری و توضیح درباره آنها ضرورت پیدا کرد. مفهوم برابری یکی از چالش‌برانگیزترین پندارهایی بود که به نوعی در آموزه‌های پیشین تردید ایجاد کرد. تا پیش از این، آنچه در ادبیات فقهی بار معنای برابری را به دوش می‌کشید، مفهوم عدالت بود. با این حال، نسبت مشخصی بین معیارهای عدالت و مفهوم برابری وجود نداشت. این مسئله مناقشات بسیاری به‌ویژه بین مشروطه‌خواهان و مشروطه‌خواهان رادیکال ایجاد کرد. بنابراین، تعریف برابری و نسبت آن با عدالت ضرورت یافت. هدف اصلی این جستار بررسی اندیشه، تعاریف و تعبیر کوششگران مشروطه‌طلب از مفهوم برابری از میان مقالات منتشرشده در جراید این دوره است. نگارنده در ضمن بررسی این مفهوم دریافت که منطق مشروطه‌خواهان در تعریف برابری تا اندازه‌ای غلوآمیز و ناشی از فقدان در نظرگیری بافت اجتماعی، اقتضانات زمانه و سواد سیاسی مردم بود، تا جایی که منجر به پریشان‌گویی در نسبت بین برابری و عدالت شد. روش تحقیق در این جستار به صورت توصیفی و تحلیلی است. واژگان کلیدی: برابری، عدالت، فقه، قانون، مشروطیت.

Expanding the Concept of Equality in the Socio-Political Literature of the Iranian Constitutional Revolution, Based on the Study of Newspapers

Mohammad Bitarafan²

2. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran.

Abstract

The constitutional revolution set the stage for introducing new concepts in the socio-political field. Since only a handful of prominent figures of the Qajar period were conscious of the meanings of these concepts, it became necessary to enlighten and explain them. The concept of equality was one of the most challenging notions that called into question earlier teachings. Until then, the meaning of equality in Islamic jurisprudential literature was explained by the concept of justice. Nevertheless, there was no clear relation between the criteria of justice and the concept of equality. This caused a great deal of controversy, especially between Mashroeh Khah (The religious traditionalists) and Mashroteh Khah (The radical constitutionalists). In this way, the definition of equality and its relation to justice became necessary. The principal purpose of this paper is to scrutinize the constitutionalists' ideas, meanings, and interpretations regarding the concept of equality. While examining this concept, the author found that the constitutionalists' logic in defining equality was somewhat exaggerated and was due to the failure to take into account the social context, the circumstances, and the political literacy of the people; to the extent that it led to confusion in the relationship between equality and justice. The research method in this paper is descriptive-analytical.

Keywords: Equality, Justice, Islamic Jurisprudence, Law, Constitutionalism.

- Corresponding Author Email Address: M.bitarafan@khu.ac.ir.
<https://doi.org/10.48308/irhj.2023.103186>
<http://dori.net/dor/20.1001.1.20087357.1402.16.1.7.3>



مقدمه

پیدایش مشروطیت در ایران زمینه مساعدی برای بحث و گفت‌وگو و جدال بر سر مفهوم برابری میان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان به وجود آورد. واقعیت امر این است که پذیرش اقسام گوناگون برابری، نظیر برابری دینی، طبقاتی و جنسیتی و نژادی، می‌توانست به مرور زمان نفوذ مشروطیت را در اجتماعات، گروه‌ها و محافل غیرمسلمانان، دهقانان، دست‌ورزان و زنان گسترش دهد. باور نگارنده بر این است که در این حوزه تأملاتی در اندیشه طبقه متوسط شکل گرفت، ولی جامعه شهری انقلاب مشروطیت ظرفیت و بستر لازم را برای طرح آن نداشت.

تا پیش از انقلاب مشروطیت، مفهوم برابری به‌عنوان تساوی حقوقی، سیاسی، فرهنگی و... همه گروه‌های اجتماعی معنا نداشت و عدالت مبتنی بر قواعد اسلامی یگانه مفهوم کاربردی بود. در واقع، اصلاً بحث برابری مطرح نبود و در تأسیس عدالتخانه نیز هدف احقاق حقوق رعیت بود که ظلم و ستم به ستوه‌اش آورده بود. اما پس از استقرار انقلاب، مسئله برابری که بسترهای نظری آن در غرب پدید آمده بود، در ابعاد وسیعی میان کوششگران مشروطه به‌ویژه در مجلس اول مطرح شد. بنابراین، گذار از لفظ عدالت و طرح مفهوم برابری، روحانیون مشروعه‌خواه و سنت‌گرایان را رویاروی هم قرار داد. میان خود مشروطه‌خواهان نیز نسبت بین عدالت و برابری مشخص نبود و نمی‌توانستند به تعریف متقنی از آن دست یابند.

در تألیفات حوزه مشروطیت به مفهوم برابری کم و بیش اشاره شده است. در مقاله‌های «مفهوم برابری در مقابل قانون در مشروطیت ایران و آلمان ۱۸۴۹»، «مفهوم برابری در مقابل قانون در متمدن قانون اساسی مشروطیت» و «تلقی متفکران عصر مشروطیت از مفهوم برابری» درباره مفهوم برابری در انقلاب مشروطیت به صورت مستقیم پژوهش شده است. در بررسی این آثار، نکاتی نظیر رشته آکادمیک، حوزه مطالعاتی، منابع و استنادات، ابعاد پژوهش و در نهایت نتایج نویسندگان در نظر گرفته شد تا تفاوت آنها با این مقاله مشخص شود. پژوهش پیش رو به دو بخش تقسیم می‌شود. نگارنده در وهله اول تاریخ اندیشه‌ورزی حول مفهوم برابری را بررسی و مقدمات فکری متفکران غرب را در این باب روشن می‌کند. سپس با تکیه بر روزنامه‌ها و متون سیاسی و حقوقی به تعریف و تفسیر، توضیح فلسفی و حقوقی، تأثیر بافت فرهنگی، تبیین مذهبی و فقهی و در نهایت استنباط نسبت بین برابری و عدالت در ادبیات سیاسی مشروطیت می‌پردازد که مطالعات یادشده فاقد این رویکرد و استنادات است. این تحقیق از دل پرسش ذیل برآمده است: مفهوم برابری دستمایه چه تعاریفی در ادبیات سیاسی و حقوقی مشروطیت بود؟

مفهوم برابری در ادبیات اندیشمندان غرب

در دوره مشروطیت تعریف متقنی از نسبت برابری با عدل و قانون وجود نداشت، چنانکه در غرب نیز از قرن‌ها پیش این مسئله دچار فقر تئوریک بود. برای نمونه در نگاه ارسطو بهره‌مندی بیگانگان، بردگان و زنان از حقوق شهروندی خلاف عدالت بود و یا در نگاه ایران باستان اعتدال به معنای حفظ درجات و مراتب اجتماعی تلقی می‌شد. با این مقدمه به سراغ نگاه غرب به این مفهوم از دوران متقدم تا متأخر می‌رویم.

اندیشه برابری، نسبت به دیگر مفاهیم سیاسی و اجتماعی، بخت کمتری برای بحث و نظر در میان متفکران و فیلسوفان داشت. به عبارت دیگر، نظر به اینکه فلاسفه، به‌خصوص فلاسفه یونان، نمی‌توانستند برابری همه را در یک آیین بپذیرند، رویکرد آنان به این مفهوم بخش‌های بسیار محدودی از جامعه را در بر می‌گرفت. نخستین بار پنداره برابری در آرای سوفسطاییان نمایان شد. تصور آنان از برابری در اشعار، نمایشنامه‌ها و مکتوبات فلسفی نمودار شده است. مثلاً نگاه نوین و آرمانگرایانه به مقوله برابری در اندیشه اوریپیدس^۱ از نمایشنامه‌نویسان برجسته یونانی، در یکی از اجراهای وی چنین پدیدار می‌شود؛ آنجا که تسئوس، پادشاه و حامی شهر آتن، می‌گوید: «شهر آزاد است، مردم در ریاست حکومت می‌کنند و انسان فقیر سهم برابری با غنی دارد.» در نمایشنامه دیگری به نام *زنان فنیقی*^۲ این مسئله به‌طور واضح‌تری تجلی می‌یابد.^۳ آنتیفون^۴ نویسنده شهیر سوفسطایی، موضوع نجیب‌زادگی و نژاد برتر را به چالش می‌کشد:

نجیب‌زادگانی را احترام می‌گذاریم و تحسین می‌کنیم [ولی در مقابل] کسانی که از خانواده‌های محقر هستند نه احترام می‌گذاریم و نه تحسین می‌کنیم. چنانکه با یکدیگر شبیه بربرها رفتار می‌کنیم. نظر به اینکه به‌طور طبیعی همه، بربرها و یونانی‌ها، از همه جهات همانند خلق می‌شویم، می‌تواند از منظر تمام کاستی‌هایی که انسان‌ها دارند دیده شود. [زیرا] هیچ کدام به‌عنوان بربر یا یونانی [از قبل] مشخص نمی‌شویم؛ برای اینکه همه [به صورت یکسان] هوا را با دهان و بینی‌هایمان استنشاق می‌کنیم و غذا را با دستان خویش می‌خوریم...^۵

منطق این گفتار شاید عجیب به نظر برسد. اما این مسئله احتمالاً به دلیل پاره پاره بودن متن اصلی باشد که بعداً به هم پیوسته شده است. با این حال، آنتیفون باور داشت میان نجیب‌زادگی و تهی‌دستی و بین

1. Euripides

2. The Phoenician Women

3. David Gauthier, *The Logic of Leviathan* (London: Clarendon press, 1969), p. 151.

4. Antiphon

5. Gauthier, pp. 152-153.

نژادهای مختلف در طبیعت تمایز ذاتی وجود ندارد. سوفسطایی برجسته دیگری که به تمایز براساس تولد بشر اعتراض داشت، لیکفرون^۱ بود.^۲

با تمام تلاش‌های سوفسطایی‌ها برای بیدار کردن جامعه ییگارشسی، مخالفت فلاسفه بزرگی نظیر افلاطون کوشش‌های آنان را بر باد داد. البته چنانکه منوچهر صانعی اشاره می‌کند، افلاطون در رساله جمهور به برابری زن با مرد اشاره کرده است، با این تفاوت که فهم برابری در نظر افلاطون صرفاً در گفتمان طبقه حاکمان و اشراف قابل تعریف بود.^۳ به‌طور کلی اعتقاد بر این است که موضع افلاطون در قبال برابری به‌صراحت نخبه‌گرا و پدرسالارانه است، موضعی که به‌وضوح در کتاب جمهور در ایده فیلسوف پادشاه متولد شد. این باور نیز با این مفهوم کلی او که افراد براساس استعدادها و توانایی‌هایشان با هم متفاوت هستند، تقویت می‌شود و اینکه در حکومت کاملاً منظم، این اختلافات دقیقاً در توزیع صریحی از قدرت و موقعیت منعکس می‌شود تا آنجا که در نظم سیاسی به‌راستی ایده‌آل، استعدادها و توزیع (نا)برابر آنها کاملاً مطابقت دارند.^۴

رواقیون دیگر مکتب مهمی بودند که تا حدودی اندیشه برابری را توسعه دادند، ولی دو عامل باعث شکست و نافرجامی آنان شد: الف) مخالفت فیلسوفان سقراطی نظیر افلاطون و ارسطو، تا جایی که ارسطو اعتقاد داشت که طبیعت برخی از افراد را برده آفریده است، ب) ظهور مسیحیت که با نگاه ایدئولوژیک و تقسیم‌بندی جامعه و مردم، یافته‌های آنان را بر باد داد.^۵ در سال ۱۹۱۱ آرنولد در اثر خویش درباره رواقی‌گری رومی^۶ اعتقاد داشت که برابری مردان و زنان، اگرچه در آن زمان ظاهراً متناقض بود، رواقیون ابتدایی به‌طور کلی آن را پذیرفته بودند و به صورت اصول عملی در خانواده‌های آنان اعمال می‌شد. از نگاه رواقیون، طبیعت انسان بر تساوی مرد و زن تأکید داشت.^۷

به هر حال، پس از ستردن اندیشه‌های رواقیون در دوره حاکمیت مسیحیت، رویش دوباره اندیشه برابری به دوره پس از رنسانس و شکل‌گیری مکاتبی نظیر اومانیزم باز می‌گردد. از قرون ۱۷ و ۱۸ باورهای برابرخواهانه دوباره در اندیشه و گفتار اندیشمندان و اجتماع نمود یافت. پیش از آن صحبت از برابری بیشتر با نگاه براندازانه به حاکمیت بود و نه با هدف توجه به ماهیت انسان. چنانکه پس از طرح این پندار، حاکمان اقتدارگرای اروپایی قرن ۱۸ با احتیاط با این مسئله برخورد کردند و حتی در جامعه خود

1. Lycophron

2. Gauthier, pp. 152-153.

۳. منوچهر صانعی دره‌بیدی، «برابری (تساوی) در حقوق بشر و پیشینه تاریخی آن»، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۳۹-۴۰ (۱۳۸۲)، ص ۴.

4. Roger L. Huard, *Plato's Political Philosophy: The Cave* (New York: Algora Publishing, 2007), p. 55.

۵. صانعی دره‌بیدی، ص ۸۷، ۹۱-۹۲.

6. Roman Stoicism

7. C. E. Manning, "Seneca and the Stoics on the Equality of the Sexes", *Mnemosyne*, Fourth Series, Vol. 26, Fasc. 2 (1973), p. 170.

را طرفدار آن نشان دادند.^۱ مشهورترین اندیشمندانی که در قرن ۱۷ و ۱۸ به مسئله برابری پرداختند، به ترتیب توماس هابز، رنه دکارت، جان لاک، ایمانوئل کانت و ژان ژاک روسو بودند. برابری از منظر هابز از دیدگاه طبیعت‌گرایی ذات انسان و تعمیم تجربی آن مشتق شده است که به آسیب‌پذیری برابر مردم در کشاکش و تنازع برای بقا در وضع طبیعی اشاره دارد؛^۲ بدین معنا که او، با نگاهی آمپریک به وضع طبیعی، استمرار بقا و حیات را موضوع برابری تنازع انسان می‌داند. به نظر می‌رسد این ایده مختص به خود هابز باشد، چرا که اندیشمندان بعدی نگاه او را نپذیرفتند. در اندیشه متفکران بعدی، به ایده‌پردازی رنه دکارت برمی‌خوریم. دکارت ابتدا مسئله برابری را در ماهیت عقل انسان به کار می‌برد. به این معنا که از نظر او همه افراد دارای عقل و خرد یکسان هستند و تنها تفاوت در روش کاربرد آن است. او با این اندیشه به ستیز با آموزه‌های کلیسا برخاست. بعد از او جان لاک به شدت از مسئله برابری عقل دکارت تأثیر پذیرفت.^۳ کانت، برخلاف اندیشمندان قبلی که طبیعت را یکی از معیارهای سنجش برابری ارزیابی می‌کردند، برابری انسان را مبتنی بر حقیقت طبیعی ندانست، بلکه بر حقیقت عقل و برابری افراد به‌عنوان سوژه‌های عاقل تأکید کرد.^۴ در واقع نفس طبیعت در اندیشه کانت حذف شد و فقط خرد محض جای آن را گرفت.

در مقابل اندیشه‌های یادشده، به نظر نگارنده، تکامل بحث برابری در خرد ژان ژاک روسو تبلور یافت. او در رساله‌ای به نام منشأ عدم مساوات، به جای ریشه‌های فلسفی، حقوقی و حقیقی مسئله برابری، به بررسی رویکرد تاریخی، جامعه‌شناختی و فلسفی عدم مساوات پرداخت. او در تبیین بحث خویش، دو گونه عدم مساوات را مطرح کرد: الف) طبیعی یا جسمانی، ب) معنوی و سیاسی.^۵

مفهوم برابری در انقلاب مشروطیت ایران

طرح مسئله برابری در دوره مشروطه به پیش از توشیح قانون اساسی در ۱۴ ذیقعد ۱۳۲۴ باز می‌گردد؛ یعنی زمانی که هنوز مباحث و مناقشه‌ها حول محور متمم قانون اساسی آغاز نشده بود. در روزنامه‌های آن زمان از این مسئله صحبت می‌شود. *حبل‌المتین* کلکته با اغراق فراوان ادعا کرد که با استعانت از این مفهوم می‌توان مسیر ۵۰ ساله را در ۱۰ سال طی کرد و در زمان اندکی در حلقه «ملل و دول متمدنه»

1. Robert Alan Dahl, *on political equality* (Connecticut: Yale University Press, 2007), p. 1.

2. David Heyd, *Kant's Practical Philosophy Reconsidered: Papers presented at the Seventh Jerusalem Philosophical Encounter, December 1986*, Edited by Yirmiyahu Yovel (Berlin: Springer Science and Business Media, 2013), p. 209.

۳. صناعی دره‌بیدی، ص ۸۷، ۹۲-۹۴.

4. Heyd, p. 209.

۵. ژان ژاک روسو، منشأ عدم مساوات در میان مردم، ترجمه سیروس ذکا (بی‌جا: کتابفروشی سپهر، بی‌تا)، ص ۱۱.

قرار گرفت.^۱ روزنامه امید نیز نبود برابری را به دوری از شاهراه تمدن تشبیه کرد.^۲ نشریه‌ای دیگر هدف و غایت مفهوم برابری را تساوی همه افراد در «حقوق» و «سیاست» در مقابل قانون دانست، چنانکه برتری و تفاوت صرفاً در «احترامات» و نه در «احکامات» جایز است.^۳ شناخت و کاربست این مفهوم «اولین تکلیف» توده مردم دانسته شد^۴ و بسط آن «حافظ شرافت» قومی و «عزت ملیه» ایرانیان به شمار رفت. بنابراین، کاربست برابری در عرصه اجتماعی مصداق «نیک‌بختی»^۵ و روح «عصر حاضر» و مبنای استوار «آسایش بشری»^۶ تلقی گردید و بالعکس فقدان آن مساوی نیستی و اضمحلال^۷ تعبیر شد. از طرف دیگر، شخصی به نام حاجی محمدعلی حریری تبریزی که استقلال «مملکت»، انتظام امور «عسکریه» و «مالیه»، تولید ثروت و امنیت فراگیر را بسته به قانون «مساوات» تلقی می‌کرد، در این باره نوشت: «... قانون مساوات است که موجب اتحاد و یگانگی دولت و ملت و باعث استقلال و ترقی وطن می‌باشد.»^۸ و با وجود نابرابری و حاکم ظالم بساط ظلم برچیده نمی‌شود و مسیر توسعه گسترش نمی‌یابد.^۹ فکر برابری در یکی از نسخه‌های حقوقی دوره مشروطیت چنین آمده است:

همه کس در محاکمات و نزد قانون باید برابر باشد و میان رئیس و مرئوس، اعلی و ادنی، استاد و شاگرد، غنی و فقیر، خارجه و داخله هیچ فرقی و تفاوتی نباشد. همه کس باید بداند که تا از او یک عمل زشت و مخالف قانون وطن صادر نشده، هیچ کس حتی حاکم شهر هم به او حق هیچ‌گونه اذیت و تعدی ندارد و هر گاه از کسی یک گناه صادر شد و یا اینکه به دیگری ظلم نمود، فی‌الفور به جزای خود خواهد رسید.^{۱۰}

بافت اجتماعی و تعابیر چندگانه

واژه «مقدس» مساوات و برابری پیش از اینکه وارد ایران شود، در «عالم مدنیت» و سرزمین‌های «متمدن» بالیده و از سابقه فرهنگی برخوردار بود، اما در هر ساختاری، مانند جمهوری یا مشروطه، با توجه به ماهیت آن کاربردی متفاوت داشت. نویسنده روزنامه *حبل‌المتین* تفاوت برابری را در حکومت جمهوری و مشروطه بر این اساس قرار داده بود که در اولی اساس حکومت در نسبت بین دولت و ملت

۱. *حبل‌المتین* (کلکته)، س ۱۴، ش ۱۶ (۲ شوال ۱۳۲۴)، ص ۱۷.

۲. *امید*، س ۱، ش ۶ (۲۱ شوال ۱۳۲۴)، ص ۱.

۳. *اتحاد* (تهران)، س ۱، ش ۱ (۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۵)، ص ۴؛ نیز بنگرید به: *حبل‌المتین* (تهران)، س ۱، ش ۹۳ (رجب ۱۳۲۵)، ص ۲.

۴. همان، ش ۶۰ (۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۵)، ص ۴.

۵. همان، ش ۵۷ (۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۵)، ص ۴.

۶. *صور اسرافیل*، س ۱، ش ۲۲ (۲۹ ذیحجه ۱۳۲۵)، ص ۲.

۷. *حبل‌المتین* (تهران)، س ۱، ش ۵۷ (۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۵)، ص ۴.

۸. *حبل‌المتین* (کلکته)، س ۱۵، ش ۵ (۹ رجب ۱۳۲۵)، ص ۱۱-۱۲.

۹. *حبل‌المتین* (تهران)، س ۱، ش ۶۴ (۲۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۵)، ص ۴.

۱۰. میرزا اسماعیل خان ابراهیم‌زاده تبریزی، (۱۳۲۵ق)، چند کلمه درباره محاکمات عدلیه و پلیس (تفلیس: بی‌نا، ۱۳۲۵ق)، ص ۶.

و در دومی در بعضی از «مواد عمومیه» تعریف می‌شود. نکته مهم این بود که مسئولیت محافظت از این دستاورد، به صورت برابر، بر عهده تمام آحاد جامعه و دولت گذاشته شده بود. روزنامه یادشده این مسئله را با وظیفه شرعی امر به معروف و نهی از منکر پیوند می‌زد و عموم را مکلف به اجرای آن می‌دانست: واضح‌تر عرض می‌کنم همان تکلیفی که وزاری دولت و رؤسای ملک و ملت در نگاهداری احکام حقوق و شرایط حقوقیه دارند همان تکلیف را ادنی رعیت و یک پیلهور و پینه‌دوزی هم دارند. فرقی که دارد این است که ظهور آثار این تکلیف از هر کسی به اقتضای مقام خود تواند بود. پس می‌توان گفت مساوات جان عدل و عدالت و شرایط تمدن و انسانیت و اساس امر معاش و معاد دیدار رفاه و امنیت بلاد و عباد است.^۱

نگارنده حبل‌المتین شرط برپایی عدل و مساوات را در سه مقوله جست‌وجو می‌کرد: الف) تأسیس مجلس شورای ملی، ب) احداث و تکوین عدالتخانه با نظارت مجلس و عموم ملت، ج) انتخاب افراد شایسته، صالح و دانشمند برای عضویت در عدالتخانه.^۲

از تقسیم‌بندی فوق که بگذریم، هیچ‌گاه در علوم مربوط به انسان یک نظر و معنای مشترک در خلق و توضیح مفاهیم وجود ندارد. در واقع سطح مطالعات و کنش فکری اندیشمند در خلق معنای متفاوت برای یک مفهوم مؤثر است. از این رو، چند معنی بودن مفاهیم در پهنه اجتماعی بازخوردهای بسیاری دارد. در این زمان نیز اغلب مردم خواهان تعبیر و تفسیر شفاف مفاهیم بودند، به نحوی که از روزنامه مساوات به دلیل کاربرد تعبیرهای دوگانه در تعریف مفهوم برابری انتقاد شد. مخاطبان خواستار معنی دقیق بودند، تا جایی که هر مفهوم «دو معنی» ندهد.^۳ گزارش‌های بسیاری ثبت شده است که نشان می‌دهد از فهم سیاسی مفهوم برابری برداشت‌های سودجویانه و یا تقلیل‌گرایانه بسیاری می‌شد. در خلال گزارشی می‌خوانیم که نویسنده با انتقاد از ترویج مفاهیم بدون پشتوانه فکری، صرف فراهم کردن بسترهای سیاسی نوین را عامل انتقال آگاهی‌های جدید نمی‌داند. او اعتقاد دارد با طرح مفاهیم بدون توجیه آنان نزد مردم، فقط برداشت‌های نادرست اشاعه پیدا می‌کند. چنانکه درخصوص مطالعه‌ای موردی درباره کرمان می‌نویسد: «چنانچه یک نفر واعظ بدون غرض معنی مساوات را این‌جور ترجمه می‌کرد که "چرا باید من غنی باشم و دیگری فقیر" گویا احیای قانون مزدک را می‌نمود.» او در ضمن از کسانی که ایران را با فرانسه مقایسه می‌کنند، خرده می‌گیرد.^۴ به هر حال از منظر نویسنده مساوات،

۱. حبل‌المتین (تهران)، س ۱، ش ۱۳۷ (۲ رمضان ۱۳۲۵)، ص ۲-۳.

۲. همان.

۳. مساوات، س ۱، ش ۷ (۲۷ شوال ۱۳۲۵)، ص ۹-۱۰.

۴. حبل‌المتین (کلکته)، س ۱۵، ش ۴۰ (۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶)، ص ۹.

الفاظ «ذو احتمالین» در ادب فارسی فراوان است. او به منظور تشریح ژرف این مسئله، چهار مثال می‌آورد: الف) واژه «جناب» که در دو معنی «جناب» و «چهار چوبه در» به کار می‌رود، ب) عبارت «لا إله إلا الله» که به قول مساوات «هزارها احتمال در ترکیب و معنی و تقدیر» آن داده‌اند، ج) کلمه «خر» که در معنی بزرگ نیز استفاده می‌شود، چنانکه شاعر گفته «خر بطی دیدم که در خر خانه (یعنی مرغابی بزرگ در خانه بزرگ)» دیدم و در نهایت د) واژه «الاغ» که در لغت به معنی «تیز روند» است و به حیوان «بی‌آزار» نیز گفته می‌شود. او با طرح نمونه‌های فوق نتیجه می‌گیرد که معانی واژگان را نمی‌توان برحسب درخواست اشخاص از «کتب لغت» حذف کرد و در نبود «آکادمی» وضع و تنسیق ادب فارسی، وجود و استعمال تعابیر و معانی چندگانه گریزناپذیر است.^۱

گذشته از وجه ساده و بی‌تکلف توضیح مساوات، واقعیت امر این است که چندگانگی معانی کلمات منوط به هدف، کارکرد و ساختار کلمات در بستر تاریخی است. در هر فرهنگی کلماتی که دارای چندگانگی معنی هستند در گفتارهای روزانه و با تکیه‌های ساختاری و فرهنگی قابل شناخت‌اند. حال شما تصور کنید اصطلاح‌هایی که در ساختار زبانی و فرهنگی خارج از یک جامعه ساخته و با بار معانی متفاوتی وارد فرهنگ و ساختار زبانی دیگر می‌شوند، چه تعابیر و یا کارکردی می‌توانند داشته باشند؟ تحقیقات زیادی در این زمینه صورت گرفته است. به نظر زبان‌شناسانی که به زبان در بستر فرهنگ اعتقاد دارند، زبان دانشی از قواعد، اصول، راه‌های بیان و انجام چیزها با مفاهیم، کلمات و جملات است.^۲ با این تفسیر، زبان جدای از فرهنگ تعریف نمی‌شود. زبان مجموع میراث اجتماعی از آداب و رسوم و عقاید است که بافت زندگی انسان‌ها را تعیین می‌کند. زبان، در یک معنا، «کلیدی به گذشته فرهنگی یک جامعه» است.^۳ از این رو امکان فهم یا درک فردی بدون دانش آن وجود ندارد.^۴ طبق این رویکرد، مفهیمی که در گفتار سیاسی ایران ترویج شد، از سه ساختار پیروی می‌کرد: الف) ترجمه در بافت لغت و به اصطلاح مسئله ساختمند آن، ب) براساس آداب، سنن و مذهب و ج) تعریف جدید بر محور ساخت غربی. این سه رویکرد تقابل اصلی را در انقلاب مشروطیت ایجاد کرد.

توضیح حقوقی

سردبیر روزنامه آزاد برای توضیح مسئله فکری خویش از مفهوم حقوقی «مساوات مدنی» کمک می‌گیرد. او در هر شماره یکی از فصول هفده‌گانه مشروطیت را، براساس تقسیم‌بندی خود، باز می‌نماید و بر این

۱. مساوات، س ۱، ش ۷ (۲۷ شوال ۱۳۲۵)، ص ۹-۱۰.

2. R. Wardhaugh, *An Introduction to Sociolinguistics*, Fourth Ed. (Oxford: Blackwell Publishers: 2002), p. 2.

3. Edward Sapir, *Culture, Language and Personality* (California: University of California Press, 1970), p. 207.

4. Wardhaugh, p. 220.

مبنا، مراتب اجتماعی را به سه دسته تقسیم می‌کند: اعیان، روحانیون و رعیت. توضیح آنکه، معیشت دو طبقه نخست از کیسه دسته سوم تأمین می‌شود. بر پایه توزیع قدرت در گروه‌های اجتماعی عصر قاجار، هر کدام از این طبقات «امتیازات علیحده» داشتند که برخلاف آیین و هنجارهای دین اسلام و شیوه و قاعده محمدی تکوین یافته بود. تحلیلگر روزنامه برای اثبات «وجود احترام مساوات مدنی» روایتی از حضرت محمد می‌آورد و دلایل عقلی و شرعی این امر را ذکر می‌کند. *آزاد* مساوات مدنی را در چند اصل برمی‌شمرد: الف) استخدام همه در «دوایر دولتی» در صورت «اهلیت»، ب) پرداخت مالیات برحسب ثروت و ج) نبود امتیازات طبقات اجتماعی. او رعایت این مؤلفه‌ها را موجب تقویت اقتصاد ملی و به تبع آن استقلال سیاسی می‌داند و تدوam حیات سیاسی و اجتماعی ایران را وابسته به آن ارزیابی می‌کند.^۱

نویسنده نشریه *آزاد* از «مساوات مدنی» سخن می‌گوید. اما در ادبیات محمدعلی تهرانی صاحب رساله «ندای اسلام در اثبات مشروطیت سلطنت به قانون شریعت» و میرزا رضاخان مدبرالممالک هرنندی، سردبیر روزنامه تمدن، مبنای فهم سیاسی - اجتماعی از برابری در اصطلاح «حقوق نوعی» و «مساوات نوعی» بازتاب می‌یابد، با این تفاوت که تهرانی در برابر حقوق نوعی، «حقوق شخصی» را نیز مطرح می‌کند. تعریف حقوق نوعی با مساوات نوعی تفاوت ندارد، وجه تمایز در حقوق شخصی است. در واقع تهرانی برای اشخاصی که در علم، جانبازی در راه کشور و... سرآمد هستند، امتیاز خاصی را لحاظ می‌کند:

... و حقوق شخصی آن است که هر که دارای مالی است، یا کمالی و صاحب درجه و فضلی، مال او محفوظ و مرتبه و حد او منظور بوده باشد و برحسب آن کمال محترم و صاحب جلال. چنانچه این آیه به ما نشان می‌دهد: «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» عالم و جاهل در یک درجه و مقام نیستند؛ عالم را مقامی رفیع که جاهل به هیچ قوه نتواند که بدان جایگاه قدمی گذارد و چنانچه آیه دیگر به ما نشان می‌دهد: «فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا» اشخاصی که در راه حق و اجرای قوانین اسلام «مجلس شورای ملی» به جان و مال و لسان مجاهده می‌کنند با مخالفین، برتری دارند از کسانی که در گوشه خانه‌ها نشسته و در را بر روی خود بسته‌اند.^۲

بنابراین، تهرانی با استناد به آیات ۹ و ۹۵ سوره زمر و نساء، امتیازهای شخصی را به نوعی از اصل برابری جدا می‌کند و معتقد است باید برتری افراد را برحسب فضیلت آنان در جامعه تصدیق نمود. گذشته از این مسئله، حقوق نوعی و مساوات نوعی تعریف مشترک دارند. مدبرالممالک هرنندی در توضیح اصطلاح

۱. *آزاد*، س ۱، ش ۴ (۲۵ محرم ۱۳۲۵)، ص ۲.

۲. رسایل مشروطیت: مشروطه به روایت موافقان و مخالفان، به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، ج ۱ (تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۰)، ص ۶۵۲-۶۵۳.

مساوات نوعی، تساوی سلطان با ادنی بشر را بدون وابستگی‌های مراتب اجتماعی تعریف می‌کند و آن را موجب ثبات و تقویت مشروطیت می‌داند:

معنی مساوات نوعی این است که تمام افراد یک ملت مشروطه از سلطان گرفته تا ادنی رعیت عالم و جاهل، فقیر و غنی، شریف و ضعیف، مرد و زن، بزرگ و کوچک، تماماً صرف نظر از شئون ظاهراً شخصی نموده، خود را در یک طراز و در یک خط ببیند تا اینکه زبردستان نسبت به زبردستان به فرمان موتوا قبل ان تموتو که آن نیز از واجبات مشروطیت است عمل کرده باشند و البته در چنین حال بدیهی است آنچه را که به خود نمی‌پسندند به دیگران روا نخواهند داشت و این مساوات نوعی مایه استحکام مشروطیت ما خواهد شد...^۱

تعریف آزاد از «مساوات مدنی» با تعریف تمدن از «مساوات نوعی» در شمول و دایره نگرش متفاوت است، به این معنا که تعریف تمدن در زیرمجموعه تعریف آزاد قرار می‌گیرد؛ آزاد مباحث اقتصادی، قضایی و اجتماعی را به تفکیک و با دقت خاصی مطرح می‌کند. تفاوت دیگر این است که نگرش اول مبنای حقوقی دارد، اما اساس مساوات نوعی مشخص نیست. به عبارت دیگر، نویسنده منظور خود را از پیوند «مساوات» و «نوع» مشخص نکرده است. با این احوال از توضیح او چنین برمی‌آید که مقصودش تساوی بشر در حوزه عمومی است.

تفسیر فقهی

گذشته از تعریف حقوقی مفاهیم، در نگاه گفتمان مدرن، برابری ذات دین معرفی شده است. برای مثال، سید جمال واعظ در تعبیر و تعریف معنی مساوات به آیات و احادیث نبوی رجوع می‌کند. او حتی بر این نکته تأکید می‌کند که قصد دارد مساوات را براساس آیات الهی تفسیر کند تا «خیال» نشود «این یک لفظ تازه» است. به باور او، دین اسلام بیش از سایر ادیان به مسئله برابری و مساوات پای فشرده است. او مساوات را در زبان فارسی به معنای برابری ترجمه می‌کند، به این تعبیر که خداوند تمام ابنای بشر را در اجرای «وظایف و تکالیف دینی» و اجرای «قوانین شرع» یکسان و هم‌وزن قرار داده است. سید جمال شمار آیات الهی و احادیث نبوی که به برابری اشاره دارند بسیار می‌داند و صرفاً برای توضیح و تفسیر به ۴ آیه و حدیث استناد می‌کند: ۱. سوره کهف آیه ۱۱۰: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» به این معنا که بگو به مردم ای پیغمبر که همانا من بشری همچون شمایم؛ چنانکه هر چه بر شما واجب و حرام باشد بر من نیز همان حکم جاری است، ۲. حدیث نبوی از پیامبر اکرم: «حکمی علی الواحد حکمی علی الجماع» به این معنا که هر حکمی که من می‌کنم بر جمیع می‌کنم، ۳. حدیثی از حضرت علی (ع):

۱. تمدن، س ۱، ش ۱۸ (۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵)، ص ۳.

«و الله ما امرتكم بشيء الا و قد ائتمرت به قبلکم و لا نهیت عن شيء الا و قد انتهیت عنه قبلکم» به این معنا که به ذات احدیت سوگند می‌خورم من شما را به چیزی امر نکردم مگر اینکه خود پیش از شما به آن عمل کردم و شما را از چیزی نهی نکردم مگر اینکه قبل از شما تارک آن بودم، ۴. سوره زمر آیه ۶۵: «و لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» به این معنا که قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است. اگر شرک ورزی حتماً کدورت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد.^۱ سید جمال از این آیه نتیجه می‌گیرد که حکم خدا در حق هر کسی که شرک بیاورد مساوی خواهد بود و فرقی بین پیغمبر و غیر پیغمبر نیست. این آیه زمانی نازل شد که پیغمبر بر سر منبر فرمود هر کس دزدی کند دستش را قطع خواهند کرد، اگرچه دخترم فاطمه زهرا باشد؛ این سخن باعث دلشکستگی حضرت فاطمه شد.^۲ سید جمال با توضیح و تشریح آیات و روایات به دنبال این است که نشان دهد خدا همه را به یک نوع می‌نگرد و جاه، مقام و رتبه در نگاه خدا ارزشی ندارد. به واقع روی سخن او به طبقات بالای اجتماعی از جمله دربار و اشراف است که در مقابل مسئله برابری مقاومت نشان می‌دادند.

تفسیر دینی محمدرضا شیرازی، مدیر مسئول روزنامه رادیکال مساوات، بر پایه همتایی طبقات صنفی ممتاز و پست مردم و ضدیت با امتیازات و تمایزهای «امرا، اعیان و روحانیون» است.^۳ او، براساس آیه ۶۴ سوره آل عمران، برابری را واژه‌ای «آسمانی» و از طرف خداوند می‌داند که بر قلب انبیا و حکما نازل شده است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً» بدین معنا که بگو ای اهل کتاب، بیاید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم. به گفته او، موعد نزول این «مهمان عزیز آسمانی» زمانی بود که «اخلاق رذیله» و «عادات وحشیه» در نهاد انسان‌ها درونی و «انسانیت» از صفحه عالم محو و نفوس عالم به دو قسمت «خداوندان جور و اعتساف» و «ستمدیدگان بی‌پناه» تقسیم شده بود. شیرازی «خداپرستی» و «حقوق‌شناسی» را به ترتیب در حکم «کیمیا» و «عنقا» فرض می‌کند، چنانکه هدف پیامبر اسلام را نابودی خدایان دروغین و آزادی از بندگی در برابر غیر خداوند می‌داند. او در تعریف معنای بندگی و مصادیق آن در ایران، خضوع و رکوع در برابر ارباب را به ثروت و مقام او پیوند می‌زند و البته از عادت باطنی ایرانی‌ها پرده برمی‌دارد:

... مثلاً فلان فراش درب خانه حضرت اقدس ایستاده وقتی که آقا از اندرون بیرون می‌آیند آن فراش بیچاره به رکوع رفته تعظیم می‌کند. چرا؟ برای آنکه قضای حاجت خود را از حضرت

۱. الجمال، س ۱، ش ۲ (۵ صفر ۱۳۲۵)، ص ۱-۳.

۲. همان.

۳. مساوات، س ۱، ش ۱ (۵ رمضان ۱۳۲۵)، ص ۳.

قدس می‌داند. پس آن حرکتی که از فراش سر زده عبادت و بندگی اوست... اما وقتی که به نظر دقت تأمل نمایید و حضرت اقدس را از روی قواعد (آناتومی) و (شیمی) تجزیه و تشریح کنیم نمی‌بینیم مگر یک نفر بشری که از جهت بدن و اعضا و قوا از قبیل دست و پا و سر و چشم و گوش و دماغ با آن فراش مشارک و مماثل یعنی هیچ فرقی در میانه نیست، بلکه آن فراش فلک‌زده که مفتاح حیات خود را دست یک نفر ظالم بی‌باک داده به مرآت خوش‌اندام‌تر و بهتر است. فقط امتیاز و تفاوتی که دارد حضرت اشرف دورشکه دارد، فراش ندارد، پارک دارد، میل اطاق دارد، خدم دارد، چشم دارد، آن بی‌نوا فراش ندارد. خوب این اضافات و اعتبارات را حضرت اشرف از کجا آوردند؟ آیا زمان ولادت با خود همراه داشت؟ نه. آیا مثل خالق عالم اینها را خلق و ایجاد نمود؟ نه. آیا ترکهٔ مرحوم والدشان بود؟ نه. پس از کجا تحصیل کرد؟ مسئله روشن است...^۱

روی هم رفته، باور دینی بر این معنا استوار بود که خداوند همه را یکسان خلق کرده و هیچ فرقی بین «عالم و جاهل»، «غنی و فقیر»، «جوان و پیر» و «امیر و اسیر» نگذاشته است.^۲ بر همین اساس، یکی از مهم‌ترین نقدهایی که در انقلاب مشروطیت به‌وفور گوشزد می‌شد، مسئلهٔ رعایت نشدن قوانین اسلام بود. «ملاحظه»، طرفداری و به زبان امروزی پارتنری بازی، علت عمدهٔ خرابی‌های مملکت و پریشانی ملت و محور اصلی تعطیل احکام قرآن و قوانین شرعی محسوب می‌شد. در واقع «حکم الهی»، به‌عنوان معیار سنجش جامعهٔ اسلامی، برای اشخاص حقیقی یا حقوقی «ملاحظه» بردار نبود. چنانکه «سید قریشی و غلام حبشی» هر دو حکم برابر داشتند. به همین دلایل، به باور نگارندهٔ حبل‌المتین، مساوات از بین رفته است.^۳ مقولهٔ ملاحظه‌کاری در توزیع مدارج قدرت نیز نقش پررنگی داشت، به قسمی که تفویض و واگذاری شغل و منصب دولتی بدون وراثت و رشوه ممکن نبود. روزنامهٔ شاهنشاهی اعزام دو تن از شاهدگان را به مدرسهٔ «مبارکه نظامی» برای تعلیم و تربیت، توسط «اعلی‌حضرت شاهنشاهی... محض افتتاح شاهراه حریت و مساوات و استحکام ابنیهٔ آزادی و مواسات که عموم اهالی از غنی و فقیر و شاهزاده و بینوا در یک جاده قدم زنند و امتیازشان فقط به مزایای دانش و خصوصیات علم و بینش باشد»، بهترین «مژده و بشارت» برای مردم ایران به حساب می‌آورد و تصورش این است که از این پس شغل و منصب دولتی به وراثت و رشوت به دست نخواهد آمد.^۴ در حقیقت استنباط حبل‌المتین و شاهنشاهی از مقولهٔ فقهی برابری حذف مراتب اجتماعی و رفع «ملاحظه‌کاری» است و چون نزدیکی

۱. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: همان، ش ۲ (۱۹ رمضان ۱۳۲۵)، ص ۱-۳.

۲. حبل‌المتین (تهران)، س ۱، ش ۱۸۵ (۶ ذیحجه ۱۳۲۵)، ص ۳.

۳. همان، ش ۲۰۳ (۶ ذیحجه ۱۳۲۵)، ص ۱-۲.

۴. شاهنشاهی، س ۱، ش ۳۸ (۲۵ رمضان ۱۳۲۴)، ص ۳.

به کانون قدرت تنها مسیر کسب ثروت و اقتدار بود، زدایش و ستردن «ملاحظه‌کاری» را تنها پادزهر جامعه اسلامی ایران می‌دانستند. اما اینکه مشروطه‌خواهان چقدر در این کار به موفقیت دست یافتند، پاسخ خوشایندی ندارد.

پرشان‌گویی در استنباط نسبت بین برابری و عدالت

برخی از مشروطه‌خواهان مفهوم برابری را با مفهوم عدالت خلط کرده یا اینکه آن دو را در یک نسبت مشترک به کار برده‌اند. در واقع در ادبیات گفتاری و نوشتاری مشروطه مشخص نیست که این دو مفهوم تابع هم و یا مستقل از یکدیگرند. به گمان برخی، عدالت مؤلفه اصلی تحقق مساوات^۱ است و در نظر پاره‌ای دیگر، مساوات مؤلفه اصلی تحقق «احکام عادلانه» است.^۲ حتی در نسبت میان این تعریف‌ها، گفتمان سنت به تقلیل «عدل» به معنای «مساوات» اعتراض داشت،^۳ زیرا مبنای عدل «اسلامی» را در «اختلاف حقوق» تعبیر می‌کرد.^۴ برای نمونه، ناظم‌الاسلام کرمانی، مدیر مسئول روزنامه کوكب دری، عدالت را پسندیده‌ترین اخلاق برمی‌شمرد و نتیجه سختی‌ها و مصایب انبیا را ترویج این مفهوم «مبارک» تلقی می‌کند. او ضمن بیان سیاق برگزاری دادگاه‌های عادلانه و برابره در میان مردم عادی و طبقات عالی جامعه در ایران باستان، بر ضرورت توجه به مقوله‌های عدالت و مساوات، پس از انقلاب، تأکید می‌کند، گرچه وجه قرابت و مغایرت عدالت و برابری را نمی‌داند و تا اندازه‌ای مساوات را در زیرمجموعه عدالت قرار می‌دهد؛^۵ یعنی به همان میزان که میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین، واعظ مشهور انقلاب مشروطه، نسبت آن دو را مشتبه ساخته بود. ملک‌المتکلمین در سخنرانی خود در انجمن طلاب که به طریقی سعی دارد طلاب را به مطالعه و خوانش متون تاریخی به جای کتب «رموز حمزه یا حسین کرد و چهار درویش» تحریض و دریچه‌ای به خرد آشفته آنان باز کند، تعبیر غلط و ناهمگونی از پندار برابری به دست می‌دهد. اینکه ملک‌المتکلمین معتقد است تاریخ ایران سراسر «مهد عدالت و مساوات» بوده است، جای تحلیلی باقی نمی‌گذارد، اما وقتی با آوردن مثال تاریخی به تبیین مفهوم برابری اهتمام می‌ورزد، مسئله متفاوت می‌شود. او از جشن «حسن‌فروشی» مثال می‌زند که به گفته او سالی یک بار در ایران باستان برگزار می‌شد. بنا به ادعای او در این روز دختران «صاحب حسن» را جوانان توانگر به نکاح خود درمی‌آوردند و مهریه آنان به مصرف جهیزیه دختران «زشت بد سیما» می‌رسید تا پسران دیگر به

۱. کوكب دری، س ۳، ش ۵ (۲۳ صفر ۱۳۲۵)، ص ۲-۴.
۲. انجمن تبریز، س ۲، ش ۲۵ (۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶)، ص ۲.
۳. رسایل مشروطیت، ص ۱۷۹.
۴. همان، ص ۱۸۱.
۵. بنگرید به: کوكب دری، س ۳، ش ۵ (۲۳ صفر ۱۳۲۵)، ص ۲-۴.

زوجیت ایشان متمایل شوند. با این اوصاف در پایان روایت می‌گوید: «بینید تا چه درجه قانون مساوات و قواعد مشروطیت در آنها جاری بوده» است.^۱ او بخشش توانگران و ترحم یا منفعت‌جویی تهیدستان را به نوعی با مفهوم برابری پیوند می‌زند، ولی در خوشبینانه‌ترین حالت، سنجش معیار عدالت در این پرسمان مسئله‌برانگیز است. اینکه نیت او از طرح این روایت غلط، ناقص و آشفته چیست یک مسئله است و اینکه انتظار او از فهم طلاب و دیگر اقشار مردم از مقوله عدالت و مساوات تا چه اندازه است، مسئله‌ای دیگر. در واقع چندگانگی تعریف مفاهیم، نداشتن شناختی هرچند سطحی از بستر اجتماعی و سیاسی آنها و یا شیوه انتقال آنها به طبقات پایین اجتماع از معضلات چنین تعاریفی است. بنابراین، اغلب خطیبان و قلم به داستان مشروطه وقتی می‌خواستند از تاریخ اسلام و ایران باستان الگوی قانون‌مداری، آزادی‌خواهی و یا برابری بترانند و از مفاهیم سیاسی جدید تبار تاریخی به وجود بیاورند، دچار آن‌اکرونیسم^۲ یا زمان‌پریشی می‌شدند. این مسئله عمدی و یا غیرعمدی به مرور زمان باعث شکل‌گیری فهمی غلط و ناپسند از نظم جدید شد. سید جمال واعظ عدالت و مساوات را در یک جایگاه قرار می‌دهد و حکم خدا در خصوص عدل را به‌مثابه مساوات تلقی می‌کند.^۳ چنانکه برای تعیین میزان و قانون به آیه ۷ سوره الرحمن (وَ السَّمَاءُ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ) استناد می‌جوید.^۴ او در این باره می‌گوید: «... خداوند در قرآن این همه امر به عدل فرموده است، همان مساوات است.» او با اتکا به آیه ۹۰ سوره نحل و آیه ۲۶ سوره ص، اجرای احکام را بدون ظلم و ستم و به شیوه عدل و مساوات بر بندگان و حاکمان تجویز می‌کند.^۵ در واقع روی سخن سید جمال با حاکم جامعه مسلمان است و عدالت و مساوات را برای وی لازم و ضروری می‌داند. او به این موضوع که فقط امام جماعت می‌بایست عادل باشد اعتراض می‌کند:

از جمله مطالبی که بر ما اشتباه شده است این است که خیال می‌کنیم فقط امام جماعت باید عادل باشد؛ نه بیچاره، این‌طور نیست. تمام مردم باید عادل باشند. اگر پیش‌نماز عادل نباشد تو پشت سر آن نماز نمی‌خوانی و نمازت را فرادی می‌خوانی. اما اگر کدخدا عادل نباشد دیگر تو شب در خانه‌ات خواب راحت نمی‌روی. زن تو جرئت حمام رفتن نمی‌کند. هر کس که مسلمان است و خود را امت پیغمبر آخرالزمان می‌داند باید عادل باشد، خواه حجت‌الاسلام باشد، خواه وزیر باشد، خواه حاکم باشد، خواه تاجر باشد، خواه کاسب باشد، خواه روضه‌خوان باشد، خواه طلبه باشد، بدون استثنا. من هم باید عادل باشم که مبدا یک مطلبی را به تو دروغ بگویم و مبدا از

۱. صوراسرافیل، س ۱، ش ۱ (۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵)، ص ۶.

2. Anachronism

۳. الجمال، س ۱، ش ۲ (۵ صفر ۱۳۲۵)، ص ۱-۳.

۴. همان، ش ۳ (۱۳ صفر ۱۳۲۵)، ص ۱-۲.

۵. همان، ش ۲ (۵ صفر ۱۳۲۵)، ص ۱-۳.

یکی پول بگیرم و بدون استحقاق تعریفش کنم.^۱

او بر جامعه اسلامی دل می‌سوزاند که چرا با وجود چنین احکام صریح و قاطعی به دامان جهل و فساد گرفتار شده است: «امروزه حکم خدا و حکم قرآن به دست اشخاصی افتاده که هر وقت هر طور میلشان خواست آن طور اجرا می‌کنند. یک دزد را دستش را می‌برند یکی دیگر را خلعت می‌دهند، یکی را عفو می‌کنند و یکی را می‌کشند.»^۲ بنابراین، سید جمال برابری را به مثابه عدالت می‌داند و هر دو را در یک معنای مشترک به کار می‌برد.

سید حسن کاشانی، قائم‌مقام روزنامه حبل‌المتین در تهران، در تعریف نسبت بین عدالت و مساوات، به گمان نگارنده، دیدگاهی نزدیک به سید جمال واعظ دارد. او با توصیف فقره‌های استبداد و مستبد، با استناد به آیات ۱۰ سوره فاطر، ۱۳ سوره حجرات و ۸ سوره مائده، عدالت را هم‌ارز مفهوم برابری تعریف و تصریح می‌کند که در عالم خلقت تفوق و برتری موجودی بر موجود دیگر موضوعیت ندارد؛ استیلا و تقدم به کلی مختص «خدای جهان» است و ابنای بشر در حقوق برابر هستند، چنانکه «یکی را خلقتاً آقا نکرده‌اند و دیگری را از روز ازل توسری خور و ذلیل.» کاشانی «تقوی»، «پرهیزکاری» و «درست‌رفتاری» را راهبر پایگاه و منزلت انسان در نزد خدا و معیار تقوی را «عدالت» و اجتناب از «افراط و تفریط» می‌داند. او با تکیه به آیه ۸ سوره مائده می‌نویسد: «عدالت و اعتدال را معمول دارید و از جاده اعتدال پای بیرون نگذارید تا به تقوی نزدیک شوید.»^۳ کاشانی در چند شماره بعد تحلیل دقیق‌تری از این مفهوم به دست می‌دهد. او در جریان اتهام نصرت‌الله‌خان امیر اعظم به همراهی با انجمن ابوالفضل ولایت رشت، از اعتدال در مساوات سخن به میان می‌آورد و عمل مشروطه‌خواهان انجمن را که مردم را به نپرداختن حقوق دیوانی و ملاکین ترغیب می‌کنند، تقبیح و آن را خارج از اصل مساوات تلقی می‌کند. بر پایه اعتقاد او، هر امری از «درجه اعتدالی» برخوردار است و اگر از آن خارج شود زمینه هرج و مرج فراهم می‌آید. برای این منظور، مفهوم مساوات نیز از این مقوله بیرون نیست و باید «حد اعتدال» آن رعایت گردد؛ «نه افراط شود که مستبدین بر جان و مال و ناموس خلق افتاده از هر نوع بی‌حسابی کف عنان نکنند و نه تفریط شود که فقرا مال مردم را مال خود تصور کرده یا فلاحین زمین را مشترک شمرده از ادای مالیات و اجاره ارباب استتکاف» ورزند.^۴ روی سخن او به جراید، واعظان، و کلا و دیگران نیز هست. چنانکه معتقد است روزنامه‌نویس نباید «ارباب قدرت» را به آزار فقرا ترغیب کند و از سوی دیگر

۱. همان.

۲. همان.

۳. حبل‌المتین (تهران)، س ۱، ش ۶ (۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۲۵)، ص ۲.

۴. همان، ش ۱۷۷ (۲۶ شوال ۱۳۲۵)، ص ۳-۴.

نباید تهیدستان را تحریص به «چاپیدن» اموال اغنیا کند. کاشانی در نهایت به این نکته اذعان می‌کند که در قانون شرع و سنت قانونی وجود ندارد که رعیت حقوق مالک و مال‌الاجاره را نپردازد.^۱ به تحقیق روزنامه *حبل‌المتین* عدالت و اعتدال را در بستر مساوات جست‌وجو می‌کند و بر آن است که اصل عدالت می‌بایست در کانون مساوات تحقق یابد، بدین صورت که تهیدستان نباید تصور کنند که حقوق و مزایای آنها با ارباب برابر است و باید به مثل او سهم ببرند و در جایگاه او بنشینند.

سید ضیا طباطبایی و سید محمدصادق طباطبایی،^۲ مدیران مسئول *ندای اسلام* و مجلس، مسئله مساوات را در ذیل قانون و عدالت قرار می‌دهند و رعایت آن را بر همه مراتب اجتماعی لازم و ضروری می‌دانند. البته سید ضیا معنی تساوی را از موضوع احترام به بزرگان طبقات اجتماعی و اجرای قوانین توسط کارگزاران خارج می‌کند، می‌نویسد:

در مورد احقاق حقوق باید عالی و دانی، غنی و فقیر، کاسب و نوکر، عالم و جاهل، خاص و عام برابر باشند. حکم شرع باید در حق همه به‌طور تساوی جاری باشد. نمی‌گویند باید احترام فعله با مجتهد و کلانتر شهر مثل هم باشد. می‌گویند باید در تزیین کردن حقوق یکدیگر همه یکسان باشند. نمی‌گویند باید دست اجزای دولت از کار کوتاه شود. می‌گویند دولت و ملت باید با هم اتفاق کنند و بیخ نفاق را برکنند که تلافی و تدارک مشقات چندین ساله و احتیاج و بدبختی خود را بنمایند...^۳

روی هم رفته، به باور وی، اگر قانون به سراسر جامعه تسری یابد، پس از آن تکالیف اجتماعی مردم و کارگزاران مشخص می‌گردد و کسی از مدار قانون خارج نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

مفاهیم جدید سیاسی نظیر قانون، آزادی و برابری در بستری از فرهنگ غرب بالیدند و متفکران زیادی نظیر کانت، دکارت و روسو در باب آن قلم‌فرسایی کردند. در ایران، تا پیش از انقلاب مشروطیت، مفهوم برابری در نسبت با مفاهیم دیگر مانند عدالت، دادگری و عدالتخانه بخت کمتری داشت و در گفت‌وگوها و مباحث روشنفکرانی ایرانی جایی نداشت. در عرصه اجتماعی نیز آنچه وجود داشت، مفهوم سطحی عدالت بود. خواسته‌های عمومی در مواجهه با ظلم و ستم در بهترین وجه شامل تظلم‌خواهی می‌شد و جایگزینی برای آن وجود نداشت و وقتی مردم از ظلم امرا به ستوه می‌آمدند، ناگزیر دست به دامان

۱. همان.

۲. مجلس، س ۱، ش ۱۶۶ (۱۷ رجب ۱۳۲۵)، ص ۲-۳.

۳. *ندای اسلام*، س ۱، ش ۱۶ (۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵)، ص ۶-۷.

پادشاه، سرسلسله ظلم، می شدند.

در آستانه انقلاب مشروطیت، شور و هیجان عمومی بحث عدالتخانه را دوباره بر سر زبانها انداخت، ولی روند تحولات به گونه‌ای رقم خورد که ساختار سیاسی به‌طور بنیادی تغییر کرد. در این مقطع دیگر خواسته‌های سطحی در باب عدالت مطرح نبود، بلکه اصل برابری در حقوق عمومی گنجانده شد. در این مقاله از مواجهه سنت‌گرایان با مشروطه‌خواهان در باب برابری صحبتی نشد، بلکه مهم‌ترین مسئله تعاریف و تعبیر آنها از اصل برابری بود. بنابراین، نگارنده در وهله نخست کوشید نشان دهد مفهوم برابری چگونه در نظر نخبگان و عوام تعریف شد.

آنچه مشخص است، کوششگران مشروطه در دو ساحت حقوق نوین و فقه به تفسیر مفهوم برابری پرداختند. در ساحت نخست، شکاف مهمی میان آرای مشروطه‌خواهان وجود داشت. همان‌طور که در تحقیق نشان داده شد، برخی قائل به حذف تمامی امتیازات بعضی از گروه‌های سیاسی - اجتماعی بودند، حال آنکه پاره‌ای دیگر با اضافه کردن حقوق شخصی، عدالت توزیعی را محور اصلی برابری تلقی می‌کردند و بر مبنای شریعت، فضیلت را علت برتری افراد برمی‌شمردند. در تفسیر فقهی، واعظان مشروطه با استناد به آیات و روایات، برابری را ذات شریعت می‌دانستند و به عموم مردم تأکید می‌کردند که گمان نبرند این لفظ تازه است و به تعبیری از غرب وارد ایران شده است، نکته‌ای که درباره مفاهیم دیگر هم گوشزد می‌شد. روی هم رفته، ادبیات مشروطیت حاکی از خلط مفاهیم برابری و عدالت است؛ نویسندگان عمده یا ندانسته نتوانستند یا نخواستند صریحاً اندیشه خود را در این حوزه بیان کنند، اتفاقی که بارها در فرایند انقلاب روی داد و سعی شد مفاهیم جدید در بطن سنت و فقه دیده شود تا از مخالفت سنت‌گرایان پرهیز شود.

کتابنامه

- ابراهیم‌زاده تبریزی، میرزا اسماعیل خان. چند کلمه درباره محاکمات عدلیه و پلیس، تقلیس: بی‌نا، ۱۳۲۵ق.
- رسایل مشروطیت: مشروطه به روایت موافقان و مخالفان. به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۰.
- روزنامه آزاد. ۱۳۲۵ق.
- روزنامه اتحاد (تهران). ۱۳۲۵ق.
- روزنامه امید. ۱۳۲۴ق.
- روزنامه انجمن تبریز. ۱۳۲۶ق.
- روزنامه تملن. ۱۳۲۵ق.
- روزنامه الجمال. ۱۳۲۵ق.

روزنامه حبل المتین (تهران). ۱۳۲۵ ق.

روزنامه حبل المتین (کلکته). ۱۳۲۴-۱۳۲۶ ق.

روزنامه شاهنشاهی. ۱۳۲۴ ق.

روزنامه صور اسرافیل. ۱۳۲۵-۱۳۲۶ ق.

روزنامه کوکب دری. ۱۳۲۵ ق.

روزنامه مجلس. ۱۳۲۵ ق.

روزنامه مساوات. ۱۳۲۵ ق.

روزنامه ندای اسلام. ۱۳۲۵ ق.

روسو، ژان ژاک. منشأ عدم مساوات در میان مردم، ترجمه سیروس ذکا، بی جا: کتابفروشی سپهر، بی تا.
صانعی دره‌بیدی، منوچهر. «برابری (تساوی) در حقوق بشر و پیشینه تاریخی آن»، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۳۹-۴۰، ۱۳۸۲.

Dahl, Robert Alan. *on political equality*, Connecticut, Yale University Press, 2007.

Gauthier, David. *the Logic of Leviathan*, London, oxford, Clarendon press, 1969.

Heyd, David. *Kant's Practical Philosophy Reconsidered*, Edited by Yirmiyahu Yovel, Springer Science and Business Media, 2013.

Huard, Roger L. *Plato's Political Philosophy: The Cave*, New York: Algora Publishing, 2007.

Manning, C. E. "Seneca and the Stoics on the Equality of the Sexes", *Mnemosyne*, Fourth Series, Vol. 26, Fasc. 2, 1973.

Sapir, Edward. *Culture, Language and Personality*, California: University of California Press, 1970.

Wardhaugh, R. *an Introduction to Sociolinguistics*, Fourth Ed., Oxford: Blackwell Publishers, 2002.

تبیین مبادلات تجاری و مالی ایران با آمریکا در دوره قاجاریه (با تکیه بر اسناد منتشر نشده در ایران)

* تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۲/۵

* تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۱/۲۷

نوع مقاله: پژوهشی

فرشته جهانی^۱

۱. دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران.

چکیده

ایالات متحده آمریکا در آستانه سده بیستم میلادی پیشرفته‌ترین تجارت جهان را در اختیار داشت. این موضوع از نگاه تیزبین روشنفکران و متحدان ایرانی دوره قاجار دور نماند و آنها با وسواسی مثال‌زدنی چگونگی روند شکوفایی اقتصاد این کشور نویافته را دنبال کردند. پژوهش حاضر تلاش دارد در پرتو اسناد منتشر نشده آرشیوی در ایران به این پرسش‌ها پاسخ دهد: روشنفکران و ترقی‌خواهان چگونه به معرفی اقتصاد و وضعیت مالی آمریکا پرداختند؟ این شناخت‌ها چه نتایجی برای ایران به دنبال داشت؟ و جنگ جهانی اول تا چه اندازه در افزایش یا کاهش مبادلات تجاری و مالی ایران و آمریکا نقش داشت؟ یافته‌های این مطالعه که مبتنی بر روش توصیفی تحلیلی است، نشان می‌دهد روشنفکران برای نشان دادن اهمیت تجارت آمریکا در گام نخست با نگاهی انتقادی به مقایسه بهره‌برداری از منابع زیرزمینی در آمریکا و ایران پرداختند و از این طریق اهمیت و ضرورت گسترش مناسبات تجاری با این کشور را به مقامات دولت ایران گوشزد کردند. در ادامه آنها در گزارش‌های خود وضعیت مطلوب تجارت آمریکا را در دوران جنگ جهانی اول و سال‌های پس از جنگ در مقایسه با سایر کشورهای جهان به نمایش گذاشتند. این آگاهی‌ها سبب شد مناسبات تجاری ایران با آمریکا رشد چشمگیری پیدا کند. علاوه بر این، نخبگان سیاسی ایران در واشنگتن وضعیت مالی و بودجه آمریکا را بررسی کردند و با ارسال گزارش‌ها و کتابچه‌های گوناگون دلایل موفقیت و ترقی اداره مالی و وضعیت مطلوب بودجه این کشور را بازتاب دادند. این امر منجر به تبادل اطلاعات مالی ایران با آمریکا و استخدام مستشار از این کشور شد. واژگان کلیدی: آمریکا، عصر قاجار، تجارت، مالی، جنگ جهانی اول، مناسبات اقتصادی.

Elucidation of Commercial and Financial Exchanges between Iran and America during the Qajar Period (Based on Unpublished Documents in Iran)

Fereshte jahani²

2. PhD in History of Iran after Islam: Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Payam Noor University, Tehran, Iran.

Abstract

At the beginning of the 20th century, the United States of America had the most advanced economy in the world. This fact did not escape from the sharp eyes of the Iranian intellectuals and modernists of the Qajar period, and they observed meticulously how the economy of this new country prospered. The present research seeks to answer these questions by using unpublished Iranian archival documents: How did the intellectuals and progressivists present the American economy and finance? What results did these findings have for Iran? Moreover, to what extent did the First World War play a role in increasing or decreasing commercial and financial exchanges between Iran and the United States? The findings of this study, which is based on the analytical-descriptive method, show that the intellectuals, to demonstrate the importance of American trade, in the first place compared the exploitation of mineral resources in America and Iran with a critical view. Secondly, in this way, they reminded the statemen of the importance and necessity of expanding trade relations with this country. Furthermore, in their reports, they showed the desirable state of American trade during the First World War and the years after the war in other countries, which led to a substantial increment in trade relations between Iran and the United States. In addition, the Iranian political elites in Washington examined the state of finance and budget in the United States and by sending various reports and booklets, they demonstrated the reasons for the success and progress of the finance and the desirable state of the budget in this country. This led to the exchange of financial information between Iran and the United States, and the employment of American advisors.

Keywords: United States, Qajar Era, Trade, Finance, World War I, Economic Relations.

- Corresponding Author Email Address: fereshtejahani65@gmail.com.
<https://doi.org/10.48308/irhj.2023.103224>
<http://dori.net/dor/20.1001.1.20087357.1402.16.1.8.4>



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

با تأمل در اقتصاد دوره قاجاریه می‌توان دریافت که ایران در این دوره وضعیت مطلوبی نداشت و با قرض‌های فراوان روبه‌رو بود. بودجه کشور با دریافت وام از انگلیس و روسیه تأمین می‌شد و چنانکه نویسنده کتاب ایران ناصری و ناکامی در توسعه صنعتی به‌درستی اشاره می‌کند، با روی کار آمدن قاجار «حکام ایالتی و ولایتی قاجار با غارت و چپاول اموال، امنیت اقتصادی را ساقط کردند و به انحطاط اقتصادی کشور سرعت بخشیدند.»^۱ بنابراین، ایرانیان زمانی با پیشرفت‌های امریکا در عرصه‌های گوناگون به‌ویژه فناوری، صنعت و به‌طور کلی اقتصاد مواجه شدند که اقتصاد سنتی آنها روز به روز ضعیف‌تر می‌شد و می‌توان گفت وحدت اقتصادی خود را از دست داده بودند. در این میان امریکا (به‌ویژه بعد از جنگ جهانی اول) با برتری یافتن از سایر کشورها در صحنه اقتصاد و سیاست بین‌الملل نگاه‌ها را به سمت خود چرخانده بود.

باید اذعان داشت جنگ جهانی اول برگ برنده‌ای برای امریکا بود، چرا که بعد از این جنگ از سیاست مونروئه (انزواگرایی) خارج شد و به صحنه سیاست‌های بین‌المللی پا گذاشت. همچنین در این دوره اقتصاد کشورهای اروپایی به دلیل جنگ جهانی اول به شدت آسیب دیده و نرخ تورم در این کشورها چند برابر شده بود. در نتیجه قدرت خرید مردم کاهش یافته و با افزایش تعرفه‌های گمرکی بسیاری از واردات و صادرات ممنوع گردیده بود. این در حالی بود که نتایج نامطلوب جنگ برای امریکا بسیار کمتر بود و در سال‌های پس از جنگ بازار امریکا به سرعت جایگزین بازارهای اروپا و روسیه شد.^۲ بنابراین، قدرت اقتصادی امریکا از یک طرف و ناامیدی ایرانیان از مناسبات تجاری و اقتصادی با روسیه و انگلیس از طرف دیگر نخبگان سیاسی و متجددین را برای خروج از بحران اقتصادی متوجه این کشور کرد. ناگفته نماند امریکا در این دوره علاوه بر قدرت اقتصادی، دارای امتیازات دیگری نیز بود، از جمله دوری از ایران و نداشتن مطامع استعماری. بدین ترتیب، بسیاری از سیاستمداران راه‌رهای ایران از چنگال استعماری روس و انگلیس را نزدیک شدن به امریکا به‌عنوان یک نیروی سوم می‌دانستند.^۳

بررسی‌ها و شواهد نشان می‌دهد تاکنون پژوهشی مستقل در باب مناسبات تجاری و مالی ایران و امریکا در دوره قاجار انجام نشده است. البته تحقیقات متعددی در خصوص ساختار مالی، دستگاه اداری، بودجه، صنعت و منابع درآمد حکومت قاجار صورت گرفته، اما در هیچ کدام به موضوع مقاله حاضر اشاره‌ای

۱. قباد منصوربخت، *ایران ناصری و ناکامی در توسعه صنعتی* (تهران: انتشارات نگارستان اندیشه، ۱۳۹۸)، ص ۲۹۹.

۲. شهرام غلامی، «تأثیر مسائل بین‌المللی بر نوسانات تولید و تجارت قالی ایران از جنگ جهانی یکم (۱۹۱۴) تا بحران اقتصادی ۱۹۳۰»، پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، س ۱۰، ش ۲ (پاییز و زمستان ۱۴۰۰)، ص ۱۴۸.

۳. فرشته جهانی، علیرضا ملایی توانی، «آگاهی ایرانیان از اقتصاد کشاورزی امریکا و الگوبرداری از آن»، *تاریخ ایران*، س ۱۴، ش ۱ (بهار و تابستان ۱۴۰۰)، ص ۱۱۲.

نشده است. به هر روی، وجه نوآوری و هدف پژوهش حاضر این است که برای نخستین بار با تکیه بر مطبوعات و اسناد منتشر نشده مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران و دیگر منابع معتبر به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد: روشنفکران و ترقی خواهان چگونه به معرفی اقتصاد و وضعیت مالی امریکا پرداختند؟ این شناخت‌ها چه نتایجی برای ایران به دنبال داشت؟ و جنگ جهانی اول تا چه اندازه در افزایش یا کاهش تبادلات تجاری و مالی ایران و امریکا نقش داشت؟

گام نخست: ارزیابی پتانسیل منابع زیرزمینی در شکوفایی اقتصاد امریکا

تلاش روشنفکران برای آشنایی آحاد جامعه با قدرت اقتصادی امریکا و بررسی دلایل ترقی این کشور در عرصه اقتصاد گامی مهم در مناسبات تجاری ایران با امریکا در دوره قاجار به شمار می‌آید. آنان در نوشته‌های خود وجود منابع زیرزمینی و مدیریت کارآمد در بهره‌برداری از آنها را دلیل شکوفایی اقتصاد امریکا برمی‌شمردند. در واقع می‌توان گفت تنوع منابع معدنی در امریکا و ایران باعث شده بود متجددین به این مقوله توجه کنند.

یکی از نخستین اشارات‌ها به منابع غنی امریکا را در متون جغرافیایی ترجمه شده مانند *کشف القناع* می‌بینیم. در این کتاب که یکی از نخستین و قدیمی‌ترین منابع دوران قاجاریه به شمار می‌رود، آمده است: «در امریکا معادن بی‌شماری از نمک تا طلا وجود دارد و از این نظر سرزمینی بسیار غنی شناخته می‌شد. طلا، نقره، مس، آهن و انتمیون، کبریت، نمک طعام، نمک بارود و قلع و سنگ مغناطیس، انواع رخام و از سنگ‌های نفیس الماس، زمرد و لؤلؤ از معادن پراهمیت آن کشور هستند.»^۱ این معادن در سراسر امریکا به صورت پراکنده وجود داشتند.^۲ علاوه بر اینها، در این کشور جواهرات الماس و مروارید، زمرد، لعل، زبرجد و سایر جواهرات دیگر نیز زیاد بود، به گونه‌ای که از وقتی جواهرات مزبور به اروپا وارد شد، قیمت آنها کاهش یافت.^۳

ذکر این نکته ضروری است که جدای از آنکه امریکا کشوری وسیع با معادن فراوان بود، کشف دیرنگام این منابع و به تبع آن بهره‌برداری دیرنگام از آنها باعث شده بود این کشور در عرصه معادن بیش از هر کشور دیگری توانمند و مستعد باشد. اما از میان انواع معادن، طلا و نقره مهم‌ترین منابع امریکا بود که نقش مهمی در شکوفایی اقتصاد آن داشت.

نخستین بار در سال ۱۸۴۸م/ ۱۲۶۴ق معادن طلا در کالیفرنیا کشف شد. فراوانی طلای این معادن

۱. کرنلیوس فن‌دیک، *کشف القناع عن احوال الاقالیم و البقاع فی الترجمة مرآة الوضیة فی الکرة الارضیة*، ترجمه فخرالدین بن ابی القاسم الکلپایگانی (بمبئی: بی‌نا، چاپ سنگی، ۱۲۳۱ق)، ص ۱۹۶.

۲. موسی زان داود، *نسخه خطی تاریخ جهان‌نما و جغرافی*، ترجمه محمدحسین حسینی فراهانی (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا)، ص ۴۵۶.

۳. میرزا صالح شیرازی، *سفرنامه میرزا صالح شیرازی* (تهران: رورن، ۱۳۴۷)، ص ۲۶۰.

جدید به حدی بود که احدی تا آن زمان چنین چیزی نشنیده و ندیده بود.^۱ همچنین حجم طلای امریکا چنان زیاد بود که ادعا می‌شد خانه‌هایشان را هم با طلا اندود کرده‌اند.^۲ لازم به ذکر است اخبار مربوط به استخراج این فلز گرانبها در امریکا به تفصیل در مطبوعات دوره قاجار بازتاب می‌یافت و روزنامه وقایع اتفاقیه، به‌عنوان یکی از نخستین روزنامه‌های ایران، به‌دقت این اخبار را رصد و پی‌گیری می‌کرد و جزئیات مهمی را در مورد معادن طلای امریکا، تأثیر آنها بر قیمت طلای جهانی، نقش این معادن در جذب مهاجر و تأثیر آنها بر توسعه شهرهای امریکا در اختیار خوانندگان ایرانی می‌گذاشت. برای نمونه این روزنامه کشف طلا در امریکا و بازتاب جهانی آن را یکی از دلایل مهاجرت مردم سراسر دنیا به این کشور می‌دانست.^۳ به گونه‌ای که تنها از ممالک انگلیس، آلمان و روسیه طی مدت ۱۲ سال، سه میلیون و چهارصد هزار نفر به ینگی دنیا رفته‌اند.^۴ بدین ترتیب، بسیاری از مناطق امریکا، مانند فرانسیسکو، که در ابتدا فاقد هر نوع تجارت و پیشرفت بودند به دنبال کشف طلا تجارتمندی پررونق به دست آوردند،^۵ تا جایی که مردم این شهر از نظر اقتصادی و وضعیت رفاهی با دیگر شهرها متفاوت شدند.^۶ و این گونه امریکا با دارا بودن طلا و نقره بی‌شمار غنی‌ترین مملکت روی زمین شناخته شد.^۷ در واقع ایرانیان در این دوره به‌خوبی می‌دانستند وجود ذخایر معدنی مانند طلا و نقره و مدیریت کارآمد سهم قابل توجهی در کاهش فقر و به‌طور کلی شکوفایی اقتصاد امریکا ایفا کرده است.

گام دوم: نگاه انتقادی به وضعیت منابع زیرزمینی ایران و لزوم الگوبرداری از امریکا

به دنبال گزارش‌های نشریات درخصوص فراوانی طلای امریکا، روشنفکران و متجددین به پیامدهای این فراوانی و تأثیر آن بر ارزش پولی ایران پرداختند و این موضوع را تحلیل کردند. در واقع طلا و نقره فراوانی که از این کشور وارد دیگر ممالک می‌شد باعث کاهش قیمت آنها شده بود. برای نمونه نقره فراوان امریکا موجب کاهش قیمت نقره ایران و بی‌ارزش شدن پول ایران شده بود. روزنامه تربیت در سال ۱۳۲۳ ق در این باره نوشته است: «معادن نقره امریکا چنان زیاد است که موجب تنزل پول ما شده و پول ایران در برابر پول خارجه حکم پول سیاه پیدا کرده است.»^۸ عبدالله مستوفی نیز درباره تأثیر

۱. علمی، ش ۲۸ (۱۳۴۸ ق)، ص ۲.

۲. دولت علیه ایران، ش ۵۵۳ (۱۳۸۰ ق)، ص ۶۴۹.

۳. وقایع اتفاقیه، ش ۳۱۰ (۱۳۷۳ ق)، ص ۲۰۲۸. درخصوص فلز طلا و نقره گفته می‌شد که در هیچ جای دنیا به اندازه امریکا فلز نقره وجود ندارد. در این باب بنگرید به: ابن‌المرحوم الفاضل التحریر علی محمد عبدالغفار، اصول علم جغرافیای طبیعی و سیاسی (طهران: بی‌نا، ۱۳۹۸ ق)، ص ۱۴۰-۱۴۲.

۴. وقایع اتفاقیه، ش ۱۹۴ (۱۳۷۳ ق)، ص ۱۸۹۹.

۵. همان، ش ۱۴۴ (۱۳۷۰ ق)، ص ۹۰۳.

۶. حاج میرزا محمدعلی معین‌السلطنه، سفرنامه شیکاگو، به کوشش همایون شهیدی (تهران: علمی، ۱۳۶۳)، ص ۴۴۲.

۷. اطلاع، ش ۴ (۱۳۲۰ ق)، ص ۵۷۲.

۸. تربیت، ش ۳۶۳ (۱۳۲۳ ق)، ص ۱۸۱۸-۱۸۲۰.

معادن نقره و طلاى امریکا بر پول ایران شرح قابل تأملی نوشته است: «از وقتی که معادن نقره جدید در امریکا پیدا شده این فلز را از قیمت سابق خود انداخته است.» او در ادامه می‌گوید تا سال ۱۳۰۰ ق پول ایران تمام این محسنات را داشت، یعنی اگرچه دو فلز طلا و نقره هر دو در کشور رایج بود اما تعادل بین پول‌های طلا با پول‌های نقره حفظ می‌شد. تا اینکه درست در این زمان (۱۳۰۰ ق) معادن نقره امریکا کشف و استخراج شد، در نتیجه تعادل پول نقره با طلا برهم خورد و روزبه‌روز قیمت پول نقره در مقابل پول طلاى داخلی و ارز خارجی پایین آمد. به ظاهر قران همان قران سابق بود اما قدرت خرید خود را از دست داده بود. پول‌های طلاىی که در دست و پای مردم بود، جمع شد و نقره که داشت خاصیت کمیابی خود را از دست می‌داد، پایه منحصراً پول ایران شد.^۱

چنانکه مشاهده می‌شود، در این دوره دگراندیشان از قدرت معادن طلا و نقره امریکا و تأثیر آنها بر بی‌ارزش کردن پول ایران و سایر کشورها به‌خوبی آگاه بودند و برای جلوگیری از این امر راهکارهایی می‌دادند. برای نمونه، حسینقلی خان صدرالسلطنه، نخستین سفیر ایران که به امریکا رفته بود، منشأ پایین بودن ارزش مسکوکات و همه بدبختی‌های ایرانیان را در خرابی اوضاع تجاری و مالی کشور می‌داند. او در گزارشی به وزارت خارجه می‌نویسد: «از زراعت رعیت بیچاره چقدر می‌توان برداشت. تجار ما تماماً دست از تجارت کشیده، تاجر حسابی نداریم. مال‌التجاره داریم اما نمی‌دانیم که باب هر مملکتی چیست و چطور باید آن را عملی کرد.» وی راهکار حل این مسئله را باز کردن راه تجارت با امریکا می‌داند: «آن وقت تماشا کنید که از طلاى ینگی دنیا تپه‌ها در ایران ساخته می‌شود یا خیر!» حسینقلی خان از دولتمردان ایران می‌خواهد میان بنادر عباس، بوشهر، محمره و غیره با بندر نیویورک ارتباطی برقرار کنند «تا بلکه مردم از قید تنگدستی خلاص شوند و با تجارت امتعه و اقمشه و مصنوعات یدکی پیشرفت کند.»^۲ بنابراین، رفع تنگدستی و فقر ایرانیان در گرو برقراری مناسبات تجاری با کشورهای پیشرفته به‌ویژه امریکا تشخیص داده می‌شد.

همچنین در این دوره دگراندیشان عایدات چشمگیر امریکا از طریق معادن طلا و نقره را با ذکر جزئیات در اختیار مقامات دولتی قرار می‌دادند.^۳ علایی در گزارشی به وزارت خارجه، ضمن اشاره به منابع و ثروت امریکا، به مسئولان ایران گوشزد می‌کند که چون امروزه قدرت حقیقی ملت‌ها به داشتن معادن است، دولت و ملت ایران باید سعی کنند این «قوای مخزونه را به کار اندازند و اگر ممکن باشد و مسکنت زور نیاورد این مواد گرانبها را که جواهرات نفیسه قابل تزاید هستند به رایگان از دست ندهند.»^۴

۱. عبدالله مستوفی، شرح حال زندگانی من، ج ۲ (تهران: زوار، ۱۳۶۰)، ص ۳۹۷.

۲. سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی، سند ۲۹۵/۷۹۷۰.

۳. اطلاع، ش ۱۷۱ (۱۳۰۴ ق)، ص ۴. درخصوص جزئیات میزان عایدات امریکا از استخراج معادن طلا و نقره بنگرید به: چهره‌نما، ش ۱۲ (۱۳۲۴ ق)، ص ۱۱.

۴. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۱، کاترتن ۲۳، پوشه ۱، سند ۲۷.

لازم به ذکر است تقریباً سه دهه قبل از انتقاد علایی به وضعیت معادن ایران، جراید به این مسئله واکنش نشان داده بودند. برای نمونه روزنامهٔ چهره‌نما در شمارهٔ ۱۲ خود، سال ۱۳۲۴ق، با ابراز تأسف می‌نویسد: «درآمدهای معادن امریکا در حالی است که معادن خدادادی ما در شکم خاک مدفون چهل و نادانی ما می‌باشد!»^۱ چهره‌نما، با اشاره به عایدات منابع آهن و مس امریکا، با طعنه می‌گوید: «اما از عایدی معادن ایران آنچه عاید شده است، صفر بود. مختصراً عواید معادن خلیج فارس را عموماً و عواید معادن هرمز را خصوصاً از جناب حاج آقا محمد معین‌التجار بوشهر مقیم طهران و کیل ملت فلک‌زدهٔ ایران پرسید که یا کلون اموال الناس بالباطل.»^۲ و در جایی دیگر نیز می‌نویسد: «روزی می‌رسد که اسم ایران در لیست مستخرجان طلا باشد؟ اما که خارج کند؟!»^۳ علاوه بر این، باید به انتقاد صریح طالبوف اشاره کرد. وی در کتاب/ احمد می‌نویسد با آنکه ایران سنگ‌های قیمتی به اندازهٔ کافی دارد، اما طلا و نقره مورد لزوم را از کشورهای دیگر وارد می‌کند؛ «تا وقتی که معادل مس و آهن آن محک آزمایش نخورده باشد، اولی را به صورت اوراق و ثانوی را به شکل میله خریداری می‌کنند.»^۴ این قبیل گزارش‌ها بدون شک اهمیت و ضرورت تجارت مستقیم با امریکا را به مقامات دولت ایران گوشزد می‌کند.

چنانکه ملاحظه می‌شود، اخبار و روایت‌های مربوط به معادن امریکا و به‌ویژه معادن طلای آن کشور منجر به بروز واکنش‌های انتقادی به حکومت قاجاریه شد که به‌رغم معادن فراوان کشور، هیچ برنامه و اراده‌ای برای بهره‌برداری از آنها نداشت. در حقیقت در این دوره بسیاری از سیاستمداران و متجددین قدرت حقیقی ملت‌ها را به داشتن اقتصاد قوی می‌دانستند و به همین دلیل سعی می‌کردند توجه همگان را به این مهم سوق دهند و در جهت توسعه و گسترش مناسبات تجاری میان ایران و امریکا به‌عنوان یکی از قدرتمندترین کشورها از نظر اقتصادی گام بردارند.

پیامدهای جنگ جهانی اول بر اقتصاد امریکا و تأثیر آن بر مبادلات تجاری ایران با این کشور

به دلیل اهمیت تأثیر جنگ جهانی اول بر تبادلات تجاری امریکا با ممالک مختلف، از جمله ایران، این موضوع را در دو قسمت شامل مناسبات تجاری ایران و امریکا در قبل و بعد از جنگ جهانی اول بررسی می‌کنیم.

در ابتدا بهتر است، در اشاره‌ای گذرا، به موقعیت تجارت امریکا در سال‌های قبل از جنگ نگاهی

۱. چهره‌نما، س ۲، ش ۱۲ (۱۳۲۴ق)، ص ۱۱.

۲. همان، س ۵، ش ۱ (۱۳۲۶ق)، ص ۱۲.

۳. همان، س ۷، ش ۱۵ (۱۳۲۸ق)، ص ۹.

۴. عبدالرحیم طالبوف، کتاب/ احمد، با مقدمه و حواشی باقر مؤمنی (تهران: شبگیر، ۱۳۵۶)، ص ۲۰۸.

افکنیم. میرزا اسحق خان مفخم‌الدوله، سفیر وقت ایران در واشنگتن، در ۴ رمضان ۱۳۲۰ ق در گزارشی در خصوص رشد و توسعه امریکا می‌نویسد: «این مملکت به نوعی پیش می‌رود که تمام کشورهای اروپایی از آن نگران شده‌اند و علمای عصر معتقدند که ممالک فرنگ باید متحد شوند و برای متوقف کردن نفوذ و اقتدار امریکا فکری کنند و گرنه این کشور اقتصاد همه آنان را تضعیف خواهد کرد.»^۱ علاوه بر این، باید یادآور شد در این زمان کشورهای اروپایی، به‌ویژه آلمان و انگلیس، با هدف حمایت از تولیدات داخلی در صدد محدود کردن نفوذ روزافزون تجارت امریکا در اروپا بودند و با بستن تعرفه‌های سنگین گمرکی بر اجناس امریکایی می‌کوشیدند از ورود کالاهای این کشور به کشورهایشان جلوگیری کنند. بنابراین، امریکایی‌ها در جست‌وجوی یافتن بازار فروش‌های جدید متوجه کشورهای آسیایی و آفریقایی شدند و حتی برای نفوذ در «حبشه» هم تلاش کردند.^۲ از گزارش‌های مفخم‌الدوله چنین پیداست که ممالک فرنگ، در نهایت، چاره کار را در نزدیکی به امریکا دیدند و مناسبات اقتصادی خود را با این کشور بهبود و گسترش دادند و یکی پس از دیگری سفارت خود را به «سطح کبری» ارتقا دادند.^۳ بنابراین، اقتصاد و تجارت امریکا تا قبل از آغاز جنگ روندی صعودی می‌پیمود و ممالک غربی هم اندیشه رقابت با امریکا و مقاومت در برابر نفوذ اقتصادی آن را کنار گذاشته بودند.

با آغاز جنگ جهانی اول بسیاری از قدرت‌های بزرگ تحت تأثیر عوارض نامطلوب آن قرار گرفتند. این امر به‌ویژه در کشورهای اروپایی که مستقیماً درگیر جنگ بودند، شدت بیشتری داشت. امریکا هم اگرچه دیر وارد این جنگ شد، پیامدهای نامطلوب آن تا سال‌ها بعد بر این کشور تأثیر گذاشت. مثلاً مخارج دولت امریکا در سال ۱۹۱۴ م/ ۱۳۳۲ ق روزی ۲ میلیون دلار بود. این رقم در سال ۱۹۲۰ م/ ۱۳۳۹ ق به روزی ۱۵ میلیون دلار رسید. اثرات جنگ سرمایه‌داران امریکایی را به احتکار تشویق کرد. از طرف دیگر دولت مجبور به ایجاد مالیات‌های تازه شد که زندگی را برای مردم غیرقابل تحمل ساخت. سفیر ایران در واشنگتن درباره حل این معضل می‌نویسد: «چاره‌ای که برای اصلاح این اوضاع تصور کرده‌اند صرف بعضی مالیات‌ها و تحدید منافع سرمایه‌داران است اما چاره اصلی و قطعی این است که صادرات به کشورهای دیگر را کم کنند.»^۴ صادرات عمده امریکا به خارج از کشور را اقلام خوراکی تشکیل می‌داد و به گفته سفیر ایران، این وضع زندگی را برای مردم آن کشور دشوار کرده بود.^۵ بنابراین، باید اذعان کرد

۱. علی موجانی، *گزیده اسناد روابط ایران و امریکا* (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵)، ص ۱۰۲.

۲. *مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران*، س ۱۳۲۱ ق، کارتن ۱۱، پوشه ۵، سند ۱۱۶.

۳. همان، س ۱۳۲۰ ق، کارتن ۱۰، پوشه ۳، سند ۴۱. مسیو آنفونسورتیو (ویس کنسول فیلادلفیا) به دلیل تلاش‌های اسحاق مفخم‌الدوله در زمینه تجارت

ایران و امریکا، او را به قنصل ژنرال فیلادلفیا و پانسیلوانی مفتخر کرد. بنگرید به: همان، س ۱۳۲۰ ق، کارتن ۵، پوشه ۱۹، سند ۵.

۴. همان، س ۱۳۳۹ ق، کارتن ۲۲، پوشه ۱، سند ۳۱۳-۳۱۵.

۵. همان، س ۱۳۰۲ ق، کارتن ۲۳، پوشه ۷، سند ۱۱، ۱۲.

که آغاز جنگ جهانی اول برای امریکا پیامدهای نامطلوبی داشت. چنانکه موجب برخی تغییرات مهم در تجارت خارجی این کشور شد.

ذکر این نکته ضروری است که اگرچه طی سال‌های جنگ جهانی اول حکومت امریکا قوانین سختگیرانه‌ای را برای تجارت برقرار کرد، سال‌های پس از جنگ نشان داد این سیاست‌ها نه به خاطر ضعیف شدن بنیة اقتصادی و مالی، بلکه صرفاً احتیاطی بوده است. شکوفایی تجارت امریکا در سال‌های پس از جنگ را می‌توان از مقایسه‌ای فهمید که سلطان محمود عامری، نماینده ایران در واشنگتن، میان تجارت این کشور با تجارت ۱۰ کشور بزرگ اروپایی انجام داده است. بر این اساس، از محاسبه مجموع کل صادرات ۱۰ مملکت بزرگ تجارتي دنیا مانند انگلستان، فرانسه، بلژیک، هلند، سوئیس، کانادا، هندوستان، ژاپن و نیوزیلند در سال ۱۹۲۲-۱۹۲۳م / ۱۳۴۰-۱۳۴۱ق و مقایسه آن با مجموع تجارت این ۱۰ کشور در سال ۱۹۱۳م / ۱۳۳۱ق روشن می‌شود که تجارت این کشورها در طی این سال‌ها تنها ۲۶ صدم درصد رشد داشته است. حال آنکه از مقایسه تجارت امریکا در سال‌های ذکر شده روشن می‌شود که این کشور ۵۹/۳ درصد ترقی کرده است.^۱

تحول دیگری نیز در همین ایام روی داد و آن عزم امریکا برای تجارت مستقیم با شرق و از جمله ایران بود. در حقیقت تا مدت‌ها قبل از آغاز جنگ جهانی اول، امریکا مایحتاج خود را از انگلستان تأمین می‌کرد، اما بعد از جنگ جهانی اول این رویه را کاهش داد و تجار امریکایی بخش بزرگی از مواد اولیه مورد نیاز خود را از کشورهای آسیایی خریدند. مثلاً ابریشم را مستقیماً از چین و ژاپن و لاستیک و الیاف را از مستملکات آسیایی انگلیس و شکر را از کوبا خریداری کردند. بنابراین، با روی آوردن تجار امریکایی به آسیا، ایران خود به خود در معرض ارتباطات مستقیم بازرگانی با امریکا قرار گرفت و این امیدواری ایجاد شد که تجار ایرانی بتوانند به خوبی از این فرصت استفاده کنند. مثلاً یکی از مهم‌ترین اقلام وارداتی از آسیا ابریشم بود که تجار امریکایی در سال ۱۹۲۲م / ۱۳۴۰ق بالغ بر ۴۰ میلیون پوند از این محصول را از ژاپن و بالغ بر ۵۶ میلیون و ۶۰۹ هزار دلار را نیز از چین خریده بودند. بنابراین، ابراز امیدواری می‌شد در صورتی که تهیه ابریشم ایران تشویق و کاستی‌های آن رفع شود این محصول به یکی از منابع مهم عایدی ایران تبدیل گردد.^۲ چنین بود که کم‌کم تجارت با ایران نیز مورد توجه قرار گرفت.

درخصوص حجم مبادلات تجاری امریکا با ایران باید گفت در اوایل قرن بیستم میزان مبادلات این کشور نسبت به دیگر کشورها بسیار ناچیز بود. مثلاً در حالی که روسیه معادل ۱۶ میلیون و ۷۱۴ هزار

۱. همان، س ۱۳۰۲ش، کارتن ۳۶، پوشه ۱۶، سند ۲۴، ۲۵.

۲. همان، سند ۲۵-۲۸.

و ۷۱۶ دلار، انگلیس ۶ میلیون و ۹۳۸ هزار و ۹۱۰ دلار، هندوستان ۳ میلیون و ۵۸۶ هزار و ۳۷۲ دلار، فرانسه یک میلیون و ۶۸۲ هزار و ۴۱۸ دلار، اتریش-مجارستان یک میلیون و ۱۳۷ هزار و ۱۷۸ دلار، آلمان ۵۷۳ هزار و ۶۲۰ دلار، چین ۱۳۷ هزار و ۷۵۸ دلار کالا به ایران فروخته بودند، کمترین رقم به امریکا تعلق داشت که تنها ۲۲ هزار و ۶۱۸ دلار بود.^۱ جمالزاده در کتاب گنج شایگان دلیل پایین بودن مناسبات تجاری ایران و امریکا را این گونه بیان می کند: «اگرچه ایران با اغلب کشورها مناسبات تجاری داشته است اما می توان گفت که تجارت ایران در احتکار روس و انگلیس و منحصر به این دو دولت است و اگر تجارت ایران را به هشت قسمت نماییم قریب به هفت قسمتش با دو دولت مذکور است.» طبق آماري که جمالزاده به دست داده است، صادرات و واردات ایران به همه کشورهای در مجموع در سال ۲۰-۱۳۱۹ق، ۴۴۹ میلیون و ۱۷۴ هزار و ۹۷۳ قران بود و این رقم در سال ۲۹-۱۳۲۸ق به ۸۵۹ میلیون و ۹۳۴ هزار و ۵۳۴ قران رسید که از این مقدار سهم صادرات و واردات ایران به امریکا در این سالها نسبت به بقیه کشورهای بسیار رقم کمی بوده است. چنانکه در سال ۱۳۱۹-۱۳۲۰ق مجموع صادرات ایران به امریکا ۸۷۸ هزار و ۲۴۹ قران و مقدار واردات ایران از ایالات متحده ۵۰۹ هزار و ۳۹۲ قران بود و در سال ۱۳۲۸-۱۳۲۹ق مقدار صادرات ایران به امریکا بسیار افزایش یافت، اما مقدار واردات با کاهش چشمگیری روبه رو شد. مجموع صادرات ایران به امریکا در این سال ۵ میلیون و ۴۰ هزار و ۱۹۴ قران و مقدار واردات ۲۹۲ هزار و ۱۳۸ قران بود.^۲

همچنین روزنامه کاهه میزان صادرات و واردات ایران با امریکا را در سالهای ۳۲-۱۳۳۱ق ۱۰ میلیون و ۴۳۶ هزار قران می داند که از این مقدار ۲۲۴ هزار قران مربوط به واردات بود و ۱۰ میلیون و ۲۱۰ قران به صادرات تعلق داشت که نسبت به سالهای قبل بسیار زیاد شده بود.^۳ در جدول ذیل میزان صادرات امریکا به ایران و واردات امریکا از ایران در چند سال قبل و بعد از جنگ جهانی اول:

جدول ۱. صادرات امریکا به ایران و واردات امریکا از ایران در سالهای قبل و بعد از جنگ جهانی اول

واردات امریکا از ایران			صادرات امریکا به ایران			سال (میلادی)	اعداد به هزار دلار
۱۹۲۲-۱۹۲۳	۱۹۲۱-۱۹۲۲	۱۹۱۰-۱۹۱۴	۱۹۲۲-۱۹۲۳	۱۹۲۱-۱۹۲۲	۱۹۱۰-۱۹۱۴		
۴۲۷۲	۳۱۴۰	۱۳۷۷	۶۰۷	۱۲۱۰	۱۳۲		

۱. جان ویشارد، بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا (تهران: نوین، ۱۳۶۳)، ص ۲۷۸.

۲. سید محمدعلی جمالزاده، گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران (بی جا: کاهه، بی تا)، ص ۹-۱۱.

۳. کاهه، س ۳، ش ۲۵ (۱۳۳۶ق)، ص ۱۴.

چنانکه جدول فوق نشان می‌دهد، میزان صادرات ایران به آمریکا از ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۳م رشدی فوق‌العاده داشته است. این در حالی است که صادرات آمریکا به ایران پیشرفت قابل توجهی نداشته است. به نظر می‌رسد دلیل اصلی تفاوت میان صادرات و واردات آمریکا به ایران این بوده باشد که نرخ پول آمریکا در سال‌های بعد از جنگ ترقی کرد و نرخ پول ممالک اروپایی مخصوصاً آلمان پایین آمد. این امر توجه تجار ایرانی را به اروپا معطوف کرده بود. همچنین، به سبب بُعد مسافت، کالاهای آمریکا نسبت به کالاهای اروپایی دیرتر به ایران می‌رسید و هزینه‌بردارتر بود. نکته سوم اینکه به خاطر بالا بودن دستمزد کارگر^۱ در آمریکا، کالاهای این کشور عموماً نسبت به اجناس اروپایی گران‌تر تمام می‌شد، به‌ویژه آنکه آلمانی‌ها مقدار زیادی اجناس با کیفیت پایین‌تر می‌ساختند و آنها را به قیمت کم به فروش می‌رساندند و اغلب مردم غافل از اینکه جنس آنها پست و دوامشان کم است، تنها به ارزی امتعه نگاه می‌کردند و آنها را می‌خریدند و تجار ایرانی هم به این خاطر از خرید محصولات آمریکا تا اندازه‌ای منصرف شده بودند.^۲

ذکر این نکته ضروری است که در اواخر دوره قاجاریه قسمت عمده واردات آمریکا از ایران شامل قالی^۳ و خشکبار و قسمت عمده صادرات آمریکا به ایران عبارت از لوله و ادوات ماشین‌های نفت بود.^۴ البته ایرانیان بعد از مشروطه کالاهای بسیار دیگری هم از آمریکا به ایران وارد کردند که از جمله آنها می‌توان به تسلیحات نظامی^۵، ابزار کشاورزی^۶ و حتی دستاوردهای آمریکا در صنعت دریایی^۷ و زمینی اشاره کرد. به هر روی باید اذعان داشت که نمایندگان سیاسی ایران در این دوره با ارسال گزارش‌های متعدد از پیامدهای جنگ جهانی اول بر اقتصاد آمریکا، نقش مهمی در آگاهی مقامات دولتی ایفا کردند و همان‌گونه که مشاهده شد، اگرچه در این دوره حجم مبادلات تجاری آمریکا با ایران نسبت به دیگر کشورها بسیار ناچیز بود، دیپلمات‌ها و دیگر ترقی‌خواهان برای گسترش روابط با آمریکا تلاش بسیاری کردند و تأثیر مهمی بر روند افزایش مناسبات اقتصادی ایران و آمریکا داشتند.

۱. در آمریکا نسبت به دیگر کشورهای جهان بیشترین حقوق و مزایا برای کارگران در نظر گرفته می‌شد (وقایع اتفاقیه، ش ۱۵۱ (۱۳۲۹ق)، ص ۹۵۶). چند دهه بعد چهرنما می‌نویسد: «در حالی که در انگلیس اجرت هفتگی بنا و نجار ۱۰ تومان و نقاش و آهنگر هشت تومان است، در آمریکا سه برابر این مقدار پرداخت می‌شود.» (چهرنما، ص ۸، ش ۹ (۱۳۲۹ق)، ص ۹). ملاحظه می‌شود حقوق بنا، نجار و آهنگر در یک فاصله ۶۰ ساله تقریباً ۱۰ برابر شده است. طبیعتاً چنین امری ایرانیان را به تأمل واداشته بود!

۲. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۲، کارت ۳۶، پوشه ۱۶، سند ۲۸، ۲۹.

۳. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: فرشته جهانی، «صادرات فرش ایران به آمریکا در دوره قاجاریه: زمینه‌ها و چالش‌ها»، تاریخ و تمدن اسلامی، س ۱۸، ش ۳۸ (بهار ۱۴۰۱)، ص ۴۹-۷۰.

۴. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۲، کارت ۳۶، پوشه ۱۶، سند ۲۸، ۲۹.

۵. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: فرشته جهانی، «نخستین شناخت ایرانیان از تسلیحات نظامی آمریکا در دوره قاجاریه»، مطالعات تاریخی جنگ، دوره پنجم، ش ۴، پیاپی ۱۸ (زمستان ۱۴۰۰)، ص ۷۵-۹۶.

۶. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: فرشته جهانی، علیرضا ملایی توانی، «آگاهی ایرانیان از اقتصاد کشاورزی آمریکا و الگوبرداری از آن».

۷. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: فرشته جهانی، «انعکاس دستاوردهای دریانوردی آمریکا در آرای ترقی‌خواهان عصر قاجار و تلاش برای ورود این صنعت به ایران»، پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، س ۱۱، ش ۱ (بهار و تابستان ۱۴۰۱)، ص ۲۹-۵۰.

دلایل موفقیت و ترقی اداره مالیة امریکا از نگاه ایرانیان دوره قاجار

بررسی نظام اقتصادی امریکا بدون پرداختن به امور مالی و بودجه آن کشور ناقص خواهد بود. این در حالی است که اطلاعات زیادی برای پرداختن به این موضوع در دست نیست و منابع این دوره به صورت جسته و گریخته این موضوع را مورد توجه قرار داده‌اند.

باید اذعان کرد مالیات یکی از ارکان اصلی اقتصاد امریکا به شمار می‌رفت. براساس نوشته روزنامه وقایع اتفاقیه، در این کشور مالیات‌های مختلفی از مردم گرفته می‌شد، اما نکته مهم این بود که این مالیات‌ها به بهترین وجه ممکن و برای آبادانی و شکوه شهرهای امریکا مصرف می‌شدند. برای نمونه در شهر سانفرانسیسکو نوعی مالیات به نام «خانه‌شماری» از تمام شهروندان گرفته می‌شد. میزان مالیات هر خانه وابسته به ارزش و قیمت آن خانه بود.^۱ در نتیجه اخذ مالیات‌های مختلف از مردم، عایدات مالیاتی چشمگیر بود. چنانکه در سال ۱۲۷۴ق مالیات امریکا نسبت به سال‌های گذشته ۲۲ میلیون ریال افزایش داشت. درخصوص چگونگی صرف این وجه اضافی اختلاف‌نظرهایی بروز کرد تا آنکه تصمیم بر آن شد که این وجه را در توسعه راه‌آهن و کشتی‌سازی صرف کنند و یا آن را در مقابل تخفیف رسومات گمرکی هزینه کنند.^۲ این رویه ادامه داشت، به طوری که چند دهه بعد درخصوص چگونگی استفاده از عواید اضافی نوعی سردرگمی به وجود آمد. در چنین شرایطی رئیس‌جمهور این کشور خطاب به مجلس نمایندگان و وزیرای دولت اظهار داشت که «عواید و درآمدهای مالیاتی دولت به درجه‌ای رسیده که بخش قابل توجهی از آن از مصارف و مخارج مقرر دولتی بیشتر است و دولت متحیر است که با این وجوه اضافی چه کند و به چه مصرفی برساند و از آنجا که امریکا با کشورهای جهان در صلح و آشتی است و هیچ نگرانی از تهدید خارجی ندارد، رأی و عقیده رئیس‌جمهور بر آن قرار گرفت که در مالیات و خراج دیوانی مردم آن مملکت تخفیفی اعمال شود.»^۳ بنابراین، نشریات این دوره پرداخت مالیات را از مهم‌ترین عوامل رونق اقتصادی، تحقق عدالت اجتماعی، افزایش خدمات، عمران، آبادانی و به‌طور کلی رشد و توسعه جامعه امریکا می‌دانستند و بر این باور بودند که دلیل اصلی توسعه سریع شهرهای این کشور همین عامل است که باید در ایران هم مورد توجه قرار گیرد.

ناگفته نماند که تأسیس اداره بودجه در امریکا بسیار دیر هنگام (۱۳۰۰ش/ ۱۹۲۱م) تحقق پذیرفت. در این سال اداره‌ای با عنوان اداره بودجه تحت سرپرستی ژنرال لارد^۴ تأسیس شد. این اداره در حقیقت مستقل

۱. وقایع اتفاقیه، ش ۱۵۱ (۱۲۷۰ق)، ص ۹۵۶.

۲. همان، ش ۳۴۵ (۱۲۷۴ق)، ص ۲۲۸۴.

۳. همان، ش ۲۲۶ (۱۳۰۶ق)، ص ۴.

بود و زیر نظر رئیس‌جمهور مدیریت می‌شد. وی هر سال رئوس مسائل را توضیح می‌داد و اهمیت بودجه و اقدامات دولت را در صرفه‌جویی تشریح می‌کرد.^۱ حسین علایی درخصوص عایدات مالی امریکا و اقدامات رئیس‌جمهور و رئیس‌اداره بودجه این کشور برای جبران کسری بودجه مطالب مهمی به صورت کتابچه به ایران می‌فرستاد. این کتابچه‌ها حاوی سخنرانی رئیس‌جمهور و رئیس‌اداره بودجه امریکا بود.^۲ این قبیل کتابچه‌ها با اقبال و تحسین وزارت خارجه و مالیه ایران مواجه شدند و آگاهی‌های بسیار خوبی در مورد امور مالی امریکا از این طریق کسب شد.

لازم به ذکر است اداره بودجه در زمانی تأسیس شد که پیامدهای نامطلوب جنگ جهانی اول بر اقتصاد امریکا هنوز وجود داشت، اما مدیران لایق و توانای این کشور، به‌ویژه در بخش اقتصادی و مالی، نقش عمده‌ای در تسریع بحران‌زدایی از اقتصاد ایفا کردند. برای اینکه به نقش بی‌بدیل مدیران مالی پی ببریم کافی است به مقدار صرفه‌جویی در بودجه ۱۹۲۲-۱۹۲۳ م/ ۱۳۴۰-۱۳۴۱ ق این کشور توجه کنیم. در واقع دولت امریکا نه تنها توانسته بود در بودجه سال ۱۹۲۲ م/ ۱۳۴۰ ق خود یک میلیارد و نیم صرفه‌جویی کند، بلکه حتی موفق شده بود از بودجه این سال نیم میلیارد دلار برای سال آینده کنار بگذارد و نتیجه این شود که بودجه سال ۱۹۲۳ م/ ۱۳۴۳ ق دو میلیارد کمتر از بودجه سال ۱۹۲۱ م/ ۱۳۴۱ ق باشد. وارن گامالیل هاردینگ^۳، رئیس‌جمهور امریکا، مدیر بودجه این کشور، ژنرال درز، را عامل این موفقیت دانسته بود. ژنرال درز درخصوص حدود اختیاراتش گفته بود:

من حق صدور کوچک‌ترین حکم را ندارم. یک حواله بی‌اهمیت را نمی‌توانم امضا کنم. من فقط می‌توانم از کلیه مخارج کشور بااطلاع باشم و این امکان برایم فراهم است که هر یک از وزرا یا مدیران مهم ادارات را به اطاق خود فراخوانم و آنها را بازخواست کنم. آن وقت با کمال بی‌طرفی با نهایت عدل و انصاف و اعتدال مسائل را به‌دقت مطالعه کرده و نتیجه را به رئیس‌جمهور اطلاع می‌دهم که فلان مخارج ضروری است یا فلان خرج لزوم ندارد و اضافی است و این باعث شد در ظرف یک ماه، ۱۱۰ میلیون دلار صرفه‌جویی کنیم! اشخاصی را که استخدام می‌کنیم باید همیشه لایق و کاردان باشند و همه باید با حداقل مقرری خرسند باشند. پارلمان امریکا یک اعتبار سالیانه به مبلغ ۲۲۵ هزار دلار برای من و افرادم تخصیص داد. من به پارلمان اطلاع دادم که ربع این اعتبار اضافی است و با توجه به حجم بالای کارها و کمبود نیرو این اقدام باعث شد مدیران تحت فرمانم در انتخاب افراد خود دقت زیادی کنند و اشخاص لایق و کاری انتخاب

۱. مرد آزاد، س ۱، ش ۱۳۳ (۱۳۴۲ ق)، ص ۲.

۲. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۲، کارت ۲۳، پوشه ۷، ص ۸، ۹.

۳. Warren G. Harding، بیست‌ونهمین رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا از حزب جمهوری‌خواه که از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ م در این سمت بود.

کنند. ثانیاً یکایک آنان مجبور بودند که در خرید لوازم اداری و غیره نهایت صرفه‌جویی را رعایت کنند، زیرا اگر قیمت آنها زیاد می‌شد مطابق بودجه باید از حقوق اعضا کسر می‌شد!^۱

نشریهٔ *مرد آزاد* تحت تأثیر این اظهارات قابل تقدیر می‌نویسد: «اگر در ایران هم به جای فکرهای کهنه، قوای جوان امور را مدیریت می‌کردند روزگار مردم تا این حد خراب و پرنکبت نمی‌شد.» *مرد آزاد* در ادامه می‌افزاید: «لیاقت و کاردانی، معلومات جدیدی که به درد تجدد ایران بخورد، ارادهٔ قوی و عزم شرافت دوست، صحت عمل و فعالیت از جمله مشخصه‌هایی است که مدیران و مأمورین دولتی باید از آن برخوردار باشند» و ابراز تأسف می‌نماید که امروزه مملکت ما اعتقادی به این ملاک و معیارها ندارد.^۲ بدین ترتیب، روشنفکران این دوره راز موفقیت و ترقی ادارهٔ مالی آمریکا را در محدود بودن اختیارات و پاسخ‌گو بودن مدیران آمریکایی در برابر قانون می‌دانستند. آنان کاردانی و تخصص را از دیگر عوامل موفقیت آمریکایی‌ها در محیط کاری ذکر می‌کردند. ناگفته نماند در این دوره آگاهی ایرانیان از تأثیر مالیات بر توسعه و ترقی آمریکا و انتشار اقدامات و سخنرانی‌های رئیس ادارهٔ بودجهٔ آمریکا، به صورت کتابچه، موجب همکاری بیشتر ایران با آمریکا در زمینهٔ تبادلات مالی شد.

تبادل اطلاعات مالی میان ایران و آمریکا

آگاهی ایرانیان از نظام مالی پیشرفتهٔ آمریکا به‌تدریج راه را برای برقراری مناسبات مالی با این کشور هموار کرد. به نظر می‌رسد ضرب سکه و مسکوکات در یک کشور امری داخلی است و به دیگر کشورها ارتباطی ندارد، اما به‌واسطهٔ تجارت و مبادلات تجاری و بازرگانی این امر درست نیست و سکه و مسکوکات اهمیتی بین‌المللی دارند. بر این اساس جای تعجب ندارد که در سال ۱۳۱۸ ق دولت آمریکا از ایران بخواهد دربارهٔ ضرب سکه و ارزش مسکوکات ایران اطلاعاتی بدهد. نصرالله مشیرالدوله در این باره می‌نویسد که دولت آمریکا در سه سال گذشته اطلاعاتی در خصوص مسکوکات کشورهای جهان و مسکوکات دول در واشنگتن منتشر کرده است و از همه جا اطلاعات مفیدی به آنجا فرستاده می‌شود و سفارت آمریکا در تهران از وزارت خارجه خواسته است دربارهٔ مقدار پول نقره‌ای که از شمش نقره سکه شده، مقدار پول نقره که از قران کهنه سکه شده و مقدار پول طلایی که از مسکوکات خارجه و غیره سکه شده است اطلاعاتی بدهد تا به دولت آمریکا ارسال شود.^۳

این روند در سال‌های بعد هم ادامه داشت. چنانکه در سال ۱۳۲۶ ق / ۱۹۰۷ م ادارهٔ خزانهٔ سفارت آمریکا در نامه‌ای از ایران درخواست کرد فهرستی از مسکوکات طلا و نقره و قیمت آنها را در طی یک سال

۱. *مرد آزاد*، ش ۸ (۱۳۴۱ ق)، ص ۱، ۲.

۲. همان.

۳. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجهٔ ایران، س ۱۳۱۸ ق، کارتن ۱۸، پوشهٔ ۹، سند ۱.

به امریکا بدهد.^۱ چند سال بعد، یعنی در ۸ شوال ۱۳۳۸ق/ ۱۳ اکتبر ۱۹۱۰، رئیس ضرابخانه امریکا، ژورژ آی رابرتس، در نامه‌ای به علیقلی خان شازدافر ایران می‌خواهد که از دولت ایران توضیحات کاملی در خصوص ترتیب ضرابخانه ایران درخواست کند. او در این گزارش می‌نویسد: «... اگر شما بتوانید به این اداره یک نسخه از قانون و یا منشور ایران که در آن قیمت واحد پول ایران شرح شده باشد، بدهید و یا آنکه ما را مستحضر دارید که دولت ایران در خصوص نگاه داشتن ارزش مسکوک نقره خود در یک طبقه و نسبت ثابتی به طلا چه طبقه‌ای اتخاذ کرده است ممنون خواهیم شد...»^۲ ظاهراً وزارت امور خارجه از وزارت مالیه می‌خواهد به این درخواست ترتیب اثر دهد. اما وزارت مالیه در پاسخی که به وزارت خارجه می‌نویسد با بدبینی اظهار می‌دارد که اولاً معلوم نیست مقصود امریکایی‌ها از فرستادن این کتابچه و نوشتن این سؤالات در این موقع چیست و درخواست آنان چه ضرورتی دارد. ثانیاً با توجه به وضعیت فعلی مملکت که «اساس امور دوایر هنوز در تحت قواعد کلیه نیامده است،» چاره‌ای نیست جز آنکه وزارت خارجه به گونه‌ای از اجابت تقاضای آنها خودداری نماید. البته اسماعیل ثقت‌الملک از جمله افرادی بود که به وزارت مالیه نوشت: «دایره خزانه دولتی واشنگتن راجع به مسکوکات ایران هیچ قصد پلتیکی ندارد و دولت اتازونی دفتر استاتیکی دارد که در اغلب به دول راجع به مسکوکات آنها سؤالات نمود و در آنجا ثبت می‌نماید.»^۳ از اینکه بالاخره وزارت خارجه چه پاسخی به رئیس ضرابخانه امریکا می‌دهد اطلاعی در دست نیست. اما طبیعتاً به دنبال پاسخ صریح وزارت مالیه مبنی بر غیرممکن بودن اجابت این درخواست، وزارت خارجه نیز به نحوی از این امر سر باز زده است. در عوض، اسماعیل ثقت‌الملک برای اثبات حسن نیت ایران به حفظ و گسترش ارتباط با امریکا در نامه‌ای به سفارت آن کشور وعده می‌دهد از اجناس و کالاهای امریکایی کمترین میزان حقوق گمرکی گرفته شود.^۴ احتمالاً در واکنش به این تعهد است که رئیس‌جمهور امریکا نیز تعرفه‌های گمرکی کالاهای وارده از ایران یا صادره به ایران را کاهش می‌دهد و همچنین برای کالاهای صادراتی ایران به امریکا پایین‌ترین تعرفه گمرکی را در نظر می‌گیرد.^۵ مقامات امریکایی همچنان از دولت ایران تقاضاهایی مشابه می‌کردند. امیر تومان مهدی‌خان قراگوزلو، وزیر مختار ایران در واشنگتن، در نامه‌ای به وزارت خارجه در سال ۱۳۳۵ق در خصوص موزه تجارتي فیلادلفیا می‌نویسد که یک کتابخانه مخصوص در باب مالیه تشکیل داده‌اند و نظر به اینکه مسئولین این موزه غالباً از تجار و صرافان معتبر امریکا هستند، در نظر دارند در این کتابخانه مجلات مربوط به مالیات

۱. همان، س ۱۳۲۶ق، کارتن ۳۷، پوشه ۴، سند ۳۳.

۲. همان، س ۱۳۲۸ق، کارتن ۲۰، پوشه ۱، سند ۵۰.

۳. همان، س ۱۳۲۸ق، کارتن ۳۴، پوشه ۶، سند ۳۱.

۴. همان، س ۱۳۲۸ق، کارتن ۳۴، پوشه ۴، سند ۳۹.

۵. همان، س ۱۳۲۸ق، کارتن ۱۰، پوشه ۳، سند ۴-۶.

و تجارت دولت‌های بزرگ را قرار دهند. بر این اساس از سفارت ایران در واشنگتن درخواست همکاری کردند.^۱ در موردی دیگر، وزیر مالیه امریکا از ایران تقاضا کرده بود که گزارش‌های وزارتخانه‌های داخله، جنگ، معارف، مالیه، فواید عامه، پست و تلگراف و همچنین بودجه اخیر دولتی و یک جلد از کتاب آبی ایران و فهرست مجلات دولتی قابل فروش را برای آنها ارسال دارد.^۲ وزارت مالیه در پاسخ به این درخواست نسخه‌ای از مجلات وزارتخانه‌های ایران را برای آنان فرستاد.^۳ اما درخصوص دیگر درخواست‌های آنان اطلاعی در دست نیست. به نظر می‌رسد ایرانیان در بسیاری از موارد درخصوص تبادل اطلاعات مالی با امریکا همکاری می‌کردند و اطلاعاتی را از سیستم مالی خود در اختیار این کشور قرار می‌دادند. بی‌شک یکی از دلایل این اقدام، اعتماد ایرانیان به امریکا به‌عنوان کشوری صلح‌طلب بود. مناسبات مالی ایران و امریکا به موارد بالا ختم نمی‌شود. مقامات دولتی ایران تصمیم می‌گیرند مستشار مالی از این کشور استخدام کنند، چرا که در این دوره امریکا در علم مالیه پیشرفته‌ترین دولت دنیا به شمار می‌رفت. بنا به نوشته روزنامه *ایران نو* امریکا «از مداخلات غاصبانه و اجحافات وحشیانه به دور است و بنابراین هیچ زبانی از بابت استخدام مستشار مالی امریکایی قابل تصور نیست.»^۴ از طرف دیگر تصور می‌شد با سرمایه‌گذاران امریکایی می‌توان به‌خوبی وارد معامله شد و در صورت لزوم به‌آسانی و اطمینان از آنان وام گرفت. بنابراین، یک هیئت مالی امریکایی می‌توانست به‌عنوان رابط اقتصادی و مالی بین دو کشور خدمت کند. به این دلایل در سال ۱۳۲۹ ق دولت وقت ایران مصمم به استخدام مورگان شوستر امریکایی شد.^۵ ذکر این نکته ضروری است که در این دوره بسیاری از متجددین و روشنفکران به این نتیجه رسیده بودند که مستخدمین امریکایی می‌توانند خدمات عظیمی در ایران انجام دهند.^۶ بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت ایرانیان چون آگاهی نسبتاً کاملی از وضعیت مالیه امریکا داشتند، اقدام به استخدام مستشار از این کشور نمودند. آنان از این اقدام چند هدف را دنبال می‌کردند. نخست بر این باور بودند که چنانچه مستشاران مالی باشرف و آگاه به مسائل مالیه وارد ایران شوند، همسایگان ایران از زورگویی و بی‌قاعدگی دست بر می‌دارند. دیگر اینکه سخنان آنان در حق ایران و ایرانیان در تمام اروپا و امریکا تأثیرگذار خواهد بود و در آخر آنان برای جذب سرمایه‌داران امریکایی به سرمایه‌گذاری در ایران، نهایت تلاش خود را خواهند کرد.

۱. همان، س ۱۳۳۵ ق، کارتن ۲۲، پوشه ۱، سند ۳۰.

۲. همان، س ۱۳۳۷ ق، کارتن ۱۰، پوشه ۹، سند ۸.

۳. همان، سند ۱۳.

۴. *ایران نو*، ش ۵ (۱۳۲۹ ق)، ص ۱.

۵. مرکز اسناد و تاریخ و دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۸ ق، کارتن ۴۴، پوشه ۵، سند ۵۰.

۶. کاوه، س ۲، ش ۲۴ (۱۳۳۶ ق)، ص ۸.

نتیجه‌گیری

از اواخر دوره ناصری و به دنبال وضعیت بحرانی اقتصاد ایران تلاش‌ها برای رهایی از خرابی اوضاع تجاری و مالی کشور آغاز شد. در این دوره بسیاری از روشنفکران و ترقی‌خواهان به معرفی اقتصاد امریکا به‌عنوان یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان پرداختند. آنان برای اثبات مدعای خود با جزئیات بسیار از پتانسیل بالای منابع زیرزمینی این کشور صحبت کردند. در حقیقت آنان به خوبی به این نکته پی برده بودند که یکی از دلایل کاهش ارزش پول ایران، فراوانی طلا و نقره امریکا در جهان است. در گام بعدی دگراندیشان به انتقاد از ناکارآمدی و جهل مقامات دولتی برای بهره‌داری از منابع معدنی ایران پرداختند و بر لزوم گسترش مناسبات تجاری و مالی با این کشور تأکید کردند.

در پژوهش حاضر مشخص گردید اقتصاد و تجارت امریکا تا قبل از آغاز جنگ جهانی اول روندی صعودی می‌پیمود و ممالک غربی همه در تلاش برای گسترش مناسبات خود با این کشور بودند. اما با آغاز جنگ جهانی اول مقامات امریکایی تغییرات مهمی در تجارت خارجی خود به وجود آوردند. البته این تغییرات به سبب ضعیف شدن بنیه اقتصادی و مالی نبود و صرفاً جنبه احتیاطی داشت. چنانکه از مقایسه تجارت امریکا در سال‌های پس از جنگ با تجارت ۱۰ کشور بزرگ اروپایی مشاهده می‌شود، بعد از جنگ تجارت امریکا رشد چشمگیری نسبت به دیگر کشورها داشت. در این دوره آنان برخلاف دوران جنگ جهانی اول به شرق بیشتر توجه کردند، به طوری که بخش بزرگی از مواد اولیه مورد نیاز خود را از کشورهای این منطقه تهیه می‌کردند. بنابراین، با روی آوردن تجار امریکایی به آسیا، ایران خود به خود در معرض ارتباطات مستقیم بازرگانی با امریکا قرار گرفت.

روشن گردید که حجم مبادلات تجاری امریکا با ایران در اوایل قرن بیستم نسبت به دیگر کشورها بسیار ناچیز بود. انحصار تجارت ایران در دست دو کشور روس و انگلیس از جمله دلایل اصلی این حجم پایین تجارت بود. با این حال تلاش‌های دیپلمات‌ها و دیگر ترقی‌خواهان این دوره در برخی مواقع موجب شد میزان صادرات ایران به امریکا رشد کند. اما از طرف دیگر صادرات امریکا به ایران به دلایلی همچون بُعد مسافت، پایین بودن نرخ پول ممالک اروپایی نسبت به امریکا و گران‌تر بودن کالاهای امریکایی نسبت به اروپا پیشرفت قابل توجهی نداشت. البته در این دوره ایرانیان از دستاوردهای امریکا در حوزه‌های اقتصادی و مالی بی‌بهره نبودند و کتابچه‌های گوناگونی در این حوزه به کشور وارد شد که سبب آگاهی‌های بسیاری در امور مالی شد.

همچنین مشخص شد، در بحث تبادل مالی، مقامات دولتی با امریکایی‌ها همکاری داشتند و در صورت عدم همکاری و غیرممکن بودن اجابت درخواست آنان برای اثبات حسن‌نیت خود به حفظ و گسترش

ارتباط با امریکا دست به اقداماتی چند از جمله کاهش تعرفه‌های گمرکی می‌زدند. به نظر می‌رسد یکی از دلایل این اقدام اعتماد آنها به امریکا به‌عنوان کشوری صلح‌طلب بوده باشد چرا که حتی در این دوره ایرانیان به دنبال آگاهی کامل از وضعیت مالی امریکا اقدام به استخدام مستشار مالی از این کشور کردند.

کتابنامه

- جمال‌زاده، سید محمدعلی. *گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران*، بی‌جا: کاوه، بی‌تا.
- جهانی، فرشته. «نخستین شناخت ایرانیان از تسلیحات نظامی امریکا در دوره قاجاریه»، *مطالعات تاریخی جنگ*، دوره پنجم، ش ۴، پیاپی ۱۸، ۱۴۰۰، ص ۷۵-۹۶.
- جهانی، فرشته، ملایی توانی، علیرضا. «آگاهی ایرانیان از اقتصاد کشاورزی امریکا و الگوبرداری از آن»، *تاریخ ایران*، س ۱۴، ش ۱، ۱۴۰۰، ص ۱۰۱-۱۳۳.
- جهانی، فرشته. «انعکاس دستاوردهای دریاوردی امریکا در آرای ترقی‌خواهان عصر قاجار و تلاش برای ورود این صنعت به ایران»، *پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی*، س ۱۱، ش ۱، ۱۴۰۱، ص ۲۹-۵۰.
- جهانی، فرشته. «صادرات فرش ایران به امریکا در دوره قاجاریه: زمینه‌ها و چالش‌ها»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، س ۱۸، ش ۳۸، ۱۴۰۱، ص ۴۹-۷۰.
- روزنامه اطلاع. س ۱۳۰۴ق، ۱۳۳۰ق.
- روزنامه ایران‌نو. س ۱۳۲۹ق.
- روزنامه تربیت. س ۱۳۳۳ق.
- روزنامه چهارنما. س ۱۳۲۴ق، ۱۳۳۶ق، ۱۳۲۸ق، ۱۳۲۹ق.
- روزنامه دولت علیه ایران. س ۱۲۸۰ق.
- روزنامه علمی. س ۱۲۴۸ق.
- روزنامه کاوه. س ۱۳۳۶ق.
- روزنامه مرد آزاد. س ۱۳۴۱ق، ۱۳۴۲ق.
- روزنامه وقایع اتفاقیه. س ۱۲۷۰ق، ۱۲۷۳ق، ۱۲۷۴ق، ۱۲۷۹ق، ۱۳۰۶ق،
- ژان داود، موسی. *نسخه خطی تاریخ جهان‌نما و جغرافی، ترجمه محمدحسین حسینی فراهانی*، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی. سند ۲۹۵/۷۹۷۰.
- شیرازی، میرزا صالح. *سفرنامه میرزا صالح شیرازی*، تهران: رورن، ۱۳۴۷.
- طالبوف، عبدالرحیم. *کتاب احمد*، با مقدمه و حواشی باقر مؤمنی، تهران: شبگیر، ۱۳۵۶.
- عبدالعفار، ابن المرحوم الفاضل التحریر علی محمد عبدالعفار. *اصول علم جغرافیای طبیعی و سیاسی*، طهران: بی‌نا، ۱۲۹۸ق.
- غلامی، شهرام. «تأثیر مسائل بین‌المللی بر نوسانات تولید و تجارت قالی ایران از جنگ جهانی یکم (۱۹۱۴) تا بحران اقتصادی ۱۹۳۰»، *پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی*، س ۱۰، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، ص ۱۴۳-۱۶۷.

فندیك، كرنيلیوس. كشف القناع عن احوال الاقالیم و البقاع فی الترجمة مرآة الوضیة فی الكره الارضیة، ترجمة فخرالدین بن ابی القاسم الغلیپاگانی، بمبئی: بی نا، چاپ سنگی، ۱۳۳۱ق.

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. سال ۱۳۱۸ق، کارت ۱۸، پوشه ۹، سند ۱؛ سال ۱۳۲۰ق، کارت ۵، پوشه ۱۹، سند ۵؛ سال ۱۳۲۰ق، کارت ۱۰، پوشه ۳، سند ۴۱؛ سال ۱۳۲۱ق، کارت ۱۱، پوشه ۵، سند ۱۶؛ سال ۱۳۲۶ق، کارت ۳۷، پوشه ۴، سند ۳۳؛ سال ۱۳۲۸ق، کارت ۱۰، پوشه ۳، سند ۴-۶؛ سال ۱۳۲۸ق، کارت ۲۰، پوشه ۱، سند ۴۹؛ سال ۱۳۲۸ق، کارت ۳۴، پوشه ۴، سند ۳۹؛ سال ۱۳۲۸ق، کارت ۳۴، پوشه ۶، سند ۳۱؛ سال ۱۳۲۸ق، کارت ۴۴، پوشه ۵، سند ۵۰؛ سال ۱۳۳۵ق، کارت ۲۲، پوشه ۱، سند ۳۰؛ سال ۱۳۳۷ق، کارت ۱۰، پوشه ۹، سند ۸، ۱۳؛ سال ۱۳۳۹ق، کارت ۲۲، پوشه ۱، سند ۳۱۳-۳۱۵؛ سال ۱۳۰۱ش، کارت ۲۳، پوشه ۱، سند ۲۷؛ سال ۱۳۰۲ش، کارت ۲۳، پوشه ۷، سند ۸-۱۲؛ سال ۱۳۰۲ش، کارت ۳۶، پوشه ۱۶، سند ۲۴-۲۹.

مستوفی، عبدالله. شرح حال زندگانی من، ج ۲، تهران: زوار، ۱۳۶۰.

معین السلطنه، حاج میرزا محمدعلی معین السلطنه. سفرنامه شیکاگو، به کوشش همایون شهیدی، تهران: علمی، ۱۳۶۳.
منصوربخت، قباد. ایران ناصری و ناکامی در توسعه صنعتی، تهران: انتشارات نگارستان اندیشه، ۱۳۹۸.
موجانی، علی. گزیده اسناد روابط ایران و امریکا، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵.
ویشارد، جان. بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، تهران: نوین، ۱۳۶۳.

پرتوی بر اهواز کهن از خلال متون ساسانی و اسلامی و حدسی در باب مکان رام اردشیر ساسانی

نوع مقاله: پژوهشی

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۵/۱۸

* تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۵

روح‌الله مجتهدزاده^۱

۱. استادیار گروه معماری، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.

چکیده

در باره سرآغازهای شکل‌گیری شهر اهواز بسیار کم می‌دانیم. هرچند بنیان شهری در این ناحیه را تا روزگار عباسیان تخمین می‌زنند، کهن‌ترین روایات تاریخی و شواهد باستان‌شناختی در باب این شهر از روزگار اشکانیان و ساسانیان فراتر نمی‌رود. آن گونه که از متون دوره ساسانی، چون شهرستان‌های ایران‌شهر، و انبوه تاریخ‌نامه‌های دوره اسلامی برمی‌آید در این زمان شهری به نام هرمزاردشیر توسط اردشیر بابکان یا نوه او هرمزاردشیران در این ناحیه بنا شد. بنا به روایات غالب، این شهر، چون بسیاری از شهرهای ایران پیش از اسلام، ساختاری دویبخشی (مردمی و حکومتی) داشته که بخش مردمی هوجستان و بخش حکومتی هرمزاردشیر نامیده می‌شده است. با ظهور اسلام شهر حکومتی از بین رفته و شهر مردمی با تعریب با عنوان سوق‌الاهواز ادامه حیات داده است. اما این روایات خود خالی از ابهام و آشفتگی نیست. در این مقاله سعی شده است با استفاده از روش تحقیق تاریخی نگاهی موşkافانه‌تر به روایات بنیادگذاری اهواز انداخته شود و با تحلیل و مقایسه این روایات تبیین روشن‌تری از چند و چون این کهن‌شهر کمتر شناخته ایرانی به دست داده شود. چنین تبیینی علاوه بر رفع ابهام و آشفتگی روایات می‌تواند پشتوانه خوبی برای جست‌وجوهای تاریخی و هویتی و مطالعات میدانی در باب اهواز امروز، به مثابه یکی از موارث تاریخ شهرسازی ایران، باشد. نتایج این تحقیق بیانگر روایتی نواز شکل‌گیری اهواز در روزگار ساسانیان است که اندکی با آنچه تاکنون نقل شده تفاوت دارد، اما هم‌زمان هم می‌تواند جمع مناسب‌تری میان روایات متفاوت و گاه متناقض نقل شده در باب این شهر به دست دهد و هم فرضیه‌ای تازه در باب مکان رام‌اردشیر یا رامش‌اردشیر، یکی از نخستین شهرهای بنیادشده از سوی اردشیر بابکان، بیافزیند. براساس این تحقیق، هرمزاردشیر و هوجستان و اجار در واقع نام یک مکان است که همان هسته مردمی شهر اهواز پیش از اسلام بوده و پس از اسلام با نام سوق‌الاهواز به حیات خود ادامه داده است. در مقابل هسته حکومتی و نخستین اقدام شهرسازی ساسانیان در این ناحیه رام‌اردشیر یا رامش‌اردشیر بوده که با ظهور اسلام از بین رفته و آشفتگی متون جغرافیایی و تاریخی دوره اسلامی در ذکر مکان آن احتمالاً از همین حقیقت ناشی شده است. واژگان کلیدی: اهواز، ساسانی، هرمزاردشیر، هرمز شهر، هوجستان و اجار، رام‌اردشیر.

Shedding Light on the Old Ahvaz through Sassanid and Islamic Texts and a Conjecture about the Location of Sassanid City of Ram Ardashir

Rouhollah Mojtahedzadeh²

2. Assistant Professor, Department of Architecture, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.

Abstract

There is very little information about the beginnings of Ahvaz. Although the establishment of an urban settlement in this area is speculated as from the Elamite period onwards, the oldest historical and archeological evidence about this city does not go beyond the Sassanid or Parthian era. According to the Sassanid texts, such as the *Sahrestānīhā ī Ērānšahr* (The Provincial Capitals of Iran), and a large number of Islamic chronicles, at this time, a city called "Hormuz Ardashir" was built by Ardashir Babakan or his grandson Hormuz Ardashir in this area. According to narratives, like many pre-Islamic Iranian cities, this city had a bifurcated structure - the civil and the administrative sections - which were called Hujistan Vajar and the Hormuz Ardashir respectively. With the advent of Islam, the administrative section disappeared but the civil section remained with the Arabicized name of "Suq-al-Ahvaz", although the narration is not without ambiguity and confusion. This article, to obtain a more accurate picture of these narrations and consequently the old Ahvaz, seeks to take a closer look at the founding narrations of Ahvaz using historical research method and by analyzing and comparing these narrations. In addition to removing the above-mentioned ambiguity and confusion, such a study can provide good support for research on history identity and field studies on the current Ahvaz, as one of the legacies of Iran's urban planning history. The results provide a new narrative on the formation of Ahvaz during the Sassanid era, which is slightly different from previous accounts. At the same time, it can provide a more appropriate combination of different and sometimes contradictory narrations about this city. Furthermore, it can offer a new hypothesis about the location of Ram Ardashir or Ramesh Ardashir, one of the first cities founded by Ardashir Babakan. According to this research, Hormuz Ardashir and Hujistan Vajar are both names of the same place, i.e. the civil section of the Sassanid city, which continued to exist even after the advent of Islam by becoming "Suq-al-Ahvaz". On the other hand, the administrative section and the first Sassanid city in this area was Ram Ardashir or Ramesh Ardashir, which disappeared in the Islamic era; a fact that probably led to the confusion of the geographical and historical texts of the Islamic era about its location.

Keywords: Ahvaz, Sasanid Era, Hormuz Ardashir, Hujistan Vajar, Ram Ardashir.

- Corresponding Author Email Address: r.mojtahed@scu.ac.ir.
<https://doi.org/10.48308/irhj.2023.103331>
<http://dori.net/dor/20.1001.1.20087357.1402.16.1.9.5>



مقدمه

تاریخ ایجاد و توسعه اهواز کهن تاریخی سراسر ابهام است؛ نه چون شوش کاوش‌های باستان‌شناختی دقیقی در باب این شهر صورت گرفته و نه چون اصفهان دارای تاریخ‌نامه‌هایی است که بتواند پیشینه‌اش را با دقت نسبی روشن سازد. حتی در پرونده ثبتی شهر کهن اهواز نیز جز ذکر نام و زمان و مکان اثر که عبارت‌اند از: «خرابه‌های شهر قدیم هرمزاردشیر، خوزستان (اهواز)، ساسانیان» اطلاعات درخور دیگری نیامده است.^۱ این اطلاعات اندک هم بیش از آنکه حاصل کاوشی نظام‌مند در گذشته باستانی شهر باشد، مرهون داده‌های پراکنده‌ای است که به‌واسطه معدودی متون سلوکی و پهلوی، انبوهی متون دوران اسلامی و برخی اسناد اوایل دوره معاصر می‌دانیم. همین دانسته‌هاست که آگاهی اندک ما از اهواز کهن را در مقطع آغاز ساسانی تا اواسط دوران اسلامی ممکن می‌سازد. براساس متون مذکور، می‌دانیم از روزگار عیلامیان و هخامنشیان در این ناحیه شهری بوده که اردشیر، بنیان‌گذار سلسله ساسانی، با تصرف آن به ایجاد ساختاری جدید مشتمل بر دو شهر، یکی شهر حکومتی و شاهانه و دیگری شهر مردمی، در آن همت می‌گمارد. آن‌گونه که از مقایسه با سایر اقدامات شهرسازی عصر ساسانی، از جمله شهرهای بنیادشده یا توسعه‌یافته توسط اردشیر چون استخر و گور و مدائن^۲ و حتی گزارش‌های موجود از برخی شهرهای پیش از ساسانی برمی‌آید، این شیوه توسعه شهری، یعنی بنای شهری دو هسته‌ای، نوعی شیوه رایج در معماری و شهرسازی ایران پیش از اسلام بوده است.^۳ برای مثال ایزودور خاراکسی^۴ در *ایستگاه‌های پارتی*، از قدیمی‌ترین متون مکتوب جغرافیای ایران باستان، از آدراپانا^۵ به‌عنوان منطقه مسکونی شاهانه کسانی که در اکباتان حکمرانی می‌کردند، یاد می‌کند.^۶ در باب اهواز، چنانکه در بسیاری از منابع اولیه آمده که در ادامه این تحقیق مفصلاً بررسی خواهد شد، شهر شاهانه را «هرمزاردشیر» و شهر مردمی را «هوجستان‌واجار» می‌نامیدند، اما گزارش‌های تاریخی و جغرافیایی دوره اسلامی در این

۱. برای اطلاع می‌توان به پرونده ثبتی «خرابه‌های قدیم شهر هرمزاردشیر» مراجعه کرد که در تاریخ ۱۳۱۰/۶/۲۴ با شماره ۴۳ در فهرست آثار ملی غیرمنقول ایران ثبت گردیده و اکنون نیز با همین شماره در فهرست آثار ملی وزارت میراث فرهنگی در دسترس است.

۲. بنگرید به: حسن کریمیان، «هویت کالبدی و بصری شهرهای ساسانیان»، مجموعه مقالات سومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، به کوشش دکتر باقر آیت‌الله‌زاده شیرازی، ج ۵ (تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۸۶)، ص ۶۰-۵۳۹.

۳. دیتریش هوف، در بررسی اجمالی پایتخت‌های ایران، پیشینه شهرهای دوهسته‌ای را که در آنها کاخی با استحکامات لازم هسته سکونتی شاهانه و پیرامون آن شهری مستحکم یا بارو یا خندق هسته دوم را شکل می‌داد، به دوره مادها بازمی‌گرداند. او در این مقاله با بررسی بقایای باستان‌شناختی شهرهای ایرانی از دوره ماد تا ساسانی «دو قطبی بودن محل اقامت دولتمردان و شهر مسکونی مردم عادی» را از مشخصات کلی شهرهای ایرانی می‌شمرد که در دوره ساسانی تکوین نهایی خود را پشت سر گذاشت (دیتریش هوف، «نظری اجمالی به پایتخت‌های ایران از آغاز تا ظهور اسلام»، *پایتخت‌های ایران*، به کوشش محمدیوسف کیانی (تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۴)، ص ۲۳.

4. Isidore of Charax (around 1 BC -1 AD)

5. Adrapana

۶. ایزودور خاراکسی، *ایستگاه‌های پارتی*، ترجمه فیروز حسن عزیز (تهران: انتشارات گنجینه هنر، ۱۳۹۰)، ص ۱۷.

باب خالی از ابهام نیست^۱، تا جایی که حتی نامگذاری و سرنوشت این دو نوع شهر نیز در روایات این متون تا حد زیادی متنوع، و بل آشفته، است. پاول شوارتز^۲، ایرانشناس آلمانی، تنوع توضیحات منابع را در این باب تلاشی برای منطقی کردن نام عام هر مشیر می‌داند.^۳

در چنین شرایطی شاید اولین گام برای پژوهش درباره ساختار شهری اهواز کهن تأمل بر همین روایات متفاوت و متنوع و تلاش برای رسیدن به روایتی، تا حد امکان، واحد از دل آنها باشد. مسیر چنین جست‌وجویی ناچار از بررسی و مقایسه تفصیلی نشانه‌ها و اشاره‌های موجود در متون خواهد گذشت. از این رو، در مقاله حاضر تلاش خواهیم کرد با کاویدن کهن‌ترین روایات تاریخی در باب اهواز، که در متون ساسانی و اسلامی به چشم می‌خورد، پرتوی تازه بر سیمای این شهر بیفکنیم. چنین مطالعه‌ای علاوه بر رفع آشفتگی فوق‌الذکر می‌تواند پشتوانه خوبی برای پژوهش‌های تاریخی و هویتی و مطالعات میدانی در باب این کهن‌شهر کمتر شناخته فراهم آورد.

مطالعه در باب پیشینه تاریخی اهواز کهن سابقه چندانی ندارد. مشهورترین نمونه چنین مطالعاتی را می‌توان در مدخل «اهواز» در دایره‌المعارف‌های گوناگون جست‌وجو کرد. نوشتاری کوتاه در باب تاریخ اهواز ذیل مدخل این شهر در *دایره‌المعارف ایرانیکا*^۴ و مقاله‌ای مفصل‌تر ذیل مدخل «الاهواز» در *دایره‌المعارف اسلام*^۵ از این دست مطالعات است. نمونه‌های مشابهی را نیز می‌توان در دایره‌المعارف‌های فارسی چون مدخل «اهواز» در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* سراغ گرفت.^۶ مطالعات شهری در باب «اهواز کهن» نیز اندک است و پژوهش‌هایی که تاکنون در این زمینه صورت گرفته بیشتر مقدمه‌ای برای مطالعه در باب اهواز معاصر بوده است. از جمله چنین مطالعاتی می‌توان به مقالات «اوکسین یا اهواز امروزمین»^۷ از مهرداد مال‌عزیزی و «اهواز: میراث ناشناخته»^۸ از روح‌الله مجتهدزاده و زهرا نام‌آور اشاره کرد. گزارش کامل‌تری درباره اهواز تاریخی را در فصلی از کتاب *در جست‌وجوی هویت شهری اهواز تحت عنوان «تاریخ پنهان»* می‌توان جست.^۹ این مطالعه با رجوع به متون تاریخی و شواهد میدانی،

۱. محققان دیگر نیز به مبهم بودن این گزارش‌ها اشاره کرده‌اند، از جمله بنگرید به: شهرام جلیلیان، «موقعیت جغرافیایی جنگ هرمزدگان؛ جنوب یا شمال»، *تاریخ ایران*، س ۹، ش ۱ (پیاپی ۱۹ فروردین ۱۳۹۵)، ص ۴۲.

2. Paul Schwarz (1867-1938)

3. C. Edmund Bosworth and Others, "Ahvaz", *Encyclopædia Iranica*, online edition, accessed Aug. 03, 2022, <http://www.iranicaonline.org/articles/Ahvaz>.

4. Bosworth, "Ahvaz".

5. Mathieu Tillier, "al-Ahvaz", *Encyclopædia of Islam*, Accessed on 04 Aug., 2022, http://dx.doi.org/10.1163/1573-3912_ei3_COM_22807.

۶. علی‌کرم همدانی و مؤژگان نظامی، «اهواز»، در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، دسترسی در ۱۵ مرداد ۱۴۰۱، <https://www.ogje.org.ir/fa/>، 225944/article

۷. مهرداد مال‌عزیزی، «مجموعه شهرهای ایرانی؛ اوکسین یا اهواز امروزمین»، *معماری و شهرسازی*، س ۵، ش ۱۹ و ۲۰ (اسفند ۱۳۷۱)، ص ۲۲-۲۵.

۸. روح‌الله مجتهدزاده، زهرا نام‌آور، «اهواز میراث ناشناخته»، *اثر*، س ۲۷، ش ۴۰ و ۴۱ (پاییز و زمستان ۱۳۸۵)، ص ۲۲۷-۲۳۹.

۹. روح‌الله مجتهدزاده، زهرا نام‌آور، *در جست‌وجوی هویت شهری اهواز* (تهران: انتشارات مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی، ۱۳۹۴)، ص ۷۲-۸۴.

سعی در بازخوانی گذشته ناپیدای شهر و بازسازی سیمای آن دارد. تحقیق حاضر در عین آنکه از جهاتی امتداد چنین پژوهشی به شمار می‌رود، از حیث دقت در منابع و شیوه مطالعه متفاوت است و بنابراین به نتایج تازه‌ای راه برده است که می‌تواند مطالعات پیش‌گفته را گامی جلو برد. هدف اصلی تحقیق حاضر بازشناسی ماهیت اهواز کهن، به‌ویژه اهواز ساسانی و پس از آن، است. چون در حال حاضر شواهد میدانی روشنی در باب اهواز کهن وجود ندارد، مدارک متنی معتبرترین مدارک برای چنین جست‌وجویی است. بدین ترتیب، در گام اول این بازشناسی از طریق تأمل بر متون و حول محور پرسش‌های ذیل پیش خواهد رفت: اهواز را در متون با چه نام‌هایی یاد کرده‌اند؟ نام‌های به‌کاررفته برای اهواز، چون هرمزاردشیر، هرمشیر، هوجستان و اجار، سوق‌الاهواز و غیره، چه نسبتی با یکدیگر دارند؟ چگونه می‌توان از خلال بازخوانی متون تصویر روشن‌تری از ساختار اهواز کهن به دست داد؟

بازخوانی اهواز از خلال متون

همان‌گونه که اشاره شد، درباره سرآغازهای شکل‌گیری شهر اهواز بسیار کم می‌دانیم. چنانکه تحقیقات جغرافیایی - باستان‌شناسی اخیر، از جمله پژوهشی به سرپرستی هرمان گاش^۱، نشان می‌دهد خط ساحلی خلیج فارس در حدود ۳۰۰۰ سال قبل تا نزدیکی تاق‌دیس اهواز^۲ کنونی امتداد داشته است.^۳ مهم‌ترین مظهر این تاق‌دیس همان تپه‌های کارون است که امروز هم تنها بخش مرتفع منظر شهری اهواز است و نقشی به‌غایت مهم، و در عین حال کمتر شناخته، در تاریخ پرفراز و نشیب شهر داشته است. بر این اساس، دورترین زمان ممکن برای تولد اهواز را باید در هزاره سوم پیش از میلاد و پس از آن جست. این زمان مصادف با ظهور تمدن عیلام است. البته سند روشنی از وجود شهری در حدود اهواز کنونی در این زمان در دست نیست. معدود اسناد به‌جامانده، از جمله کتیبه‌های سناخریب پادشاه آشوری، به وجود شهرهایی در بخش‌های ساحلی قلمرو عیلام در خلیج فارس اشاره می‌کنند،^۴ اما داوری قطعی براساس این اسناد، بدون تحقیقات میدانی، ممکن نیست^۵ و آن‌گونه که عیلام‌شناسانی چون پاتس^۶ خاطر نشان ساخته‌اند، متأسفانه بیشتر شهرهای غرب خوزستان که فشار تعرض‌های آشور را متحمل شده بودند،

1. Herman Gasche

2. Ahvaz anticline

3. Herman Gasche, "The Persian Gulf Shorelines and the Karkheh, Karun and Jarrahi Rivers: A Geo-Archaeological Approach", in *Akkadica*, 128 (2007), p. 33.

4. Gasche, p. 51.

5. هرچند برخی از شرق‌شناسان، چون سایکس، براساس مسافت‌های موجود در این اسناد معتقدند نخستین شهری که آشوریان دست به غارت آن می‌زنند می‌بایست جایی نزدیک اهواز کنونی باشد. بنگرید به: سرپرستی سایکس، *تاریخ ایران*، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، ج ۱ (تهران: بی‌نا، ۱۳۶۲)، ص ۵۲-۵۳.

6. Daniel Thomas Potts

هنوز شناسایی و حفاری نشده‌اند.^۱ از این رو، به نظر می‌رسد جست‌وجوی سرگذشت اهواز در عصر عیلامیان نیز امری ساده و در دسترس نباشد.

پارسیان باستان ایلام را هُوج، اوژ یا اووجا^۲ می‌خواندند^۳ و براساس پژوهش کنت در تمامی کتیبه‌های شهرنگاری معرفی ایالات در دورهٔ هخامنشی حدود ایلام باستان، به‌عنوان دومین یا سومین ایالت پادشاهی، تحت این نام یاد شده است.^۴ زبان‌شناسانی چون هوبشمان معتقدند (ه)اووجا^۵ فارسی باستان در فارسی میانه و فارسی نو به‌ترتیب به هوز^۶ و خوز^۷ بدل شده است.^۸ بدین ترتیب، بسیاری از پژوهشگران اهواز را تغییر یافتهٔ اوژ یا اووجای باستان می‌دانند.^۹ پس می‌شود گفت اهواز، در زمان هخامنشیان، در واقع نه نام یک شهر که نام یک ایالت یا به تعبیر امروزی استان و کانون اصلی تمدن ایلام بوده است. اطلاق اهواز به یک ایالت تا اوایل دوران اسلامی نیز ادامه داشته و تقریباً تمامی جغرافیدانان سده‌های نخست اسلامی هنگامی که از اهواز نام می‌برند، در درجهٔ اول منظورشان منطقه‌ای شامل چندین شهر است. پاتس این واقعیت را که مورخان اسلامی از واژهٔ «اهواز» برای نامیدن بخش جنوب‌غربی ایران استفاده کرده‌اند به این معنا می‌داند که در این زمان دیگر نام‌های ایلام و الیمائیس آشنا نبوده‌اند.^{۱۰}

از روزگار هخامنشیان اسناد چندانی که بنا بر آن بتوان شهری را در حدود اهواز کنونی شناسایی کرد به جا نمانده است، اما محققان اغلب بر وجود شهری به نام «تاریانا» در حدود اهواز کنونی در این زمان اتفاق نظر دارند.^{۱۱} این نام آشکارا انعکاسی از دارایانا،^{۱۲} منسوب به دارایان نام اساطیری داریوش،^{۱۳} و نیز نام سلسله‌ای قدرتمند از پادشاهان پارس در اعصار پس از هخامنشیان را بر خود دارد.^{۱۴} اطلاعات

۱. دنیل تی. پاتس، *باستان‌شناسی ایلام*، ترجمهٔ زهرا باستی (تهران: سمت، ۱۳۹۹)، ص ۳۹۹.

2. Hūja \ Uja \ Uvja

۳. یوسف مجیدزاده، *تاریخ و تمدن ایلام* (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰)، ص ۳۳.

۴. ر. ج. کنت، «فهرست ایالات هخامنشی در سنگ‌نبشته‌های فارسی باستان»، *پژوهش‌های هخامنشی*، به کوشش و ترجمهٔ ع. شاپور شهبازی (تهران: مؤسسهٔ تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۴)، ص ۷۱.

5. (h)uvja

6. huz

7. xuz

۸. هانریش هوبشمان، *تحول آوایی زبان فارسی (از هندواروپایی تا فارسی نو)*، ترجمهٔ بهزاد معینی‌سام (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶)، ص ۲۴۲.

۹. از جمله بنگرید به: جهانگیر قائم‌مقامی، «تطورات نام خوزستان»، *بررسی‌های تاریخی*، س ۳، ش ۶ (همین و اسفند ۱۳۴۷)، ص ۱۷۴؛ محمدباقر نجفی، *خوزستان در متن‌های کهن* (تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰)، ص ۲۹-۲۴؛ عبدالرحمن عمادی، *خوزستان در نام‌واژه‌های آن* (تهران: آموت، ۱۳۸۸)، ص ۲۷۴-۲۸۱.

۱۰. پاتس، ص ۶۳۱.

11. See to. Bosworth, "Ahvaz"; Tillier, "al-Ahvaz".

12. Taryana \ Tareiana

۱۳. هرچند در باب ساختن بنا یا شهری در حدود اهواز یا ایالت ایلام به دست داریوش بزرگ چیزی نمی‌دانیم، اما فردوسی در شاهنامه به ساختن شهری در اهواز از سوی «دارای داراب» که معادل اساطیری داریوش سوم است، اشاره می‌کند: «یکی شارسان کرد نوشاد نام/ به اهواز گشتند زو شادکام».

۱۴. در باب دارایان بنگرید به: تورج دریایی، «دیدگاه‌های سه‌گانهٔ ساسانیان نسبت به جهان»، در *ایران ساسانی در بستر عهد باستان متأخر*: مجموعه سخنرانی‌های آکسفورد، به کوشش تورج دریایی، ترجمهٔ مهناز بابایی (تهران: سینا، ۱۴۰۰)، ص ۱۲۴-۱۲۵.

مستندتر در باب اهواز را در پایان عصر هخامنشی، براساس اسناد لشکرکشی دریایی نئارخوس^۱، سردار اسکندر، به ایران می‌توان به دست آورد که چندی بعد توسط آریانوس / آریان^۲، مورخ و فیلسوف یونانی قرن دوم میلادی، ضبط شده است. چنانکه آریان در کتاب هشتم،^۳ بند ۴۲ نقل می‌کند، در پایان روزگار هخامنشیان در نزدیکی مصب کارون قصبه‌ای پرجمعیت و پررونق^۴ قرار داشته که با پلی شناور^۵ محل اتصال راه پارسه به شوش بوده است و سپاه اسکندر و نئارخوس در این محل به یکدیگر پیوسته‌اند.^۶ مورخان اغلب اتفاق نظر دارند که این محل با مکان اهواز کنونی مطابقت می‌کند.^۷ استرابو^۸ در اثر جغرافیایی مشهور خود، *جغرافیای استرابو* (کتاب پانزدهم، فصل ۳، بند ۴)، از وجود بازاری پررونق در این مکان یاد می‌کند که نخستین بارانداز کالاهایی است که از سرزمین عربان به ساحل دریای پارس وارد می‌شود.^۹ استرابو ذیل توضیحاتش در باب سرزمین اوکسی‌ها (خوزی‌ها) از این ناحیه یاد می‌کند. بنابراین، می‌توان حدس زد هوجستان و اجار یا بازار خوزی‌ها که در اغلب متون به‌عنوان بخش مردمی شهر ساسانی از آن یاد شده در واقع مکانی قدیمی‌تر است که حداقل از دوره هخامنشی در حدود اهواز کنونی حیات داشته است.

از وضع اهواز در روزگار اشکانیان اطلاع زیادی نداریم. یافته‌های باستان‌شناختی در این زمینه نیز اندک و اغلب تصادفی است. مثلاً همین اواخر طی حفاری‌های شرکت ملی حفاری ایران در محله‌ای در شمال اهواز برای احداث جاده دسترسی به چاه‌های نفت، گورستانی تاریخی کشف شد که شیوه تدفین آن مشابه شیوه تدفین اواخر روزگار اشکانیان و اوایل ساسانیان بود.^{۱۰} در کشف دیگری از این دست، در یکی از کاوش‌های تفنی اواخر قاجار که آرنولد ویلسون^{۱۱} سرکنسول انگلیس در نزدیکی اهواز آن زمان انجام داد، بقایای دو سکه، متعلق به پادشاهان اشکانی، در خاک این شهر یافت شد. ویلسون در نامه‌ای برای پدرش این ماجرا را چنین گزارش می‌کند: «چند ماه قبل در همین سفرهایم در نزدیک اهواز، چندین

1. Nearchus

2. Arrianus / Arrian of Nicomedia (c. 89/89 – c. after 146/160 AD)

3. populated and prosperous country

4. The pontoon bridge

5. Arrian, *Alexander the Great*, translated by Martin Hammond with an Introduction and Notes by John Atkinson (Oxford: Oxford University Press, 2013), p. 264.

۶. از جمله سایکس، ص ۵۳-۵۴:

Bosworth, "Ahvaz"; Tillier, "al-Ahvaz"; Atkinson in Arrian, *Alexander the Great*, 333 & Svat Soucek, "Arabistan or Khuzistan", *Iranian Studies* 17, no. 2-3 (1984), p. 198, <http://dx.doi.org/10.1080/00210868408701628>.

7. Strabo

۸. استرابو، *جغرافیای استرابو*؛ سرزمین‌های زیر سلطه هخامنشیان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲)، ص ۳۱۸-۳۱۹.

۹. «کشف گورستان اشکانی در اهواز»، *خبرگزاری ایرنا*، دسترسی در ۱۴ تیر ۱۴۰۱، <https://www.irna.ir/news/۱۴۰۱/۲۷۸۶/۴۸۱۱۲۷۸۶>

10. Arnold Wilson (1884-1940)

سکه باستانی به دست آوردم که آنها را به موزه کلکته در هندوستان فرستادم. طبق گزارشی که امروز دریافت کردم آنها به زمان سلسله پارتیان (اشکانیان) و پادشاهی مهرداد دوم (بزرگ) و وانان مربوط می‌شود که قدمشان به ۱۸۰ سال قبل از میلاد می‌رسد.^۱ به این ترتیب، می‌توان اطمینان یافت که در روزگار اشکانیان نیز شهری در این حدود برپا بوده و احتمالاً این همان شهری است که نبردهای فرجامین اشکانیان با اردشیر ساسانی در آن رقم خورده است. براساس آنچه طبری در تاریخ الامم و الملوک آورده، در این نبردها اردشیر بر نیروفر، والی اهواز در زمان اشکانیان، چیره گشت و «بر کنار دجیل [کارون] فرود آمد و شهر را بگرفت و شهر سوق‌الاهواز را بنیاد کرد.»^۲ عین همین گزارش را ابن اثیر نیز سه قرن پس از طبری آورده است.^۳ از مجموع شواهد فوق دو نکته معلوم می‌شود: اول آنکه در زمان اشکانیان نیز در مکان اهواز امروز در حاشیه کارون شهری وجود داشته و دیگر آنکه اردشیر این شهر را تصرف کرده و شهری را که در دوره اسلامی سوق‌الاهواز خوانده می‌شده، بنیاد نهاده است. البته بخش دوم این قول‌ها خالی از ابهام نیست. اگر از قبل شهری در این مکان وجود داشته که اردشیر آن را تصرف کرده، پس او چه چیز را بنیاد نهاده است؟

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت در ایران پیش از اسلام ساخت شهر در انحصار شاهان و معتمدان ایشان بود و نشانه‌ای از استقلال، بزرگی، فرّ و شکوه و شوکت حاکم به شمار می‌رفت. گویا از این روست که اردوان پنجم به‌رغم تحمل جنگ و کشتارهای اولیه اردشیر، آن‌گونه که طبری نقل می‌کند، سرانجام هنگامی پیامی عتاب‌آلود خطاب به وی می‌فرستد که با ساخت شهر گور از سوی او روبه‌رو می‌شود.^۴ پژوهش‌ها درباره نظام کشورداری عصر ساسانی نشان می‌دهد تصرف زمین‌های یک سرزمین به‌تنهایی برای آنکه آن زمین‌ها جزء متصرفات مشروع یک پادشاه قرار گیرد کفایت نمی‌کرد، بلکه هنگامی که این زمین‌ها تصرف می‌شد، برای آنکه جزء دستکرت، یعنی متصرفات شخصی شاهنشاه ساسانی، قرار گیرد، لازم بود آبادی‌ای در آنها بنا و صاحب‌منصبی، موسوم به شهربها، در آن آبادی نشانده شود.^۵ احتمالاً از همین روست که در اهواز، و به‌طور مشابه ریشهر و مدائن، اردشیر به‌رغم تصرف شهرهای سلوکی و اشکانی به بنیان شهرهای جدید نیز اقدام کرد.

این سنت ظاهراً سنتی بسیار کهن بوده است. در *رویدادنامه کرخ* که موضوع آن روایت تبدیل شاهک‌نشین مادّی گرمای به کرخ در زمان حمله آشوریان است، تابعیت و سرسپردگی مردم شهر مشروط به آن

۱. سر آرنولد ویلسون، جنوب غرب ایران؛ یادداشت‌های روزانه یک افسر دیپلمات، ترجمه فریور جوانیخت موق (تهران: نشر پیام امروز، ۱۳۹۶)، ص ۱۰۴.
۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲ (بیروت: دارالتراث، ۱۹۶۷)، ص ۴۰.
۳. عزالدین علی ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱ (بیروت: دار صادر- دار بیروت، ۱۹۶۵)، ص ۲۸۳.
۴. طبری، ج ۲، ص ۴۰.
۵. و. گ. لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا (تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۵۰)، ص ۶۲.

است که شاه همهٔ اراضی ای که شهر «در آن قرار گرفته» به شهر نوساز یعنی «کرخ» واگذار. به این منظور در زمین‌های شهر کاخی بنا گردید و «بزرگان شاهی» نیز به آن نقل مکان کردند. این کاخ یا دژ کوچک زیر نظر صاحب‌منصبی از صاحب‌منصبان شاه به نام برزان ساخته شد که برخی محققان نام وی را به‌وضوح نامی ساسانی می‌دانند.^۱ بر این اساس می‌توان گفت رویدادنامهٔ کرخ تا عصر ساسانیان نیز مورد توجه بوده است و علاوه بر روایت‌های کهن‌تر، احتمالاً وقایعی از این دوره را نیز منعکس می‌سازد. به هر روی، به نظر می‌رسد در پایان دورهٔ اشکانی در مکان اهواز امروز شهری بوده است که اردشیر ضمن تصرف آن، آبادی جدیدی در آن یا پیرامونش برپا می‌کند. این آبادی بنا به توافق اغلب متون کهن شهر هرمزاردشیر است. اما روایات دربارهٔ این شهر خود خالی از ابهام و تناقض نیست. در اینجا برای آنکه تصویر دقیق‌تری از این روایات و شهری که اردشیر بنیاد نهاد، داشته باشیم، لازم است نگاهی موشکافانه‌تر به این روایات بیندازیم. به این منظور مجموعه‌ای از روایات کهن را که در آنها نام‌های اهواز و هرمزاردشیر آمده به‌ترتیب تاریخی مرور خواهیم کرد.

نخستین متنی که نام هرمزاردشیر در آن به چشم می‌خورد، *شهرستان‌های ایران‌شهر* است. *شهرستان‌های ایران‌شهر* نام متن فارسی میانه‌ای است که در پایان دوران ساسانی نوشته شده و نام شهرهای گوناگون ایران‌شهر در آن ذکر شده است. نسخهٔ موجود متن مربوط به دورهٔ عباسی است، زیرا نام بغداد نیز به‌عنوان آخرین شهر و از ساخته‌های منصور دوانیقی در آن آمده است. در این متن هرمزاردشیر، تحت نام «هرمزد اردشیران»^۲، یکی از ساخته‌های هرمز اول (مشهور به هرمزاردشیر) پسر شاپور و نوهٔ اردشیر معرفی شده است.^۳

پس از *شهرستان‌های ایران‌شهر*، اولین متونی که در آنها به نام اهواز برمی‌خوریم، یکی *نهایت‌الأرب فی اخبار الفرس و العرب* از نویسنده‌ای ناشناس و احتمالاً متعلق به قرن اول - دوم هجری و دیگری *فتوح البلدان* بلاذری (ف. ۷۹-۲۷۸ق) است. در *نهایت‌الأرب* در ذکر پادشاهی اردشیر بابکان به نام شهرهایی که او بنیاد نهاد اشاره شده و یکی از آنها هرمزد اردشیر است که نویسنده آن را همان «قصبهٔ اهواز» می‌خواند.^۴ بلاذری در *فتوح البلدان* به نقل از ثوری که احتمالاً منظور سفیان ثوری، صوفی، فقیه و محدث قرن دوم (۱۶۷-۹۷ق) است، می‌گوید اهواز را در پارسی هوزمسیر خوانند و سپس اخواز نامیده شد و مردمان تغییرش داده اهواز گفتند.^۵

۱. نیناویکتورونا پیگولوسکایا، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمهٔ عنایت‌الله رضا (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲)، ص ۵۷-۵۸.
2. ohrmizd-ardaxšīrān

۳. *شهرستان‌های ایران‌شهر*، تصحیح توج دربابی، ترجمهٔ شهرام جلیلیان (تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۸)، ص ۳۴، ۴۱.

۴. *نهایت‌الأرب فی اخبار الفرس و العرب*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه (تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵)، ص ۲۰۰.

۵. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان* (بیروت: دارالمکتبه الهلال، ۱۹۸۸)، ص ۳۷۲.

دینوری (فو. ۲۸۳ق)، تاریخ‌نگار و جغرافیدان قرن سوم هجری، در اخبار الطوال اهواز را محل رویارویی شاهان طوایف اشکانی با اردشیر معرفی می‌کند و می‌نویسد اردشیر پس از جنگ و قتال ایشان حرکت کرد و در محل امروز مدائن اردو زد و نقشه آن شهر را کشید و آن را ساخت. وی علاوه بر اهواز یا هرمزدان اردشیر، بنای شهرهای اردشیرخه و رام‌اردشیر و چند شهر دیگر را هم به اردشیر نسبت می‌دهد.^۱ طبری (فو. ۳۱۰ق)، مورخ و مفسر مشهور اواخر قرن سوم و اوایل چهارم هجری، نیز در تاریخ الامم از اهواز و هرمزاردشیر یاد می‌کند. بنا به روایت طبری اردشیر هشت شهر بنیاد کرد که عبارت‌اند از «شهر رام‌اردشیر و ریواردشیر و شهر اردشیرخوره که همان گور باشد به فارس بود، و هرمزاردشیر که همان سوق‌الاهواز باشد به اهواز بود و...»^۲

اصطخری (فو. ۳۴۰ق)، جغرافیدان مشهور نیمه اول قرن چهارم هجری، نیز از اهواز یاد می‌کند، اما آن را «هرمز شهر» می‌خواند. وی در مسالک و ممالک اهواز را بزرگ‌ترین کوره خوزستان، که سایر شهرها و کوره‌های خوزستان را نیز به آن منسوب می‌دارند، می‌خواند و تأکید می‌کند اهواز همان «هرمز شهر» است.^۳ بسیاری از عبارات و توصیفات اصطخری را جغرافیدان معاصرش، ابن حوقل (فو. بعد از ۳۶۷ق)، در کتاب جغرافیای خود با نام صورت الارض تقریباً عیناً نقل کرده است.^۴ این دو جغرافیدان مشهور دوره اسلامی متأثر از جغرافیدان متقدم دیگری، یعنی ابوزید بلخی، بوده‌اند. محققان متأخر همگی بر آن‌اند که آثار اصطخری مأخوذ از صور الاقالیم ابوزید بلخی (۲۳۵-۳۲۲ق) است؛ با این تفاوت که اصطخری در شرح بلاد و نواحی توضیحات بیشتری آورده و سپس ابن حوقل تألیفات اصطخری را تکمیل کرده است.^۵ بر این اساس می‌توان قول اصطخری را قول رایج سه تن از مشهورترین جغرافیدانان دوره اسلامی در قرون سوم و چهارم دانست.

متن دیگری که از اهواز، البته با تفصیل بیشتر، یاد کرده، سنی الملوک الارض و الانبیا از حمزه اصفهانی (فو. ۳۵۰-۳۶۰ق) است. وی می‌نویسد:

اردشیر شهرهای متعددی ساخت، از جمله آنها اردشیرخه، به‌اردشیر، بهمن‌اردشیر، اش‌اردشیر، رام‌اردشیر، رام‌هرمز اردشیر، هرمزاردشیر، بوداردشیر، وهشت‌اردشیر، و بتن‌اردشیر است [...] اما رام‌اردشیر، جای آن بر من معلوم نیست و مردم این روزگار به زبان خود ریشهر خوانند. رام‌هرمز

۱. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر (قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸)، ص ۴۲-۴۳.

۲. طبری، ج ۲، ص ۴۱.

۳. ابراهیم بن محمد اصطخری، الممالک و المسالک (بیروت: دار الصادر، ۱۹۲۷)، ص ۸۸-۸۹.

۴. ابن حوقل، سفرنامه ابن حوقل: ایران در صورت الارض، ترجمه و تصحیح دکتر جعفر شعار (تهران: انتشارات مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۲۴-۲۵.

۵. صمد موحد، «ابوزید بلخی»، در تارنمای مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، دسترسی در <https://www.cgje.org.ir/fa/article/21,226634>، خرداد ۱۳۹۹.

اردشیر نیز نام یکی از شهرهای خوزستان است که برای اختصار جزء آخر آن را حذف کردند. هرمزاردشیر نیز نام دو شهر است که اردشیر به هنگام تعیین حدود آنها هر یکی را به نامی مرکب از خود و خدای عزّ و جل نامید و در یکی بازاریان و در دیگری بزرگان و اشراف را سکونت داد. شهر بازاریان نام دیگری هم گرفت، یعنی هوجستان واجار که در تعریب «سوق الاهواز» گفتند. نام شهر دیگر هم به عربی هرمشیر خواندند و به هنگام آمدن تازیان به خوزستان شهر بزرگان به دست آنان ویران گردید، اما شهر بازاریان (اهواز) به جا ماند.^۱

مقدسی (ف. ۳۸۰ق)، مورخ و جغرافیدان معاصر حمزة اصفهانی، که خود اهواز را از نزدیک دیده نیز روایتی از نام این شهر به دست می‌دهد. او ساخت اهواز را به شاپور نسبت می‌دهد و می‌گوید شاپور در دو سوی رودخانه شهری ساخت و بر یکی نام خدای عزّ و جلّ و بر دیگری نام خود را نهاد. سپس این دو نام را با یکدیگر جمع کرد و هر دو را «هرمز داراوشیر» نامید. بعد نام خود را حذف کرد و «داراوشیر» بماند که عرب اهواز نامیدند.^۲ در نگاه اول روایت مقدسی متفاوت از روایات دیگر به نظر می‌رسد. علت این تفاوت را باید خطای او در نقل روایاتی دانست که احتمالاً شفاهی از مردم یا عالمان اهواز شنیده^۳ و نه منابع یا متون متفاوتی که به آنها دسترسی داشته است. برای مثال مقدسی بنیان‌گذار شهر را شاپور معرفی می‌کند اما واژه‌ای که در نام شهر به کار می‌برد (داراوشیر)، آشکارا انعکاسی از نام اردشیر است. از سوی دیگر او به حذف نام پادشاه از نام شهر اشاره می‌کند اما در عمل نام خدا (هرمز) را حذف می‌کند و نام نهایی شهر را داراوشیر می‌داند که در هیچ متن دیگری ذکر نشده است. حال آنکه اگر قرار باشد حذف نام شاه از نام شهر را درست بیندازیم (مانند آنچه در باب رامهرمز اردشیر، به نقل از حمزة اصفهانی، رخ داده) آنگاه آنچه باقی می‌ماند باید هرمز شهر باشد که تمام جغرافیدانان پیش از مقدسی به آن اشاره کرده‌اند.

در متون بعدی اشارات مختصر است. ابن فقیه (ف. ۳۶۵ق) در *البلدان* سوق الاهواز را از شهرهای اهواز می‌خواند و می‌نویسد «شاپور در اهواز دو شهر بنا کرد. یکی را به نام خدای تعالی و دیگری را به نام خود نامید و [سپس] هر دو را نامی واحد که همان هرمزاردشیر است و عرب آن را سوق الاهواز نامید.»^۴ وی کمی بعد سوق الاهواز را از بناهای اردشیر معرفی می‌کند.^۵ ثعالبی (ف. ۴۲۹ق)، مورخ قرن پنجم، در تاریخ

۱. حمزه بن الحسن الاصفهانی، *تاریخ سنی الملوک الارض والانبیاء* (بیروت: منشورات دار المکتبه الحیات، بی تا)، ص ۳۷-۳۸.

۲. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم* (قاهره: مکتبه المدبولی، ۱۹۹۱)، ص ۴۰۶.

۳. در باب گفت‌وگوهای مقدسی با عالمان و مردم اهواز و شنیدن اقوالی از ایشان شواهد روشنی در احسن التقاسیم وجود دارد. از جمله در جایی می‌نویسد: «ابوبکر احمد بن عبدان در اهواز برایم نقل کرد» و سپس حدیثی از امام علی (ع) را نقل می‌کند (مقدسی، ص ۴۲). در جای دیگر از مشاجره یکی از همراهان خود با مردی در بازار اهواز بر سر مکان استقرار خوزیان در خوزستان روایت می‌کند (همان، ص ۴۰۳) و جای دیگر به دانشمندی حکیم و مشهور به پرهیزگاری که داستان‌سرای مجالس شیراز و اهواز بود، اشاره می‌نماید و می‌گوید از او خواسته تا شهرهای سرزمین «بویهند» را برایش توصیف کند (همان، ص ۴۷۷).

۴. ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق ابن فقیه همدانی، *کتاب البلدان*، تحقیق یوسف الهادی (بیروت: عالم الکتب، ۱۹۹۶)، ص ۳۹۵.

۵. همان، ص ۳۹۶.

خود نامی از هرمزاردشیر و حتی اهواز نمی‌برد. او محل نبرد اردشیر و اردوان را شهر دجیل می‌خواند^۱ و شهرهایی را که اردشیر بنا نهاد چنین برمی‌شمرد: «اردشیر خوره و جور که هر دو در فارس‌اند، و بادغیس در خراسان و بهمن اردشیر و رام‌اردشیر که هر دو نزدیک بصره‌اند.»^۲ گردیزی (فو. ۴۴۰ق) دیگر مورخ قرن پنجم نیز نامی از اهواز نمی‌برد، اما در شمار شهرهای اردشیر به هرمزاردشیر اشاره می‌کند: «و شهر ری بنا کرده، و خره‌اردشیر که او را واسط گویند، و استاداردشیر که او را انبار گویند و رام‌اردشیر که او را بصره گویند [...] و شهر بنا کرد چون تستر و هرمزاردشیر و اردشیر خوره و رام‌اردشیر و اسدآباد و پوشنگ و بادغیس.»^۳ ابن بلخی (فو. ۴۹۸-۵۱۱ق) در اواخر قرن پنجم به صورت گذرا از شهرهای ساخت اردشیر نام می‌برد که اهواز هم در میان آنهاست.^۴

در آغاز قرن ششم مؤلف ناشناس *مجم‌التواریخ* (تألیف حدود ۵۲۰ق) توصیف کامل‌تری از اهواز و هرمزاردشیر دارد که انعکاسی از توصیف حمزه اصفهانی است: «هرمزاردشیر دو شهر بود، در یکی بازاریان بودند و در دیگر مهتران، و به پهلوی [یکی را] هوجستان و اجار خواندندی، آن است که معرب سوق‌الاهواز گفتند و دیگر را هومشیر، و به وقت آمدن عرب آن را خراب کردند. سوق‌الاهواز بماند که هنوز به جای است، اهواز خوانند، و شهر قدیم را اثر نیست، ناحیت بدان باز خوانند.»^۵ در اوایل قرن هفتم محمد بن نجیب بکران، در اثر جغرافیایی مشهور خود *جهان‌نامه*، اهواز را همان شهر هرمز می‌خواند.^۶ یاقوت حموی (فو. ۶۲۶ق) نیز در همین قرن اهواز را به نقل از ابوزید بلخی «هرمز شهر» معرفی می‌کند.^۷ وی به نقل از کتب باستانی می‌افزاید:

شاپور در خوزستان دو شهر بنیان نهاد، یکی را به نام خدا و دیگری را به نام خود نامید. سپس هر دو را یکی کرده به نام «هرمز داد شاپور» نامید که عرب‌ها آن را سوق‌الاهواز خوانند که به معنی بازار خوره است. «خوز» یا «خواز» با خای نقطه‌دار نام همه مردم این خوره است. گویند نخستین بنیان‌گذار اهواز اردشیر بود و آن را «هرمزاردشیر» نامید.^۸

روایت ابن اثیر (فو. ۶۳۰ق) تا حد زیادی مشابه روایات پیشینیان است. او از هرمزاردشیر نام نمی‌برد و مکان جنگ اردشیر با نیروی حاکم اهواز را هم در فارس ذکر می‌کند، اما می‌نویسد پس از آن به ارجان

۱. عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی، *تاریخ ثعالبی: یاره نخست، ایران باستان*، ترجمه محمد فضالی (تهران: نشر نقره، ۱۳۶۸)، ص ۳۰۲.
۲. همان، ص ۳۰۶.

۳. ابوسعید عبدالحی گردیزی، *زین الاخبار: تاریخ گردیزی*، به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۳)، ص ۶۵-۶۶.
۴. ابن بلخی، *فارس‌نامه*، تصحیح و تحشیح گای لسترنج و رینولد آل نیکلسون، (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵)، ص ۶۰.
۵. *مجم‌التواریخ و الفقص*، تصحیح ملک‌الشعراء بهار (تهران: کلاله خاور، بی‌تا)، ص ۶۲.
۶. محمد بن نجیب بکران، *جهان‌نامه*، به کوشش محمدامین ریاحی (تهران: انتشارات کتابخانه این سینا، ۱۳۴۲)، ص ۶۸.
۷. یاقوت بن عبدالله یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۱ (بیروت: دار الصادر، ۱۹۹۵)، ص ۲۸۴.
۸. یاقوت حموی، ص ۲۸۵ (آشفتگی روایت یاقوت را باید انعکاسی از آشفتگی مجموع روایات شکل گرفته در باب نام اهواز تا زمانه او دانست).

و میسان و طاسار و سُرق رفت و بر کرانه دجیل درنگ کرد و بر آن شهر دست یافت و سوق الاهواز را ساخت و از این سفر با غنایم بسیار به فارس برگشت.^۱

مورخان و جغرافی‌نویسان قرن هشتم و پس از آن نیز اغلب، و احتمالاً به تبع جغرافی‌نویسان قرون نخستین هجری، اهواز را همان هرمز شهر خوانده‌اند. اسماعیل بن علی ابوالفدا، از تاریخدانان و جغرافی‌نویسان دوره ایوبی، در تقویم البلدان (تألیف ۷۲۱ق) اهواز را همان هرمز شهر می‌خواند و می‌نویسد اکنون بیشتر آن خراب شده است.^۲ اسماعیل حقی بروسوی (ف. ۹۹۶ق)، جغرافی‌نگار دوره عثمانی، نیز حدود دو قرن پس از ابوالفدا گفته‌های او را در کتاب خود اوضح المسالک تکرار می‌کند.^۳ متن بروسوی را می‌توان یکی از آخرین متون کلاسیک جغرافیایی - تاریخی دوره اسلامی دانست که به نام کهن اهواز اشاره دارد.

همان گونه که از نظر گذشت، روایات این متون در باب نام این شهر خالی از ابهام و پریشانی نیست. نام کهن شهر به شدت متنوع است. برخی آن را هرمزد اردشیر یا هرمزد اردشیران (چون مؤلف شهرستان‌های ایرانشهر، طبری، حمزه اصفهانی، گردیزی، مؤلف مجمل‌التواریخ و یاقوت)، برخی هرمزدان اردشیر (چون دینوری)، برخی هرمز شهر (ابوزید بلخی، اصطخری، ابن حوقل، ابن بکران، ابوالفدا و بروسوی)، و در مواردی هوزمسیر (بالذری) و هرمشیر و هومشیر (حمزه اصفهانی و مؤلف مجمل‌التواریخ) و هرمز داراوشیر (مقدسی) خوانده‌اند. برای به دست دادن روایتی واحد از نام شهر باید گفت نام‌های مذکور به‌رغم تفاوت در اغلب موارد تغییر یافته یا کوتاه‌شده همان هرمزد اردشیر است. مثلاً «هرمز شهر» را می‌توان «هرمزد اردشیر شهر» خواند که «اردشیر» آن، مشابه اختصاری که به نقل از حمزه اصفهانی در مورد رام‌هرمز اردشیر اتفاق افتاده، حذف شده است. هرمشیر و هومشیر نیز به تصریح حمزه اصفهانی و مؤلف مجمل‌التواریخ همان هرمز اردشیر است. هوزمسیر نیز می‌تواند تلفظ دیگری از این نام باشد، خاصه آنکه تبدیل «شین» به «سین» تا به امروز نیز در گویش اقوام لر و بختیاری نواحی کهگیلویه و خوزستان رایج است. با این وصف ابهام در مورد هرمزدان اردشیر کماکان باقی است.

این ابهام اخیر را می‌توان با توضیحی که ابتدا در سنی‌الملوک و احسن‌التقاسیم و سپس در مجمل‌التواریخ و معجم‌البلدان آمده تا حدی رفع کرد؛ «هرمزاردشیر نام دو شهر است» و احتمالاً منظور دینوری از «هرمزدان اردشیر» نیز همین بوده است. اما این پاسخ نیز خود خالی از ابهام نیست، خاصه که هم حمزه اصفهانی و هم نویسنده مجمل‌التواریخ که به احتمال زیاد از حمزه نقل کرده، نام این دو شهر را هوجستان و اجار و هرمشیر می‌خوانند و تصریح می‌کنند هوجستان و اجار همان سوق الاهواز است و

۱. ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۸۳.

۲. اسماعیل بن علی ابوالفدا، تقویم‌البلدان (قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة، ۲۰۰۷)، ص ۳۶۷.

۳. محمد بن علی البروسوی، اوضح المسالک الی معرفه البلدان و الممالک، تحقیق المهدی عبدالرواضیه (بیروت: دارالغرب الاسلامی)، ص ۱۸۱.

هومشیر یا هرمشیر شهری است که در جریان فتح اهواز ویران شد و اثری از آن به جای نماند، حال آنکه می‌دانیم هرمشیر و هومشیر در واقع محرف هرمز شهر است و هرمز شهر، بنا به تصریح تمام جغرافیدانان اسلامی، از ابوزید بلخی و اصطخری تا ابن بکران و ابوالفدا، همان سوق‌الاهواز است. حتی مقدسی نیز که به احتمال زیاد شنیده‌های خود از مردم یا عالمان اهواز را نقل کرده است، تصریح می‌کند آن دو شهر اولیه در نهایت یک نام، مشتق از نام خدای، گرفتند و اعراب همان را اهواز نامیدند که در این صورت باز هم باید اهواز همان هرمز شهر/ هرمشیر یا به تعبیر قاعدتاً نادرست مقدسی داراوشیر باشد. مهم‌تر آنکه نام هرمشیر حداقل تا اوایل قرن پنجم هجری نامی رایج، و بلکه رسمی، برای نامیدن شهر اهواز بوده است، زیرا چنانکه یان ریپکا^۱ در *تاریخ ادبیات ایران* ذکر می‌کند، یکی از کهن‌ترین اسناد مکتوب به زبان فارسی دری سند قضایی یهودی-ایرانی متعلق به ۱۰۲۰ میلادی (۴۱۱ق) است که در هرمشیر در خوزستان نوشته شده است.^۲ هر چند این سند در اغلب پژوهش‌ها «سندی محضری از اهواز» معرفی شده، در سطر اول آن به روشنی بر تنظیم آن در «هرمشیر شهر» تأکید شده است^۳ که دلالت بر نام رسمی اهواز تا این زمان دارد و احتمالاً از همین روست که جغرافیدانان قرون سوم و چهارم چون بلخی و اصطخری و ابن حوقل، همگی، در نقشه‌های جغرافیایی خود نام اهواز را هرمز شهر ذکر کرده‌اند.

بر این اساس باید گفت هرمز شهر، هرمشیر، هرمزاردشیر، سوق‌الاهواز و هوجستان و اجار همگی به یک مکان اشاره دارند؛ شهری بر کناره دجیل که نزدیک‌ترین مکان محتمل به آن همان اهواز کنونی است. با این حساب تکلیف شهر دوم چه می‌شود؟ آیا اساساً شهر دومی وجود داشته یا اینکه این امر اشتباه است و در طول زمان و به سبب وجود نام‌های متنوع برای نامیدن شهر شکل گرفته است؟ به دلیل شواهد اندک، فاصله زمانی بسیار و ویرانی کامل اهواز کهن دادن پاسخ قطعی به این پرسش دشوار است، اما اگر شواهدی از مقطع آغازین تأسیس شهر ساسانی در دست باشد، شاید بتوان از آن در زدودن ابهام فوق‌یاری گرفت. از آنجا که نام اهواز و هرمزاردشیر بیش از هر چیز با نام اردشیر بابکان گره خورده است، قاعدتاً چنین شاهدی را باید در یکی از کهن‌ترین متون به‌جامانده پهلوی در باب اردشیر، یعنی *کارنامه اردشیر بابکان* جست‌وجو کرد. بنابراین، در ادامه براساس متن *کارنامه* نگاهی به داستان برآمدن اردشیر خواهیم انداخت. در *کارنامه* داستان برآمدن اردشیر از آنجا آغاز می‌شود که منجمان اردوان را از برافتادن ستاره جدی و بالا آمدن بخت ستاره هرمزد با یاری بهرام و ناهید آگاه می‌کنند. اردشیر که به‌واسطه کنیزکی از این پیشگویی مطلع شده، آن را حمل بر بخت خود می‌کند و از نزد اردوان می‌گریزد.^۴ بخت جایی با اردشیر یار می‌شود

1. Jan Rypka (1886-1968)

۲. یان ریپکا و دیگران، *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه*، ترجمه دکتر عیسی شهابی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸)، ص ۲۱۷.

3. J. P. Asmussen, "Judaeo-Persica II: The Jewish-Persian Law Report from Ahwa", A. D. 1020", *Acta Orientalia*, XXIX (1965), 51 (accessed on <https://journals.uio.no/actaorientalia/article/view/5239/4582>).

۴. *کارنامه اردشیر بابکان ساسانی*؛ با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی، ترجمه دکتر بهرام فروشی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲)، ص ۲۵-۲۹.

که فردی بناک نام با فرزندان و سپاهش به اردشیر می‌پیوندند و او به شکرانهٔ این واقعه آبادی‌ای به نام «رامش اردشیر» را در محل دیدار با بناک بنیاد می‌گذارد. سپس بناک و سوارانش را در آن آبادی می‌نهد و خود به سوی دریا می‌رود و شهر بوخت اردشیر را (که برخی از محققان آن را بوشهر دانسته‌اند) در کنار دریا بنا می‌کند. بعد از آنجا دوباره به سوی بناک می‌آید، سپاه را می‌آراید و به منظور دعا و طلب یاری به آتشکدهٔ آذر فرنبخ می‌رود و سپس به کارزار اردوان می‌شتابد و او و سپاهش همگی را می‌کشد.^۱

هرچند این داستان سرنخی از محل شهرهای نام‌برده، از جمله رامش اردشیر، به دست نمی‌دهد، در نهایت/الأرب که یکی از کهن‌ترین منابع تاریخی پس از اسلام به شمار می‌رود، در ذکر داستان اردشیر، ملک اهواز نخستین کسی است که فرستاده به سوی او می‌فرستد و از در اطاعت درمی‌آید.^۲ اگر بتوان این ملک را همان بناک پنداشت، آنگاه باید رامش اردشیر را شهری در ایالت اهواز فرض کرد. از سوی دیگر در اغلب متون تاریخی که نبردهای اردشیر با جزئیات توصیف شده، سوق الاهواز یا هرمزد اردشیر یکی از نخستین شهرهایی است که اردشیر خارج از اقلیم فارس بنیاد می‌نهد. مثلاً طبری نقل می‌کند که اردشیر پس از شکست نیروفر حاکم اهواز و بنای سوق الاهواز با غنیمت فراوان به فارس بازگشت.^۳ در وهلهٔ اول به نظر می‌رسد این قول طبری در تضاد با قول نویسندهٔ ناشناس نهایت/الأرب مبنی بر تسلیم خودخواستهٔ حاکم اهواز است، اما لازم است به این نکته توجه کرد که اهواز در این زمان نام ایالتی وسیع، منطبق با حدود پادشاهی ایلام، است و از ایلام‌شناسانی چون پاتس می‌دانیم ایلام از دوران میانه، زیر فشار شدید آشوریان، دیگر حکومتی یکپارچه نبوده که از نواحی بلند فارس تا دشت‌های خوزستان حاکمیتی یگانه داشته باشد.^۴ بنابراین، در نظام ملوک‌الطوایفی دورهٔ اشکانی نیز می‌توانسته در حدود ایلام کهن همزمان دو پادشاه یکی در مناطق کوهستانی و دیگری در مناطق جلگه‌ای (دشت) حکمروایی داشته باشد. در این صورت می‌توان نیروفر را پادشاه نواحی کوهستانی ایالت اهواز و ملک بی‌نام مورد اشاره در نهایت/الأرب را پادشاه مناطق جلگه‌ای آن به شمار آورد. این فرضیه با نظر کسانی چون هنینگ^۵ هم جور درمی‌آید که نیروفر را آخرین پادشاهان الیمایی خوزستان و مقر او را تنگ سروک دانسته‌اند.^۶ در این صورت می‌توان بناک مورد اشاره در کارنامه را همان ملک تسلیم‌شدهٔ اهواز در نهایت/الأرب پنداشت و رامش اردشیر را مکانی تصور کرد که اردشیر در منطقهٔ جلگه‌ای ایالت اهواز، بر کنارهٔ

۱. همان، ص ۴۶-۴۷.

۲. نهایت/الأرب، ص ۱۸۱.

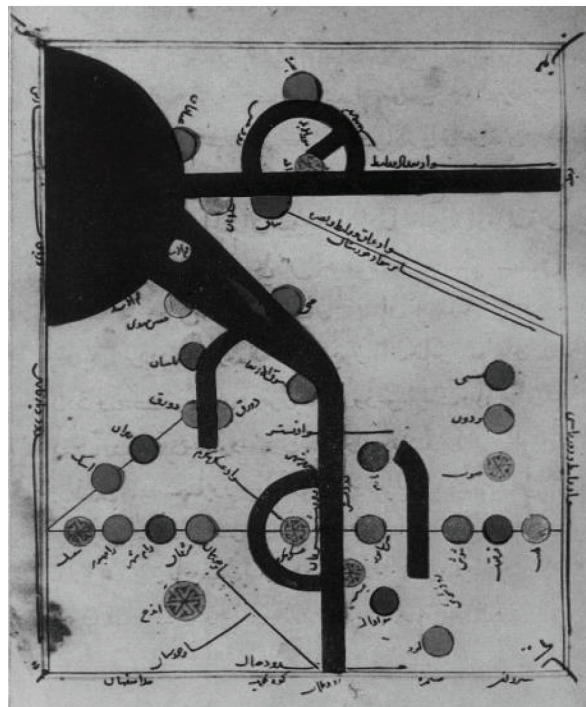
۳. طبری، ج ۲، ص ۴۰.

۴. پاتس، ص ۳۹۹.

5. Walter Bruno Henning (1908-1967)

6. See to. Walter. B. Henning, "Monuments and Inscription of Tang-I Sarvak", *Asia Major*, no. 2 (1952), p. 151-178.

دجیل بنا نهاد و از آنجا نبردهای این منطقه، از جمله یورش دوم به خوزستان را هدایت کرد. این فرضیه هم با متن کارنامه که از نشاندن سپاه و آمد و شد چندبارهٔ اردشیر به رام‌اردشیر حکایت می‌کند، سازگار است و هم با الگوی تبدیل متصرفات به دستکرت شاهی که پیش‌تر از قول صاحب‌نظران نقل کردیم. بر این اساس رام‌اردشیر را باید هستهٔ اولیه یا کهن‌دژ شهر هرمزاردشیر یا هوجستان‌واجار دانست. پیش‌تر دیدیم که اکثر مورخان و جغرافیدانان متقدم دورهٔ اسلامی رامش‌اردشیر یا رام‌اردشیر را جزء شهرهای اردشیر بابکان شمرده‌اند، اما اغلب یا چون دینوری و طبری توضیحی در باب مکان آن نداده یا چون حمزهٔ اصفهانی از مکان آن ابراز بی‌اطلاعی کرده و حدس‌های مردم زمانه را در باب مکان این شهر انعکاس داده‌اند که شامل ریشهر (حمزهٔ اصفهانی)، جایی نزدیکی بصره (ثعالبی) و خود بصره (گردیزی) است. اصطخری نیز به‌رغم آنکه در شمار شهرهای خوزستان نامی از رام‌شهر نمی‌برد، در نقشهٔ خود-که می‌دانیم مستظهر به مقون کهن‌تر از خود است-در حد فاصل عسکر مکرّم و رام‌هرمز شهری به نام رام‌شهر را ذکر می‌کند (تصویر ۱).



تصویر ۱. صورت خوزستان در ترجمهٔ کهن مسالک و ممالک (اصطخری، مسالک و ممالک، ترجمهٔ کهن فارسی از قرن ۶-۵ هجری، به کوشش ایرج افشار (تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی)، ص ۸۸-۸۹؛ ورق b۴۳)

پس رام‌شهر برای اغلب مورخان و جغرافیدانان دوران اسلامی شهری ناشناخته یا مجهول‌المکان بوده که حدود آن از فارس تا نزدیکی بصره و اهواز متغیر بوده است، حال آنکه براساس متن کارنامه و قیاس آن با اقوال پراکنده تاریخ‌نامه‌های قرون نخستین اسلامی، اهواز می‌تواند محتمل‌ترین گزینه برای این شهر از یاد رفته ساسانی باشد. سندی که این احتمال را دو چندان می‌سازد، ابیاتی از مثنوی ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی است. او در ذکر شهرهایی که رامین بنا نهاد از رام‌شهر یاد و تصریح می‌کند که رام‌شهر همان اهواز است^۱:

یکی زان شهرها اهواز ماندست / کش او آنگاه شهر رام خواندست

کنونش گرچه هم اهواز خوانند / به دفتر رام‌شهرش نام دانند

مهم‌تر آن است که فخرالدین اسعد می‌گوید تا زمان او نیز در «دفتر» اهواز را رام‌شهر می‌خواندند. می‌دانیم او بنا به تصریح خود زبان پهلوی می‌دانسته و متن ویس و رامین را هم از پهلوی به فارسی بازگردانده است.^۲ بنابراین، منظور او از «دفتر» احتمالاً متون پهلوی‌ای است که تا زمان او در دسترس بوده و در آنها اهواز رام‌شهر خوانده شده و امروز در دسترس ما نیست.

نتیجه‌گیری

براساس آنچه آمد می‌توان روایتی نو از شکل‌گیری اهواز در روزگار ساسانیان به دست داد، که گرچه اندکی با آنچه تاکنون نقل شده تفاوت دارد، می‌تواند جمع‌بندی مناسب‌تری از روایات متفاوت و گاه متناقض نقل شده در باب این شهر به دست دهد. در این روایت تازه ابتدا باید پذیرفت که در آغاز دوره ساسانی شهری در حدود اهواز کنونی بر کناره کارون، یا آن‌گونه که در متون تاریخی آمده، «دجیل» واقع بوده است. این شهر به احتمال فراوان همان تارینای هخامنشی است که نثارخوس و دیگران از آن به‌عنوان قصبه‌ای پرجمعیت و پررونق و بازار کالاهایی که از دریای پارس به سرزمین خوزیان وارد می‌شده است، یاد کرده‌اند و از این رو می‌توانسته نام مردمی هوجستان‌واجار را نیز یدک بکشد. قاعدتاً این شهر تا اواخر روزگار اشکانیان نیز شهری پررونق بوده است، زیرا چنانکه مورخان دوره اسلامی چون طبری نقل کرده‌اند اردشیر آن را متصرف شده و با غنیمت فراوان از این تصرف به فارس بازگشته است. اردشیر پس از تصرف این شهر، بنا به سنت رایج زمانه، برای تحکیم سلطه خود آبادی‌ای را در حاشیه آن بنا می‌کند. این آبادی می‌توانست مشابه آنچه پیش‌تر از رویدادنامه کرخ نقل کردیم، صرفاً شامل کاخ و دژی زیر نظر یکی از صاحب‌منصبان او، و در واقع یک شهر حکومتی، باشد. چنین تصویری با

۱. فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر محمد روشن (تهران: صدای معاصر، ۱۳۷۷)، ص ۳۶۸.

۲. همان، ص ۸-۹.

روایت کارنامه نیز همخوان است که اردشیر پس از ایجاد رامش‌اردشیر سواران و سپاه را در آن می‌نشانند. بنای این شهر حکومتی در واقع اولین اقدام مهم ساسانیان در این محدوده به شمار می‌رود. اما می‌دانیم با تسلط اردشیر بر امور و تثبیت سلسله ساسانی، اردشیر و جانشینانش به اقدامات عمرانی گسترده و مهمی در دشت خوزستان همت گماردند. مهم‌ترین این اقدامات ایجاد تعداد زیادی سد و نهر بود که منظره زمین و جغرافیای شهری دشت خوزستان را متحول ساخت. قاعدتاً این تحولات، با ایجاد شادروان مشهور اهواز و نهرهای منشعب از آن، سیما و ساختار شهر اشکانی موجود بر کناره کارون را نیز از اساس تغییر داد و پیرو این تغییرات، که احتمالاً از زمان اردشیر تا زمان نوه او هرمزاردشیر به طول انجامید، دومین شهر ساسانی منسوب به اردشیر در این ناحیه، یعنی هرمزاردشیر، پا به عرصه وجود نهاد. قاعدتاً این شهر دوم که شهری مردمی در مقایسه با شهر حکومتی رامش‌اردشیر است، هم بزرگ‌تر و هم مهم‌تر و آبادتر از شهر پیشین بود و در مدتی کوتاه توانست رام‌اردشیر را تحت‌الشعاع قرار دهد. براساس آنچه از روایات تاریخی برمی‌آید، ضربه نهایی به رام‌اردشیر با حمله اعراب وارد آمد و احتمالاً شهر حکومتی‌ای که اغلب مورخان دوره اسلامی به ویرانی آن با آمدن اعراب اشاره می‌کنند، همین رام‌اردشیر است و آنچه به حیات خود ادامه داده هرمزاردشیر یا هوجستان و اجار است که در متون پس از اسلام با عناوینی چون هرمشیر و هرمز شهر و سوق‌الاهواز از آن یاد شده است.

تقدیر و تشکر: نویسنده لازم می‌داند مراتب سپاس خود را از جناب آقایان دکتر مهرداد قیومی بیدهندی، دانشیار گروه مطالعات معماری دانشگاه شهید بهشتی، و دکتر شهرام جلیلیان، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، اعلام دارد که متن اولیه مقاله را مطالعه کردند و نکات ارزشمندی را متذکر شدند.

کتابنامه

- ابن اثیر، عزالدین علی. *الکامل فی التاریخ*، ج ۱، بیروت: دار صادر - دار بیروت، ۱۹۶۵.
- ابن بلخی. *فارسنامه*، تصحیح و تحشیه گای لسترنج و رینولد الن نیکلسون، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵.
- ابن حوقل. *سفرنامه ابن حوقل؛ ایران در صورت الارض*، ترجمه و تصحیح دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ابن فقیه همدانی، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق. *کتاب البلدان*، تحقیق یوسف الهادی، بیروت: عالم‌الکتب، ۱۹۹۶.
- ابوالفداء، اسماعیل بن علی. *تقویم البلدان*، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة، ۲۰۰۷.
- استرابو. *جغرافیای استرابو: سرزمین‌های زیر سلطه هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد. *المسالك و الممالک*، بیروت: دار الصادر، ۱۹۲۷.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. *مسالك و ممالک*؛ ترجمه کهن فارسی از قرن ۵-۶ هجری، به کوشش ایرج افشار، تهران:

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.

الاصفهانی، حمزه بن الحسن. *تاریخ سنی الملوک الارض و الانبیا*، بیروت: منشورات دار المکتبه الحیات، بی تا. البروسوی، محمد بن علی. *اوضح المسالک الی معرفه البلدان و الممالک*، تحقیق المهدی عبدالرواضیه، بیروت: دار الغرب الاسلامی، ۲۰۰۶.

بکران، محمد بن نجیب. *جهان نامه*، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۲.

بلادری، احمد بن یحیی. *فتوح البلدان*، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۸.

پاتس، دنیل تی. *باستان شناسی ایلام*، ترجمه زهرا باستی، تهران: سمت، ۱۳۹۹.

پیگولوسکیا، نیناویکتورونا. *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.

ثعالبی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. *تاریخ ثعالبی؛ پاره نخست*، ایران باستان، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نشر نقره، ۱۳۶۸.

جلیلیان، شهرام. «موقعیت جغرافیایی جنگ هرمزدگان؛ جنوب یا شمال». *تاریخ ایران*، س ۹، ش ۱ (پیاپی ۱۹)، فروردین ۱۳۹۵.

خاراکی، ایزودور. *ایستگاه های پارتی (کهن ترین متن مکتوب جغرافیای ایران باستان)*، تطبیق با متن یونانی و ترجمه به انگلیسی از ویلفرد هف شاف، ترجمه فارسی فیروز حسن عزیز با مقدمه شادروان دکتر باقر آیت الله زاده شیرازی، تهران: انتشارات گنجینه هنر، ۱۳۹۰.

دریایی، تورج. «دیدگاه های سه گانه ساسانیان نسبت به جهان»، *در ایران ساسانی در بستر عهد باستان متأخر*؛ مجموعه سخنرانی های دانشگاه آکسفورد، به کوشش تورج دریایی، ترجمه مهناز بابایی، تهران: نشر سینا، ۱۴۰۰.

ریپکا، یان و دیگران. *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه*، ترجمه دکتر عیسی شهبایی، تهران: انتشارات عملی و فرهنگی، ۱۳۷۸.

سایکس، سرپرسی. *تاریخ ایران*، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، ج ۱، تهران: بی نا، ۱۳۶۲.

شهرستان های ایرانشهر. *تصحیح تورج دریایی*، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۸.

طبری، محمد بن جریر. *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ۱۹۶۷.

عمادی، عبدالرحمن. *خوزستان در نامواژه های آن*، تهران: نشر آموت، ۱۳۸۸.

فخرالدین اسعد گرگانی. *ویس و رامین*، مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر محمد روشن، تهران: صدای معاصر، ۱۳۷۷. *کارنامه اردشیر بابکان ساسانی؛ با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی*، ترجمه دکتر بهرام فروشی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.

کریمیان، حسن. «هویت کالدی و بصری شهرهای ساسانیان»، *مجموعه مقالات سومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران؛ ارگ بم - کرمان*، به کوشش دکتر باقر آیت الله زاده شیرازی، ج ۵، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۸۶.

«کشف گورستان اشکانی در اهواز». *خبرگزاری ایرنا*، ۱۴ تیر ۱۴۰۱، <https://www.irna.ir/news/84812786>.

کنت، ر. ج. «فهرست ایالات هخامنشی در سنگ‌نبشته‌های فارسی باستان»، در پژوهش‌های هخامنشی؛ هشت مقاله در باب تاریخ و باستان‌شناسی هخامنشی، به کوشش و ترجمه ع. شاپور شهبازی، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات هخامنشی، ۱۳۵۴.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی. زین الاخبار؛ تاریخ گردیزی، به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۸.

لوکونین، و. گ. تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
مال عزیز، مهرداد. «مجموعه شهرهای ایرانی؛ اوکسین یا اهواز امروزی»، معماری و شهرسازی، س ۵، ش ۱۹ و ۲۰، ۱۳۷۱، ص ۲۲-۲۵.

مجته‌زاده، روح‌الله و زهرا نام‌آور. «اهواز میراث ناشناخته»، اثر، س ۲۷، ش ۴۰ و ۴۱، ۱۳۸۵، ص ۲۲۷-۲۳۹.
مجته‌زاده، روح‌الله و زهرا نام‌آور. در جست‌وجوی هویت شهری اهواز، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی، ۱۳۹۴.

مجمل‌التواریخ و التخصص. تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور، بی‌تا.
مجیدزاده، یوسف. تاریخ و تمدن ایلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.

مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، قاهره: مکتبه المدبولی، ۱۹۹۱.
موحد، صمد. «ابوزید بلخی»، در تارنمای مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، / <https://www.cgie.org.ir/fa/article/226634>، تاریخ انتشار ۲۱ خرداد ۱۳۹۹.

نجفی، محمدباقر. خوزستان در متن‌های کهن، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
نهایت‌الأرب فی اخبار الفرس و العرب. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.
ویلسون، سر آرنولد. جنوب غرب ایران؛ یادداشت‌های روزانه یک افسر دیپلمات، ترجمه فریور جوانبخت موثق، تهران: نشر پیام امروز، ۱۳۹۶.

همدانی، علی‌کرم و مژگان نظامی. «اهواز»، در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، دسترسی در ۱۵ مرداد ۱۴۰۱،
<https://www.cgie.org.ir/fa/article/225944>

هوبشمان، هانریش. تحول آوایی زبان فارسی (از هندواروپایی تا فارسی نو)، ترجمه بهزاد معینی‌سام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶.

هوف، دیتریش. «نظری اجمالی به پایتخت‌های ایران از آغاز تا ظهور اسلام»، در پایتخت‌های ایران، به کوشش محمدیوسف کیانی، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۴.

یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله. معجم البلدان، ج ۱، بیروت: دار الصادر، ۱۹۹۵.

Arrian, *Alexander the Great: The Anabasis and the Indica*, Translated by Martin Hammond with an Introduction and notes by John Atkinson. Oxford: Oxford University Press, 2013.
Asmussen, J. P. "Judaeo-Persica II: The Jewish-Persian Law Report from Ahwa | z, A. D. 1020", *Acta Orientalia*, XXIX, 1965, 49-60, accessed on <https://journals.uio.no/actaorientalia/>

article/view/5239/4582.

Bosworth, C. Edmund, X. De Planhol, J. Lerner and Mohammad Hossein Nejatian. "AHVĀZ", *Encyclopaedia Iranica*, Online edition. Accessed on 03 August 2022, <http://www.iranicaonline.org/articles/Ahvaz>.

Gasche, Herman. "The Persian Gulf Shorelines and the Karkheh, Karun and Jarrahi Rivers: A Geo-Archaeological Approach", in *Akkadica*, 128, 2007, pp. 1-62.

Henning, Walter. B. "Monuments and Inscription of Tang-I Sarvak", *Asia Major*, no. 2 (1952), pp. 151-178.

Soucek, Svat. "Arabistan or Khuzistan", *Iranian Studies* 17, no. 2-3 (1984), pp. 195-213, <http://dx.doi.org/10.1080/00210868408701628>.

Tillier, Mathieu. "al-Ahwāz", in *Encyclopaedia of Islam*, THREE, edited by: Kate Fleet, Gudrun Krämer, Denis Matringe, John Nawas, Everett Rowson, Consulted online on 04 August 2022, http://dx.doi.org/10.1163/1573-3912_ei3_COM_22807.

احمد کسروی و ادعای پیامبری؛ بازاندیشی آرا و نظرات مخالفان و منتقدان

نوع مقاله: پژوهشی

*تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۹/۴

* تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۱/۲۵

حسن رستمی^۱ / مسعود بیات^۲

۱. دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول).
۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه زنجان، زنجان، ایران.

چکیده

فضای سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ به رشد و تضاد افکار انجامید. در این برهه احزاب سیاسی سعی در پیشبرد اهداف خود داشتند. حزب باهماد آزادگان در سال ۱۳۲۰ تأسیس شد و احمد کسروی مؤسس آن به یکی از چهره‌های بحث‌برانگیز تبدیل گردید. کسروی با نگارش کتاب آیین در سال ۱۳۱۱ و سپس تأسیس مجله پیمان در سال ۱۳۱۲، در راه اصلاحات قدم گذاشت. تفسیر کسروی از دین با نام پاکدینی و انتشار کتاب ورجاوند بنیاد فصلی جدید در تحقیقات او گشود. کسروی، چه در سال‌های فعالیت و چه پس از مرگ، از سوی منتقدین و مخالفان به‌عنوان پیامبری نوظهور در ایران معاصر معرفی شد. در پژوهش حاضر با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و با روش توصیفی-تبیینی به این سؤال می‌پردازیم که آیا کسروی ادعای پیامبری داشت؟ و چرا مخالفان او را در مقام مدعی پیامبری نشانند؟ براساس یافته‌های پژوهش، کسروی هیچ‌گاه مدعی پیامبری نبود، اما برداشت متفاوت او از قرآن که با تناقض‌هایی همراه بود و معرفی ورجاوند بنیاد به‌عنوان کتاب راهنما، انتقادهایی را در پی داشت. در این بین شکست نواب صفوی در مناظره و انتشار اعلامیه‌ای در باب ادعای پیامبری کسروی، همگان را متوجه آرای دینی او کرد. بنابراین، با توجه به انفعال نهادهای دینی در چگونگی مواجهه با گفتمان کسروی، اتهام ادعای پیامبری بر پایه تحلیل و تفسیر سخنان او، مورد پذیرش بخشی از جامعه قرار گرفت. تشکیل گروه رزمنده، تندخویی و افزایش مشغله نویسنده کسروی که فرصت بازاندیشی در آرایش را به او نداد و برداشت ناقص و یک‌سویه مخالفان موجب افزایش اتهام‌ها شد و در نتیجه بخشی از منتقدان او را مدعی پیامبری دانستند. واژگان کلیدی: احمد کسروی، پیامبری، پاکدینی، مخالفان، وحی.

Ahmad Kasravi and the Claim to Prophethood; Reconsidering the Views of Opponents and Critics

Hassan Rostami³ / Masoud Bayat⁴

3. PhD in History of Iran after Islam, Faculty of Law and Social Sciences, Tabriz University, Tabriz, Iran (Corresponding author).

4. Associate Professor, Department of History, Faculty of Humanities, Zanjan University, Zanjan, Iran.

Abstract

The political atmosphere after Shahrivar 1320 led to growth and conflict in opinions. At this time, political parties tried to advance their goals. Bahmad Azadegan party was established in 1320 and its founder Ahmad Kasravi became one of the controversial figures. Kasravi started on the path of reforms in 1311 by writing the Book of Religion and in 1312 by founding the Peyman magazine. Kasravi's interpretation of religion with the name Pakdini and the publication of the book Varjavand Bonyad opened a new chapter in his research. During the years of activity and after, there were criticisms about Kasravi's prophethood claim. In the current research, we are addressing the question of whether Kasravi claimed to be a prophet. Moreover, why did the opponents put him in the position of claiming to be a prophet? According to the findings of the research, Kasravi did not claim to be a prophet; However, the incorrect understanding of the Qur'an, which was accompanied by contradictions, and the introduction of Varjavand Bonyad as a guidebook, led to criticism. In the meantime, Nawab Safavi's defeat in the debate and the publication of a declaration about Kasravi's prophethood made everyone aware of the criticism. Therefore, considering the passivity of religious institutions in dealing with Kasravi's discourse, the accusation of claiming to be a prophet based on the analysis and interpretation of his words was accepted by a part of the society. The formation of the fighting group, the fierceness and increased intensity of Kasravi's writing, which did not allow him to reconsider his view, and the incomplete and one-sided perception of the opponents, led to an increase in accusations, and as a result, some of the critics considered him a prophet. The present article has investigated the issue, using archival resources and a descriptive-explanatory method.

Keywords: Ahmad Kasravi, Prophethood, Pure Religion, Opponents, Revelation.

- Corresponding Author Email Address: H1210@gmail.com.
<https://doi.org/10.48308/irhj.2023.103185>
<http://dori.net/dor/20.1001.1.20087357.1402.16.1.10.6>



مقدمه

شکست مشروطیت به سرخوردگی و ناامیدی جامعه ایرانی منجر گردید. در این بین بسیاری از نخبگان در سال‌های پایانی دوره قاجار در اندیشه برون‌رفت از مصایب و سختی‌ها بودند، گرچه کنش‌های اجتماعی - سیاسی آنان به برآمدن تجددآمرانه و سال‌های دیکتاتوری رضاشاهی انجامید.

احمد کسروی متعلق به نسل نخبگان پس از مشروطه است. او حوادث انقلاب مشروطیت را مشاهده کرد و در اواخر دوره قاجار با شیخ محمد خیابانی در حزب دموکرات آذربایجان همکاری نمود. با به قدرت رسیدن رضاخان، به مثلث داور، فیروز میرزا و تیمورتاش نزدیک شد و به فعالیت در عدلیه پرداخت و با روزنامه‌آینده، از نشریات طرفدار رضاخان در مجلس پنجم و ارگان حزب تجدد، همکاری کرد. کسروی در سال ۱۳۱۱ با انتشار کتاب *آیین در راه اصلاحات* قدم گذاشت. سپس با چاپ *مجله پیمان*، از آذرماه ۱۳۱۲، طی هفت سال به بررسی مباحثی چون اروپایی‌گری، ادبیات، سیاست، فرهنگ و دین پرداخت. به‌رغم ادعای بیشتر پژوهشگران که رواج اندیشه «پاکدینی» را در سال‌های پایانی دوره رضاشاه می‌دانند، کسروی در این برهه با معرفی و تبیین نظریه پاکدینی، تفسیر جدیدی از دین به خوانندگان مجله‌اش عرضه کرد که خردگرایی از شاخصه‌های آن بود.

بعد از شهریور ۱۳۲۰، در پی آزادی‌های ناشی از تبعید رضاشاه از کشور، کسروی توانست با انتشار روزنامه پرچم و چاپ آثارش به تبلیغ آرا و اندیشه‌های خود بپردازد. نقد دین و مذهب از مهم‌ترین دغدغه‌های فکری کسروی بود، تا جایی که خوانش جدید او از دین و مذهب شیعه، سرانجام به مقابله با او و قتلش انجامید. کسروی در سال‌های زندگی و پس از مرگ به ابداع دین جدید و پیامبری متهم شد و مخالفان و منتقدان او را به‌عنوان پیامبری نوظهور در ایران معاصر معرفی کردند. در پژوهش حاضر به این سؤال می‌پردازیم که آیا کسروی ادعای پیامبری داشت؟ و چرا مخالفان، او را در مقام مدعی پیامبری نشانند؟

محققان از گذشته تا به امروز به نقد و بررسی اندیشه‌های کسروی پرداخته‌اند. محمدرضا قانون‌پرور («پاکدینی در آرای کسروی»)، عبدالعلی دستغیب (*نقد آثار کسروی*)، اصغر فتحی («کسروی چه می‌گوید؟»)، هرمز انصاری («سخنی درباره سید احمد کسروی») و سید حسن امین (*زندگی و کارهای احمد کسروی*) از جمله کسانی هستند که دوران حیات و آثار کسروی را بررسی و تحلیل کرده‌اند. علیرضا ملایی توانی نیز در مقاله «کسروی از نقد دین‌ها تا داعیه پیامبری»، با واکاوی شرایط اجتماعی و زندگی کسروی، گفتمان رایج را پیش کشیده و کسروی را پیامبر نامیده است. باید افزود، ملایی توانی بدون پرداختن کافی به آثار کسروی در دوره رضاشاه و پس از شهریور ۱۳۲۰، با تأسی به گفتمان رایج، به مقاله‌اش سمت و سو داده است. او به‌نادرستی تاریخ طرح نظریه پاکدینی کسروی را سال ۱۳۱۹ می‌داند.

ملایی توانی در اثر دیگر خود، با نام *از کاوه تا کسروی*، با همین رویکرد به موضوع پیامبری کسروی پرداخته است. در این مقاله با گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای و با تأمل در آثار خود کسروی، به شیوه توصیفی-تبیینی، به بررسی مسئله پژوهش می‌پردازیم.

رویکرد کسروی به عقب‌ماندگی جامعه

نقد مسائل جامعه در آثار کسروی، به دوران پیش از انتشار مجله *پیمان* و کتاب *آیین بازمی‌گردد*. چنانکه انتقاد او به اروپایی‌گری، با نگارش مقاله‌ای در روزنامه *شفق سرخ* به تاریخ اسفند ۱۳۱۱ شروع شد که واکنش‌هایی به دنبال داشت. در همان روزنامه، علی دشتی و عیسی لیقوانی پاسخ‌هایی به او نوشتند. این مقاله‌های انتقادی، اندکی بعد، در کتاب *آیین گردآوری* و چاپ شد که از نخستین نوشته‌های انتقادی ایرانی‌ها درباره فرهنگ و تمدن غرب به شمار می‌آید.^۱ انتشار کتاب *آیین* یک سال پیش از شروع به کار مجله *پیمان* بود و برای نخستین بار، دیدگاه‌های کسروی درباره دین و جهان مورد توجه قرار گرفت. او در بخش اول این کتاب می‌نویسد: «جهان بیابانی است و جهانیان در او کاروانی‌اند. این کاروان همیشه سرگشته و گمراه است. بارها کسانی به رهنمایی و پیشوایی برخاستند، لیکن پی هر کدام را جز گروهی نگرفت و دیگران در گمراهی و بیابان بازماندند.»^۲ به باور کسروی، زندگانی اجتماعی از دو راه خارج نخواهد شد: «یکی آنکه آدمیان جهان را تا آنجا که راه باز است، بشناسانند و حقایق زندگانی را که بسیار ارج دار است، بدانند. یک راه دیگر اینکه مردم در بند شناختن جهان و پی بردن به حقایق زندگی نباشند و هر کس همان که سر برافراشت، دنبال هوس‌های خود را بگیرد.»^۳

با انتشار مجله *پیمان* در سال ۱۳۱۲، کسروی به‌طور جدی به طرح اندیشه‌هایش پرداخت. او صاحب‌امتیاز و گرداننده اصلی این مجله بود. در اولین شماره می‌خوانیم: «ما راهی پیش گرفته‌ایم و به یاری خدا امیدواریم که ما را سرمنزلی که آهنگ آن کرده‌ایم، برساند و پیمودن این راه را بر ما آسان گرداند.»^۴ رویکرد کسروی در هفت سال انتشار *پیمان*، پرداختن به مسائل سیاسی، اقتصادی، ادبیات، دین و فرهنگ بود. او در مقاله‌ای با نام «فیلسوف» زندگی انسان‌ها را نادرست و نیازمند اصلاح دانست.^۵ نگاه کسروی به غرب و تأثیر آن بر جامعه ایران، در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ بر همین منوال بود. او در کتاب *مادی‌گری بیان* می‌کند: «بارها از کیش‌های پراکنده بی‌خردانه نکوهش نوشتیم و این را باز

۱. ناصر پاکدامن، *قتل کسروی* (آلمان: فروغ، ۱۳۸۳)، ص ۴۵.

۲. احمد کسروی، *آیین* (تهران: بی‌نا، ۱۳۱۱)، ص ۴.

۳. احمد کسروی، *پرسش و پاسخ* (تهران: پیمان، ۱۳۲۴)، ص ۱۰.

۴. احمد کسروی، «آفریدگارا به نام تو و در زینهار تو»، *پیمان*، س ۱، ش ۱ (۱۳۱۲)، ص ۲.

۵. احمد کسروی، «فیلسوف»، *پیمان*، س ۴، ش ۱ (۱۳۱۶)، ص ۸.

نمودیم که روگردانی مردم از خدا جز نتیجه اینها نیست. آنان که بر روی پندارهای بی‌خردانه ایستادگی می‌نمایند، بدترین دشمنی را با خدا می‌کنند و مردمان را از شاهراه رستگاری می‌رهانند.^۱ کسروی علت معضلات جامعه ایران را در رویدادهای گذشته می‌دید. در کتاب گفت و شنید می‌گوید:

ایرانیان که در زمان ساسانیان زرتشتی بودند، چون اسلام چیره شد، مسلمان گردیدند. چیزی که هست، بسیاری از پندارهای زرتشتی‌گری را نیز نگه داشته، با اسلام درآمیختند. اسلام یک دین خدایی بود و مسلمانان در قرن‌های نخست توده برجسته و برگزیده‌ای بودند. ایرانیان نیز از اسلام بهره گرفتند. لیکن اسلام به پاکی خود نماند و از قرن سوم و چهارم آلودگی‌هایی یافت و گرفتاری‌هایی رخ نمود. دوم گرفتاری ایرانیان، باطنی‌گری بود. سومین فلسفه یونان، چهارمین صوفی‌گری و پنجمین آن خراباتی‌گری از ایران برخاست.^۲

به‌رغم انتقادهایی که گاه بر این آرای کسروی می‌شد، بینش او در زمانه خود جدید بود. او با توجه به غرب‌گرایی نخبگان، خواستار زدودن این پیرایه‌های ناپسند بود.^۳ کسروی درخصوص این بینش‌ها و خواسته‌هایش نوشت: «من آفریده خاکساری بیش نیستم و جز آبادی جهان و آسایش جهانیان را نمی‌خواهم. کسانی می‌پرسند که من کیستم و چیستم؟ سخنان مرا ببینند که چیست؟ و چه سود و یا زبانی بر جهانیان دارد؟ من بر آن می‌کوشم که خردها را از سستی و پستی رهانیده، فروغ آنها را هرچه بیشتر گردانم که جهان از آن فروغ درخشان گردد.»^۴ چندی بعد افزود:

سخنانی که من درباره خدانشناسی می‌گویم، کسانی آنها را دین نوین پنداشته و به دشمنی برخاسته‌اند، ولی این سخنان همه از اسلام است. خدا به من فیروزی داده که زبان قرآن را می‌دانم و اسلام را می‌شناسم و هر آنچه درباره خدانشناسی می‌گویم، جز گفته‌های قرآن نیست. بنیاد دین نوین پس از اسلام جز هوس و نادانی نیست. من از این نادانی بیزارم. خدا بر من نبخشد اگر سخنی به خودخواهی بگویم یا گامی در راه هوس بردارم. من پراکنده‌دینی را مایه بدبختی مردم دانسته؛ بر آن کسانی که راه‌های جدا بر مردم باز کرده‌اند، نفرین‌ها می‌فرستم. پس چگونه رواست که خویشتن راه جدای دیگری باز کنم؟^۵

کسروی با پرداختن به علل عقب‌ماندگی کشور، هدف تلاش‌های خود را زدودن نادانی و باورهای غلط

۱. احمد کسروی، در پیرامون مادی‌گری (تهران: پیمان، ۱۳۲۳)، ص ۸-۹.

۲. احمد کسروی، گفت و شنید (تهران: پیمان، ۱۳۲۲)، ص ۴-۵.

۳. کسروی، در پیرامون مادی‌گری، ص ۱۷.

۴. احمد کسروی، «من چه می‌گویم؟»، پیمان، س ۱، ش ۹ (۱۳۱۲)، ص ۶-۷.

۵. همان، ش ۱۳ (۱۳۱۲)، ص ۱۰-۱۳.

مذهبی و سیاسی و یاری مردم برای یافتن راهی برای زندگی بهتر می‌دانست: «ما اگر دین می‌گوییم، اینها را می‌خواهیم. من نمی‌دانم به اینها چه ایرادی توان گرفت؟ نمی‌دانم چرا نتوان نام دین برد؟»^۱ از لحاظ سیاسی، کسروی درمان عقب‌ماندگی‌ها را در وحدت ملی و یگانگی می‌دید. در آن دوره یکی از بزرگ‌ترین مشکلات جامعه ایران برای ایجاد دولت - ملت، وابستگی‌های سنتی به ایل، مذهب، زبان و گروه‌های قومی بود. این پیوندهای سنتی به نوعی موجب گسستگی سیاسی تمام ایرانیان از دولت - ملت می‌شد. آنچه از نظر کسروی مهم بود و در تمام شماره‌های مجله پیمان از آن بحث می‌کرد، کنار گذاشتن این سنت‌ها و تبدیل کردن ایران به یک کشور متحد با نظام سیاسی مشروطه و آمادگی مردم برای سررشته‌داری بود.

دین در نزد کسروی و نظریه پاکدینی

پس از انتشار کتاب آیین در سال ۱۳۱۱، کسروی در تبیین مسئله دین و پاسخ به ابهام‌های احتمالی برخی منتقدان می‌نویسد:

... شاید کسانی بگویند: کدام دین مقصود شماست؟ می‌گوییم: دین یکی بیش نیست. همه پیغمبران از نزدیک خدا آمده‌اند و همگی یک دین آورده‌اند، ولی چون دین دیگران از میان رفته و تنها دین اسلام بازمانده، امروز همگی باید به این دین بگردند و آن ساخته‌کاری‌ها را که به نام پیغمبر خود دارند، کنار بگذارند. دین شناختن خدای یگانه و باور کردن به جاویدانی روان است و در این باره، اسلام آخرین درس را به جهانیان داده.^۲

او در کتاب *ورجاوند بنیاد عقیده خود را درباره دین به‌وضوح بیان می‌کند:*

دین آن است که مردمان جهان و آیین آن را نیک شناسند و آمیخ‌های زندگی را دریابند و گوهر آدمی‌گری را بدانند و زندگی را از راه خرد کنند. آن است که هر چیزی را از پیشه، دادوستد، بازرگانی، کشاورزی، افزارسازی، زناشویی، زیست توده‌ای، سررشته‌داری و مانند اینها به معنی راستش شناسند و به معنی راستش به کار بندند.^۳

او در تفسیر دین همواره «خرد» را مد نظر دارد و آن را از مفاهیم اصلی در تعریف از دین می‌داند. به باور کسروی، دین باید با خرد سازگار باشد و انسان بر پایه قوای عقلانی و نه براساس ایمان ظاهری به دین

۱. احمد کسروی، *دین و جهان* (تهران: پیمان، ۱۳۲۴)، ص ۵، ۹.

۲. احمد کسروی، «پیام به شرق»، *پیمان*، س ۲، ش ۱ (۱۳۱۳)، ص ۶-۷.

۳. احمد کسروی، *ورجاوند بنیاد* (تهران: علمی، ۱۳۴۰)، ص ۷.

روی آورد.^۱ او در دوره رضاشاه با انتقاد از برخی باورهای دینی، سعی در تبیین نظراتش برای خوانندگان داشت. برای مثال در نقد «شفا دادن و توسل جستن از بزرگان» بر این باور بود که «کارهای جهان در دست خداست و هرگز کسی را در آنها دستی نیست. خداست که می‌آفریند، روزی می‌دهد و فیروزی می‌بخشد. این خود بت‌پرستی و خدانانساناسی است که کسانی این کارها را از دیگری بشناسند.»^۲ کسروی در این دوره بنیان‌های دین و آموزه‌های آن را بی‌پروا نقد می‌کرد. در سال‌های ۱۳۱۵-۱۳۱۶، در مجله پیمان، با به کار بردن عبارتهایی چون «آلودگی‌های دین» و «آموزه‌های نادرست»، سعی در بیان این مقصود داشت. برای نمونه درباره مقام امامان شیعه، با این باور که بالا بردن نادرست مقام پیغمبران، امامان و بستگانشان به دین لطمه می‌زند و اعتبار و شأن آنها را پایین می‌آورد، عبارت «به یاری خدا» را بر «از برکت توجه ائمه طاهرین» ترجیح می‌داد.^۳

برخی از منتقدین، مانند ملایی توانی، بر این باورند که کسروی در سال ۱۳۱۹ نظریه پاکدینی را به‌عنوان یک بدیل برای مبارزه با اصل اسلام ایجاد کرد و به طرح کلیات این ایده پرداخت تا بعدها به تفصیل درباره آن شرح دهد.^۴ اما، برخلاف این مدعا، باید گفت کسروی از آغاز انتشار مجله پیمان در سال ۱۳۱۲ به تبیین نظریه پاکدینی پرداخت.^۵ او چند سال پیش از تاریخ مورد ادعای ملایی توانی، در تفسیر مقوله دین و خرد آدمی، از این واژه بهره گرفت و رویکردش به دین را پاکدینی نامید. از نگاه کسروی، بینش صحیح انسان‌ها به دین و عمل به آن در زندگی روزمره به «پاک‌دلی» و «پاک‌خویی» می‌انجامد و مجموعه این پاک‌دلی و پاک‌خویی در پاکدینی خلاصه می‌شود. شعر زیر از نویسندگان پیمان در خصوص همین مسئله است:

ما پاک‌دلیم و پاک‌دینیم	ما پاک‌زبان و پاک‌دینیم
ما راهبران کوی عقلم	ما راهروان شهر دینیم
از خرمن دین پاک اسلام	ما پاکدلانه خوشه چینیم ^۶

کسروی در سال ۱۳۱۵، در باب پاکدینی و زودن ساخت دین اسلام از کجی‌ها می‌نویسد:
سه سال پیش آشنایی از من پرسید: نام دین در جهان خوار شده و بیشتر مردم از آن گریزان‌اند.

۱. محمدرضا قانون‌پرو، «پاکدینی در آرای کسروی: نگرش عقلانی به دین»، *ایران‌نامه*، س ۲۰، ش ۷۸ (۱۳۸۱)، ص ۲۳۸.

۲. احمد کسروی، «راه‌رستگاری»، *پیمان*، س ۲، ش ۲ (۱۳۱۴)، ص ۸۵-۸۶.

۳. احمد کسروی، «ورجواندنامه‌ها»، *پیمان*، س ۶، ش ۲ (۱۳۱۹)، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۴. علیرضا ملایی توانی، *از کاوه تا کسروی: تأملی درباره دین و نقد باورهای دینی ایرانی‌ها* (تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۵)، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۵. محمد فرهیخت، *تاریخچه کوتاه از پرچم و پیمان* (تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱)، ص ۲.

۶. احمد کسروی، «پروردگارا به نام تو و در زینهار تو»، *پیمان*، س ۵، ش ۱ (۱۳۱۷)، ص ۱.

۷. همان، س ۴، ش ۱ (۱۳۱۶)، ص ۶.

شما که این را عنوان کرده‌اید، چه راهی پیش خواهید گرفت تا مردم بدان گرایند؟ گفتم: جز این راهی پیش نخواهیم گرفت که دین را به معنای خود برگردانیم و کیش‌های ناروا را از میان برداریم و این کاری است که به یاری خدا انجام خواهیم داد.^۱

اما این کیش‌ها تا پیش از شهریور بیست به مبارزه آشکار دعوت نشدند. با تبعید رضاشاه از کشور و آزادی احزاب و مطبوعات، کسروی و یارانش در پاییز ۱۳۲۰ اقدام به تأسیس حزبی برای پیشبرد و اجرای اهدافشان کردند. دوستانش در این باره نوشتند:

چنانکه خوانندگان می‌دانند، راه پاکدینی به دست احمد کسروی گشاده گردید و آغاز آن از بیرون آمدن ماهنامه پیمان در یکم آذر ۱۳۱۲ بود. این است آزادگان و پاکدینان هر سال این روز را جشن می‌گیرند و آن را روزبه پیمان می‌نامند. در پاییز ۱۳۲۰، پیمانیان با دفتر پیمان نامه‌نگاری‌ها و گفت‌وگویی کردند که نتیجه آنها در دفتر امروز چه باید کرد؟ آمده. در آنجا این نکته باز نموده شده که راه همان است که پیش از این پیمان می‌پیمود. این است پیمانیان «باهماد آزادگان» را بنیاد گذاردند و در بایست‌های چاپ روزنامه‌ای را که سپس نام «پرچم» گرفت، فراهم آوردند.^۲

بنابراین، با تشکیل حزب باهماد آزادگان و تأسیس دفاتر در شهرهای مختلف، گفتمان کسروی در حوزه‌های مختلف، چون دین و جامعه، رویه عملی به خود گرفت و وعده‌های داده‌شده به دوستان عملی گردید.

وحی و برانگیختگی در ورجاوند بنیاد

کسروی کتاب ورجاوند بنیاد را در تابستان ۱۳۲۲ منتشر و در آن مسئله وحی را نقد و بررسی کرد. اطرافیان کسروی با تعریف و تمجید از نام و محتوای ورجاوند بنیاد، آن را به‌عنوان راهنمای پیروان در حزب باهماد آزادگان به رسمیت شناختند.^۳ کتاب شامل سه بخش جهان و آدمی، دین و زندگانی توده‌ای می‌شد. محتوای اثر را سخنرانی‌ها و بخشی از مقاله‌های کسروی تشکیل می‌داد. درس گفتارهای کسروی در این اثر تفاوت چندانی با گذشته نداشت و او خود این اثر را کتاب پاکدینی نامید.^۴ حال سؤالی که به ذهن می‌رسد، چرایی انتخاب ورجاوند بنیاد از سوی منتقدان، برای بررسی ادعای پیامبری کسروی است؟ به نظر می‌رسد عواملی چون تأکید کسروی و یارانش بر این کتاب به‌عنوان راهنما، تفسیر کسروی

۱. احمد کسروی، «مردان خدا»، پیمان، س ۳، ش ۳ (۱۳۱۵)، ص ۱۳۰.

۲. فرهیخت، ص ۲-۴.

۳. حبیب رضایی، مقدمه ورجاوند بنیاد (تهران: پیمان، ۱۳۲۳)، ص ۲.

۴. کسروی، ورجاوند بنیاد، ص ۳.

از وحی و ابداع واژه «فرهش» به جای آن و تناقض‌های او در بیان معنی برانگیختگی، در تحریک مخالفان نسبت به این اثر مؤثر بود. ورجاوند بنیاد به مسائلی از قبیل مادی‌گری، نیکی کردن، خردورزی، صلح، وطن‌پرستی، دشمنی با بدآموزی و کمک به بینوایان می‌پرداخت. دوستان کسروی ورجاوند بنیاد را از نظر سبک نگارش در ردیف کتاب‌های آسمانی برشمردند و مطالب اخلاقی و پندآموزش را پیش کشیدند.^۱ عده‌ای نیز کسروی را مصلح اجتماعی خواندند و در کنار گاندی رهبر هندوستان نشاندهنده^۲. در این میان منتقدین اظهارنظرهای بی‌محابانه و غیرعلمی کسروی درباره مسائلی چون مذهب، اقتصاد، قضا و سیاست را از ایرادهای مهم کتاب برشمردند. به گفته یکی از مخالفان، «آدمی تنها در یک یا چند رشته از علوم کارشناس و صاحب‌نظر است و در همه رشته‌ها توانایی این کار را ندارد.»^۳

در این بین، تفسیر کسروی از وحی موجب افزایش انتقادات به او گردید. باید افزود، میان تفسیر ادیان از وحی با بینش کسروی تعارض‌های مهمی دیده می‌شود. تفسیر کسروی از وحی و آن را «فرهش» نامیدن، نشان از غیرآسمانی بودن وظایف انبیا داشت: «فرهش چیست و شما آن را به چه معنی می‌دانید؟ اگر آن است که فرشته از آسمان بیاید و پیام آورد و یا میانه خدا با کسی پرده برخیزد، چنین چیزی به یک‌بار دروغ است. فرهش آن است که خدا کسی را با آمیغ‌ها دانا گرداند و برای تکان دادن به فهم‌ها، خردها و نبردین با نادانی‌ها و گمراهی‌ها برانگیزد.»^۴ ملایی توانی در تلاش برای اثبات دعوی پیامبری کسروی، درباره اهتمام او به نفی خاتمیت پیامبر تا تفسیرش از وحی بحث می‌کند. این برداشت نتیجه برخی از تناقض‌های کسروی است. ملایی توانی می‌نویسد: «کسروی یکی از نادانی‌های هواداران ادیان گذشته را دیدار پیامبران با خدا و باور به این نکته می‌داند که فرشته‌ای از آسمان بر پیامبران نازل شود و واسطه‌ای میان خدا و پیامبران شود. زیرا این پندارها انبوهی از دانشمندان را نسبت به وحی بدگمان نموده و آن را از ریشه دروغ پنداشتند.»^۵

خردگرایی و نگرش زمینی کسروی و تفسیرش از مسئله وحی، بیشترین انتقادات را داشت. قانون‌پرور بیش از ملایی توانی به تفسیر کسروی بدبین است:

آفریدگار جهان نیز در نظام اعتقادی کسروی عنصری چندان اساسی نبود و اعتقاد به وجود آفریدگار امری عقلانی و سازگار با خرد بشری است؛ اما تلاش برای یافتن پاسخ به پرسش‌هایی

۱. احمد شفیعی‌ها، «چند کلمه درباره ورجاوند بنیاد»، کاوه، ش ۶۳ (۱۳۵۶)، ص ۲۲.

۲. هرمز انصاری، «سخنی چند درباره فرزند ارجمند ایران سید احمد کسروی»، کاوه، ش ۴ (۱۳۴۲)، ص ۱۶۶.

۳. احمد شفیعی‌ها، «چند کلمه درباره ورجاوند بنیاد»، کاوه، ش ۶۶ (۱۳۵۶)، ص ۳۹.

۴. کسروی، در پیرامون مادی‌گری، ص ۶۷.

۵. علیرضا ملایی توانی، «کسروی از نقد دین‌ها تا داعیه پیامبری»، مطالعات تاریخ فرهنگی - پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ، س ۵، ش ۱۹ (۱۳۹۳)، ص ۱۱۵.

چون آفریدگار کیست؟ و چیست؟ و خود از کجا آمده؟ بیپهوده و سبب اتلاف وقت است. در نتیجه، کسروی واژهٔ فرهنگ را به جای واژهٔ وحی که معنایی وسیع دارد، به کار برد. فرهنگ معرف مفاهیمی است که کسروی از «برانگیخته» و «برانگیختگی» در مقابل پیامبر و پیامبری در نظر داشت. او در واژه‌نامهٔ زبان پاک، برانگیخته را معادل راهنما یا کسی که به راهنمایی برانگیخته شده است، برشمرد.^۱

بنابراین، با توجه به این برداشت ناقص ملایی توانی و قانون‌پرور از مسئلهٔ وحی و برانگیختگی، اندیشه‌های کسروی به تدریج و آگاهانه همسو با ادعای پیامبری او دانسته شد. قانون‌پرور در تبیین مسئلهٔ وحی از نظر کسروی، فرهنگ را با برانگیخته و راهنما برابر فرض می‌کند و آن را دلیلی مستدل برای اثبات ادعای پیامبری کسروی برمی‌شمرد. اما نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، و در بیشتر آثار کسروی در دورهٔ رضاشاه و پس از شهریور ۱۳۲۰ بارز است، این است که اندیشهٔ کسروی نه در جهت تدارک پیامبری، بلکه به منظور تبیین و فهم مفهوم دین و پیرایه‌های آن برای جامعه بود و نظریهٔ پاکدینی با این رویکرد عرضه گردید. آیا می‌توان تفسیر زمینی کسروی از وحی و معادل‌سازی معنای واژگان را دلیلی منطقی برای پیامبری کسروی دانست؟ در پاسخ به این سؤال، نخست باید به معنای واژهٔ راهنما توجه کرد. واژهٔ راهنما نه فقط بر پیامبر، بلکه بر آموزگار، معلم اخلاق، عالم دینی، امام و غیره نیز اطلاق می‌شود. دوم اینکه، براساس منابع، یاران و دوستان کسروی او را راهنما خطاب می‌کردند و هیچ اعتقادی بر پیامبری‌اش نداشتند. کسروی نیز با برشمردن برانگیختگان دروغین و همچنین اثبات رسالت پیامبر (ص)، به حل این مسئله پرداخته است:

این کارها جز با نیروی خدایی نتواند بود و آن که به دروغ برخیزد، چه زود باشد که درمانده و رسوا گردد. نه آن است که کسی به دروغ نتواند برخیزد. برخیزد، ولی در کار درماند و راه به روی خود بسته یابد. همچون کسی که پزشک نباشد و به پزشکی برخیزد که در برابر بیماری‌های گوناگون درماند و راه درمان و چاره را نداند. بسیاری از دروغگویان شناخته گردیده‌اند و در تاریخ‌ها نیز نام‌هایشان بازمانده. یکی از ایشان مانی است که پیش از اسلام از ایران برخاسته. دیگری مسیلمه است که پس از پاک‌مرد اسلام و در زمان او از میان عرب برخاسته و جز این کاری نشناخته که در برابر آن پاک‌مرد ماندساز می‌کند و همچون او، آیه‌ها و سوره‌ها سراید. کسان دیگری پس از اسلام از میان مسلمانان برخاسته‌اند، همچون سید محمد مشعشع، سید علی محمد باب، میرزا حسین علی بها، میرزا غلام‌احمد قادیانی و همگی اینان نیز به لغزش مسیلمه دچار بوده‌اند...

در اینجاست که می‌گوییم: برانگیختگی از خدا دروغ‌بردار نیست. می‌گوییم: کسی که به‌دروغ برخیزد، زود باشد که درمانده، رسوا گردد.^۱

آرای منتقدین در باب پیامبری کسروی

از آخرین سال‌های عمر کسروی تا به امروز، منتقدان همواره وی را به دعوی پیامبری داشتن و قرآن‌سوزی متهم کرده‌اند، حال آن‌که در سخن‌ها و نوشته‌های او چنین چیزی دیده نمی‌شود. دو گونه اثر در نقد اندیشه‌های دینی کسروی نوشته شده است: نخست آثاری با رویکرد برون‌دینی مانند تحقیق در تاریخ عقاید شیعی‌گری، بابی‌گری، بهایی‌گری، کسروی‌گرایی اثر یوسف فضایی، *آوردگان اندیشه خطا: سیری در احوال صادق هدایت و احمد کسروی نوشته احسان طبری* و «پاکدینی در آرای کسروی» نوشته محمدرضا قانون‌پرور و دوم آثاری با رویکرد درون‌دینی که شامل مقاله‌ها و سخنان مخالفان و منتقدانی چون مهدی سراج‌انصاری، نورالدین چهاردهی، نورالدین حسینی شیرازی، فرهنگ نحعی و آیت‌الله خمینی می‌شود.^۲

از سال ۱۳۲۱ فعالیت‌های باهماد آزادگان مورد توجه حکومت وقت قرار گرفت و شایعه پیامبری کسروی از این زمان آغاز شد. در سندی مأموران دولت نشست‌های خانه کسروی را گزارش کرده‌اند. از موارد ذکرشده در این سند، ابداع دینی تازه به نام پاکدینی از سوی کسروی است و کسروی از پیروانش درخواست می‌کند برای رسیدن به اهداف حزب و مقابله با روحانیون و مراکز مذهبی تلاش کنند.^۳ این اتهام پیامبری پس از مناظره‌های اولیه با منتقدین در اواخر سال ۱۳۲۲ برجسته گردید. در ماه‌های نخستین کمتر کسی این سخنان و اتهام‌ها را جدی می‌گرفت و این مناظره‌ها، به مانند سایر مشاجره‌های اجتماعی-سیاسی، ناشی از فضای آزاد پس از شهریور بیست‌تلفی می‌شد. اما مناظره و درگیری کسروی با نواب صفوی، جامعه را متوجه این موضوع کرد. آنچه مشخص است، به جز اعلامیه‌های اعتراضی علمایی چون آیت‌الله خمینی با نام «بخوانید و به کار ببندید» (در مقابل کتاب *بخوانید و دآوری کنید* که تکمیل‌کننده کتاب شیعی‌گری کسروی بود)، نقدها و مناظره‌های علمی چندانی از سوی حوزویان با کسروی انجام نگرفت. به گفته آیت‌الله مستجابی، او و نواب صفوی در بازگشت از نجف و طی مناظره با کسروی، سخنی برای گفتن نداشتند و مناظره‌شان با او به شکست انجامید.^۴ این مناظره که با کدورت طرفین به پایان رسید، احتمال هر گونه اتهام‌زنی و مقابله را ممکن نمود. در نتیجه نواب صفوی اعلامیه

۱. کسروی، *ورجاوند بنیاد*، ص ۷۵-۷۶.

۲. ملایی توانی، «کسروی از نقد دین‌ها تا داعیه پیامبری»، ص ۹۵-۹۶.

۳. پاکدامن، ص ۲۳۸-۲۴۰.

۴. حمید قزوینی، *باران موافق: خاطرات آیت‌الله سید مرتضی مستجابی* (تهران: مؤسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر، ۱۳۹۵)، ص ۱۱۴.

جمعیت مبارزه با بی‌دینی را منتشر کرد و اذهان مردم را متوجه آرای دینی کسروی کرد. او در این اعلامیه ده اتهام بر کسروی وارد کرد:

۱. دین اسلام با عصر حاضر ناسازگار است و به جای آن دینی از خود به نام پاکدینی ساخته است
۲. دعوی پیغمبری نموده و نام پیغمبر را «برانگیخته» گذارده و خود را یکی از برانگیختگان می‌داند
۳. قرآن کلام خدا نیست
۴. پیغمبر اسلام خاتم‌الانبیا نبوده است
۵. قرآن با علوم ناسازگار است
۶. نابود کردن قرآن (یعنی سوزاندن و پاره کردن و مانند آن)
۷. به پیغمبر اسلام نسبت سرسام داده است
۸. به امام جعفر صادق پیشوای صد میلیون شیعه جسارت‌ها نموده که قلم از نوشتن آنها شرم می‌کند
۹. تصریح می‌کند که دین اسلام مایه گمراهی و نادانی است
۱۰. مخالف قرآن و دین مقدس اسلام، احکامی از خود ساخته است.^۱

قرآن سوزی از جمله اتهام‌هایی بود که دوست و دشمن با توجه به سخنان کسروی در مراسم کتاب‌سوزان یکم دی‌ماه نمی‌پذیرفت. اما مسئله ادعای پیامبری، با توجه به تفسیر و برداشت خاص منتقدین و مخالفان و تناقض‌های کسروی، محتمل به نظر می‌رسید. کسروی چندین بار از ادعای پیامبری بیزاری کرد و گفت: «این را دشمنان عنوانی برای هوچیگری و دشمنی قرار دادند و به جای پاسخ به ایرادهای ما پیرامون کیش شیعی‌گری، با این عنوان‌ها در تلاش برای شوراندن مردم عامی هستند.»^۲ مقاله «پرسش و پاسخ» کسروی، در آخرین ماه‌های زندگی و پس از درگیری او با نواب صفوی و دوستانش و مجروح شدن وی، در هشتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۴ منتشر شد. او در این مقاله به‌وضوح با اتهام پیامبری مخالفت و آن را رد کرد:

امروز در حجره نشسته بودیم. گفته شد در روزنامه ترقی یکی نوشته که ادعای پیغمبری کرده‌اید و دیگری پاسخ داده که نکرده‌اید. من گفتم: بهتر است برویم و از خودش بپرسیم. ادعای پیغمبری که در پرده نمی‌شود. در جواب گفتم: من دعوی پیغمبری نکردم و چنان نامی به روی خود نگذاشدم. من هیچ‌گاه مرد دعوی نبوده‌ام و نیستم. اینها‌های وهوی‌عامیانه است که من از شنیدنش عارم می‌آید. پیغمبری در عقیده مردم آن است که فرشته‌ای از آسمان به نزد کسی بیاید و پیام از خدا بیاورد و آن کس قادر به معجزه باشد. من بارها نوشتم نه فرشته‌ای به نزد من آمده و نه من قادر به معجزه هستم.^۳

۱. هادی خسروشاهی، *فتایان اسلام (تاریخ، عملکرد، اندیشه)* (قم: منشور برادری، ۱۳۶۰)، ص ۳۰.

۲. پاکدامن، ص ۴۶.

۳. احمد کسروی، «پرسش و پاسخ»، پرچم، ش ۴ (۱۳۳۳)، ص ۵-۶.

به عقیده برخی از منتقدین، «کسروی دین را به مثابه چراغ هدایت آدمی برای همه دوران‌ها ضروری می‌شمرد، اما دین مورد نظرش به سلاح منطق، خرد و علم عصر نیاز داشت تا توانایی تفهیم و تبیین آموزه‌هایش را داشته باشد و همگام با دگرگونی‌های تاریخی متحول گردد. کسروی ادعا می‌کرد ادیان موجود فاقد چنین خصیصه‌ای هستند، لذا کوشید تا دینی جدید منطبق با نیازهای عصر پدید آورد و آن را جانشین دین‌های موجود کند. پاکدینی همان دین ساختگی کسروی بود.»^۱ به نظر می‌رسد فلاسفه بزرگی چون راسل، دکارت، هگل و نیچه هم رویکرد انتقادی به دین داشتند، اما گروه و حزبی تشکیل ندادند. در نتیجه به مانند کسروی چندان مقاومتی در برابر ایشان نشد. در مقابل، اقدام کسروی به طرح اندیشه‌های انتقادی در حوزه دین و اصرار بر اجرای آنها در جامعه مذهبی ایران، برداشت‌های منتقدین را در پی داشت. باید افزود، کسروی در بیشتر سخنان خود، دین را زیستن به آیین خرد می‌دانست و باورهای دینی ایرانیان را با خرد و منطق سازگار نمی‌دید. فهم کسروی از خرد با باور عمومی در تضاد بود. در نتیجه تفسیرش در حوزه دین مورد انتقاد قرار گرفت و اصرار بر عملی نمودن این باورها به اتهام پیامبری انجامید.

روزنامه ترقی در شماره ۱۴ خرداد ۱۳۲۴، یک ماه پس از درگیری کسروی با نواب صفوی، مقاله‌ای با امضای ف - کامرانی منتشر کرد. به عقیده کامرانی، کسروی در شماره ۹ مجله پیمان ادعای پیامبری کرده بود. ترقی در دو شماره بعد، پاسخ یاران کسروی را چاپ کرد. دوستان کسروی این موضوع را رد و برای رفع اتهام شماره ۹ پیمان را ضمیمه پاسخ‌نامه کرده بودند.^۲

گیاه‌خواری کسروی نیز، که در تناقض با دستورات قرآن بود، انتقاد مخالفان را در پی داشت. اما کسروی جواب روشنی به آنها نداد و موضوع را با طرح اتهام‌ها و دشمنی‌های گذشته پیش برد. او با نقد رفتار گذشته مردم نوشت:

یک نمونه از رفتار ایشان همین نامه است که فرستاده‌اند. شما آن گفتار را درباره گوشت‌خواری شنیدید. اکنون نیک اندیشید که آیا در چنان گفتاری جا داشته که آنان به دست‌آویز قرآن ایراد گیرند؟! آیا جا داشته که آیه «واحلت لكم بهیمة الانعام» را به رخ ما بکشند؟! آنان از یک سو فریاد می‌کشند که من دین تازه‌ای آورده‌ام و دستورهای اسلام را از میان برده‌ام، از یک سو به دست‌آویز قرآن، این ایراد را می‌گیرند! این چگونه تواند بود؟! راز کار همان است که گفتم. آنان قرآن را دست‌آویزی گردانیده‌اند و این است هر سخن ارج‌داری که از کسی بشنوند، آن را با آیه‌ای از قرآن سازش دهند و سرمایه‌ای برای خود گیرند.^۳

۱. ملایی توانی، «کسروی از نقد دین‌ها تا داعیه پیامبری»، ص ۹۳.

۲. پاکدامن، ص ۱۱۵.

۳. کسروی، در پیرامون مادی‌گری، ص ۲۵.

برخی از منتقدین با طرح علایق و خواسته‌های کسروی، به اتهام پیامبری او شاخ و برگ داده و با این رویکرد به مسئله نگریسته‌اند. آنها با طرح پیشینه خانوادگی و علاقه‌مندی کسروی به دانش روز و با پرداختن به مسائلی چون خردگرایی و اصلاح‌اندیشی کسروی، در پی اثبات ادعای پیامبری او برآمده‌اند. به عقیده ملایی توانی، «کسروی با نفی حرکت‌های بنیادگرایانه و اصلاح‌گری دینی، راهی متمایز را نشان داد و گستاخانه نوشت که اکنون هدف ما آن است که چهارده و پانزده کیش که در ایران است، یک به یک براندازیم و همه مردم را به شاهراه آوریم و در این راه به یاری خدا پیروزیم.»^۱ او در ادامه با تعریف کسروی از دین، معنا و مفهوم پرستش را مورد بررسی قرار می‌دهد و سرانجام برای پیامبری کسروی، چهار مرحله قائل می‌شود: ۱. تغییر نوع نگاه به پیامبران ۲. نفی خاتمیت ۳. تفکر پاکدینی ۴. معنی وحی.^۲ بازاندیشی دقیق حوادث سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۲۴ و تحلیل و بررسی آثار کسروی در این سال‌ها، می‌تواند در به دست دادن نقدی درست و تغییر رویه منتقدین مؤثر باشد. سؤال این است که آیا در اصلاح‌گری، نمی‌توان کیش و عقیده زائدی را (به ظن درست و یا نادرست مصلح جریان دینی) برانداخت؟ آیا علمای بزرگ عصر قاجار درصدد براندازی کیش‌هایی مانند بهایی‌گری، صوفی‌گری و خراباتی‌گری نبودند؟ با در نظر گرفتن نقد دینی کسروی به مذهب تشیع، در باب خاتمیت پیامبر اسلام، آیا می‌توان فهم غلط او از مفهوم دین و بینش متفاوتش به وحی را به ادعای پیامبری داشتن او تعبیر کرد؟ به نظر می‌رسد فهم ناقص کسروی از بنیان‌ها و آموزه‌های دین و از سوی دیگر بی‌توجهی علما به برگزاری نشست‌های گفت‌وگو و مناظره، موجب طرح تعابیر و برداشت‌های نادرست گردید. برخی گفتمان کسروی را نوعی اصلاح‌طلبی دانسته‌اند. به هر حال، او در طرح و بیان عقاید خود، درست یا غلط، مصمم بود، اما هیچ‌گاه جلوداری برای اصلاح و هدایت اندیشه‌هایش، جز طرح شایعه‌ها و اتهام‌ها، دیده نشد. کاتوزیان با بینشی منصفانه به آثار و اندیشه‌های کسروی می‌نویسد:

برای اینکه در حق کسروی انصاف دهیم، باید یادآوری کنیم که هر دین، آیین، مذهب و ایدئولوژی که هدفش نجات بشریت در این و آن جهان است، جز این در حق خود نمی‌پندارد. در واقع معتقدان به هر ایدئولوژی و کیشی که خود را راه منحصر به فرد رهایی بشر از جهل، ظلم و محرومیت، رسیدن به آسایش و نیک‌بختی در یک یا دو دنیا بدانند، به کتاب‌سوزان که سهل است، به فدا کردن هزاران شهید هم تن می‌دهند. نمونه‌های این‌گونه اعتقادات در چند هزار سال از تاریخ بشر مستند است. در پاره‌ای از آرا و به‌ویژه در شیوه و طرز بیان برخورد با گمراهان، ناصر خسرو از پیشتازان کلاسیک کسروی است. او هم عقیده دارد که راه رستگاری

۱. ملایی توانی، از کاوه تا کسروی؛ تأملی درباره دین و نقد باورهای دینی ایرانی‌ها، ص ۱۰۷.

۲. همان، ص ۱۱۲-۱۱۵.

فقط و فقط از طریق حقایقی است که او می‌داند و می‌گوید، اما فرق بزرگش با کسروی در این زمینه است که آیین و حقایق او، برخلاف آمیغ‌های کسروی، ساخته خود نیست، بلکه از مذاهب موجود به دست آمده است.^۱

روابط اجتماعی و تناقض‌های احمد کسروی

مناظره‌های کسروی در سال‌های پایانی زندگی موجب برآشفته شدن مخالفان و در نتیجه متهم کردن او به ادعای پیامبری و قرآن‌سوزی گردید. در واقع کسروی ادعای پیامبری نداشت، اما تندخویی و سماجت او در بیان عقاید، طعن و نقد مخالفین را در پی داشت و بیشتر منتقدین نظرات او را از سر دشمنی و آگاهی اندک از مباحث دینی و عقیدتی تلقی کردند. در ادامه، با بررسی تناقض‌ها و خصایل کسروی، به برخی از علت‌های اصلی این اتهام‌زنی می‌پردازیم.

در کتاب پرسش و پاسخ، منتقدین بر کسروی ایراد می‌گیرند که شما گفته‌اید: «قرآن کتاب آسمانی است و دشواری‌هایی دارد که با دانش‌ها ناسازگار می‌باشد. این دو گفته تناقض دارد.» کسروی در جواب می‌گوید: «دو سخن که بر ضد هم بود، باید یکی از آنها دروغ باشد. اگر شما گفته نخست را دروغ می‌شمارید، ما را با شما هیچ سخنی نیست و اگر گفته دوم را دروغ می‌پندارید، بسیار نادانید.»^۲ در جای دیگر، منتقدین به ادعای کسروی مبنی بر رد معجزه خرده می‌گیرند. کسروی در جواب می‌گوید: «معجزه‌های پیامبران هم‌ه‌اش پیش‌نهادی مردم نبوده، بلکه بسیاری را هم خود آنان به دلخواه نشان داده‌اند که مردم دین‌ها را نپذیرفته‌اند... پس جای ایراد است که خدا می‌دانست مردم آنها را نخواهند پذیرفت، چرا داد؟»^۳ کسروی به ماهیت کتاب قرآن اعتقاد داشت، اما مخالفت او با معجزه به تناقض در گفتارش می‌انجامید. او در کتاب دردها و درمان‌ها، که از آخرین آثارش بود، می‌نویسد:

گفته‌های یک برانگیخته خدایی ارج بسیار دارد. در جهان اگر سخنان گران‌بهای است، گفته‌های اینان است. این را هم خوانندگان می‌دانند که ما چه جایگاهی برای پیغمبر بزرگوار اسلام می‌شناسیم و همیشه می‌خواهیم بر استواری دین کوشیم و این را نیز می‌پذیریم که از آن پاک‌مرد جز از قرآن، گفته‌هایی بازمانده بود، لیکن باید گفت کسانی که با دروغ‌بافی‌های خود، این سرچشمه را گل‌آلود کرده‌اند. بدآموزان بدنهاد به این بس نکرده‌اند که خودشان راه مردم را بزنند و چندین راه گرفتاری به روی آنان باز کنند. از بهر پیشرفت کار خود، صدها، بلکه هزارها

۱. محمدعلی کاتوزیان، «کسروی و ادبیات»، *ایران‌نامه*، س ۲۰، ش ۷۹ (۱۳۸۱)، ص ۱۸۷.

۲. احمد کسروی، پرسش و پاسخ (تهران: پیام، ۱۳۲۴)، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۳۴-۳۵.

دروغ از زبان آن پاک‌مرد ساخته‌اند.^۱

ایرادهای دقیق منتقدین و جواب‌های مبهم و نادرست کسروی در این مثال‌ها به‌خوبی مشاهده می‌شود. در کتاب پرسش و پاسخ برخی از این سؤالات و جواب‌های بی‌حاصل آمده است. در حقیقت، بینش غیردینی کسروی به مسئله مذهب که متأثر از مادی‌گری بود، بهانه لازم را به دست دشمنان و مخالفان می‌داد. او غالباً در مسائل بدیهی، و با مشاهده تناقض در گفتار، به توجیه و تفسیر روی می‌آورد و پذیرش اندیشه و گفتار نادرست را سخت می‌پنداشت:

اگر ما رستگاری توده را می‌خواهیم، باید یک راه روشن و راستی را پیش پای آنان بگذاریم و چنان بکنیم که به چپ و راست نیچند و از راه کناره نکنند، و گرنه با هوس‌هایی که در نهاد آدمی است و همیشه خوشی و آسودگی خود را می‌خواهد، با کوچک‌ترین دست‌آویز از راه برمی‌گردد... این‌همه راه‌های گوناگون که میان مسلمانان پدید آمده، پیروان هر راهی دست‌آویزها از بهر خویش، از زبان آن مرد پاک دارند. آیا همه اینها درست است؟! اگر پاره‌ای راست و پاره‌ای دروغ است، به چه راه می‌توان راست از دروغ جدا گردانید؟^۲

برخلاف این ادعا، او در شماره چهارم هفته‌نامه پرچم بر این مدعا بود که از پیامبری بیزار است، اما نام راهنما را برگزیده تا یارانش او را با این نام بشناسند.^۳ منتقدینی مانند قانون‌پرور و دستغیب این تناقض آشکار را دلیلی بر ادعای پیامبری او می‌دانند و تفاوتی میان پیامبر و راهنما قائل نمی‌شوند.^۴ تندمزاجی، صراحت بیان و سخت‌کوشی از خصلت‌های کسروی بود. او به دلیل معلومات وسیع مورد احترام و توجه نویسندگان بود. چنانکه به‌عنوان یکی از مدعوین ایران در کنگره هزاره فردوسی حضور داشت. اما افزایش مشاغل اداری و غیراداری و نگارش آثار متعدد در اواخر عمر به او اجازه نداد به تأمل و بررسی دوباره در اندیشه خود بپردازد. همچنین در نتیجه جدال‌ها و درگیری‌ها در سال‌های پایانی زندگی، منطق گفت‌وگو و بازاندیشی را از دست داد. کسروی در تمامی زمینه‌ها نظر می‌داد و از پذیرش اشتباه و اصلاح عقاید و باورهای خود سر باز می‌زد. دشمن تراش بود و از رنجاندن نزدیک‌ترین دوستان تا مأمورین بلندپایه دولت و نویسندگان مضایقه نداشت.^۵ به گفته نفیسی، در هر مأموریت با اعضای اداره شهر، زیردستان و حتی ارباب رجوع درافتاد و آنها را رنجانید. در

۱. احمد کسروی، دردها و درمان‌ها (تهران: پیمان، ۱۳۲۴)، ص ۲۷.

۲. همان.

۳. احمد کسروی، «پرسش و پاسخ»، پرچم، ش ۴ (۱۳۲۳)، ص ۷.

۴. قانون‌پرور، ص ۲۴۰؛ عبدالعلی دستغیب، نقد آثار کسروی (تهران: یازند، ۱۳۵۷)، ص ۱۴.

۵. ناصح ناطق، «سخنانی درباره کسروی»، ایران‌نامه، س ۲۰، ش ۷۹ (۱۳۸۱)، ص ۳۰۴.

جعل لغات بی‌باک بود و کلمه‌هایی ساخت که سابقه نداشت و مطابق موازین علمی زبان فارسی نبود. نظراتش دربارهٔ حافظ، سعدی، تصوف و مذهب تشیع به نفع ایران نبود. بالاتر از همه به کسانی پرخاش کرد که اصلاً دربارهٔ آنها اطلاع نداشت. کتاب‌های تولستوی و آنا تول فرانس را نخوانده، ایراد می‌گرفت. گاهی سخت در اشتباه بود و چون مردی افراطی و مستبد به رأی بود، در این اشتباه پافشاری می‌کرد و برای پی بردن به دلایل انتقادهای و مخالفت‌ها، به هیچ وجه آماده و راضی نبود.^۱

مشاجره و درگیری

کسروی تا شهریور ۱۳۲۰ بدون تنش به فعالیت‌های علمی پرداخت، اما با تأسیس روزنامه و حزب نقدها صورت جدی و عملی به خود گرفت و درگیری اجتناب‌ناپذیر شد. بیشترین مخالفت و درگیری از سوی مراکز مذهبی بود که از فضای اختناق‌آمیز دورهٔ رضاشاهی رها شده بودند. در نتیجه، اتهام به پیامبری یکی از مهم‌ترین اتهام‌ها به کسروی بود. با انتشار کتاب جنجال‌برانگیز شیعی‌گری در سال ۱۳۲۲، مخالفت مراکز دینی با باهماد آزادگان شدت یافت و اتهام‌های قرآن‌سوزی و پیامبری، ترویج مرام بلشویکی و رواج مادی‌گری به کسروی زده شد. پس از چاپ کتاب، به تحریک گروه‌های مذهبی، درگیری و خشونت میان دفاتر حزب در شهرستان‌ها و هواداران علما آغاز شد. طبق گزارشی، درگیری‌ها در شهرهای مراغه، میاندوآب، اهر، تبریز و سراب بیشتر بود.^۲ این اتهام‌ها، به‌جز اتهام پیامبری، دامن کسروی را نگرفت، چون سندی مبنی بر اثبات آنها به دست نیامد. اما بر اثر تحلیل منتقدین اتهام پیامبری قوت گرفت. در یکی از گزارش‌ها، دربارهٔ میزان دشمنی برخی از مخالفین آمده است: «در ۲۵ بهمن ۱۳۲۲ ه.ش، اصلانی، بخش‌دار میاندوآب، تلگرافی به وزارت کشور گزارش می‌دهد که امروز با تزئین یک سگ در معابر و بازار، جمعی نمایشاتی علیه کسروی خواهان داده و جهت سوزاندن کتب به مسئول شعبهٔ ثبت اسناد که گویا نمایندهٔ کسروی است، فحاشی می‌کنند. با اوضاع حاضر، بودن در اینجا خالی از خطر نیست.»^۳

با بازگشت نواب صفوی از نجف به تهران درگیری‌ها افزایش یافت. با وجود اختلاف میان گروه‌های مذهبی در چگونگی مقابله با کسروی، نواب صفوی با حمایت علمایی مانند عبدالحسین امینی و عطاالله اشرفی اصفهانی، به مناظره با کسروی پرداخت. در آخرین ملاقات، با توجه به نوع رفتار کسروی، افزایش اتهام‌ها و شدت خشونت‌ها اجتناب‌ناپذیر بود. به گفتهٔ یکی از شاهدان،

۱. هوشنگ اتحاد، پژوهش‌گران معاصر ایران، ج ۴ (تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱)، ص ۳-۶.

۲. همان، ص ۲۶۷-۲۶۸.

۳. همان، ص ۲۴۳.

دفعه آخر بین کسروی و نواب صفوی گفت‌وگوهای تندی انجام شد. کسروی در جواب آیه‌ای که نواب صفوی از قرآن خواند، جمله‌ای نزدیک به این مضمون و با لحن تند و تحقیرکننده‌ای کرد: آقای طلبه! بی‌سواد! تو هنوز عربی را درست نمی‌دانی و آیه قرآن را غلط می‌خوانی، پس معنی آن را هم نادرست فهمیده‌ای. بهتر است بروی از معلمت قرآن خواندن و زبان عربی را یاد بگیری، بعد به قرآن استدلال کنی که همراهانت در سواد عربی تو شک نکنند. از این سخنان تند کسروی، نواب صفوی سرخ شد. بلافاصله برخاست. بی‌هیچ سخنی بیرون رفت و همراهانش که چهار نفر بودند، بیرون رفتند. چند لحظه به سکوت گذشت. کسروی نگاه به زمین دوخته بود و سخنی نمی‌گفت. یادم نیست ملک‌نژاد بود یا سلطان‌زاده که با لهجه شیرین آذربایجانی سکوت را شکست و گفت: جنابعالی بدجوری آبروی عمواوغلی را بردید. من در قیافه سید یک نفرت و خجالت زیاد دیدم و دم در با تکان دادن انگشتش به یکی از همراهانش گویا خط و نشان می‌کشید. کسروی باز هم ساکت بود.^۱

پس از این جریان، کار از مناظره به درگیری انجامید. سه عامل در طرح ادعای پیامبری کسروی مؤثر بود. دو مورد تناقض‌های کسروی در تعریف و تفسیر از دین و نوع برداشت منتقدین بود و عامل سوم تشکیل گروه رزمنده بود که وجه اصلاح‌طلبی او را خدشه‌دار کرد و اتهام‌زنی‌ها را افزایش داد. سردمدار مدیر روزنامه توفیق، تقوی مدیر هراز و نوبخت مدیر آفتاب از جمله منتقدانی بودند که مورد ضرب و جرح یاران کسروی قرار گرفتند. شفیعی‌ها از دوستان کسروی می‌گوید: «در مورد کسروی من نمی‌خواهم او را با استالین مقایسه کنم. او هنوز تازه شروع به پیمودن راه استالین کرده بود. گروه رزمنده و گارد محافظ درست کرده بود و به هر کس که علیه‌اش می‌نوشت یا اظهاری می‌کرد، حمله می‌نمود.»^۲ به باور کسروی، این اقدام‌ها برای امنیت جان و دفاع از آرمان بود، اما نتیجه‌ای جز افزایش اتهام و دشمنی نداشت.

با مرگ کسروی این اتهام‌ها بیشتر شد و عده‌ای از یاران و نزدیکان به دفاع از اندیشه‌های او پرداختند. او نیز دیگر نبود تا در مقابل ادعاهای پیامبری و قرآن‌سوزی دفاع کند. اتهام قرآن‌سوزی پذیرفته نشد، چون مدارکی دال بر آن به دست نیامد، اما اتهام پیامبری، به‌رغم نبود مدرکی در سخنان و نوشته‌های کسروی و صرفاً براساس تفسیر و تحلیل آرا و نظرات او، تا به امروز از بین نرفته است. سعید نفیسی، از دوستان و منتقدان کسروی، نقد منصفانه‌ای بر عملکرد او دارد:

۱. همان، ص ۲۷۸.

۲. احمد شفیعی‌ها، «چند کلمه دربارهٔ ورجاوند بنیاد»، کاوه، ش ۶۶ (۱۳۵۶)، ص ۲۳.

... در باغ دانشسرای عالی، خبر کشته شدن وی را در دادگستری به من دادند. جهان پیش چشم تیره شد. واقعه‌ای ناگوارتر از این به یاد ندارم. مردی را در جایی که همه، حتی جانی و آدمکش باید در امان باشند، در پای میز بازپرس، با جوانی که همراه بود، کشته بودند. زشت‌تر از این کاری در جهان ممکن نبود. آن هم چه مردی؟ مرد دانشمندی به تمام معنی این کلمه. اگر هم خطایی کرده بود و نادرستی گفته بود، پاسخ او کشتن نبود. می‌بایست با او بحث کنند. هرچند مجاب کردن کاری دشوار بود. شاید در برابر منطق قوی عاقبت تسلیم می‌شد... اینک آن مرد نیست، اما کارهایش در میان ما هست. در برابر لغزش‌هایی که داشته است، آثار جاودانی از او مانده. لغزش‌ها و خطاهای او را به کارهای سودمندش می‌بخشیم و او را بزرگ می‌داریم... و اگر گاهی زیاده‌روی و سرکشی و افراط او ما را متعجب کرده است، در برابر دانش، بینش و پشتکار و جهدی که در راه علم داشته است، سر فرود می‌آوریم.^۱

به نظر می‌رسد در هر جامعه سنتی، نقدهای بنیادین که پایگاه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گروه‌هایی را هدف قرار می‌دهد، مقاومت‌ها و درگیری‌هایی را در پی دارد و آنها را به آزار و حذف نواندیشان وامی‌دارد. دشنام‌ها، افتراها و بدگویی‌ها از جمله ابزارهای کارآمد برای حذف تدریجی نوآوران است. از دیدگاه جامعه‌شناختی، انتقادهای نوآوران، صرف نظر از درست یا غلط بودن آنها، برای هر اجتماعی سودمند است. زیرا این نقدها هر جامعه متری و پیشرو را به تأمل در آداب و رسوم و سنت‌های کهن و بازاندیشی و دگرذیسی در آنها وامی‌دارد،^۲ موضوعی که می‌توان با توجه به نوع فرهنگ و اندیشه ایرانیان، در نادیده گرفتن برخی از مباحث انتقادی متفکران حوزه و دانشگاه در باب آداب و سنت‌های غیردینی در مراسم‌های مذهبی مشاهده کرد.

نتیجه‌گیری

انتقادات در باب آرا و اندیشه‌های کسروی در حوزه دین، برخلاف تصور رایج، به اواسط دوره رضاشاه و آغاز انتشار مجله پیمان باز می‌گردد. این موضوع نه تنها با اتهام‌زنی، بلکه در قالب نقد علمی به نوشته‌های کسروی در مجله پیمان و سایر جراید آغاز شد. کسروی در این دوره مستقیماً بر بنیان‌های مذهب حمله نکرد و تنها به انتقاد از برخی باورهای نادرست درباره دین و جایگاه بزرگان پرداخت. برخلاف تصور منتقدان، نظریه پاکدینی که برآیند اندیشه‌های پاکدلی و پاکخویی کسروی بود، در سال‌های میانه پادشاهی رضاشاه شکل گرفت. کسروی در این سال‌ها، به مانند پس از شهریور بیست، استفاده از نیروی خرد را شرط لازم

۱. سعید نفیسی، «خیمه‌شب‌بازی»، سپید و سیاه، ش ۲۸، یکشنبه ۲۲ بهمن (۱۳۳۴)، ص ۱۲.

۲. اصغر فتحی، «کسروی چه می‌گوید؟»، ایران‌نامه، س ۲۰، ش ۷۸ (۱۳۸۱)، ص ۲۷۱.

برای رسیدن به پاکدینی می‌دانست. با آزادی فضای سیاسی ناشی از خروج رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و تأسیس حزب باهماد آزادگان، نقد کسروی در حوزه دین و مذهب صورت جدی‌تری به خود گرفت. او باورها و اعتقادهای رسمی را نشانه گرفت و با سیل انتقادات و اعتراض‌ها مواجه گردید. در نتیجه، تهمت، دشنام، مجادله و درگیری دور از انتظار نبود. تفسیر کس-روی بر مسئله وحی و برانگیختگی، تبلیغات طرفداران کسروی درباره کتاب بحث‌انگیز ورجاوند بنیاد، جشن کتاب‌سوزان، تشکیل گروه رزمنده برای درگیری، گیاه‌خواری و لجاجت و سرسختی در مقابل آرا و اندیشه‌های مخالف در تشدید اختلاف‌ها و اتهام ادعای پیامبری مؤثر بود. از سوی دیگر نقد ناقص و نادرست و همچنین کینه‌توزی و دشمنی برخی از مخالفان در رواج این اتهام‌ها تأثیر داشت. باید افزود، بزرگان حوزوی نیز هیچ‌گاه در مقام مناظره برنیامدند و دیدار کسروی و نواب صفوی بر تشدید اختلاف‌ها افزود. کسروی هیچ‌گاه ادعای پیامبری نکرد، اما حمله مستقیم به باورهای دینی جامعه و تناقض در برخی آرا و اندیشه‌ها، راه را برای بیان هر گونه اتهام گشود و از میان انواع نقدها و تهمتهای، مسئله ادعای پیامبری که صرفاً نتیجه ابهام در آرا و بینش‌های او بود، مورد استفاده منتقدان قرار گرفت و بخشی از جامعه آن را پذیرفتند.

کتابنامه

- اتحاد، هوشنگ. پژوهش‌گران معاصر ایران، ج ۴، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱.
- انصاری، هرمز. «سخنی چند درباره فرزند ارجمند ایران سید احمد کسروی»، کاوه، ش ۴، ۱۳۴۲، ص ۱۶۶-۱۶۸.
- پاکدامن، ناصر. قتل کسروی، چاپ سوم، آلمان: فروغ، ۱۳۸۳.
- خسروشاهی، هادی. فدائیان اسلام (تاریخ، عملکرد، اندیشه)، قم: منشور برادری، ۱۳۶۰.
- دستغیب، عبدالعلی. نقد آثار کسروی، تهران: پازند، ۱۳۵۷.
- رضایی، حبیب. مقدمه ورجاوند بنیاد، تهران: پیمان، ۱۳۳۳.
- شفیعی‌ها، احمد. «چند کلمه درباره ورجاوند بنیاد»، کاوه، ش ۶۳، ۱۳۵۶، ص ۲۲-۲۶.
- شفیعی‌ها، احمد. «چند کلمه درباره ورجاوند بنیاد»، کاوه، ش ۶۶، ۱۳۵۶، ص ۲۰-۲۵.
- فتحی، اصغر. «کسروی چه می‌گوید؟»، ایران‌نامه، س ۲۰، ش ۷۸، ۱۳۸۱، ص ۲۶۱-۲۷۶.
- فرهیخت، محمد. تاریخچه کوتاه از پرچم و پیمان، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۱.
- قانون‌پرور، محمدرضا. «پاکدینی در آرای کسروی: نگرش عقلانی به دین»، ایران‌نامه، س ۲۰، ش ۷۸، ۱۳۸۱، ص ۲۳۷-۲۴۴.
- قزوینی، حمید. یاران موافق؛ خاطرات آیت‌الله سید مرتضی مستجابی، تهران: مؤسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر، ۱۳۹۵.
- کاتوزیان، محمدعلی. «کسروی و ادبیات»، ایران‌نامه، س ۲۰، ش ۷۹، ۱۳۸۱، ص ۱۷۱-۱۹۱.
- کسروی، احمد. آیین، تهران: بی‌نا، ۱۳۱۱.

- کسروی، احمد. «آفریدگارا به نام تو و در زینهار تو»، پیمان، س ۱، ش ۱، ۱۳۱۲، ص ۱-۵.
- کسروی، احمد. «من چه می گویم؟»، پیمان، س ۱، ش ۹، ۱۳۱۲، ص ۶-۱۰.
- کسروی، احمد. «من چه می گویم؟»، پیمان، س ۱، ش ۱۳، ۱۳۱۲، ص ۱۰-۱۵.
- کسروی، احمد. «پیام به شرق»، پیمان، س ۲، ش ۱، ۱۳۱۳، ص ۶۸-۷۲.
- کسروی، احمد. «راه رستگاری»، پیمان، س ۲، ش ۲، ۱۳۱۴، ص ۸۵-۸۸.
- کسروی، احمد. «مردان خدا»، پیمان، س ۳، ش ۳، ۱۳۱۵، ص ۱۳۰-۱۳۸.
- کسروی، احمد. «پروردگارا به نام تو و در زینهار تو»، پیمان، س ۴، ش ۱، ۱۳۱۶، ص ۱-۵.
- کسروی، احمد. «فیلسوف»، پیمان، س ۴، ش ۱، ۱۳۱۶، ص ۸-۹.
- کسروی، احمد. «پروردگارا به نام تو و در زینهار تو»، پیمان، س ۵، ش ۱، ۱۳۱۷، ص ۱.
- کسروی، احمد. «ورجاوند نامه‌ها»، پیمان، س ۶، ش ۲، ۱۳۱۹، ص ۱۱۳-۱۲۰.
- کسروی، احمد. گفت و شنید، تهران: پیمان، ۱۳۲۲.
- کسروی، احمد. در پیرامون مادی‌گری، تهران: پیمان، ۱۳۲۳.
- کسروی، احمد. «پرسش و پاسخ»، پرچم، ش ۴، ۱۳۲۳، ص ۱۰-۱۴.
- کسروی، احمد. پرسش و پاسخ، تهران: پیمان، ۱۳۲۴.
- کسروی، احمد. دردها و درمان‌ها، تهران: پیمان، ۱۳۲۴.
- کسروی، احمد. دین و جهان، تهران: پیمان، ۱۳۲۴.
- کسروی، احمد. ورجاوند بنیاد، چاپ سوم، تهران: برادران علمی، ۱۳۴۰.
- ملایی توانی، علیرضا. «کسروی از نقد دین‌ها تا داعیه پیامبری»، مطالعات تاریخ فرهنگی - پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ، س ۵، ش ۱۹، ۱۳۹۳، ص ۹۳-۱۱۸.
- ملایی توانی، علیرضا. از کاوه تا کسروی: تأمل درباره دین و نقد باورهای دینی ایرانی‌ها، چاپ اول، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۵.
- ناطق، ناصح. «سخنانی درباره کسروی»، ایران‌نامه، س ۲۰، ش ۷۸ و ۷۹، ۱۳۸۱، ص ۳۰۱-۳۱۲.
- نفیسی، سعید. «خیمه شب‌بازی»، سپید و سیاه، ش ۲۸، یکشنبه ۲۲ بهمن، ص ۱۰-۱۴.

آیا تشکیل حکومت صفویه مبداء تاریخ جدید یا معاصر ایران است؟

نوع مقاله: پژوهشی

*تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۸/۱۵

*تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۲/۹

علیرضا ملایی توانی^۱

۱. استاد پژوهشکده تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

چکیده

صفویان با ایجاد حکومتی متمرکز، قلمرو تاریخی ایران را احیا نمودند و به تشیع رسمیت دادند. برخی مدعی‌اند صفویان یک دولت ملی ایجاد کردند و به ایرانیان وحدت و هویت ملی تازه‌ای دادند. دو دهه پس از انقلاب اسلامی این ایده رواج یافت که تأسیس حکومت صفویه مبداء تاریخ معاصر/ جدید ایران است. با توجه به اهمیت این ادعا و پیامدهای آن، مقاله حاضر به ارزیابی این مسأله می‌پردازد که آیا واقعاً برآمدن صفویان مبداء تاریخ معاصر ایران است و آیا می‌توان از دولت ملی و شکل‌گیری هویت واحد ملی در دوره صفویه سخن گفت؟ نگارنده مهمترین ایده‌های مطرح شده در این باره را در قالب سه گفتمان شرق‌شناسانه، ایران‌گرایانه و شیعه‌گرایانه دسته‌بندی می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که تشکیل حکومت صفویه سرآغاز یک دوره تاریخی تازه در چارچوب دوران میانه ایران و در استمرار آن است نه مبداء تاریخ جدید یا معاصر ایران. زیرا با حکمرانی صفویان نه در ایران تمدن نوینی تأسیس شد که ایران را وارد دوره تجدد کند و نه ایران در تمدن جدید اروپایی سهیم شد تا از امکانات و فرصت‌های آن بهره‌مند شود و نه تعریف تازه‌ای از موقعیت خود در نسبت با مدرنیته ارائه کرد. در نتیجه، صفویان دوره پیشامدرن ایران را تنها با تغییر مذهب و تغییر رابطه دین و دولت ادامه دادند. واژگان کلیدی: حکومت صفویه، تاریخ معاصر، تشیع، حکومت ملی، قلمرو ایران.

Is the Formation of the Safavid State the Beginning of the Modern or Contemporary History of Iran

Alireza Mollaiy Tavany²

2. Professor of Department of History, Institute for Humanity of Cultural Studies.

Abstract

By establishing a centralized government, the Safavids revived the historical territory of Iran and gave legitimacy to Shiism. Some claim that the Safavids created a national state and gave Iranians a new national identity and unity. Two decades after the Islamic revolution, an idea was popularized that the establishment of the Safavid government was the origin of the contemporary/modern history of Iran. Considering the significance and consequences of such a claim, the present article aims to evaluate whether the emergence of the Safavids is the origin of Iranian contemporary history. In addition, can we speak of a national government and the formation of national identity during the Safavid period?

The author puts the most important ideas raised in this regard in the form of three discourses: Orientalistic, pan-Iranistic, and Shiite. The article concludes that the establishment of the Safavid government is the beginning of a new historical stage within the framework of medieval Iran and its continuation, not the beginning of modern or contemporary Iranian history. It can be argued that with the Safavids government, neither a new civilization was established in Iran, that would bring Iran into the modern era, nor did Iran participate in the new European civilization to benefit from its facilities and opportunities, nor was a new definition of its position in relation to modernity was presented. As a result, the Safavid period was a continuation of the pre-modern period of Iran only with religious changes and a shift in the relationship between religion and the state.

Keywords: Safavid government, contemporary history, Shiism, National Government, the Land of Iran.

• Corresponding Author Email Address: ar.mollaiy@ihcs.ac.ir.

<https://doi.org/10.48308/irhj.2023.103250>

<http://dorl.net/dor/20.1001.1.20087357.1402.16.1.11.7>



مقدمه

دربارهٔ مبدأ تاریخ جدید/معاصر ایران اختلاف‌نظرهای فراوانی وجود دارد. چنانکه از تأسیس حکومت قاجاریه، جنگ‌های ایران و روسیه، حکومت ناصرالدین شاه، انقلاب مشروطه، کودتای ۱۲۹۹ و پادشاهی رضاشاه به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر ایران یاد شده است. در این میان، تشکیل حکومت صفویه، به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر، ادعای بحث‌انگیزی است که ارزیابی آن مسئلهٔ اصلی این نوشتار است.

از منظر دینی، برآمدن حکومت صفویه دوره‌ای خاص و متفاوت در تاریخ میانهٔ ایران است. این خاص‌بودگی برخی از صفویه‌پژوهان را واداشته است تا رویدادهای این دوره را منشأ بسیاری از تحولات بعدی ایران بدانند. تقارن زمانی برآمدن صفویان با آغاز عصر جدید اروپا نیز این اندیشه را در میان پاره‌ای از مستشرقان و صفویه‌پژوهان تقویت کرده است که دورهٔ صفویه را مبدأ تاریخ جدید ایران و سرآغاز حکومت ملی و حتی شروع دورهٔ تجدد ایرانی بپندارند.

مسئله این است که آیا به‌رغم نگرش‌های متفاوتی که دربارهٔ صفویان وجود دارد، می‌توان برآمدن این حکومت را مبدأ تاریخ جدید یا معاصر ایران پنداشت؟ چه دلایلی در دفاع از این ادعا وجود دارد و چه نقدهایی بر آن وارد است؟ نگارنده با روشی توصیفی و نگرشی انتقادی می‌کوشد به ارزیابی مهم‌ترین ادعاها و ایده‌هایی بپردازد که در چارچوب سه گفتمان شرق‌شناسانه، ایران‌گرایانه و شیعه‌گرایانه در این باره مطرح شده‌اند.

تاکنون آثار ارزشمندی دربارهٔ نسبت حکومت صفویه با مسائل معاصر ایران نوشته شده است که از آن میان می‌توان به مقدمهٔ کوتاه یوسف رحیم‌لو در بخش «صفویه» کتاب *تاریخ جامع ایران* و نیز مقالهٔ بلند علی‌شادی با عنوان «نقد و بررسی نظریه‌های موجود دربارهٔ تشکیل حاکمیت صفوی» اشاره کرد که نگارنده از آنها بهره‌آفر برده است، به‌ویژه سالاری شادی در مقالهٔ خود سیر پیدایش ایدهٔ صفویه به‌عنوان «دولت ملی» را نقادی کرده و کاستی‌ها و تناقض‌های آن را به‌دقت نشان داده است.^۱ مقالهٔ حاضر در ادامهٔ این دو نوشتار قرار می‌گیرد، اما نگارنده می‌کوشد آنها را از جنبه‌های گوناگون بسط دهد و ابعاد ناگفته‌تر آنها را به‌ویژه از منظر نسبت صفویه و مبدأ تاریخ جدید ایران روشن کند. محسن بهرام‌نژاد و راجر سیوری نیز در پژوهش‌های خود دربارهٔ نسبت صفویان با «دولت ملی» سخنان قابل توجهی گفته‌اند که نگارنده، به اقتضای بحث، اشاره‌هایی به آنها خواهد کرد.

۱. علی‌شادی، «نقد و بررسی نظریه‌های موجود دربارهٔ تشکیل حاکمیت صفوی»، *تاریخ‌نامهٔ ایران بعد از اسلام*، س ۵، ش ۹ (۱۳۹۳)، ص ۷۲-۱۰۲.

الف. رهیافت‌های اصلی درباره نسبت صفویان با مسائل معاصر ایران

به‌طور کلی درباره نسبت صفویه و مسائل معاصر ایران سه رهیافت/گفتمان وجود دارد:

۱. رهیافت/گفتمان شرق‌شناسانه: از نظر زمانی بر دو رهیافت دیگر مقدم است و چیرگی خود را بر آنها حفظ کرده است. چنانکه مدعیات آن درباره موضوعات مناقشه‌آمیزی چون نسبت صفویان و مسائل معاصر ایران از جمله مبدأ تاریخ جدید، تشکیل دولت ملی، پیدایش ملیت ایرانی، احیای مرزهای تاریخی ایران، وحدت و هویت ملی ایرانیان و روابط با غرب همواره با انگیزه‌های متفاوتی از سوی ایران‌گرایان و شیعه‌گرایان دنبال شده است.
۲. رهیافت ایران‌گرایانه: این رهیافت در پی گفتمان شرق‌شناسانه ظهور یافت. در این رهیافت انبوهی از پژوهشگران با رویکردهای ناسیونالیستی، سلطنت‌طلبانه و دموکراتیک قرار دارند. خاستگاه زمانی این گفتمان دوره رضاشاه است که از طریق متون درسی و غیردرسی گسترش یافت. این رهیافت از بسیاری جنبه‌ها دنباله‌رو گفتمان شرق‌شناسانه است و ادعاهای آن را در پیوند با ایده احیای شاهنشاهی ایران، یکپارچه‌سازی کشور، ایجاد وحدت و هویت ملی و احیای قلمرو تاریخی ایران مطرح و تکرار می‌کند و اقتدار حکومت صفویه و تمرکز آن را می‌ستاید تا درخشش آن بر تیرگی‌های دوره قاجار سایه بیفکند. این رهیافت هرچند با ایده‌های صفویه‌ستیزانه شریعتی‌اندکی به محاق رفت، تا دهه ۱۳۷۰ همچنان گفتمان غالب در نظام آموزشی/دانشگاهی ایران بود. منبع اصلی این گفتمان آثار راجر سیوری و والتر هینتس درباره صفویان است. سیطره این گفتمان، به تعبیر سالاری شادی، مطالعات صفویه را دچار دور باطل تسلسل، تکرار و کلیشه کرده است.^۱
۳. رهیافت شیعه‌گرایانه: تقریباً دو دهه پس از انقلاب اسلامی و پس از فروکش کردن ایده‌های صدور انقلاب و نگرش‌های امت‌گرایانه و نیز نقد آرای شریعتی درباره صفویان سر برآورد. این رهیافت با طرح نظریه تمدن نوین اسلامی با محوریت کشور ایران همراه و همزاد گشت. این گفتمان در ظاهر تلاش می‌کند از ایده‌های شرق‌شناسانه فاصله بگیرد، اما در عمل متأثر از همان گفتمان است و بسیاری از مدعیات آن را در قالب احیای نام و ملیت ایرانی، وحدت سیاسی و هویت ملی ایران در پرتو گفتمان شیعی قرینه‌سازی و قالب‌بندی می‌کند و صفویان را بانی تمدنی نیرومند و مقتدر در سطح جهانی می‌شمارد.

ب. مدعاهای اصلی گفتمان‌های سه‌گانه

۱. صفویه مبدأ تاریخ جدید/ معاصر ایران است

همزمانی حکومت صفویان با عصر جدید اروپا برخی از شرق‌شناسان را برانگیخت تا ظهور این حکومت را آغاز دوره جدید در تاریخ ایران قلمداد کنند. واتسن نخستین بار حکومت صفویان را حکومتی مشروع، مقبول، مورد احترام و همراه با رضایت‌مندی کامل ایرانیان شمرد.^۱ پس از او ادوارد براون و والتر هینتس این رضایت‌مندی کامل را به «دولت ملی» تعبیر کردند. رویمر نیز ایران دوره صفویه را «ایران در راه عصر جدید» خواند و لمبتون مدعی شد دوره صفویه، به مفهوم درست کلمه، آغاز دوران جدید ایران است.^۲ از نظر براون دوره صفویه عصر انتقال ایران از قرون وسطا به سده‌هایی است که می‌توان آن را قرون جدید نامید.^۳ هینتس هم نوشت تشکیل دولت صفویه از بسیاری جهت‌ها، به‌ویژه تنوع و جلوه‌های گوناگونش، با رستاخیز قرن پانزدهم/ رنسانس اروپایی قابل مقایسه است، زیرا راه را برای اعتلا و ترقی فرهنگی و شکفتن ایرانیان آریایی نژاد هموار کرده است.^۴

رهیافت ایران‌گرایانه طیف‌های متنوعی دارد. مقدم بر همه، نصرالله فلسفی به تأسی از شرق‌شناسان نوشت می‌توان از انقراض ساسانیان تا آغاز حکومت صفویه را دوره قرون وسطای ایران و ظهور دولت صفویه را آغاز قرون جدید دانست، هرچند قرون وسطا در اروپا دوران تعصب و نادانی و توحش و در ایران دوره پیشرفت و ترقی و رواج علوم و ادبیات و فلسفه و از ادوار درخشان این کشور بود.^۵ مجیر شبیانی نوشت دوران صفویه قرون وسطای ایران را به زمان معاصر متصل می‌کند.^۶ ارمکی مدعی شد که مدرنیته ایرانی از قرن پانزدهم آغاز می‌شود و با فراز و نشیب‌هایی به دوره معاصر می‌رسد.^۷ بهرام‌نژاد نیز برآمدن صفویان را اساس «تاریخ جدید ایران» شمرد.^۸

از منظر رهیافت شیعه‌گرایانه نیز دوره صفویه عصر رنسانس ایران است. به عقیده جعفریان، یکی از پیشگامان این رهیافت، «عصر جدید ما با صفویه آغاز می‌شود، دوره‌ای که ایران نوین شکل گرفت، فرهنگ تشیع غلبه یافت و فرهنگ اصیل دینی، خلاقیت و ابتکار خود را در عرصه‌های مختلف نشان داد، دوره‌ای که فقیهان، فیلسوفان بنامی از ایران برخاستند و با تألیف آثار گرانبها حیات فکری دینی

۱. رابرت گرنت واتسن، *تاریخ ایران در دوره قاجاریه*، ترجمه ع. وحید مازندرانی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶)، ص ۳۸-۳۹.

۲. آن لمبتون، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند (تهران: نی، ۱۳۷۲)، ص ۳۴.

۳. ادوارد براون، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی (تهران: روشنایی، ۱۳۱۶)، ص ۱.

۴. والتر هینتس، *تشکیل دولت ملی در ایران (حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی)*، ترجمه کیکاووس جهانداری (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲)، ص ۱۶۰.

۵. نصرالله فلسفی، *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۱ (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۳)، ص ز-ح.

۶. نظام‌الدین مجیر شبیانی، *تشکیل شاهنشاهی صفویه احیاء وحدت ملی* (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶)، ص ۱.

۷. تقی آزاد ارمکی، *پانوق و مدرنیته ایرانی* (تهران: لوح فکر، ۱۳۸۴)، ص ۹۶.

۸. محمدحسین حسینی تفرشی، *تاریخ شاه صفی*، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام‌نژاد (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۸)، ص پانزده.

را به‌عنوان فکری زنده و پویا تضمین کردند.^۱ بدین ترتیب، به علت پیوستگی هویتی و ملی که بین ایرانیان امروز و دوره صفویه وجود دارد، «مبدأ تاریخ معاصر ما ابتدای دوره صفویه است.»^۲ پس از او، موسی نجفی با بیانی دیگر گفت، دوره تجدد ایران با حکومت صفویان آغاز می‌شود، تجددی که مستقل از تجدد اروپایی است.^۳ به اعتقاد نجفی «رنسانس» ایرانی و غربی فقط ۵۰ سال فاصله زمانی دارند.^۴ از مقایسه نهضت صفویان با نهضت رنسانس اروپا نتایج زیر آشکار می‌شود:

۱. در هر دو سو نوعی بیداری جدید پدید آمد. اروپاییان از تمرکز مبتنی بر مسیحیت به سوی عدم تمرکز حرکت کردند، در حالی که ایرانیان پس از یک دوره عدم تمرکز سیاسی به سوی دولت ملی و متمرکز بر پایه هویت شیعی حرکت کردند.

۲. تغییر مذهب در ایران از سنی به شیعه مصادف با تغییر مذهب کاتولیک به پروتستان در برخی از کشورهای اروپایی بود که حاصل هر دو تحول مذهبی و پیدایش انسانی جدید و روحی جدید بود.^۵

۲. صفویان بنیانگذار حکومت ملی، هویت ملی و ملیت ایرانی هستند

این ایده نخستین بار توسط شرق شناسان مطرح شد. ادوارد براون می‌نویسد ظهور سلسله صفویه نشانه تجدد استقرار ملیت ایرانی است که قرن‌ها چون آفتابی در کسوف بود. «سلسله صفویه بود که ایران را بار دیگر ملتی قائم بالذات، متحد، توانا و واجب‌الاحترام ساخت و ثغور آن را در ایام سلطنت شاه عباس اول (۱۵۸۷-۱۶۲۸ م) به حدود امپراتوری ساسانیان رسانید.»^۶

با ظهور صفویه در قرن شانزدهم میلادی هم دورانی جدید در تاریخ ایران آغاز شد و هم از لحاظ سیاسی ایران دارای حکومتی ملی به معنای امروزی شد.^۷ کوشش‌های صفویان در ایجاد چارچوبه‌های مذهبی و سیاسی جدید و تأکیدشان بر زبان فارسی به‌عنوان زبان اداری موجب شد زبان فارسی به‌عنوان ابزار اشاعه اندیشه مذهبی جانشین زبان عربی شود.^۸ ارتقای زبان فارسی به زبان رسمی و اداری در ایران عصر جدید از دستاوردهای حکمرانی صفویان است.^۹

در رهیافت ایران‌گرایانه همین ایده‌ها به زبانی دیگر تکرار شده است. چنانکه تشکیل دولت صفویه

۱. رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفوی (قم: انصاریان، ۱۳۷۰)، ص ۱۵.

۲. رسول جعفریان، «مدخلی بر تاریخ معاصر ایران (سخنرانی حجت‌الاسلام رسول جعفریان)»، تاریخ معاصر ایران، س ۱، ش ۱ (۱۳۷۶)، ص ۲۹۴.

۳. موسی نجفی، «فلسفه تجدد و ماهیت تاریخی آن در ایران»، مجموعه مقاله‌های مؤلفه‌های تجدد در ایران، به اهتمام گروه تحقیقات سیاسی اسلام (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴)، ص ۱۷.

۴. موسی نجفی، فلسفه تجدد در ایران (تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۹۱)، ص ۲۲.

۵. همان، ص ۱۷.

۶. براون، ص ۱.

۷. ا. ک. س. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹)، ص ۲۱۲.

۸. رودلف. بی. متی، اقتصاد و سیاست خارجی عصر صفوی، ترجمه حسن زندیه (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷)، ص ۴.

۹. هانس روبرت رومیرو، ایران در راه عصر جدید: تاریخ ایران از ۱۳۴۰ تا ۱۷۵۰، ترجمه آذر آهنچی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۵)، ص ۲۵۲-۲۵۳.

یکی از مهم‌ترین رخدادهای تاریخی غرب آسیا معرفی می‌شود که توانست نهصد سال پس از برافتادن ساسانیان وحدت سیاسی و ملی را در ایران برقرار کند.^۱ با تشکیل سلسله صفویه حکومت ملوک‌الطوایفی از میان رفت و ایران وارد مرحله جدیدی شد که شباهتی با ادوار پیشین نداشت. سلسله صفویه توانست دوران استقلال و عظمت ایران قدیم را تجدید کند.^۲ بنابراین، صفویان بنیانگذار وحدت ملی و وحدت سیاسی کنونی ایران هستند که آن را به یکی از کشورهای بزرگ دنیا تبدیل کردند.^۳ شخصیت‌هایی چون شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی به اندازه آقا محمدخان قاجار، رضا شاه و آیت‌الله خمینی (بنیانگذاران سلسله قاجار و پهلوی و جمهوری اسلامی) در شکل‌گیری ایران مدرن نقش قاطع و تعیین‌کننده داشتند.^۴ صفویان معماران اصلی ایران کنونی و مهم‌ترین شکل‌دهندگان هویت ایرانی پس از اسلام هستند^۵ و در غیاب صفویه نمی‌توان درکی ژرف از تاریخ معاصر ایران داشت.^۶

بنابراین، ظهور حکومت صفویان را همانند ظهور ساسانیان باید دوره‌ای احیای روح ملیت ایرانی^۷ یا پی‌ریزی «دولت ایرانی»^۸ و حتی «ایرانی‌نو»^۹ دانست، زیرا صفویان نیز دولتی منبعث از افکار مردم ساختند که پایه‌های عظمتش را خواسته طبقات مختلف مردم شکل می‌داد.^{۱۰} در واقع، اگر از دیدگاه معاصر بنگریم «دولت صفوی دارای دو ارزش اساسی و حیاتی است: نخست، ایجاد ملتی واحد با مسئولیتی واحد در برابر مهاجمان و دشمنان و نیز در مقابل سرکشان و عاصیان بر حکومت مرکزی؛ دوم، ایجاد ملتی دارای مذهب خاصی که بدان شناخته شده و به خاطر دفاع از همان مذهب دشواری‌های بزرگ را در برابر هجوم‌های دو دولت نیرومند شرقی و غربی تحمل نموده است.»^{۱۱} به بیانی دیگر، حکومت صفویه را می‌توان «دولت» نامید، «دولتی با مذهب رسمی، نظام سیاسی تعریف‌شده، ساختار دیوانی و حکومتی گسترده و حدود جغرافیایی معین بر پایه سرحدات تاریخی. البته چنین مفهومی از دولت در آغاز فرایند

۱. بنگرید به: هینتس، مقدمه عباس زریاب‌خویی، ص ۷؛ منوچهر دانش‌پژوه، بررسی سفرنامه‌های دوره صفوی (تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۴)، ص ۱۱-۱۲؛ منوچهر یارسادوست، شاه اسماعیل اول پادشاهی با اثرهای دیرپای در ایران و ایرانی (تهران: انتشار، ۱۳۷۵)، ص ۲۱؛ غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل

صفوی، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴)، ص ۳.

۲. احمد تاجبخش، ایران در زمان صفویه (تبریز: کتاب‌فروشی چهر، ۱۳۴۰)، ص ۱۷؛ ذ. ثابتیان، اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه، با مقدمه ذبیح‌الله صفا (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۳)، ص ۵۵.

۳. مجیر شبیانی، ص ۱-۳.

4. Abbas Amanat, Iran: A Modern History, (Yale University Press, New Haven & London, 2017), p. 2.

۵. محمد سمعی، نبرد قدرت در ایران: چرا و چگونه روحانیت برنده شد (تهران: نی، ۱۳۹۷)، ص ۱۷.

۶. همان، ص ۵۱-۵۲.

۷. احمد شاه‌نظری، منصور مومتن، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران (تهران: دانشکده افسری، ۱۳۵۵)، ص ۷۹.

۸. محسن بهرام‌نژاد، مقدمه‌ای بر شناخت مبانی و زیرساخت‌های هویت سیاسی - ملی دولت صفوی (تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۸)، ص ۱۲.

۹. مقصودعلی صادقی (به اهتمام)، مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین (تبریز: ستوده، ۱۳۸۳)، ص ج.

۱۰. خلاصه‌التواریخ: تاریخ ملا کمال، به تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان (اراک: فروردین، ۱۳۳۴)، ص الف.

۱۱. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران (تهران: کاویان، ۱۳۶۲)، ج ۵، ص ۶۹-۷۰؛ و نیز نقل به مضمون بنگرید به: عبدالله رازی، تاریخ کامل ایران (تهران: اقبال و شرکاء، ۱۳۴۱)، ص ۴۰۷.

تاریخی خود قرار داشت و در پیوستن به مفهوم ملی و مدرن و امروزی آن می‌یابد فرایندهایی دیگری را طی می‌کرد.»^۱

سرانجام، گفتمان ایران‌گرایانه متأثر از گفتمان شرق‌شناسانه به این نتیجه می‌رسد که زبان فارسی اساس گفتمان فرهنگی دوره صفویه است و در این حرکت افزون بر شاهان، انبوهی از دانشمندان، ادیبان، هنرمندان، فقیهان، متکلمان، فیلسوفان و... نقش آفریده‌اند.^۲ آنها در پاسخ به این پرسش که چرا در دوره صفویه سخن‌سرایان بزرگ ظهور نکردند، می‌گویند دولت صفویه دولت کار بود، با شعر و شاعری و مدیحه‌سرایی میانه نداشت و هم خود را مصروف ترویج تشیع، توسعه صنعت و کشاورزی و تجارت کرد.^۳ نکته اینجاست که گفتمان شیعه‌گرایانه نیز با بیانی دیگر و افزوده‌های بیشتر همان روایت شرق‌شناسانه و ایران‌گرایانه را تکرار می‌کند، اما همه عناصر دو گفتمان پیشین را بر محور یک دال مرکزی یعنی تشیع مفصل‌بندی می‌نماید. جعفریان می‌نویسد کشور ایران در ۹ قرن نخست اسلامی به صورت کشوری مستقل وجود خارجی نداشت. در زمان امویان و سپس عباسیان همچون حکومتی محلی و گاه زیر سلطه مهاجمان برخاسته از شرق خود زیست. در این نهمصد سال، به جز در دوره ایلخانان و آن هم بسیار محدود، نامی از ایران در میان نبود و ایران همواره پاره‌هایی از هم گسسته بود. حکمرانان محلی که بر بخش‌های گوناگون ایران فرمان می‌راندند به جای نام ایران، نام بخش و ایالتی که بر آن حکمرانی می‌کردند بر قلمرو حکومت خود می‌نهادند، مانند خراسان، سیستان، آذربایجان و کرمان. اسم و رسم عمومی برای تمام آنچه ایران نامیده می‌شد وجود نداشت و با نام‌های گوناگونی چون عجم یا تاجیک و... از آن یاد می‌شد. ایران به‌عنوان یک واحد سیاسی مستقل در دوره صفویه صورت‌بندی پیش از اسلام خود را بازیافت.^۴ در این دوره هویت ایرانی تحت عنوان «مسلمان شیعه ایرانی فارسی‌زبان» دوباره طراحی شد.^۵ بنابراین، سلسله صفویه «سلسله ملی ایران در روزگار جدید» و سرآغاز عصر تازه‌ای در حیات اجتماعی و سیاسی و مذهبی ایران است.^۶

۳. صفویان با غرب روابط قدرتمندانه برقرار کردند

یکی از مناقشه‌های مهم درباره صفویان کیفیت روابطشان با غرب است. رهیافت شرق‌شناسانه، به‌عنوان

۱. بهرام‌نژاد، مقدمه‌ای بر شناخت مبانی و زیرساخت‌های هویت سیاسی - ملی دولت صفوی، ص ۴۶۵.

۲. محسن بهرام‌نژاد، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره صفویه (تهران: سمت، ۱۳۹۷)، ص ۴.

۳. خلاصه التواریخ، ج ۳.

۴. رسول جعفریان، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱ (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹)، ص ۱۳؛ رسول جعفریان، بازخوانی نهضت مشروطیت (تهران: مطهر، ۱۳۸۶)، ص ۱۶.

۵. جعفریان، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۱۴-۱۵.

۶. سعیدرضا عاملی، میراث تمدنی ایران از ایران باستان تا انقلاب اسلامی (با تأکید بر علوم انسانی)، ج ۱ (تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعی، ۱۳۹۰)، ص ۴۴۷-۴۴۸.

پیشگام گفتمان‌های دیگر، معتقد است برآمدن صفویان علامت ورود ایران به مجمع ملل است.^۱ صفویان ایران را مجدداً به صحنه تاریخ جهانی آوردند. منازعات آنها با عثمانی مستلزم مشارکت در تاریخ جهانی و تماس مستقیم با اروپا بود.^۲ بنابراین، دوره صفویه دوره پیوستن ایران به شبکه جهانی سیاست و تجارت است.^۳ حتی فوران، با تأکید بر نظر والرشتاین، ایران سده هفدهم (۹۷۹-۱۰۷۹ ش) را در زمره امپراتوری جهانی طبقه‌بندی کرده است.^۴

گفتمان ایران‌گرایانه نیز با تکرار همین ادعاها بر آن است که اگر بخواهیم برای درک نقطه آغاز تحول در ایران به افق‌های دورتر بنگریم باید به دوره صفویه بازگردیم که پای فرنگی‌ها به ایران باز شد و ایرانیان در ارتباط خود با غرب ابتدا احساس حقارت نمی‌کردند، زیرا هم حکومت خود را مقتدر و با شکوه می‌پنداشتند و هم اعتماد به نفس داشتند.^۵

۴. صفویان به تشیع رسمیت دادند و تمدنی جدید پدید آوردند

از نظر گفتمان ایران‌گرا، رسمی شدن تشیع عامل وحدت‌بخش، هویت‌دهنده و حتی عامل حفظ جامعه ایرانی از شر سلاطین متعصب عثمانی است، چه در غیر این صورت هم استقلال سیاسی ایران از میان می‌رفت و هم جامعه ایران در جامعه اهل سنت مستحیل می‌شد.^۶ تشیع تنها راه نجات و احیای ایران کهن بود.^۷ هیچ عامل دیگری نمی‌توانست چنین نقشی را در همبستگی ایرانیان ایفا کند. تشیع، به‌عنوان مذهب ملی، عامل اصلی پیوند و اتحاد ملی ایرانیان شد، احساسات ملی را برانگیخت و ایران را از هرج و مرج سده‌های پیشین نجات داد.^۸ مذهب تشیع همان کاری را کرد که اکنون ایدئولوژی‌های سیاسی در تشکیل حکومت‌های ملی می‌کنند.^۹ تشیع به مبنای فرهنگ عمومی و سنگ‌بنای رسم‌ها و آیین‌های فرهنگی تبدیل شد.^{۱۰}

رهیافت شیعه‌گرایانه رسمیت تشیع را در جایگاهی والاتر نشانده و نشانه شکل‌گیری تمدنی به کلی متمایز از دوره پیشین شمرد، تمدنی که سبب شکوفایی همه‌جانبه و آبادی ایران شد. ساخت بناهای باشکوه،

۱. برلون، ص ۱.

۲. رومی، ص ۲۵۲-۲۵۳.

۳. رودلف، پ، متی، ص ۴.

۴. جان فوران، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین (تهران: صراط، ۱۳۷۷)، ص ۷۳ و ۱۵۸.

۵. احمد احرار، «نقطه‌های آغاز تحولات جدید ایران»، در گستره تاریخ (گفت‌وگوهایی با تاریخ‌نگاران ایرانی)، به کوشش مسعود رضوی (تهران: هرمس، ۱۳۸۳)، ص ۱۵۶-۱۵۷.

۶. حسن پیرنیا، عباس اقبال آشتیانی، دوره تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه (تهران: خیام، ۱۳۴۷)، ص ۶۶۷-۶۶۸.

۷. محمد سمعی، ص ۵۱-۵۲.

۸. مجیر شبیانی، ص ۲۴۸.

۹. صفا، ج ۵، ص ۶۵-۷۰.

۱۰. بهرام‌نژاد، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره صفویه، ص ۷.

حفظ میراث شیعه، تأسیس مدارس بی‌شمار، ایجاد موقوفات فراوان و امکانات وسیع علمی، نگارش صدها هزار نسخه کتاب، بنای مساجد بزرگ و نیز شهادت سفرنامه‌نویسان آن روزگار و شهرت جهانی اصفهان گواه این پیشرفت‌ها و نشانه قوت تاریخ ماست.^۱

ج) چرا تشکیل دولت صفویه سرآغاز تاریخ معاصر ایران نیست؟

نگارنده به هیچ وجه منکر نقش تاریخی و تعیین‌گر صفویان در رقم زدن تحولات ایران، ترسیم تصویری تازه از کشور، ایجاد تمرکز سیاسی، احیای قلمرو تاریخی ایران در چارچوب یک حکومت و نیز اقدامات و خدمات آنها نیست. اما برخلاف مدعیات گفتمان‌های سه‌گانه معتقد است برآمدن صفویان نه آغاز تاریخ جدید ایران است و نه مبدأ تاریخ معاصر بلکه آغاز دوره‌ای متفاوت و سرآغاز راهی دیگر در متن دوران میانه تاریخ ایران است. اهم دلایل نگارنده به شرح زیر است:

۱. چیرگی زمان‌پریشی بر صفویه‌پژوهی

مطالعاتی که صفویه را مبدأ تاریخ معاصر ایران می‌شناسانند، بیش از آنکه با منطق واقعیت‌های تاریخی ایران و غرب سازگار باشند رهاورد مطالعات شرق‌شناسانه‌اند که می‌کوشند میان غرب و جامعه‌های غیرغربی انطباق ایجاد کنند. چنانکه واتسن، براون، هینتس، لمبتون و رویمر چنین کردند و نگرش‌های خط‌آمیز آنها را کسانی که در داخل ایران درصدد بهره‌برداری از آن بودند تکرار کردند. حال آنکه بسیاری از این مقایسه‌ها قیاس مع‌الفارق و نشانه زمان‌پریشی^۲ و خطای روش‌شناسانه هستند، چرا که مفاهیمی چون دولت ملی، هویت ملی، وحدت ملی، ملیت ایرانی و... در ۱۵۰ سال اخیر شکل گرفته‌اند و نمی‌توان آنها را به حکومت سنتی صفویه نسبت داد.

نهضت صفویان و رنسانس اروپایی هرگز از یک سنخ نیستند. رنسانس حرکتی در جهت ساختن جهان جدید بود که ریشه در انسان‌مداری داشت. انسان‌مداری سنگ‌بنای مدرنیته و ستون فقرات آن است.^۳ رنسانس پیام‌آور همه دگرگونی‌های بعدی از ظهور بورژوازی تا درهم شکستن طبقات قدرتمند پیشامدرن، از عقل‌گرایی تا دین‌جداگری، از فردگرایی تا تشکیل دولت‌های ملی، از تحول در هنر و ادبیات تا رشد علم و فناوری، از ناسیونالیسم تا لیبرالیسم و از تحول اقتصادی تا رشد صنعتی و... بود. اما حرکت صفویان نه ماهیت و منشأ جهانی داشت، نه برخاسته از رشد اقتصادی و شکوفایی صنعتی بود و نه نسبتی با انسان‌گرایی و عقل‌گرایی مدرن داشت و نه نسبتی با دین‌جداگری، ناسیونالیسم و لیبرالیسم

۱. جعفریان، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۱، ص ۱۴-۱۵؛ جعفریان، بازخوانی نهضت مشروطیت، ص ۱۸-۱۹.

2. Anachronism

۳. رابرت روزول پالم، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، ج ۱ (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶)، ص ۱۵.

برقرار می‌کرد.

حرکت صفویان نوعی بازگشت به گذشته بود تا خوانش دیگری از اسلام را به شیوه‌ای خوشنوت‌بار و در گیر و دار دو نگرش غالبانه - صوفیانه و سپس فقیهانه احیا کند. در این گذار خونین زبان‌های فراوانی نه‌تنها به اهل سنت ایرانی که به شیعیان ایرانی تحمیل شد. بانیان این تفکر نه از جغرافیای ایران بلکه از درون قبایل آناتولی و شام برخاسته بودند که از لحاظ طرز تفکر و شیوه معیشت بسیار بدوی به نظر می‌رسیدند. اینان در واقع همان قبایل قزلباشی بودند که دور جنید گرد آمدند و حتی او و بعدها حیدر و شاه اسماعیل را به مقام الوهی رساندند.^۱ باورهای مذهبی آنها التقاطی از ایده‌های دنیای شَمَنی و ترکی تا طرز تلقی غالبانه بود که با تصوف عامیانه و کیش شخصیت‌پرستی و ادعاهای الوهی آمیخته بود.^۲ این نوع تفکر دقیقاً در تضاد با خیزش پروتستانتیزم اروپایی بود.

تأسف‌آمیزتر این است که صفویان نه عمق و ماهیت تجدد نوظهور را دریافتند و نه گامی اندیشیده در همسویی یا ناهمسویی با آن برداشتند. انگیزه آنها از مناسبات با اروپا بیشتر حول محور عثمانی می‌چرخید که علت آن وجود دشمن مشترک بود. در عمل، روابط صفویان و اروپا به یک رشته ارتباط‌های پراکنده، موقت و عمدتاً مبادله بازرگانی محدود شد و عملاً از سطح دوره‌های پیشین فراتر نرفت. به تعبیر بهنام، روابط با غرب تنها در حد گام‌های آغازین باقی ماند و هرگز پایداری و استحکام نیافت،^۳ زیرا هیچ‌گونه آگاهی روشن و مستندی درباره غرب وجود نداشت و آگاهی‌های موجود عمدتاً به گزارش چند سفرنامه‌نویس ختم می‌شد. شاردن می‌نویسد: «وزیران و صاحبان مناصب مهم ایران همان قدر از اوضاع کلی اروپا آگاه‌اند که از وضع کره خبر دارند. به سخن دیگر اطلاعات ایشان نسبت به فرنگی‌ها از حدود ابهامات و تخیلات در نمی‌گذرد.»^۴

بنابراین، صفویان هنوز به سطحی نرسیده بودند که درصدد کشف و شناخت جهان جدید باشند تا آنگاه به مقایسه خود با آن پردازند. به تعبیر کریمی، نوع نگاه صفویان به اروپا نشانگر ناآگاهی عمیق آنها بود.^۵ تنها جنگ‌های ایران و روسیه و عهدنامه گلستان و ترکمانچای موجب آگاهی گروهی از زمامداران ایرانی از غرب شد. بدین ترتیب، این ادعای جعفریان که دوره صفویه دوره شکوه سیاست خارجی ایران و دوره قاجاریه دوره افول و انحطاط سیاست خارجی است، از اساس نادرست است، زیرا در این زمان نه روابط

۱. عاشق پاشازاده، *تواریخ آل عثمان* (استانبول: مطبعه عامره، ۱۳۳۲)، ص ۲۶۴-۲۶۹؛ فضل‌الله روزبهان خنجی، *تاریخ عالم‌آرای امینی*، تصحیح محمداکبر عشیق (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲)، ص ۲۹۵؛ بازرگان وینزی، *سفرنامه‌های وینزیان در ایران*، ترجمه منوچهر امیری (تهران: خوارزمی، ۱۳۸۱)، ص ۳۴۴ و ۴۶۵.

۲. فاروق سومر، *نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ترجمه احسان اشراقی، محمدتقی امامی (تهران: نشر گستره، ۱۳۷۱)، ص ۱-۵.

۳. جمشید بهنام، *ایرانیان و اندیشه تجدد* (تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۵)، ص ۱۴.

۴. ژان شاردن، *سفرنامه*، ترجمه محمد عباسی، ج ۲ (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵)، ص ۷۷۵-۷۷۶.

۵. علیرضا کریمی، «سیاست در نظر ایرانیان عصر صفوی»، *پژوهش‌های تاریخ ایران و اسلام*، ش ۱۲ (۱۳۹۲)، ص ۱۳۲.

بین‌المللی مدرن و نه سیاست خارجی در معنای جدید و نه حتی سفارتخانه‌های دائمی پدید آمده بودند. دیپلماسی اروپایی درست پس از تثبیت موقعیت انگلستان در هند، گسترش طلبی روسیه و ورود ناپلئون به عرصه منازعات بین‌المللی در آغاز قرن نوزدهم به ایران راه گشود و قاجارها به تأسیس وزارت خارجه پرداختند. اما در دوره صفویه نه وزارت خارجه داشتیم و نه سیاست خارجی و نه نمایندگی در کشورهای دیگر و نه دیپلمات‌های برجسته و نه نظریه و ایده‌ای برای ساماندهی مناسبات دیپلماتیک کشور. به تعبیر پیشگاهی فرد، بخت با صفویان یار بود که همچون دوره قاجاریه پای قدرت‌های اروپایی به خاورمیانه باز نشد تا ننگ از دست دادن سرزمین‌ها و شکست‌های حقارت‌آمیز بر پیشانی آنها بخورد.^۱

در عرصه داخلی نیز تا پایان دوره صفویه، به‌استثنای شهرهای مذهبی و پایتخت، هیچ تغییر چشمگیر اقتصادی و اجتماعی در کشور رخ نداد. برخلاف بافتار اجتماعی غرب که در دوره جدید دگرگون شد و ساخت‌های اجتماعی پیشامدرن مانند فتودال‌ها، روحانیان و شوالیه‌ها برافتادند، شهرها رونق گرفتند، صنایع نوین، دانش‌های جدید و انواع هنرها رو به گسترش نهادند، شهرنشینی و طبقه متوسط جدید/ بورژوازی رشد یافت، در ایران تغییر اجتماعی-اقتصادی معناداری پدید نیامد، زیرا اکثر مردم کشور به‌واسطه سلطه ایلات قزلباش زندگی عشیرتی یا روستایی داشتند و اقلیتی حدود ۲۰ درصد در شهرها می‌زیستند. بسیاری از زمین‌ها میان ایلات قزلباش تقسیم و جایگاه آنها چنان تثبیت شده بود که پس از صفویه حکومت‌های افشاریه و قاجاریه از میان قزلباش‌ها برخاستند. بنابراین، ساخت‌های اجتماعی پیشامدرن نه تنها متلاشی نشدند بلکه طبقه قدرتمند روحانیت پدید آمد. در نتیجه، استفاده از تعبیر رنسانس درباره دوره صفوی طنزآمیز است.

۲. ایجاد دولت ملی

ممکن است بتوان در ایجاد دولتی متمرکز و نیرومند شباهت اندکی میان صفویه با دولت‌های مطلقه اروپایی یافت، اما حکومت صفویه از جهت ماهیت، کارکرد، میانی و دستاوردها مانند آنها نبود. دولت‌های مطلقه منابع پراکنده قدرت سیاسی را متمرکز کردند. آنها با تأسیس یک ارتش دائمی مجهز، نظام مالی نیرومند، نظام اداری فراگیر، نظام قضایی واحد، نظام آموزشی متمرکز و گسترش زبان واحد ملی موجب شکل‌گیری هویت ملی واحد و تغییر ساختار طبقاتی پیشامدرن به طبقات متوسط جدید شدند.^۲ اما در ایران به‌جز ارتش کم و بیش دائمی که شاه عباس ایجاد کرد (که آن هم با ارتش دولت‌های مطلقه قابل مقایسه نبود و پس از شاه عباس رو به افول نهاد)، نه نظام اداری و نه نظام مالی و نه نظام قضایی و نه

۱. زهرا پیشگاهی‌فرد و دیگران، «بررسی اثر نومیادیسیم از دوره صفوی تا اواخر دوره قاجار»، فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، س ۲۶، ش ۳۰، پیاپی ۱۲۰ (۱۳۹۵)، ص ۴۹.

۲. محمدعلی اکبری، تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)، (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴)، ص ۲۱۸-۲۲۸.

نظام آموزشی و نه اتحاد ملی و نه تغییرات اجتماعی و طبقاتی متناسب و متنظر با آن ایجاد شد. بنابراین، در ایران دولت مطلقه شکل نگرفت چه رسد به دولت ملی که با دموکراسی زاده شد. دولت ملی همان دولت مدرن برآمده از اراده ملت است که با ناسیونالیسم پیوند دارد. حکومت صفویه پایگاهی ایلاتی داشت، مبنای مشروعیتش آسمانی بود و نه در اراده ملت که در مقام ظل‌اللهی، سیادت و پیوند با امام عصر و... ریشه داشت. در این دوره بسیاری از ایرانیان به‌رغم تمایلشان تغییر مذهب دادند. در این راه خون‌های فراوانی ریخته و احساسات دینی لگدمال شد.^۱

با توجه به عناصر سازنده حکومت صفویه و ادعاهای بانیان آن، نمی‌توان این حکومت را حتی در مفهوم قومی و نژادی حکومتی ایرانی یا ملی شمرد. به علت نسب ادعایی صفویان، نیروی نظامی قزلباشان ترک، مبلغان مذهبی عمدتاً عرب و توجه اندک به زبان فارسی در دربار صفوی اطلاق عنوان «ملی» به آنها کاملاً ناموجه است.^۲ درست‌تر آن است که این حکومت را «دولت قزلباش» بخوانیم چنانکه خود صفویان می‌خواندند.^۳ این علمای عرب بودند که تیغ‌های تیز و سرکوبگر قزلباشان را به برهان‌های نقلی و عقلی آراستند و در پیوند با یکدیگر این «دولت ملی» را تأسیس کردند.

افزون بر این، صفویان نه تنها ادعایی در نژاد و خون ایرانی نداشتند که افتخار خود را در عربیت و در پیوند با خاندان پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) می‌جستند. چنانکه در گفتار و رفتار خود نیز نشانه‌هایی از ایران‌گرایی بروز نمی‌دادند. سرسلسله آنها شاه اسماعیل با آنکه ذوق شعری داشت، به فارسی نمی‌سرود. او حتی به نامه‌های فارسی سلطان عثمانی پاسخ‌های ترکی می‌داد.^۴ یک قرن پس از درگذشت شاه اسماعیل که پایتخت به اصفهان منتقل شد هنوز زبان ترکی مهم‌ترین زبان دربار صفوی بود.^۵ در حالی که در دربار عثمانی گاه به فارسی می‌نوشتند و می‌سرودند، حضور مستمر قزلباشان در آذربایجان و برخی نقاط دیگر ایران موجب گسترش زبان ترکی در این مناطق شد. در دوره صفویه زبان ترکی در آذربایجان به تدریج جایگزین زبان آذری قدیم شد و از امتزاج آنها ترکی آذربایجانی پدید آمد.^۶

از همین رو، مینورسکی برآمدن حکومت صفویه را سومین هجوم ترکمانان به ایران می‌شمارد.^۷ البته آنچه درباره نقش قبایل ترک در برآمدن صفویان گفته می‌شود به این معنا نیست که همچون فاروق

۱. حسن پیرنیا، عباس اقبال آشتیانی، ص ۶۶۷-۶۶۸.

۲. یوسف رحیم‌لو، تاریخ جامع ایران (جلد دوم دنباله ایلیخانان تا ظهور صفویان)، زیر نظر کاظم بجنوردی (تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۳)، ص ۶۸۷.

۳. سالاری شادی، ص ۸۸.

۴. برنارد لوئیس، خاورمیانه دو هزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز، ترجمه حسن کامشاد (تهران: نی، ۱۳۸۱)، ص ۱۲۰.

۵. براون، ص ۱۱.

۶. صفا، ج ۵، ص ۴۲۳-۴۲۲؛ احمد کسروی، آذری یا زبان قدیم آذربایجان (تهران: باهاماد آزادگان، ۱۳۲۵)، ص ۱۷-۱۹.

۷. ولادیمیر مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، یا، تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران: زوار، ۱۳۶۸)، ص ۲۳۸-۲۳۹.

سومر صفویه را حکومتی ترک‌گرایانه و یا از اساس ترک بدانیم. اما آشکار است که اتکا به عناصر بیگانه با دعوی ایجاد هویت ملی و وحدت ملی و دولت ملی تا چه اندازه غیرواقعی و نادرست است. شاه اسماعیل در کنار قساوت فاجعه‌آمیزی که در تغییر مذهب ایرانیان نشان داد، به تخریب مرقد بزرگانی چون عین‌القضات همدانی، ابواسحاق شیرازی و جامی پرداخت.^۱ شاه طهماسب نیز در تذکره خویش حتی یک بار از واژه «ایران» استفاده نکرد و کشورش را گاه ولایت قزلباش و گاه «ممالک محروسه» خواند و برخلاف آنچه گفته می‌شود، ایران در این زمان مفهومی غریب و مبهم بود. تأسف‌انگیزتر از همه وقف‌نامه شاه عباس یکم است که او موارد مصرف آن را به شیعیان عرب در مدینه و نجف و سادات حسینی اختصاص داد و ایرانیان را از مواهب آن محروم کرد.^۲ از همین رو، براون اعتراف می‌کند که هرچند به همت صفویان ایران به «ملت» تبدیل شد، این ملت با انواع ملت‌های جدیدی که اکنون رواج دارد از بسیاری جهت‌ها متفاوت است، زیرا از نظر آنان زبان و نژاد به‌عنوان ارکان ملیت، نقشی به‌مراتب کمتر از مذهب داشتند.^۳ فلسفی نیز می‌نویسد حکومت صفویه در راه وحدت ملی ایران، عنصر مذهب را بر ملیت ایرانی چیرگی داد و در نتیجه، دین بر ملیت غلبه یافت.^۴ سیوری نیز در مطالعات بعدی خود نوشت نباید دولت صفوی را با مفاهیم متأخر «دولت-ملت» یا «دولت ملی» یکی پنداشت.^۵ بنابراین، او نیز اعتراف کرد که تعبیر «دولت ملی» درباره صفویه بیشتر مفهومی استعاری است تا واقعی.

۳. هویت ملی

اگر نقش تشیع را در هویت ملی مطلق بینگاریم این پرسش مطرح است که آیا هویت ایرانی پیش از صفویه شکل نگرفته بود و ایرانیان پیشاصفویه مردمانی بی‌هویت بودند؟ آیا این همه مرزبندی‌های هویتی و قومی، مانند عرب و عجم یا ترک و تاجیک، یا ادعاهای حکمرانی در برابر دستگاه خلافت، زبان فارسی و نقش‌آفرینی دانشمندان، ادیبان و دیوانسالاران و حرکت شعوبیان و... همگی فاقد وجوه هویتی، قومی و ملی بود؟ مگر این عناصر در پرتو تشیع هویت یافتند؟ روشن است که این پرسش‌ها به معنای انکار نقش اجتماعی شیعه نیست بلکه واکنشی در برابر افراط‌گرایی و تک‌سونگری کسانی است که پیوند ایرانیان را با تشیع ناشی از پیوستگی‌های ذاتی آن دو دانسته‌اند.

این سخن که اگر تشیع نبود جامعه ایران در اهل سنت مستحیل می‌شد، از اساس نادرست است، زیرا این امر در نزدیک به نهمصد سالی که ایران مذهب اهل سنت داشت رخ نداد. واقعیت این است که صفویه به

۱. سالاری شادی، ص ۸۷-۸۸.

۲. همان، ص ۸۸-۹۰.

۳. براون، ص ۹.

۴. نصرالله فلسفی، تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه (تهران: چاپخانه ایران، ۱۳۱۶)، ص ۳-۴.

۵. راجر سیوری، در باب صفویان، ترجمه رمضان علی روح‌الهی (تهران: مرکز، ۱۳۸۰)، ص ۱۲۷-۱۲۸.

علت باورهای قزلباشان تشیع را به ابزاری برای جداسازی ایران در برابر تسنن عربی - ترکی تبدیل کرد. سرکوب و خشونت‌ورزی دینی موجب شد دشمنی‌های صفویه و عثمانی رنگ و بوی شدید مذهبی پیدا کند. فتواهای تند فقیهان سنی دربارهٔ برده ساختن و فروختن شیعیان در بازارهای برده‌فروشی بر دامنهٔ تعصب‌ورزی‌ها و نفرت‌ها افزود و هرچه بیشتر به بحران هویت دامن زد.

ترویج لعن، اعدام، ایذا و تعقیب اهل سنت هم سنین قلمرو ایران را سیاه‌رنگ کرد و هم کینه‌ورزی عثمانی‌ها و ازبک‌ها را افزایش داد. بروز بی‌رحمی‌های وحشت‌آور موجب شد روابط فرهنگی ایران با بسیاری از سرزمین‌های سنی‌نشین آسیای میانه که جزئی از پیکرهٔ تمدنی ایران به شمار می‌رفتند گسسته شود. همین امر در گسترش زبان ترکی در آن مناطق نقش تعیین‌کننده داشت. تحول مذهبی موجب بی‌ثباتی در مرزهای سیاسی و هویتی ایران و اقوام ترک‌زبان شد که از آسیای مرکزی تا بالکان گسترش داشت.^۱

وضعیتی پدید آمد که نه‌تنها تشیع در همهٔ قلمرو تاریخی ایران رسمیت نیافت بلکه حتی در درون مرزهای کنونی ایران نیز کاملاً گسترده نشد. بخش مهمی از قلمرو صفویان و برخی از ایالت‌های بزرگ همچنان بر مذهب تسنن باقی ماندند. چگونه می‌توان تصور کرد اکثریت تحقیر شده که با اجبار و اهانت ناگزیر به ترک مذهب پیشین خود شده‌اند به چنان سطحی از «وحدت مذهبی» و «هویت ملی» ذیل عنوان تشیع برسند که حتی در تقابل با عثمانی و ازبک‌ها آمادهٔ جانفشانی شوند؟ آیا می‌توان پذیرفت که آنها دست کم تا پایان عمر خود به چنین وحدتی گرویده و درصدد تقابل با هم‌کیشان پیشین خود برآمده باشند؟ چگونه می‌توان تصور کرد که آنها در کمین انتقام ننشسته باشند؟^۲ این دقیقاً همان بحران هویت و ایجاد تفرقه بود نه ایجاد وحدت یا هویت واحد ملی، زیرا شیعه و سنی طی قرن‌ها با یکدیگر و در کنار یکدیگر زیسته بودند. این رفتارهای نابخردانه پیامدهای خود را در حملهٔ افغان‌ها و سرنگونی صفویان بروز داد و تلاش‌های نادرشاه برای اتحاد مذهبی مسلمانان از همین بحران مذهبی ریشه می‌گرفت.

۴. تغییر مذهب و رسمیت یافتن تشیع

گفتمان شیعه‌گرایانه مدعی است با تغییر مذهب از تسنن به تشیع ما وارد دورهٔ جدید/معاصر شده‌ایم. اما این تغییر هرگز به معنای تجدد یا مدرن شدن نیست. تشیع یکی از اصیل‌ترین شاخه‌های دین اسلام است که به باور هوادارانش همزاد با بعثت پیامبر (ص) است. نه مذهبی نوظهور است و نه رواج آن در هر کشوری موجب تجدد می‌شود. چنانکه از همان نخستین دهه‌های پیدایشش در ایران نفوذ و تأثیر داشته

۱. کاترین بابایان، صفویان در تاریخ ایران، از مجموعه مقاله‌های تاریخ ایران پژوهش آکسفورد، ویراستهٔ تورج دریایی، ترجمهٔ شهریانو صارمی (تهران: ققنوس، ۱۳۸۹)، ص ۳۴۳.
۲. رحیم‌لو، ص ۶۹۰-۶۹۱.

است و تا پیش از صفویه حکومت‌های شیعی متفاوتی در ایران به قدرت رسیده‌اند. بنابراین، رسمیت یافتن تشیع نه امری تازه و مدرن بود و نه با دگرگونی‌های جهان جدید و عناصر استوارکننده آن از جمله رنسانس و اصلاح دینی نسبتی داشت. در نتیجه، نمی‌توانست عامل چرخش تمدنی و گسست از گذشته و ورود به دوران معاصر باشد.

واقعیت این است که در حکومت صفویه، شیعه‌گری بیشتر شعاری سیاسی و دستاویزی برای تمایز و ابزار برای سلطه و سرکوب بود، زیرا نه عقلانیت شیعی و نه معنویت تشیع و نه حتی بازخوانی اصیل تشیع راستین مد نظر بود. تشیع صفویان، همان‌گونه که سالاری شادی گفته است، نگرشی غالبانه با رهیافتی عامیانه بود که از محیط قبیله‌ای - ایلاتی شمن‌گرای آناتولی برمی‌خاست. در این محیط باورهای سنتی کهن با آموزه‌های غالبانه از اسلام به هم آمیخته و با آداب مسیحیت و نیز تصوف ترکیب شده بود. بدین ترتیب، آناتولی به سرزمینی مطلوب برای قدرت‌طلبانی تبدیل شده بود که ادعای الوهیت، مظهریت و مهدویت داشتند و اگر علمای شیعی عرب به داد شاهان صفوی نمی‌رسیدند علی‌اللهی در ایران رواج می‌یافت. به همین سبب، شیعیان ایرانی به علت نوع نگاه‌شان در برآمدن صفویان نقشی ایفا نکردند و گاه حتی سرکوب و قتل‌عام شدند. برای نمونه می‌توان از مشعشعیان و حسین کیا چلاوی و مردمان قلمرو او یاد کرد. بنابراین، این باور که شیعیان ایران با خاندان صفوی پیوند تنگاتنگی داشتند و برای تشکیل حکومت صفوی زمینه‌سازی و لحظه‌شماری می‌کردند، اساساً نگاهی شرق‌شناسانه و ساخته ذهن میشل مزاولی، شیعی و دیگران است.^۱

افزون بر این، تشیع صفوی در تضاد با ظهور پروتستانتیسم در اروپا بود. پروتستانتیسم حرکتی ژرف و برخاسته از جنبش اصلاح دینی بود که تفسیری این جهانی و عرفی از دین به دست داد و متولیان دین را واداشت تا سودای ساماندهی امور این جهانی را از سر بیرون کنند و همه همت خود را مصروف سعادت اخروی نمایند. جنبش دین‌پیرایی میان دین و معرفت دینی تمایز قائل شد و کوشید با دفاع از تکثر فهم دینی راه را برای پلورالیسم باز کند و انحصار کلیسا، به‌عنوان تنها مفسر رسمی از دین، و سلسله‌مراتب قدرت آن را بشکند. تغییر مذهب در ایران برخلاف اروپا نوعی انحصار دینی پدید آورد، زیرا طبقه نیرومندی از مفسران، سخنگویان، مروجان و شارحان دینی ظهور یافت که با ایجاد سلسله‌مراتب قدرت، مشارکت در سیاست و توزیع وظایف با سلطنت به طبقه‌ای قدرتمند در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران تبدیل شد.

بنابراین، هر نوع مقایسه پروتستانتیسم اروپایی با شیعه‌گری صفویه خطایی معرفت‌شناسانه و زمان‌پیشانه

است و اکنون باید مدعیان شیعه‌گرایی به این پرسش بیندیشند که اگر بپذیریم تشیع صفویه همان تشیع اصیل مدینه، کوفه و جبل عامل بود، چگونه می‌توانست حالت پروتستانت پیدا کند؟

۵. تمدن جدید

اگر صفویه را بنیانگذار یک تمدن جدید بدانیم مسئله این است که این تمدن چه ویژگی‌ها و دستاوردهای منحصر به فردی غیر از تغییر امر مذهبی داشت؟ اگر صفویان تمدن نوینی پی افکندند چرا این تمدن تداوم نیافت و با سرنگونی صفویه رو به انحطاط رفت؟ چرا این تمدن نسبتی با تمدن جدید پیدا نکرد و هیچ اهمیتی به شناخت و ایجاد فناوری‌های نوین جز اندکی در امور نظامی و برخی از مصنوعات چون ساعت و جواهرات نداشت؟ چرا غیر از چند میناکار، ساعت‌ساز، زرگر، فواره‌ساز و حکاک اروپایی که خود به ایران آمدند، هیچ یک از دانشمندان، صنعتگران و استادکاران رشته‌های فنی به ایران دعوت نشدند یا همچون دوره قاجاریه هیچ محصول یا صنعتگر ایرانی به اروپا اعزام نشد تا ایرانیان کمبودهای خود را در زمینه صنعت و فناوری دریابند؟

به نوشته نوایی، اگر صفویان توجه کافی به ملت و کشور خود داشتند، با دعوت از استادان پزشکی، کشاورزی و صنعتی تحولی بزرگ در ایران ایجاد می‌کردند و صنعت ایران را از حد تولید قالی و گلیم فراتر می‌بردند. زیرا در آن زمان فاصله‌های علمی و فناوری هنوز چندان زیاد نبود که نتوان جبران کرد. اما هنگامی که عباس میرزا و قائم‌مقام و امیرکبیر کوشیدند ایرانیان را با علوم و فنون جدید آشنا کنند فاصله چنان بود که پرکردن این شکاف ناممکن می‌نمود.^۱

واقعیت این است که صفویان بنیانگذار یک تمدن خاص و نوین نبودند. آنها همان راه تیموریان را به نحو ناقصی ادامه دادند. همه نقاشان و خوشنویسان دوره‌های بعدی شاگردان و تربیت‌شدگان مستقیم مکتب هرات بودند. همه صنایع و هنرهای دوره صفویه، از جمله معماری، کاشی‌کاری، نقاشی، بافندگی، تذهیب، فلزکاری، خوشنویسی و مانند آن که از شهرت کافی برخوردار شدند، دنباله مستقیم صنایع و هنر دوره تیموری بودند که راه رشد و کمال خود را در دوره صفویه پیمودند و در دوره شاه عباس به اوج خود رسیدند. خط تعلیق و شکسته که در دوره صفویه شکوفا شد در دوره تیموری پا به مرحله کمال نهاد.^۲ نکته مهم درباره دوره صفویه سیر قهقرایی دانش است. مهدی فرشاد می‌نویسد: «علوم چون ریاضی، هندسه، ستاره‌شناسی، موسیقی، زمین‌شناسی، فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی در عصر صفوی دوره‌ای از انحطاط را به خود دید و این واقعیتی است که با رجوع به آثار آن زمان و مقایسه کارها و اندیشه‌های

۱. عبدالحسین نوایی، *اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۲۸ تا ۱۱۰۵*، ق. همراه با یادداشت‌های تفصیلی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶)، ص بیست و نه و سی.

۲. سعید نفیسی، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری* (تهران: فروغی، ۱۳۴۴)، ص ۲۲۸-۲۲۹.

دانشوران آن عصر با دیگر اعصار ایران قابل اثبات تواند بود.^۱ آنچه از آثار علمی در این دوره می‌شناسیم یا بازمانده دوره تیموری است یا میراث تربیتی عالمان آن روزگار برای طالبان علم است که سال‌های جوانی‌شان مصادف با آغاز دوره صفویه بود. صفویان به علت ستیزه‌جویی با اهل سنت توجه خود را به شرعیات مبذول داشتند و به جای شاعران، دانشمندان و نویسندگان به فقیهان توجه کردند. بی‌دلیل نیست که شمار عالمان و نیز آثار آنها در نیمه نخست دوره صفویه بیشتر از نیمه دوم آن است و در مجموع، میزان تألیف‌های علمی در دوره طولانی صفویه ناچیز است. بی‌گمان، پس از آنکه آثار قزلباشان در صحنه تفکر آشکار گشت، آثار انحطاط علمی نمایان شد. هرچند پشتیبانی عثمانی‌ها و گورکانیان هند تا حدی از آسیب آن کاست، انحطاط علمی شتاب گرفت و جهان اسلام عقب ماند.^۲

در این دوره بسیاری از دانشمندان و هنرمندان که حاضر به تغییر مذهب خود نشدند به قتل رسیدند. گروهی از آنها هم از بیم جان از کشور گریختند یا اینکه منزوی شدند و دست از کار کشیدند: آذربایجانی‌ها به قلمرو عثمانی، خراسانی‌ها به هند و فرارودان و فارسیان و کرمانی‌ها و خوزستانی‌ها به دیار عرب پناه بردند.^۳

واقعیت این است که صفویان هرگز نتوانستند تمدن قرن‌های نخستین اسلامی را احیا کنند تا چه رسد که تمدنی جدید پایه‌گذاری کنند. تمدن نخستین اسلامی دانشمندی چون بیرونی، خوارزمی، فارابی، ابن سینا و رازی را پرورش داد که مرزهای جهان را درنوردیدند و جهانگردانی داشت که شناخت قابل اعتمادی از جهان خارج به دست آوردند. حال آنکه صفویان نه دانشمندی در آن تراز تربیت کردند و نه به شناخت مستندی از غرب رسیدند. به همین دلیل بارتولد می‌نویسد صفویان چیز گرانبهایی به عالم اسلامی و به تمدن بشری تقدیم نکردند.^۴

در دوره صفویه غیر از چند مأمور یا نماینده سیاسی هیچ کس رهسپار غرب نشد. همان کارگزاران سیاسی اعزام‌شده نیز یا مانند اروج بیگ بیات، معروف به دون ژوان ایرانی، مسیحی شدند و در غرب ماندند^۵ و یا مانند حسینعلی بیگ بیات و دنگیز بیگ روملو پس از بازگشت اعدام شدند^۶ و یا مانند نقدعلی بیگ دست به خودکشی زدند.

در دوره صفویان بر اثر ایجاد امنیت فراگیر، ثبات اقتصادی پدید آمد، اما در حوزه اقتصاد، تولید و صنعت

۱. مهدی فرشاد، تاریخ علم در ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۵)، ص ۱۰۳.

۲. صفا، ج ۵، ص ۲۷۹.

۳. همان، ص ۲۲۹.

۴. ولادیمیر بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه سردادور (تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲)، ص ۴۳.

۵. اروج بیگ بیات، دن ژوئن ایرانی، ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸)، ص ۱۴.

۶. اسکندربیک منشی، عالم‌آرای عباسی، تصحیح رضوانی، ج ۲ (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷)، ص ۱۴۲۳.

کشور هیچ تغییر چشمگیری روی نداد. با واگذاری بسیاری از زمین‌ها به ایلات قزلباش، مسئله زمینداری در دوره صفویه معنای واپس‌گرایانه‌ای یافت و حتی نوعی عقب‌گرد اقتصادی و اجتماعی رخ داد. بنیادهای مالی و اقتصادی حاکمیت صفوی بر همان جامعه سنتی کشاورزی-دامداری استوار بود و سایر فعالیت‌های اقتصادی اهمیت چندانی نداشت.^۱ جامعه دوره صفویه نیز همان بافتار جوامع پیش از خود را حفظ کرد.^۲ صفویه در بسیاری از جنبه‌ها، از ضرب سکه گرفته تا ساختارهای اجرایی، همان الگوها و رویه‌های دوره ایلخانی و تیموری را تداوم بخشید.^۳ بنابراین، ادعای ایجاد تمدن جدید در دوره صفویه اساساً پذیرفتنی نیست.

یکی از جنبه‌های درخشش هر تمدنی رشد و اعتلای زبان و ادبیات است که دستاوردهای آن تمدن را حفظ می‌کند و به نسل‌های پسین انتقال می‌دهد. صفویه با ایجاد تنگناهای مذهبی و سیطره رویکردهای شیعی بر زبان و ادبیات، همه ساحت‌های تفکر ایرانی را مختل و از مسیر طبیعی منحرف کرد و موجب فرار نخبگان ایرانی به هند شد. در مجموع، قرن دهم دوره افول زبان فارسی است. مهاجرت گسترده نخبگان به هند وضعیتی پدید آورد که تعداد نویسندگان و شاعران فارسی‌زبان هند بیشتر از ایران شد و در دوره جهانگیر و اکبرشاه هندی ادبیات فارسی رونق بسیار یافت. صفویان برای شعله‌ور ساختن تعصب مذهبی به تشویق ادبیات عامیانه (مانند نوحه و تعزیه و مدیحه) پرداختند. برای نشر معارف شیعه ناچار عده زیادی را از بحرین، جبل عامل، دمشق، لحسا و نقاط دیگر به ایران انتقال دادند و چون آنها عرب بودند تعلیمات خود را به تازی می‌نوشتند. در نتیجه زبان تازی که پس از برافتادن خلافت بغداد ضعیف شده بود، دوباره در ایران رواج یافت و به دستیاری این تازی‌زبانان مهاجر دوباره به زبان علمی و مذهبی تبدیل شد.^۴ بدین ترتیب، زبان فارسی در جایگاه دوم قرار گرفت و تنها در ریاضیات، نجوم، پزشکی و داروسازی هنوز کاربرد داشت.^۵

زبان ادبیات فارسی چنان تضعیف شد و در سرایشب زوال افتاد که بسیاری از دلسوزان فرهنگ و ادبیات ایران در دوره زندیه و حتی افشاریه موضوع بازگشت ادبی را مطرح کردند و شعار بازگشت به سنت‌های ادبی پیشاصفویه و بازآفرینی آنها را متناسب با مقتضیات عصر سر دادند. این خود دلیل روشنی است بر ضد تجدد بودن دوره صفویه و انحطاط آن دوران. اگر دوره صفویه عصر رنسانس و دوره جدید یا معاصر ایران بود باید همان سنت‌ها احیا و تقویت می‌شدند در حالی که واقعیت دقیقاً عکس آن بود.

۱. امین بنانی و دیگران، صفویان، ترجمه یعقوب آژند (تهران: انتشارات مولی، ۱۳۸۰)، ص ۱۹۸.

۲. لمبتون، ص ۲۱۲.

۳. رودلف. پ. متی، ص ۳.

۴. نفیسی، ص ۳۵۲-۳۵۳.

۵. صفا، ج ۵، ص ۲۳۶.

نتیجه‌گیری

به‌رغم همهٔ تحولات مهم و سرنوشت‌سازی که در دورهٔ صفویه رخ داد، در این دوره به‌جز تغییر مذهب و پیامدهای وسیع آن، به‌ویژه در شکل دادن به مناسبات دین و دولت که آثارش تا امروز برجای مانده است، چرخش‌های بزرگ دیگری در دیگر قلمروهای زیست ایرانی پدید نیامد. نه گسست تاریخی - تمدنی رخ داد و نه ایران در مدار تمدن جدید قرار گرفت و نه ایرانیان ماهیت و مناسبات دنیای جدید را که مبتنی بر انسان‌مداری، دین‌پیرایی، عقل‌گرایی و دنیاگرایی بود درک کردند. واقعیت این است که در وضع اجتماعی و اقتصادی ایرانیان، به‌استثنای امنیت فراگیر، تغییر معنادار و ماندگاری رخ نداد، سامان سیاسی معنا و کارکرد دیگری نیافت، دولت ملی شکل نگرفت، رنسانسی رقم نخورد، روابط پایدار با اروپا برقرار نشد و وحدت ملی پدید نیامد. بنابراین، به باور نگارنده، صفویه سرآغاز یک دورهٔ مهم در تاریخ دوران میانهٔ ایران است و هرگز مبداء دورهٔ جدید نیست.

کتابنامه

- آزاد ارمکی، تقی. پانوق و مدرنیتهٔ ایرانی، تهران: لوح فکر، ۱۳۸۴.
- احرار، احمد. «نقطه‌های آغاز تحولات جدید ایران»، در گسترهٔ تاریخ (گفت‌وگوهای با تاریخ‌نگاران ایرانی)، به کوشش مسعود رضوی، تهران: هرمس، ۱۳۸۳.
- اکبری، محمدعلی. تبارشناسی هویت جدید ایرانی (عصر قاجاریه و پهلوی اول)، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- بابایان، کاترین. صفویان در تاریخ ایران، از مجموعه مقاله‌های تاریخ ایران پژوهش آکسفورد، ویراستهٔ توج دریایی، ترجمهٔ شهربانو صارمی، تهران: ققنوس، ۱۳۸۹.
- بارتولد، ولادیمیر. تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران، ترجمهٔ سردادور، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲.
- بازرگان ونیزی، سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۱.
- براون، ادوارد. تاریخ ادبی ایران، ترجمهٔ غلامرضا رشید یاسمی، تهران: روشنائی، ۱۳۱۶.
- بنانی، امین و دیگران. صفویان، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۸۰.
- بهرام‌نژاد، محسن. تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دورهٔ صفویه، تهران: سمت، ۱۳۹۷.
- بهرام‌نژاد، محسن. مقدمه‌ای بر شناخت مبانی و زیرساخت‌های هویت سیاسی - ملی دولت صفوی، تهران: پژوهشکدهٔ تاریخ اسلام، ۱۳۹۸.
- بهنام، جمشید. ایرانیان و اندیشهٔ تجدید، تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۵.
- بیات، اروج بیگ. دن ژوئن ایرانی، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸.
- پارسادوست، منوچهر. شاه اسماعیل اول پادشاهی با اثرهای دیرپای در ایران و ایرانی، تهران: انتشار، ۱۳۷۵.
- پاشازاده، عاشق. تواریخ آل عثمان، استانبول: مطبعه عامره، ۱۳۳۲.

- پالمر، رابرت روزول. تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶.
- پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی. دوره تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، تهران: خیام، ۱۳۴۷.
- پیشگاهی فرد، زهرا و دیگران. «بررسی اثر نومادیسیم از دوره صفوی تا اواخر دوره قاجار»، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، س ۲۶، دوره جدید، ش ۳۰، پیاپی ۱۲۰، ۱۳۹۵، ص ۳۵-۶۸.
- تاجبخش، احمد. ایران در زمان صفویه، تبریز: کتابفروشی چهر، ۱۳۴۰.
- ثابتیان، ذ. اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه، با مقدمه ذبیح‌الله صفا، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۳.
- جعفریان، رسول. دین و سیاست در دوره صفوی، قم: انصاریان، ۱۳۷۰.
- جعفریان، رسول. «مدخلی بر تاریخ معاصر ایران (سخنرانی حجت‌الاسلام رسول جعفریان)»، تاریخ معاصر ایران، س ۱، ش ۱، بهار ۱۳۷۶، ص ۲۸۷-۲۹۸.
- جعفریان، رسول. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
- جعفریان، رسول. بازخوانی نهضت مشروطیت، تهران: مطهر، ۱۳۸۶.
- حسینی تفرشی، محمدحسین. تاریخ شاه صفی، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۸.
- خلاصه التواریخ: تاریخ ملا کمال، به تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، تهران: ۱۳۳۴.
- دانش‌پژوه، منوچهر. بررسی سفرنامه‌های دوره صفوی، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۴.
- رحیم‌لو، یوسف. تاریخ جامع ایران (جلد دهم دنباله ایلیخانان تا ظهور صفویان)، زیر نظر کاظم بجنوردی، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۳.
- روزبهان خنجی، فضل‌الله. تاریخ عالم‌آرای امینی، تصحیح محمداکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲.
- رویمر، هانس روبرت. ایران در راه عصر جدید: تاریخ ایران از ۱۳۴۰ تا ۱۷۵۰، ترجمه آذر آهنچی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- زرین کوب، عبدالحسین. روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، تهران: سخن، ۱۳۷۸.
- سالاری شادی، علی. «نقد و بررسی نظریه‌های موجود درباره تشکیل حاکمیت صفوی»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، س ۵، ش ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۷۱-۱۰۶.
- سمیعی، محمد. نبرد قدرت در ایران: چرا و چگونه روحانیت برنده شد، تهران: نی، ۱۳۹۷.
- سومر، فاروق. نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، ترجمه احسان اشراقی، محمدتقی امامی، تهران: نشر گستره، ۱۳۷۱.
- سیوری، راجر. در باب صفویان، ترجمه رمضان علی روح‌الهی، تهران: مرکز، ۱۳۸۰.
- شاردن، ژان. سفرنامه، ترجمه محمد عباسی، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵.
- شاه‌نظری احمد و منصور مومن. تاریخ تمدن و فرهنگ ایران، تهران: دانشکده افسری، ۱۳۵۵.
- صادقی، مقصودعلی. مجموعه مقالات همایش صفویه در گستره تاریخ ایران زمین، تبریز: ستوده، ۱۳۸۳.
- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، تهران: کاویان، ۱۳۶۲.

عاملی، سعیدرضا. میراث تمدنی ایران از ایران باستان تا انقلاب اسلامی (با تأکید بر علوم انسانی)، ج ۱، تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعی، ۱۳۹۰.

سرور، غلام. تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.

فرشاد، مهدی. تاریخ علم در ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۵.

فلسفی، نصرالله. تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، تهران: چاپخانه ایران، ۱۳۱۶.

فوران، جان. مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران: صراط، ۱۳۷۷.

کریمی، علیرضا. «سیاست در نظر ایرانیان عصر صفوی»، پژوهش‌های تاریخ ایران و اسلام، ش ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۲۷-۱۵۲.

کسروی، احمد. آذری یا زبان باستان آذربایجان، تهران: باهاماد آزادگان، ۱۳۲۵.

لمبتون، ا. ک. س. مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹.

لمبتن، آن. تلاوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نی، ۱۳۷۲.

لوئیس، برنارد. خاورمیانه دو هزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نی، ۱۳۸۱.

متی، رودلف. پ. اقتصاد و سیاست خارجی عصر صفوی، ترجمه حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷.

متی، رودی. ایران در بحران: زوال صفویه و سقوط اصفهان، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز، ۱۳۹۳.

مجیر شیبانی، نظام‌الدین. تشکیل شاهنشاهی صفویه احیاء وحدت ملی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

منشی، اسکندربیگ. عالم‌آرای عباسی، تصحیح رضوانی، ج ۲، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.

مینورسکی، ولادیمیر. سازمان اداری حکومت صفوی یا، تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: زوار، ۱۳۶۸.

نجفی، موسی. «فلسفه تجدد و ماهیت تاریخی آن در ایران»، مجموعه مقاله‌های مؤلفه‌های تجدد در ایران، به اهتمام گروه تحقیقات سیاسی اسلام، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴.

نجفی، موسی. فلسفه تجدد در ایران، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۹۱.

نقیسی، سعید. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، تهران: فروغی، ۱۳۴۴.

نوابی، عبدالحسین. اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از سال ۱۰۳۸ تا ۱۱۰۵ هـ.ق همراه با یادداشت‌های تفصیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.

واتسن، رابرت گرت. تاریخ ایران در دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.

هینتس، والتر. تشکیل دولت ملی در ایران (حکومت آق‌قویونلو و ظهور دولت صفوی)، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲.

بررسی وضعیت و سیر تحول صنعت فرش کرمان در دوره قاجار

* تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۱/۲۵

* تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۲/۶

نوع مقاله: پژوهشی

مصطفی ملایی^۱ / پوران طاحونی^۲

۱. دکتری تخصصی ایران‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، بنیاد ایران‌شناسی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

۲. استادیار بنیاد ایران‌شناسی، تهران، ایران.

چکیده

کرمان از مراکز اصلی تولید و تجارت فرش در دوره قاجار محسوب می‌شده. علی‌رغم این‌که تا ربع آخر قرن ۱۹م، متأثر از رونق صنعت شال‌بافی، صنعت فرش کرمان از اعتبار چندانی برخوردار نبوده، اما با کساد و رکود تدریجی شال‌بافی از اواخر این قرن، تولید و تجارت فرش، رونق بالایی گرفته بود. در این دوره، تحت تاثیر ظرفیت‌های موجود در آن منطقه جهت تولید فرش و افزایش تقاضا در بازارهای جهانی برای فرش کرمان، سرمایه داخلی و خارجی در صنعت مزبور به کار افتاده، نه تنها تولید، بلکه تجارت این محصول نیز پیشرفت و گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت. این پژوهش در نظر دارد، با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از اسناد آرشیوی و منابع کتابخانه‌ای، به بررسی مسئله اصلی تحقیق، یعنی روند توسعه، وضعیت و سیر تحول تولید و تجارت فرش در کرمان در دوره قاجار بپردازد. بر اساس یافته‌های پژوهش، در اوایل دوره قاجار، بافت فرش در کرمان در بین بافندگان شهری، روستائی و عشایری، به صورت محدود انجام می‌شده و به عنوان یک کالای تجاری داخلی مطرح بوده است. اما از دهه‌های پایانی این قرن، با سرمایه‌گذاری تجار تبریز و کمپانی‌های خارجی در صنعت فرش آن منطقه و به راه افتادن کارگاه‌های قالی‌بافی و سازماندهی نسبی تولید و تجارت، نه تنها حجم تولید فرش، افزایش یافت، بلکه ارزش صادرات و تجارت آن نیز رونق پیدا کرد. به طوری که در اواخر دوره قاجار، فرش کرمان سهم عمده‌ای از بازار فرش اروپا و آمریکا را به خود اختصاص داده بود. واژگان کلیدی: کرمان، صنعت فرش، تولید، تجارت، قاجار.

Investigating the Situation and Evolution of Kerman Carpet Industry in the Qajar Period

Mostafa Molaei³/Pouan Tahouni⁴

3. PhD in Iranian Studies, Shahid Beheshti University, Tehran. Iran.

4. Assistant Professor of Iranology Foundation, Tehran, Iran.

Abstract

Kerman was considered one of the main centers of carpet production and trade in the Qajar period. Despite the fact that until the end of the 19th century, overshadowed by the prosperity of the shawl weaving industry, the Kerman carpet industry did not enjoy much prestige, with the stagnation of shawl weaving from the end of this century, carpet production and trade flourished. In this period, under the influence of the available capacities in that area for carpet production and the increase in demand in the world markets for Kerman carpets, domestic and foreign capital was used in this industry and the production and trade of carpets also expanded. This research aims to investigate the state and evolution of carpet production and trade in Kerman during the Qajar period, with a descriptive-analytical method, using archival sources. According to the findings of the research, in the early Qajar period, carpet weaving in Kerman among urban, rural, and nomadic weavers was performed in a limited way and was considered a domestic commercial product. However, since the last decades of this century, with the investment of Tabriz merchants and foreign companies in the Kerman carpet industry and the establishment of carpet weaving workshops, not only has the extent of carpet production increased, but also the value of its export prospered. Therefore, at the end of the Qajar period, Kerman carpet had a major share of the carpet market in Europe and America.

Keywords: Kerman, carpet industry, production, trade, Qajar.

• Corresponding Author Email Address: m.s.mollai@gmail.com.

<https://doi.org/10.48308/irhj.2023.103184>

<http://dorl.net/dor/20.1001.1.20087357.1402.16.1.12.8>



Copyright: © 2023 by the authors. Submitted for possible open access publication under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

مقدمه

صنعت فرش در ایران قدمتی دیرینه دارد و پیشینه آن به دوره باستان می‌رسد. فرش پازیریک که قدمت آن به قرن چهارم قبل از میلاد می‌رسد، سندی است که این گفته را تأیید می‌کند. در دوره اسلامی نیز این صنعت بسیار رونق گرفت. در عصر صفویه صنعت فرش با حمایت شاهان این سلسله توسعه یافت و در شهرهایی چون کاشان، اصفهان و کرمان کارگاه‌های قالی‌بافی سلطنتی ایجاد گردید. فرش‌های نفیس تولیدی در این کارگاه‌ها قسمتی از صادرات کشور را به خود اختصاص می‌داد و بخش عمده آن راهی مغرب زمین می‌شد. نتیجه آنکه در این عصر، صنعت فرش به سطح صنعتی ملی ارتقا یافت و به صورت بخشی از منابع اقتصادی کشور درآمد.

در فاصله سقوط سلسله صفویه تا روی کار آمدن قاجارها، صنعت فرش متأثر از وضعیت نابه‌سامان سیاسی و اقتصادی کشور، دوره‌ای از رکود نسبی را به نظاره نشست. اما در این دوره نیز در برخی از مراکز سنتی بافت مثل کرمان، خراسان و فارس این صنعت به صورت محدود رواج داشت. سرانجام با تثبیت سلسله قاجار در دوره فتحعلی‌شاه و ایجاد آرامش سیاسی و اقتصادی در کشور، صنعت فرش نیز جان تازه‌ای گرفت و به تدریج در دهه‌های بعد گسترش بیشتری یافت. در این بین، منطقه کرمان از مهم‌ترین مراکز قالی‌بافی در دوره قاجار محسوب می‌شد که صنعت فرش آن طی قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ رونق بسیاری گرفت، تا جایی که در اواخر دوره قاجار، قسمت عمده فرش‌های تولیدی این منطقه راهی بازارهای اروپا و آمریکا می‌شد. عواملی نظیر وجود قالی‌بافان ماهر و نیروی کار ارزان، در دسترس بودن مواد خام مورد نیاز برای تولید فرش و همچنین سرمایه‌گذاری تجار و شرکت‌های داخلی و خارجی در تولید و تجارت فرش در این امر دخیل بود.

پژوهش حاضر، به روش توصیفی - تحلیلی، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که روند توسعه و سیر تحول تولید و تجارت فرش کرمان در دوره قاجار چگونه بوده است؟ فرضیه پژوهش بر این است که در نیمه اول قرن نوزدهم، در کرمان بافندگان شهری، روستایی و عشایری در کارگاه‌های کوچک خانگی و در مقیاس محدود فرش‌بافی می‌کردند و تولیدات آنها به‌عنوان یک کالای تجاری داخلی در بازارهای داخل کشور خرید و فروش می‌شد. اما از دهه‌های پایانی این قرن و اوایل قرن بیستم، تجار بومی منطقه، بازرگانان تبریز و شرکت‌های خارجی در صنعت فرش سرمایه‌گذاری کردند و با استخدام بافندگان بومی، تولید این کالا علاوه بر کارگاه‌های خانگی در کارگاه‌های بزرگ متعلق به سرمایه‌گذاران نیز رونق گرفت و عمدتاً از راه مبادی صادراتی جنوب کشور به کشورهای هند، مصر، اروپا و آمریکا صادر شد.

در بررسی پیشینه موضوع باید گفت، تاکنون پژوهش و تحقیقی صورت نگرفته است که منحصرأ به

تولید و تجارت فرش منطقه کرمان در دوره قاجار پرداخته باشد. در این بین، در برخی از پژوهش‌ها نظیر *اقتصاد ایران در قرن نوزدهم* (۱۳۷۳)، *شهر و روستا در ایران* (۱۳۹۰)، *تاریخ تجارت فرش ایران عصر قاجار* (۱۳۹۸)، *عوامل مؤثر بر رشد صادرات فرش و پیامدهای اقتصادی آن در ایران قرن نوزدهم* (۱۳۹۵) و *سرمایه‌گذاری شرکت‌های غربی در صنعت فرش ایران در عصر قاجار* (۱۳۹۷)، بنا بر اقتضای مطالب، به صنعت فرش کرمان در دوره قاجار اشاراتی شده است. در بعضی دیگر از آثار مانند *قالی ایران* (۱۳۶۸)، تنها به تولید و تجارت فرش کرمان در دوره قاجار نگاه مختصری شده و عمدتاً دوره پهلوی مد نظر نویسنده بوده است. از این رو، در این پژوهش سعی می‌شود با تکیه بر اسناد آرشیوی و منابع کتابخانه‌ای، زوایایی از خلأ موجود واکاوی شود.

صنعت فرش کرمان در دوره قاجار

کرمان در جنوب شرقی ایران و در منطقه‌ای گرم و خشک واقع شده است. اگرچه کوه‌هایی نسبتاً بلند در پیرامون این ناحیه قرار دارد، قسمت عمده خاک آن به دلیل نداشتن رودخانه پرآب و پایین بودن میزان بارندگی، غیر قابل کشت و زرع است و در بعضی جاها به صورت شن‌زار نمایان شده است. در همین خصوص، سایکس در قرن نوزدهم در سفرنامه خود اشاره می‌کند در منطقه کرمان فقط در نواحی معدود و پراکنده‌ای که زمین را با قنات‌ها و نه‌های قدیمی آبیاری می‌کنند، محصولات چوبی چون گندم، جو، نخود، تریاک، ارزن، پنبه و چغندر قابل تولید و برداشت است.^۱ بنابراین، این‌گونه خصوصیات اقلیمی و طبیعی از دیرباز باعث رواج صنایع و حرفه‌های دستی نظیر شالی‌بافی و فرش‌بافی در بین اهالی این خطه شده است. فرش‌بافی در این منطقه دارای قدمتی طولانی است، اما مشخصاً در دوره صفویه است که با ایجاد کارگاه‌های قالی‌بافی سلطنتی در کرمان، صنعت فرش این منطقه رونق می‌گیرد^۲ و تولیدات آن علاوه بر رفع نیاز شاهان و امرای صفوی، به کشورهای اروپایی، ترکیه و هندوستان نیز صادر می‌شود.^۳ در فاصله سقوط سلسله صفویه تا شکل‌گیری سلسله قاجار، به‌رغم رکود نسبی صنعت فرش که ناشی از آشفتگی اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور بود، فرش‌بافی در منطقه کرمان، هرچند به صورت محدود، همچنان ادامه می‌یابد.^۴ سرانجام با تثبیت سلسله قاجار در دوران حکومت فتحعلی‌شاه و ایجاد امنیت سیاسی و اقتصادی نسبی و فراهم شدن بسترهای لازم، صنعت مزبور احیا می‌شود. در دهه‌های بعد نیز صنعت فرش کرمان متأثر از عواملی که به‌تفصیل به آن پرداخته خواهد شد، پیشرفت می‌کند و دچار تحولات عمده می‌شود.

۱. سرپرسی سایکس، *سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس*، ترجمه حسین سعادت‌نوری (تهران: ابن سینا، ۱۳۳۶)، ص ۵۷-۶۰.

۲. ژان شاردن، *سفرنامه*، ترجمه محمد عباسی، ج ۴ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶)، ص ۳۵۹.

۳. همان؛ *آدام التاریوس*، *سفرنامه*، ترجمه حسین کردبچه، ج ۲ (تهران: کتاب برای همه، ۱۳۶۱)، ص ۵۵۶.

۴. ر. دبلیو فریه، *هنرهای ایران*، ترجمه پرویز مرزبان (تهران: فرزانه، ۱۳۷۴)، ص ۱۳۴.

وضعیت صنعت فرش در کرمان در نیمه اول قرن ۱۹

چنانکه اشاره شد، در اوایل قرن ۱۹، پس از تثبیت سلسله قاجار، در پرتو ایجاد نظم و آرامش نسبی، چرخ صنایع دستی کشور بار دیگر به حرکت افتاد.^۱ محصولات صنایع دستی تقریباً تمام نیازمندی‌های زندگی ساده و محقر اکثریت جامعه ایران را تأمین می‌کرد و جز در موارد معدود، نیازی به کالاهای بیگانه نبود. در این زمان کرمان نیز با توجه به جایگاه سنتی آن در تولید صنایع دستی و متأثر از وضعیت اقلیمی و موقعیت تجاری آن و به دلیل واقع شدن در محل تقاطع شاهراه هندوستان و جاده کاروان‌رو کویر، از مناطق اصلی تولید این صنایع در کشور محسوب می‌شد.^۲ در این بین، شال بافی و فرش بافی از مهم‌ترین این صنایع به شمار می‌رفت که از دیرباز و به‌طور مشخص از دوره صفویه در کرمان رواج داشت.

در نیمه اول قرن نوزدهم، بخش زیادی از ساختار جمعیتی و اجتماعی جامعه ایران را روستاییان و ایلات و عشایر تشکیل می‌دادند.^۳ از این رو، فرش بافی عموماً حرفه‌ای روستایی و در اصل شغل روستاییان و گاه ایلات و معدود بافندگان شهری در مناطق مختلف کشور به حساب می‌آمد و عمدتاً جوابگوی نیازهای داخل ایران بود. قدر مسلم کرمان نیز از این قاعده مستثنا نبود. گزارش‌های موجود نیز بیانگر آن است که در این زمان قالی بافی در بین عشایر و روستاییان این منطقه، از جمله در روستای راور واقع در شمال شرق کرمان، به صورت محدود رواج داشته و قالی راور قدیمی‌ترین نوع قالی منطقه کرمان محسوب می‌شده است.^۴

نکته قابل توجه آن است که صنعت فرش کرمان در این زمان در برابر هنر و صنعت شال بافی (ترمه) چندان اعتباری نداشته است.^۵ بیشتر منابع و گزارش‌ها اتفاق نظر دارند که در این زمان شال بافی صنعت عمده کرمان محسوب می‌شده^۶ و شال‌های این منطقه به دلیل کیفیت بالای کرک و پشم آن، مرغوب‌ترین محصولات این صنعت در ایران بوده است. در قرن ۱۷ کمپانی‌های هند شرقی مراکز و کارگاه‌هایی در کرمان برای صادرات شال و پشم دایر کرده بودند^۷ و تجارت این کالا کاملاً زیر نظر آنها انجام می‌گرفت. این روند در نیمه اول قرن نوزدهم همچنان ادامه داشت و شال و ترمه کرمان در دوره قاجار به خاطر ظرافت و جنس آن شهرت جهانی یافته بود. بنا بر گزارش‌های موجود، در اواسط قرن

۱. جولیان باری، *اقتصاد ایران (۱۹۰۰-۱۹۷۰ م/۱۲۷۹-۱۳۴۹ ش)*، ترجمه مرکز تحقیقات سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه (تهران: مؤسسه حساسرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه، ۱۳۶۳)، ص ۱۴.

۲. پل‌وارد انگلیش، *شهر و روستا در ایران*، ترجمه رؤیا اخلاص پور (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۰)، ص ۲۹-۶۰.

۳. میخائیل سرگه‌ویچ ایوانف، *تاریخ نوین ایران*، ترجمه هوشنگ تیزابی (تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶)، ص ۹.

۴. سیسیل ادواردز، *قالی ایران*، ترجمه مهین‌دخت صبا (تهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۸)، ص ۲۲۷.

۵. شیرین صوراسرافیل، *طراحان بزرگ فرش ایران (تهران: پیکان، ۱۳۸۰)*، ص ۳۱۶.

۶. انگلیش، ص ۶۲.

۷. همان، ص ۵۹.

نوزدهم ۱۲۰ کارگاه بافت شمال در شهر کرمان دایر بوده است و با رشد و رونق این صنعت در دهه‌های پایانی این قرن، تعداد دستگاه‌های شمال‌بافی این شهر به سه هزار دستگاه می‌رسد. ارزش سالانه شمال‌های صادراتی، سیصد هزار تومان، معادل شصت هزار لیبره برآورد شده است.^۱ سایکس درخصوص ظرافت و ارزش این فرآورده می‌نویسد:

شمال کرمانی یا با کرک یا با پشم بافته می‌شود و نقشه و طرح آن نیز مثل نقشه قالی، ذهنی شالباف‌هاست. این متاع از حیث ظرافت به قالی ترجیح دارد و اکثراً به دست اطفال خردسال بافته می‌شود و اهالی کرمان به‌واسطه ذوق و شوق فوق‌العاده‌ای که دارند، از این کار خسته و مریض و فرسوده نمی‌شوند... شمال‌های کرمان دارای اشکال و نقوش مختلف و بهتر از همه آنها نقش گل و بوته‌ای است که از طرف ولات و حکام و به‌عنوان خلعت برای اشخاص فرستاده می‌شود. شمال‌های سفید حاج خلیل‌خانی معمولاً به اسلامبول حمل می‌گردد... محصول کارخانجات کشمیر به‌مراتب به شمال‌های بافت کرمان رجحان دارد، ولی این نکته مسلم است که مواد خام هیچ نقطه‌ای با مواد خام کرمان نمی‌تواند رقابت کند و آب و هوای این ناحیه در لطافت جنس محصول محل دخالت تام دارد...^۲

در سه دهه آغازین قرن ۱۹، تجارت با اروپا هنوز نقش مهمی در ایران ایفا نمی‌کرد. با وجود این، تمایل به منسوجات و مصنوعات اروپایی در حال افزایش بود. در طی دهه ۱۸۲۰، تولیدکنندگان ایرانی چنان از حجم منسوجاتی که از اروپا وارد می‌شد نگران شده بودند که «در طی عریضه‌ای به شاه [قاجار] خواستار توقف این واردات شدند.»^۳ با این حال، این مسئله در دهه ۱۸۴۰ به معضل تبدیل شد. در این زمان مصرف‌فزاینده اقلام و مصنوعات صنعتی و ارزان‌قیمت اروپایی موجبات نابودی بسیاری از صنایع سنتی اصفهان، کاشان، یزد و کرمان را فراهم ساخت.^۴ با وجود این، گزارش‌های موجود بیانگر آن است که برخی از صنایع، نظیر شمال‌بافی و صنعت فرش، با حفظ جایگاه‌شان، همچنان به هستی خود ادامه دادند و رو به پیشرفت گذاشتند.

منابع دوره قاجار اطلاعات بسیار اندکی از وضعیت صنعت فرش کرمان در نیمه اول قرن ۱۹ به دست می‌دهند. اما براساس پاره‌ای از گزارش‌ها، در این زمان ایالت کرمان از مراکز اصلی بافت قالی و قالیچه

۱. سایکس، ص ۲۳۵.

۲. همان، ص ۲۳۴-۲۳۵.

۳. ویلم فلور، صنایع کهن (۱۸۰۰-۱۹۲۵)، ترجمه علیرضا بهارلو (تهران: پیکره، ۱۳۹۳)، ص ۱۸.

۴. همان، ص ۲؛ جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین (تهران: نی، ۱۳۸۷)، ص ۱۹۶-۱۹۷؛ حسین تحویلدار، جغرافیای اصفهان (تهران: سنگرف، ۱۳۸۷)، ص ۳۳-۷۰.

در کشور بوده است.^۱ این قالی‌ها و قالیچه‌ها که غالباً هنر دست مردم روستاها و عشایر بودند، چنانکه اشاره شد، به‌عنوان یک کالای تجاری داخلی، عمدتاً برای رفع نیازهای داخل کشور استفاده می‌شدند.^۲ در این بین، مخارج مالی بافت و تهیه این فرش‌ها اغلب بر عهده افراد سرشناس چون تجار، استادکاران محلی، ارباب و خوانین روستاها و ایلات و عشایر بود که از حامیان اصلی بافت سنتی بودند.^۳ البته به‌رغم تفاسیر فوق، فلور معتقد است در این دوره، علاوه بر تجارت داخلی قالی، مقداری نیز به صورت محدود به کشورهایی چون هندوستان و ترکیه صادر می‌شده است.^۴ اگر با گفته فلور موافق باشیم، نخست باید بپذیریم که قسمت عمده فرش‌های صادره به هندوستان که از طریق مبادی تجاری و مرزهای خشکی و آبی جنوب و جنوب شرق کشور صورت می‌گرفت، فرش‌های منطقه کرمان بوده است. دیگر اینکه اذعان خواهیم داشت که در نیمه اول قرن ۱۹، صنعت فرش کرمان هم‌پای صنعت شال رو به توسعه و گسترش بوده است. با وجود این، فرش‌های کرمان تا اواسط نیمه دوم قرن ۱۹ در بازارهای بین‌المللی اروپا ناشناخته بودند. این در حالی بود که شال‌های صادراتی کرمان در بازار جهانی استانبول متقاضیان قابل توجهی داشتند. اما دوره معروفیت شال کرمان چندان نپایید. در نیمه دوم قرن مذکور، به دلیل رقابت کارگاه‌های شال‌بافی کشمیر و رونق تدریجی قالی‌بافی در کرمان، صنعت شال‌بافی کرمان رو به تنزل گذاشت^۵ و در اواخر این قرن جای خود را به صنعت فرش داد.

وضعیت صنعت فرش در کرمان در نیمه دوم قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰

در نیمه دوم قرن ۱۹ (دهه ۱۸۷۰) در حالی که مناسبات تجارتی ایران با کشورهای اروپایی و روسیه رو به گسترش بود و به دلیل نوسانات به‌وجودآمده در تولید و تجارت ابریشم^۶ سایر فرآورده‌های نقدینه‌آفرین نظیر تریاک، پنبه، برنج و گندم جوابگوی تأمین مالی واردات روزافزون نبود،^۷ از یک سو، با توجه به جایگاه و شهرت دیرینه فرش ایران و علاقه‌مندی اروپاییان به این کالا و از سوی دیگر، به دلیل تقاضای بازارهای جهانی برای فرش‌های ایران و ظرفیت‌های موجود در داخل کشور، تولید و صادرات این کالای راهبردی و درآمدزا مطرح گردید.

نوسانات اقتصادی مذکور، همزمان با کساد و رکود تدریجی بازار شال‌بافی در کرمان بود. اگرچه

۱. فریه، ص ۱۳۴.

2. Annette Ittig, "Carpets xi. Qajar Period", *Encyclopaedia Iranica*, VI (London and New York: Encyclopaedia Iranica, 1990), pp. 878-879.

۳. بشری دلریش، زن در دوره قاجاریه (تهران: سوره، ۱۳۷۵)، ص ۴۷-۴۹.

۴. فلور، صنایع کهن، ص ۲۳.

۵. همان، ص ۲۳۳: انگلیش، ص ۶۲.

۶. مجله فلاح و تجارت، ش ۲ (۱۳۹۸ش)، ص ۴۵.

۷. محمدعلی جمال‌زاده، گنج شایگان: اوضاع اقتصادی ایران (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۶)، ص ۲۴-۳۰.

این امر می‌توانست تا حدودی ناشی از رقابت کارگاه‌های شال‌بافی منطقه کشمیر باشد، رونق تدریجی صنعت فرش در کرمان در طی نیمه دوم قرن نوزدهم و روی آوردن بافندگان شال به صنعتی نسبتاً سودآور را نمی‌توان نادیده گرفت. گزارش‌های موجود بیانگر آن است که در شهر کرمان (در سال ۱۸۷۱) کارگاه‌های مخصوص فرش‌بافی دایر بود و در هر کارگاه دستگاه‌هایی برای قالی‌بافی وجود داشت.^۱ این گونه بود که رفته‌رفته در اواخر این قرن، فرش‌بافی از شال‌بافی پیشی گرفت و جایگزین این صنعت در کرمان گردید. طراح و نقاش چیره‌دست کرمانی «... میراث گران قدر ترمه‌دوزی (بافی) را چنان ماهرانه به کار گرفت و هنر و صنعتی نیم‌جان را در قالبی دیگر چنان زندگی و غنا بخشید که مانند آن را در نقاط دیگر ایران سراغ نمی‌توان گرفت.»^۲

بدین ترتیب، صنعت فرش کرمان در نیمه دوم قرن نوزدهم وارد مرحله‌ای از رشد و رونق روزافزون گردید. در این دوران که مصادف با روی آوردن تجار و شرکت‌های داخلی و خارجی نظیر بازرگانان تبریز و شرکت‌های خارجی به سرمایه‌گذاری در تولید و تجارت فرش کرمان است، تحولات عمده‌ای در صنعت مزبور شکل می‌گیرد که در ادامه بدان می‌پردازیم.

پویایی صنعت فرش کرمان و سرمایه‌گذاری تجار تبریز در آن

احیای تدریجی صنعت فرش در نیمه اول و اواسط قرن نوزدهم و شروع تقاضا برای فرش ایران در بازارهای جهانی در نیمه دوم این قرن، موجب به کار افتادن تدریجی سرمایه داخلی و خارجی در این رشته تولیدی گردید. در آغاز تجار بومی، خصوصاً بازرگانان تبریز، خواهان سرمایه‌گذاری در این بخش شدند. پیشگام بودن تجار تبریز در این امر را باید ناشی از موقعیت مناسب اقتصادی و تجارت ترانزیتی تبریز در دوره قاجار دانست؛ تا قبل از جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) تبریز مهم‌ترین مرکز صادرات و واردات کالاهای داخلی و خارجی در شمال ایران بود و قسمت عمده تجارت کشور با روسیه و کشورهای اروپایی که از طریق خاک ترکیه انجام می‌گرفت، در این شهر متمرکز بود.^۳ بنابراین، تجار تبریز در همه بازارهای ایران مشغول دادوستد بودند و بیشتر تجارت خارجی کشور نیز در دست آنها بود. این بازرگانان در برخی از شهرهای عثمانی دارای نمایندگی تجاری بودند که تحت حمایت کنسولگری‌های ایران قرار داشت.^۴ عملکرد این بازرگانان نیز به این صورت بود که مصنوعات کشورهای اروپایی و روسیه را به تبریز و دیگر

۱. همان، ص ۲۲۲؛ انگلیش، ص ۶۲.

۲. صوراسرافیل، ص ۳۱۶.

۳. یاکوب ادوارد پولاک، ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاووس جهاننداری (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸)، ص ۲۹۴؛ چارلز عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران عصر قاجار (۱۲۱۵-۱۳۳۲ق)، ترجمه یعقوب آژند (تهران: گستره، ۱۳۶۲)، ص ۱۶۵-۱۷۱.

۴. پولاک، ص ۳۹۵.

شهرهای ایران وارد^۱ و در مقابل، تولیدات داخلی را از طریق طرابوزان، ارزروم، استانبول، بادکوبه (باکو) و ایروان به این کشورها صادر می‌کردند.^۲

در این بین، شیوه تجار تبریز در بخش تجارت و صادرات فرش بدین نحو بود که در مراکز فرش بافی کشور نظیر کرمان، مشهد، اراک، کاشان، فارس و همدان نمایندگان تجاری داشتند.^۳ این نمایندگان فرش‌های کهنه و قدیمی را از بازارهای محلی و منازل قالی‌بافان خریداری می‌کردند و به تبریز انتقال می‌دادند. در تبریز قالی‌های جمع‌آوری شده را طبقه‌بندی می‌کردند و از طریق بایزید و ارزروم به بندر طرابوزان و از آنجا به قسطنطنیه (استانبول فعلی) می‌بردند که در آن زمان بازار بین‌المللی فرش و محل تجمع تجار و مشتریان اروپایی این کالا بود.^۴

تا هنگامی که مشتریان خارجی (عمدتاً غربی) متقاضی فرش‌های قدیمی بودند، این روند و عملکرد تجار تبریز ادامه داشت. اما تقاضای روزافزون برای فرش در بازارهای بین‌المللی و معدود بودن فرش‌های قدیمی در بازارهای داخلی، بافت فرش‌های نو را ایجاب می‌کرد. بنابراین، برخی از تجار سرشناس تبریز که سرمایه خوبی از طریق تجارت با تجار و شرکت‌های خارجی اندوخته بودند، تصمیم گرفتند علاوه بر فعالیت و سرمایه‌گذاری در بخش تجارت و صادرات فرش، از طریق سفارش بافت فرش به قالی‌بافان محلی و راه‌اندازی کارگاه‌های قالی‌بافی در شهرها و روستاهای مناطق مختلف کشور، نظیر کرمان، به سرمایه‌گذاری در بخش تولید و تهیه فرش‌های نو نیز مبادرت نمایند.

سرمایه‌گذاری تجار تبریز در بخش تولید فرش از منطقه آذربایجان شروع شد^۵، اما به‌زودی به دیگر مراکز قالی‌بافی کشور نیز سرایت کرد. براساس گزارش‌های موجود، در دهه ۱۸۸۰ و در آستانه سرمایه‌گذاری مستقیم تجار تبریز در بخش تولید و تجارت فرش کرمان، این صنعت تحت حمایت مقامات محلی کرمان و معدود تجار بومی که از حامیان تولید به شیوه سنتی بودند، صنعتی سازمان‌یافته به شمار می‌رفت و قابلیت عرضه در بازارهای جهانی را داشت.^۶ گزارش‌های سایکس به هنگام تأسیس کنسولگری بریتانیا در شهر کرمان در دهه ۱۸۹۰ به‌روشنی بیانگر این موضوع است. او در یکی از این گزارش‌ها می‌آورد: «[تنها] در خود کرمان در حدود یک هزار دستگاه قالی‌بافی دایر است که روی هر فردی یک

۱. اوژن اوین، *ایران امروز* (۱۹۰۶-۱۹۰۷م)، ترجمه علی اصغر سعیدی (تهران: زوار، ۱۳۹۱)، ص ۸۵.

۲. جرج ناتانیل کروز، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحیدمازندرانی، ج ۲ (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷)، ص ۶۷۱؛ بارون فیودور کوف، *سفرنامه*، ترجمه اسکندر ذبیحیان (تهران: فکر روز، بی‌تا)، ص ۱۱۸.

۳. اوین، ص ۸۶.

۴. ادواردز، ص ۸، ۶۶؛ *روزنامه اقبال*، ش ۱۷۲ (۱۳۴۵ق)، ص ۲.

۵. فلور، صنایع کهن، ص ۲۵.

۶. ادواردز، ص ۲۳۰.

استاد و دو الی سه طفل کارگر از روی نقشه‌ای که برای آنها خوانده می‌شود، کار می‌کنند...^۱ این تعداد در روستای راور حدود ۱۰۰ دستگاه و در دیگر روستاهای منطقه ۳۰ دستگاه بوده است.^۲ سایکس در ادامه می‌نویسد قالی کرمان

... از لحاظ نفاست و ظرافت و رنگ آمیزی فوق‌العاده اعلا و ممتاز است... گل و بوته کاری و رنگ‌آمیزی‌های بی‌نهایت ممتاز آن چیزی است که نظر تحسین انسان را جلب می‌کند... اندازه معمولی قالی‌های کرمانی هفت در چهار پا و شش اینچ [است]... در قالی‌های متداول کرمان در هر سی و نه اینچ ششصد و چهل جفت بافته می‌شود و این طرز بافت در بازارهای اروپا نهایت ظریف و مطلوب است. [خصوصاً آنکه] رنگ‌های جوهری... در قالی‌های کرمانی حتی الامکان به کار نمی‌رود.^۳

او سپس می‌افزاید: «... به‌طور تخمین سالی دویست هزار تومان که به نرخ امروز معادل چهل هزار پوند است، قالی در کرمان بافته می‌شود. قیمت یک فرد قالی ابریشمی... در حدود دو الی سه برابر قالی‌های پشمی است و قیمت هر فرد قالی... ده الی پانزده پوند است...»^۴ و سرانجام یادآوری می‌کند، چنانچه قالی‌ها و دست‌بافته‌های ظریف کرمان در کشورهای مختلف شناخته و مشهور شوند به صورت قالی‌های رسم روز در خواهند آمد، به‌ویژه آنکه برای پوشانیدن کف تالارهای پذیرایی مجلل بسیار مناسب‌اند.^۵ کرزن نیز که در اواخر قرن ۱۹ در ایران به سر می‌برده است، درخصوص نفاست و ارزش فرش کرمان می‌نویسد: «... فرش‌های کرمان رنگ عالی و طرح اصیل دارد و بسته به نوع جنس، قیمت آن متری از ده شیلینگ تا ده لیره است.»^۶

به این ترتیب، گزارش‌های فوق‌بیانگر آن است که همزمان با آغاز سرمایه‌گذاری تجار تبریز در صنعت فرش کرمان، به‌رغم اینکه سازمان تولید و تجارت فرش در این منطقه به صورت خانواری و سنتی بود، حسن توجه بافندگان و استفاده آنها از پشم مرغوب و رنگ‌های طبیعی محلی، نظیر قرمزدانه، روناس، پوست گردو، اسپرک، پوست انار، برگ مو، کاه و حنا در بافت فرش‌ها^۷ سبب شده بود صنعت مزبور از نظم نسبی برخوردار باشد.

۱. سایکس، ص ۲۳۳.

۲. ادواردز، ص ۲۲۹.

۳. سایکس، ص ۲۳۳-۲۳۴.

۴. همان، ۲۳۴.

۵. ادواردز، ص ۲۲۹.

۶. کرزن، ج ۲، ص ۲۹۹.

۷. ادواردز، ص ۲۳۴، ۲۴۰.

در چنین شرایطی، تجار تبریز با توجه به پویایی صنعت فرش کرمان و ظرفیت‌های این منطقه، نظیر نیروی کار ارزان و ماهر و در دسترس بودن مواد اولیه مورد نیاز، در اواخر دهه ۱۸۸۰ به سرمایه‌گذاری در صنعت فرش کرمان روی آوردند. آنها ابتدا، طبق همان رویه سابق، اقدام به خرید گسترده قالی و قالیچه‌های کهنه و نو از قالی‌بافان محلی کردند. سپس فرش‌های خریداری شده را برای صادرات به استانبول، به تبریز انتقال دادند. ولی این روش دیری نپایید، زیرا در اندک مدتی، علاوه بر تجار بومی، بر تعداد تجار و خریداران تبریزی نیز که به کرمان می‌آمدند، افزوده شد و فرش‌های موجود و در دست تولید خیلی کمتر از میزان تقاضا بود. از این رو، تجار تبریز ناگزیر شدند به قالی‌بافان شهر و روستاها سفارش بیشتری بدهند. در این مرحله تاجر به دو صورت عمل می‌کرد. او که سرمایه‌گذار و به نوعی تولیدکننده نیز محسوب می‌شد و اکنون نقش مقامات محلی را در حمایت از بافنده ایفا می‌کرد، طبق قراردادی که بین او و بافنده در جریان بود، بخشی از مواد اولیه مورد نیاز برای بافت یک فرش، مثلاً طرح مورد نظر و مقادیری پشم در رنگ‌های متفاوت، را در اختیار بافنده قرار می‌داد. همچنین مقداری از مبلغ قرارداد را از پیش می‌داد و سرانجام مابه‌التفاوت کار را به هنگام تحویل فرش پرداخت می‌کرد.^۱ اما گاه نیز تاجر هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال تهیه مواد اولیه مورد نیاز بافنده بر عهده نمی‌گرفت و تنها پس از پایان بافت فرش، قالی را از او تحویل می‌گرفت و بهای آن را پرداخت می‌کرد.

با همه این احوال، افزایش سفارش به قالی‌بافان حتی در کوتاه مدت نیز جوابگوی تقاضای بالای تجار نبود. به این ترتیب، تجار تبریز بر آن شدند با سرمایه‌گذاری بیشتر در صنعت فرش کرمان و راه‌اندازی کارگاه‌های قالی‌بافی و به‌کارگیری کارگران بومی نظم و یکپارچگی بیشتری در چرخه تولید ایجاد کنند و در واقع علاوه بر فعالیت در بخش تجارت فرش، مدیریت تولید را نیز در دست بگیرند.^۲ براساس گزارش‌های موجود، در شیوه تولید کارگاهی، تجار تبریز بر جریان تولید و تجارت نظارت مالی کامل داشتند. اما مستندات موجود از نحوه نظارت تکنیکی این سرمایه‌گذاران بر تولید (طرح و نقش)، و شرایط کاری بافندگان و ضوابط و وضعیت حاکم بر محیط کار آنها هیچ نوع گزارشی به دست نمی‌دهند. به هر ترتیب، با تلاش تجار تبریز، خصوصاً تولیدکنندگان (بافندگان) بومی، در اواخر قرن نوزدهم و در آستانه سرمایه‌گذاری تجار و شرکت‌های خارجی در صنعت فرش کشور، صنعت قالی‌بافی منطقه کرمان به دوران تقریباً بدون وقفه پیشرفت گام نهاد.

۱. فلور، صنایع کهن، ص ۲۴-۲۵.

۲. ادواردز، ص ۲۳۰.

سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی در صنعت فرش کرمان

تقاضای روزافزون برای فرش ایران در بازارهای جهانی در اواخر قرن نوزدهم گسترش تولید آن را ایجاد می‌کرد. اما کارگاه‌هایی که با شرکت سرمایه‌گذاران خرده‌پای بومی راه‌اندازی شده بود، دیگر در شرایطی نبود که تقاضای این کالای پرخواستار را برآورده کند. بنابراین، در حالی که تأمین مالی این امر احتیاج به سرمایه‌گذاری بیشتری داشت، شرکت‌های خارجی عمدتاً غربی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، تحت تأثیر عواملی چون رشد روزافزون تقاضا برای فرش ایران در بازارهای بین‌المللی، جذب سرمایه‌گذاری در صنعت فرش ایران شدند.

فعالیت این شرکت‌ها عملاً در دهه ۱۸۹۰ و از منطقه سلطان‌آباد (اراک) آغاز گردید که از مراکز اصلی فرش‌بافی کشور در دوره قاجار بود. شرکت‌های تجاری بریتانیا، ایتالیا، آلمان، روسیه و آمریکا از مهم‌ترین این شرکت‌ها بودند^۱ که تا آغاز جنگ جهانی اول، عملیات تولیدی و تجاری خود را در تمام مراکز قالی‌بافی کشور گسترش دادند^۲.

در این بین، چنانکه اشاره شد، منطقه کرمان به خاطر جایگاه سنتی آن در بافت فرش و شال و دارا بودن ظرفیت تولید فرش‌های مناسب برای بازارهای بین‌المللی، نظیر پشم مرغوب و بافندگان کارآزموده، از اواخر قرن ۱۹ مورد توجه شرکت‌های خارجی قرار گرفت. از مهم‌ترین شرکت‌های سرمایه‌گذار در صنعت فرش کرمان در این زمان شرکت انگلیسی «زیگلر»^۳، شرکت ایتالیایی «تیرکو کاستلی»^۴ و شرکت‌های تجاری امریکایی بودند که در ادامه به اقدامات تولیدی و تجاری آنها می‌پردازیم.

شرکت انگلیسی - سوئیسی زیگلر که تحت حمایت بریتانیا بود^۵، فعالیت‌های تجاری خود را در ایران در سال ۱۸۶۷ شروع کرد و نخستین شعبات خود را در شهرهای تبریز و رشت دایر گردانید. سرمایه‌گذاری این شرکت در حوزه صنعت فرش ایران عملاً از ابتدای دهه آخر قرن ۱۹ و از سلطان‌آباد آغاز گردید. زیگلر به تدریج شعباتی نیز در کرمان، یزد، تبریز، کاشان، مشهد، شیراز و همدان ایجاد کرد.^۶ بدیهی است روند فعالیت و سرمایه‌گذاری این شرکت در بخش تولید و تجارت فرش کرمان مشابه عملکرد آن در سلطان‌آباد بود. به این ترتیب که زیگلر با راه‌اندازی دفاتر تجاری در شهر کرمان، ابتدا فعالیت‌های تجاری

۱. احمد اشرف، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران* (تهران: زمینه، ۱۳۵۹)، ص ۵۳-۵۶؛ احمد سیف، *اقتصاد ایران در قرن نوزدهم* (تهران: چشمه، ۱۳۷۳)، ص ۱۷۴-۱۸۰.
۲. استادوخ، سال ۱۳۳۰ ق، کارتن ۵۴، پوشه ۳۷، برگ ۱-۵؛ *مجله فلاح و تجارت*، ش ۵ (۱۳۹۷)، ص ۸۵.

3. Ziegler

4. Nearco Castelli

۵. اشرف، ص ۵۳.

۶. همان.

۷. کرزن، ج ۲، ص ۶۸۳؛ آ. ن. کوزوتسوا، *پیرامون تاریخ نوین ایران*، ترجمه سیروس ایزدی (تهران: بین‌الملل، ۱۳۸۶)، ص ۲۴۱.

خود را محدود به خرید فرش‌های تولیدی این شهر و روستاهای پیرامون آن نظیر راور، ماهان و جوپار کرد. پس از چندی از طریق عاملان خود که معمولاً از افراد «اهل بلد» بومی بودند، اقدام به سفارش قالی نمود و با بافندگان محلی قرارداد بست.^۱ براساس اسناد موجود، در شیوه تولید خانواری، نماینده زیگلر دار قالی را در خانه قالی‌باف برپا می‌کرد. همچنین مواد اولیه و مقداری مساعده به او می‌داد. سرانجام پس از پایان کار و کارسازی باقی دستمزد قالی‌باف را پرداخت می‌کرد و فرش را تحویل می‌گرفت و به تجارتخانه می‌برد.^۲ اگر زیگلر در کرمان نیز به روش تولید خانواری در سلطان‌آباد نظارت کرده باشد، باید با بنجامین (سفیر آمریکا در ایران در سال‌های ۱۸۸۳-۱۸۸۵) هم‌عقیده شویم و بپذیریم که شرکت ضمن مدیریت مالی جریان تولید، تا حدودی بر جنبه‌های تکنیکی تولید نیز نظارت داشته است.^۳

در شیوه تولید خانواری جریان کار به کندی پیش می‌رفت. بنابراین، شرکت تصمیم گرفت با راه‌اندازی کارگاه‌های فرش‌بافی و صباغ‌خانه‌های اختصاصی در شهر کرمان و روستاهای پیرامون آن و استخدام کارگران قالی‌باف که عمدتاً از زنان و کودکان بودند، خود مستقیماً مدیریت تولید را در دست گیرد.^۴ بدیهی است هدف اصلی زیگلر از راه‌اندازی شیوه تولید کارگاهی، ضمن یکپارچه‌سازی سازمان تولید و نظارت بر امور مالی و جنبه‌های تکنیکی آن، بافت فرش‌هایی با طرح‌های مخصوص شرکت بود،^۵ طرح‌هایی که باب سلیقه مشتریان اروپایی و امریکایی باشد.^۶ ما اطلاعی از این طرح‌ها نداریم، اما براساس گزارش‌های موجود، نقش مایه اصلی فرش کرمان در اواخر قرن ۱۹ باغ و بوستان و گل و گیاه بوده است. به عبارت دیگر، نقش‌های درختی گل و بلبل و پرندهای یا بهارستان، نقش انسان و نقش سبزی‌کار از جمله طرح‌های رایج در این دوره به شمار می‌رفته است.^۷ رنگ‌های مورد استفاده در این کارگاه‌ها، رنگ‌های ثابت محلی و گاه رنگ‌های جوهری وارداتی از اروپا بوده است.^۸ گفتنی است، مستندات موجود هیچ اطلاعی از تعداد کارگاه‌های تحت نظارت زیگلر در کرمان، حجم فرش‌های تولیدی در این کارگاه‌ها و ارزش فرش‌هایی که شرکت از طریق مبادی جنوب کشور به مقصد اروپا و آمریکا صادرات می‌کرد، به دست نمی‌دهند.

از دیگر شرکت‌های سرمایه‌گذار در صنعت فرش کرمان در اواخر قرن ۱۹، شرکت ایتالیایی «نیرکو

1. Ittig, p. 881.

۲. استادوخ، سال ۱۳۱۹ق، کارتن ۲۴، پوشه ۷، برگ ۹-۳؛ کوزوتسوا، ص ۲۴۱.

۳. ساموئل‌گرین بنجامین، ایران و ایرانیان در عصر ناصرالدین‌شاه، ترجمه محمدحسین کردبچه (تهران: اطلاعات، ۱۳۹۱)، ص ۳۸۶.

۴. ساکما، سند ۱۵۵۳۷/۲۴۰.

۵. استادوخ، سال ۱۳۳۱ق، کارتن ۵۴، پوشه ۶ برگ ۳۹؛ روزنامه اقدام، ش ۱۴۷ (۱۳۴۵ق)، ص ۲.

۶. بنجامین، ص ۳۸۶؛ کوزوتسوا، ص ۲۴۱؛ ساکما، سند ۱۵۵۳۷/۲۴۰.

۷. صوراسرافیل، ص ۳۱۶.

۸. ساکما، سند ۴۷۴۸۲/۲۴۰.

کاستلی و برادران» بود. نیرکو کاستلی از یک خانواده ثروتمند ایتالیایی بود که اعضای آن در نیمه دوم قرن ۱۹ در استانبول به بانکداری و بازرگانی اشتغال داشتند. چون آنها با بازرگانان تبریز نیز در ارتباط و دادوستد بودند، پس از چندی جان کاستلی، برادر نیرکو، در تبریز مستقر گردید و عهده‌دار کارگزاری بانک شاهنشاهی ایران در این شهر شد. بنابراین، فعالیت‌های تجاری شرکت کاستلی در حوزه فرش در اوایل قرن ۲۰ و از شهر تبریز شروع شد.^۱ شرکت به تدریج شعباتی در کرمان، کاشان و همدان دایر کرد. مرکز این شرکت در شهر نیویورک واقع بود و عملیات تجاری آن تحت حمایت دولت‌های امریکا و ایتالیا قرار داشت. آغاز عملیات کاستلی در کرمان به این صورت بود که او در دهه اول قرن ۲۰ با تأسیس دفتر تجاری بزرگی در شهر کرمان، شروع به سرمایه‌گذاری در صنعت فرش این منطقه نمود. بنا بر گزارش‌ها و مستندات موجود، میرزا علی‌اکبر تبریزی که گویا خود از تجار تبریزی فعال و کارآزموده در بخش تولید و تجارت فرش کرمان بود، اولین نماینده تجاری شرکت کاستلی در شهر کرمان بود.^۲ او پس از تأسیس شعبه تجاری کاشان در سال ۱۹۰۹، به خاطر تجربیات ارزنده‌ای که داشت، از طرف شرکت به کرمان منتقل گردید. پس از وی، جرج استیونس^۳، از دیگر اعضای شرکت که منابع از او به‌عنوان عضو پیشقدم در صنعت قالی‌بافی کرمان یاد می‌کنند، جانشین او شد.^۴ این شرکت نیز، مانند شرکت زیگلر، در ابتدا عملیات تجاری خود را محدود به خرید فرش کرمان و صادرات آن به اروپا و امریکا نمود. اما پس از مدتی از طریق بستن قرارداد با بافندگان خانگی محلی، راه‌اندازی کارگاه‌های بزرگ فرش‌بافی و تأسیس انبارها و اتاق‌های رنگرزی، همچنین نظارت بر امور مالی و کنترل جنبه‌های فنی و تکنیکی تولید (متناسب با طرح‌های مد نظر شرکت)^۵ خود به کار تولید فرش در این منطقه دست زد. مستندات موجود از شمار قالی‌بافان طرف قرارداد با شرکت، تعداد دستگاه‌های تحت نظارت کاستلی در شهر کرمان و روستاهای پیرامون آن و ارزش فرش‌های صادر شده توسط این مؤسسه حرفی نمی‌زنند. اما براساس معدودی از این اسناد که در آنها به تحصن قالی‌بافان طرف قرارداد با شرکت در سال ۱۹۱۱ در کنسول‌گری انگلیس واقع در شهر کرمان اشاره شده است، می‌توان از وسعت عملیات تولیدی و تجاری این شرکت در منطقه آگاهی یافت. در این گزارش‌ها که شامل مکاتبات ارسالی از وزارت امور خارجه وقت به وزارت داخله است، چنین آمده است:

... موافق تلگرافی که به‌تازگی از کرمان به سفارت [ایتالیا] رسیده، سیصد نفر از قالی‌باف‌های

۱. ادواردز، ص ۲۳۰.

۲. همان.

3. George Stevens

۴. همان، ص ۱۵۴؛ استادوخ، سال ۱۳۲۷ق، کارتن ۵۴، پوشه ۲۶، برگ ۲۵.

۵. استادوخ، سال ۱۳۳۲ق، کارتن ۵۴، پوشه ۷، برگ ۱-۷.

کارکنان تجارتخانه [کاستلی] به ایراد اینکه دارالتجاره از مواد کنترات‌های منعقدہ با آنها تخلف نموده و اجرت آنها را نپرداخته، این اوقات در قنسولگری انگلیس، کفیل منافع اتباع ایتالی در کرمان، تحصن جست‌ه‌اند و تجارتخانه هم نظر به عدم امنیت و سرقت متواتره و حال بحرانی که فعلاً به واسطه بی‌مساعدهتی مأمورین محلی در امور خود مشاهده می‌نمایند، درصدد است که کنترات‌های آنها را فسخ نماید...^۱

در ادامه این مکاتبه یادآوری شده است:

... عدم امنیت طرق و بی‌مبالاتی مأمورین محلی، بعد از اینکه یک تجارتخانه ایتالیایی را مبالغی متضرر کرده، حال اسباب خانه‌خرابی چند صد نفر عملجات ایرانی شده... این ترتیب فقط یک علاج دارد و آن اینکه حکومت مرکزی باید چه رأساً و چه به توسط مأمورین محلی ضمانت‌های مؤثر برای امنیت حمل و نقل مال‌التجاره به تجارتخانه کاستلی بدهد و در استرداد مقدار معتنا به قالی که از این تجارتخانه سرقت شده، بیش از این تأخیر نکند. اگر این خواهش جداً و سریعاً به عمل آید، اتباع ایتالیا می‌توانند مجدداً تجارت و صنعت را که فعلاً لابد و لاعلاج رها کرده‌اند، از سر گرفته و عملجاتی که بیکار شده‌اند، به تحصیل معاش اشتغال پیدا خواهند کرد...^۲

به علاوه، با کمی غور در مستندات فوق، متوجه می‌شویم که بیشتر مکاتبات شرکت‌های خارجی با دولت وقت ایران در خصوص تأمین امنیت راه‌های مواصلاتی کرمان به فارس (بندرعباس و بوشهر)، یعنی مسیر عبور مال‌التجاره این شرکت‌ها به گمرک بنادر جنوب، و استرداد مال‌های به سرقت‌رفته از طوایف جنوب نظیر بلوچ، بهارلو، دشمن‌زیاری و غیره، از آن شرکت کاستلی بوده است.^۳ با این تفاسیر، بدیهی است شرکت کاستلی از مهم‌ترین شرکت‌های سرمایه‌گذار در صنعت فرش کرمان در ربع اول قرن ۲۰ بوده است. سرانجام، در ابتدای جنگ جهانی اول، همه امکانات و سرمایه این شرکت به شرکت‌های امریکایی انتقال یافت که همزمان از سرمایه‌گذاران اصلی صنعت فرش کرمان در سه دهه آغازین سده مذکور بودند و شرکت «قازان» عهده‌دار تمامی منافع کاستلی در صنعت فرش کشور گردید.^۴ اما عمده‌ترین شرکت‌های سرمایه‌گذار در صنعت فرش کرمان در اواخر دوره قاجار که قسمت اعظم عملیات تولید و تجارت فرش منطقه کرمان را به خود اختصاص داده بودند، شرکت‌های تجاری امریکایی بودند. این شرکت‌ها در دهه اول قرن ۲۰ به سرمایه‌گذاری در تولید و تجارت فرش ایران روی آوردند و

۱. استادوخ، سال ۱۲۲۹ق، کارتن ۵۴، پوشه ۲۶، برگ ۷۱.

۲. همان.

۳. استادوخ، سال ۱۳۳۰ق، کارتن ۵۴، پوشه ۱۲، برگ ۳-۸؛ همان، سال ۱۳۳۲ق، کارتن ۵۴، پوشه ۱، برگ ۵-۱۵؛ ساکما، سند ۲۹۳/۴۴۱۶.

۴. استادوخ، سال ۱۳۳۳ق، کارتن ۵۴، پوشه ۳۱، برگ ۴.

به‌رغم وقفه‌ای که در این چرخه در بین سال‌های جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) اتفاق افتاد، تا پایان دوره قاجار به فعالیت‌های تجاری خود ادامه دادند. مرکز این شرکت‌ها در نیویورک واقع بود^۱ و تجارتخانه اصلی آنها در سلطان‌آباد قرار داشت^۲. به علاوه در کرمان، کاشان، اصفهان، همدان، خراسان، همدان، یزد، ساوه، محلات و تبریز نیز دارای نمایندگی تجاری بودند^۳.

براساس اسناد موجود، شرکت‌های قالی شرق^۴، قازان^۵، تاوشانچیان^۶، قره‌گزیان^۷، میسیریان^۸، تیریکیان^۹، براندلی^{۱۰}، تلفیان^{۱۱}، برادران باردویل^{۱۲} و فریتس و لارو^{۱۳} نیز از دیگر شرکت‌های سرمایه‌گذار در صنعت فرش کرمان بودند. فعالیت‌های تولیدی و تجاری این شرکت‌ها در صنعت فرش کرمان که زیر نظر دولت انگلیس^{۱۴} و امریکا^{۱۵} قرار داشتند، از دهه اول قرن ۲۰ آغاز گردید. شرکت‌های مزبور علاوه بر سرمایه‌گذاری در بخش خرید، تجارت و صادرات فرش کرمان از طریق گمرک بندرعباس^{۱۶} به مقصد نیویورک، لندن و پاریس^{۱۷}، در بخش تولید نیز سرمایه‌گذاری کرده بودند. به عبارت دیگر، این شرکت‌ها ضمن راه‌اندازی نمایندگی تجاری در کرمان و روستاهای آن^{۱۸} و خرید فرش‌های موجود در بازار و بستن قرارداد با قالی‌بافان شهر و روستاهای پیرامون نظیر راور، ماهان، کوهپایه، زرنند و جوپار، شماری از کارگران را نیز برای جمع‌آوری کلاف و حلاجی پشم به کار گرفته بودند^{۱۹}. در این بین، قالی‌بافان خانگی به‌رغم اینکه «... با پول و نقشه تجارتخانه‌های امریکایی قالی می‌بافتند، [اما گاه] قالی‌های مزبور را گرو گذاشته یا اینکه بدون اطلاع آنها، تصرفاتی...»^{۲۰} در قالی‌ها می‌کردند و در بعضی موارد نیز ضمن تأخیر در

۱. ساکما، سند ۸۸۵۹/۲۶۰.

۲. همان، سند ۶۸۴۰/۲۴۰.

۳. استادوخ، سال ۱۳۳۰ق، کارتین ۵۴، پوشه ۲۱، برگ ۱-۵؛ مجله فلاح و تجارت، ش ۵ (۱۲۹۷ش)، ص ۸۵.

۴. Oriental Carpet؛ استادوخ، سال ۱۳۰۳ق، کارتین ۵۷، پوشه ۱۶، برگ ۱.

۵. Qazan؛ همان، سال ۱۳۰۱ش، کارتین ۵۷، پوشه ۷، برگ ۱۰-۱۲.

۶. Taushandjian؛ همان، سال ۱۳۰۱ش، کارتین ۵۷، پوشه ۹، برگ ۴-۵.

۷. Qaraqozian؛ ساکما، سند ۷۸۹۱/۲۴۰.

۸. Missirian

9. Tyriakian

۱۰. Brandy؛ استادوخ، سال ۱۳۳۰ق، کارتین ۵۴، پوشه ۲۱، برگ ۷-۸؛ همان، سال ۱۳۳۴ق، کارتین ۵۵، پوشه ۱۳، برگ ۳.

۱۱. Telpheyan؛ همان، سال ۱۳۰۱ش، کارتین ۵۷، پوشه ۱۴، برگ ۳.

۱۲. Bar deville؛ ساکما، سند ۱۶۰۱/۲۴۰.

۱۳. Fritz and Larue؛ استادوخ، سال ۱۳۳۳ق، کارتین ۵۴، پوشه ۱۹، برگ ۱-۹.

۱۴. ساکما، سند ۱۵۵۳۷/۲۴۰.

۱۵. استادوخ، سال ۱۳۳۶ق، کارتین ۵۵، پوشه ۵، برگ ۵-۶.

۱۶. همان، سال ۱۳۳۰ق، کارتین ۵۴، پوشه ۳۷، برگ ۱.

۱۷. ساکما، سند ۲۳۴۶/۲۴۰.

۱۸. استادوخ، سال ۱۳۰۲ش، کارتین ۵۷، پوشه ۱۴، برگ ۱.

۱۹. همان، سال ۱۳۰۲ش، کارتین ۵۷، پوشه ۲۹، برگ ۴-۵؛ انگلیش، ص ۶۳، ۱۲۲؛ سیف، ص ۱۶۴، ۴۶۲.

۲۰. استادوخ، سال ۱۳۰۵ش، کارتین ۳۸، پوشه ۳، برگ ۱-۵.

بافت و تحویل قالی‌ها، بدون آگاهی شرکت اقدام به فروش خامه آنها می‌نمودند.^۱ بنابراین، شرکت‌های تجاری برای رهایی از این‌گونه اختلافات که منجر به تعطیلی کار تجارخانه‌ها می‌شد،^۲ تصمیم گرفتند دفاتر اداری و کارگاه‌های قالی‌بافی در کرمان و روستاهای آن ایجاد کنند و با به‌کارگیری تعداد زیادی از بافندگان بومی، مدیریت این صنعت را نیز در اختیار بگیرند.^۳ اما مهم‌ترین اقدام این شرکت‌ها راه‌اندازی صباغ‌خانه‌های اختصاصی و عرضه خامه و کلاف‌های رنگ‌شده به قالی‌بافان طرف قرارداد بود. در همین خصوص، اداره مالیات کرمان طی مکاتبات خود با وزارت مالیه می‌آورد: «... عجلتاً کار صباغی و قالی‌بافی کمپانی [قالی شرق] فوق‌العاده توسعه پیدا کرده... تمام کار صباغی... را خود کمپانی مزبور و کارکن‌های خودشان متحمل شده و ابداً رجوع به دکاکین قالی‌بافی نمی‌نمایند...»^۴ بنا به ادعای این شرکت‌ها، اقدام فوق‌فی‌نفسه مشکلی در روند کار ایجاد نمی‌کرد. اما با توجه به خودداری شرکت‌ها از پرداخت مالیات صباغی، باید گفت این کار نه‌تنها باعث ایجاد مانع در کارسازی مالیات این صنف می‌گردید، بلکه موجبات بیکاری شماری از رنگرزه‌ها را نیز فراهم می‌ساخت. چنانکه اداره مالیات کرمان در ادامه مکاتبات فوق می‌آورد:

درخصوص مطالبه مالیات از تجارخانه‌های قازان و تاوشانچیان، تجارخانه‌های مزبوره اظهار می‌دارند پشیمی را که رنگ می‌کنند، فقط برای مصرف کارخانه‌های خودشان است و از این جهت ضرری به صباغ‌ها نمی‌رسد... در صورتی که تجارخانه‌ها... تقبل پرداخت مالیات را به قدر سهم ننمایند، صنف قالی‌باف هم نخواهد داد و این مالیات لاوصول می‌ماند. به علاوه جمعی صباغ کرمان که به این وسیله کسب و گذران می‌نموده‌اند، به‌مرور از میان خواهند رفت، در صورتی که به‌خوبی از عهده رنگ‌هایی که تجارخانه‌های خارجه دستور بدهند، می‌توانند برآیند.^۵

به این ترتیب، بنا بر منابع، تجارخانه‌های امریکایی از بهترین تجارخانه‌های کرمان محسوب می‌شدند. مثلاً شرکت قالی شرق که مرکز آن در سلطان‌آباد و تحت مدیریت مسیو زکینی^۶ بود، دارای یک هزار باب کارخانه قالی‌بافی در این منطقه بود^۷ و محوطه وسیعی در شهر کرمان به محل کار کارکنان و بافندگان، انبارهای تجاری و اتاق‌های رنگرزی این شرکت اختصاص داشت؛ فقط محوطه تأسیسات

۱. ساکما، سند ۳۶۰/۹۱۳۵؛ روزنامه اقدام، ش ۱۷۴ (۱۳۴۵ق)، ص ۲.

۲. استادوخ، سال ۱۳۰۲ش، کارتن ۵۷، پوشه ۱۴، برگ ۱-۶.

۳. ساکما، سند ۲۴۰/۱۵۵۳۷.

۴. همان.

۵. همان.

6. Monsieur Zuchini

۷. ساکما، سند ۳۶۰/۵۳۴۴؛ استادوخ، سال ۱۳۲۸ق، کارتن ۴۶، پوشه ۳، برگ ۵.

۸. ساکما، سند ۳۶۰/۵۳۴۴.

متعلق به «... رئیس، نایب و دفتردار [آن]... در خارج شهر، سمت شمال شرقی کرمان، زمینی از اراضی [بود] که هفده هزار و پانصد زرع مکعب...» را در بر می‌گرفت.^۱

از وسعت عملیات تولیدی و تجاری شرکت‌های امریکایی، یعنی تعداد کارگاه‌ها و شمار دارهای تحت نظارت آنها، همچنین حجم قالی‌های تولیدی و ارزش فرش‌هایی که این شرکت‌ها از منطقه کرمان صادر می‌کردند، آگاهی درستی نداریم. اما اگر براساس مستندات فوق، شمار قالی‌بافان شرکت قالی شرق در شهر کرمان و روستاهای آن را بین شش تا هفت هزار نفر در نظر بگیریم^۲، به خوبی متوجه وسعت و میزان سرمایه‌گذاری این شرکت‌ها در صنعت فرش کرمان خواهیم شد. آنچه مشخص است، در دو دهه پایانی حکومت قاجار بیشتر کارگاه‌های قالی‌بافی و قسمت اعظم عملیات تولید و تجارت فرش در منطقه کرمان تحت نظارت و در اختیار مستقیم شرکت‌های امریکایی بوده است.^۳ به عبارت دیگر، توسعه صنعت قالی‌بافی کرمان در اوایل سده ۲۰ نتیجه تقاضای بازار امریکا برای فرش این منطقه بود، چرا که اکثر مردم این کشور طالب قالی‌هایی در اندازه‌های ۹×۶ پا تا ۱۵×۳ پا بودند و این‌گونه قالی‌ها بیشتر توسط قالی‌بافان کرمان و با استفاده از دارهای گردان تولید می‌شد.^۴

با وجود توسعه روزافزون عملیات تولیدی و تجاری شرکت‌های خارجی در صنعت فرش کرمان در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، انتظار می‌رفت شرایط کاری و وضعیت حاکم بر محیط کار کارگران قالی‌باف بهبود یابد. اما به دلیل سوءاستفاده کارفرمایان از نیروی کار ارزان و نبود قانون کار و کارگری در کشور^۵، حتی در سال‌های پایانی دوره قاجار نیز هیچ‌گونه تغییر و پیشرفتی در شرایط مذکور حاصل نشد. افسار زحمتکش قالی‌باف با دریافت دستمزد ناچیزی که بسته به مهارتشان روزانه بین نیم تا پنج قران بود^۶، از داشتن حداقل امکانات زندگی محروم بودند و در محیطی کاملاً غیربهداشتی و فاقد حداقل امکانات رفاهی و بهداشتی لازم کار می‌کردند. در این خصوص در سال ۱۹۲۱ وزارت فلاح و تجارت در گزارش خود می‌آورد: «... وضعیت کارگران و کارخانجات قالی‌بافی کرمان به کلی برخلاف حفظ الصحة و به قسمی است که پس از چندی اطفال کارگر در کارخانجات به کلی علیل و فلج شده در اول جوانی از کار می‌افتند...»^۷ همزمان، سازمان بین‌المللی مشاغل نیز محیط کار کارگران قالی‌باف را دور از انتظار توصیف می‌کند و در گزارشی می‌نویسد: «... در اتاق‌های کوچک، با سقف‌های کوتاه و بدون جریان هوا

۱. استادوخ، سال ۱۳۳۰ق، کارتن ۳۰، پوشه ۴۱، برگ ۵.

۲. همان.

۳. استادوخ، سال ۱۳۳۶ق، کارتن ۳۱، پوشه ۹، برگ ۱-۲؛ ساکما، سند ۱۵۵۳۷/۲۴۰؛ همان، سند ۲۴۰/۳۲۴۶.

۴. ادواردز، ص ۲۳۳.

۵. استادوخ، سال ۱۳۳۹ق، کارتن ۵۹، پوشه ۵، برگ ۶-۷.

۶. ویلم فلور، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۲ (تهران: توس، ۱۳۶۵)، ص ۳۸.

۷. ساکما، سند ۲۹۲/۶۴۴۶.

کارگران زیادی در شرایطی غیربهداشتی به بافندگی مشغول‌اند. در این واحدها، کودکان حتی از سن پنج سالگی مشغول به کارند و از طلوع آفتاب تا غروب کار می‌کنند...»^۱

این‌گونه گزارش‌ها دولت را تا حدودی به تکاپو واداشت. ایران در سال ۱۹۲۱ به سازمان بین‌المللی کار پیوسته بود. بنابراین، متأثر از گزارش‌های مذکور، وزارت امور خارجه طی مکاتبه با وزارت داخله، خواستار پیگیری و بهبود وضعیت بافندگان قالی در کرمان شد:

از طرف اداره بین‌المللی مشاغل مکرر به وزارت امور خارجه برای ترفیة حال اطفالی که در کاخانات قالی‌بافی کرمان کار می‌کنند مراجعه شده و درخواست کرده‌اند دولت علیه برای آسایش احوال آنها اقداماتی به عمل آورده، نتیجه را اطلاع بدهند. از سفارتین انگلیس و امریکا هم همین‌طور تقاضا شده است. چون موقع تشکیل کنفرانس بین‌المللی مشاغل نزدیک است و نتیجه اقدامات دولت در این خصوص باید معین شود، متمنی است به حکومت کرمان دستورالعمل صادر فرمایند در این خصوص که سابقاً از طرف وزارت فواید عامه هم مراجعه شده چه اقدام نموده. متمنی است هرچه زودتر نتیجه اقدامات حکومت کرمان را برای استحضار وزارت امور خارجه مرقوم فرمایند که زمینه جواب دولت علیه حاضر گردد...^۲

در ادامه این گزارش آمده است: «... واقعاً این قسم رفتار نسبت به تنها طبقه کارگر این مملکت خجالت‌آور است و نظر به عضویت دولت علیه در مجمع اتفاق ملل در این قبیل مسائل دقت و اهتمام به عمل آید که مسئولیتی به عهده دولت ایران وارد نیامده و در آینده تولید مشکلات و محظوراتی برای دولت ننماید...»^۳ سرانجام گزارش‌ها و پیگیری‌های اداره بین‌المللی کار درخصوص وضعیت نامناسب بافندگان کارگاه‌ها و شرایط حاکم بر محیط کار آنها در کرمان مؤثر واقع شد. در سال ۱۹۲۳ دولت به سردار معظم، والی کرمان و بلوچستان در اواخر دوره قاجار، دستور داد که فرمان ذیل را ابلاغ نماید:

نظر به لزوم مراعات حفظ الصحة و بهبودی شرایط کار کردن کارگران کارخانجات قالی‌بافی و نظر به لزوم مراعات مقررات و احکام مذهب مقدس اسلام که همواره منظور نظر هیئت محترم دولت... می‌باشد، موارد ذیل مقرر می‌گردد: ۱. مدت کار کردن برای تمام کارگران کارخانجات قالی‌بافی هشت ساعت بوده و هیچ‌یک از کارفرمایان حق ندارند بیش از مدت مزبور کارگران کارخانه خود را وادار به کار نمایند. ۲. روزهای جمعه و اعیاد تعطیلی و مملکتی کارخانجات قالی‌بافی باید حتماً تعطیل بوده و کارگران در روزهای تعطیل نیز استفاده از اجرت خواهند نمود.

۱. سیف، ص ۱۹۵.

۲. ساکما، سند ۲۹۳/۶۴۴۶.

۳. استادوخ، سال ۱۳۳۹ق، کارتن ۵۹، پوشه ۵، برگ ۱۱-۱۳.

۳. سن اطفالی که در کارخانه‌ها کار می‌نمایند برای پسرها نباید کمتر از هشت سال و برای دخترها کمتر از ده سال باشد. ۴. کارخانه پسران و دختران باید از هم به کلی مجزا بوده و کار کردن مخلوط آنان ممنوع است. ۵. نقشه‌گوی کارخانجاتی که دخترها در آن کار می‌کنند باید زن بوده و گماردن نقشه‌گوی مردانه برای دختران کارگر اکیداً ممنوع است. ۶. صاحبان کارخانجات حق ندارند که کارگرانی را که دارای امراض مسری می‌باشند اجیر کرده و نگاه دارند. ۷. دایر کردن کارخانجات قالی‌بافی در زیرزمین‌ها و محل‌های مرطوب اکیداً ممنوع است و کارخانجات باید دارای پنجره‌های رو به جنوب باشد که از حیث آفتاب منقصدی ناقص نباشد. ۸. کارگاه‌های قالی باید تقریباً یک زرع از سطح زمین بلندتر و نشستگاه اطفال باید به قدر کفایت مرتفع باشد که در موقع کار کردن راحت باشند. ۹. رئیس حفظ الصحة و یا طبیب بلدیه مکلف خواهد بود که ماهی یک مرتبه کارخانه‌های قالی‌بافی را معاینه کرده و در صورت عدم موافقت شرایط کار کارگران با اصول حفظ الصحة مراتب را به مقامات لازمه اطلاع دهند که جلوگیری به عمل آید. ۱۰. هر یک از تخلف‌کنندگان از مواد فوق محکوم به مبلغ از ده الی پنجاه تومان جزای نقدی [هستند] که به اداره معارف برای کمک به مدارس پرداخت خواهد شد و یا از یک الی بیست روز حبس خواهند شد. ۱۱. اداره نظمیه مأمور اجرای مواد فوق و مراقبت در عدم تخلف از آن می‌باشد.^۱

به این ترتیب، تحقیقات سازمان بین‌المللی کار درخصوص حرفه قالی‌بافی و وضعیت کارگران این حرفه باعث توجه دولتمردان ایران به اوضاع و شرایط این قشر زحمتکش و مولد گردید و در سال ۱۹۲۳ نخستین قانون کار در ایران تصویب شد. اما این قانون فقط در یک بخش صنعتی، یعنی صنعت قالی‌بافی، و فقط در ناحیه کرمان اعمال گردید و پس از انتشار این قانون در کتاب قانون سازمان بین‌المللی کار، همه نفس راحتی کشیدند و دولت دیگر به اجرای آن علاقه‌ای نشان نداد. در این بین، اگرچه جنگ جهانی اول ناگزیر باعث تعطیلی تجارخانه‌های خارجی^۲ و ایجاد رکود نسبی در صنعت قالی‌بافی کرمان و جلوگیری موقت از ورود قالی این منطقه به امریکا شد^۳، اما همین که جنگ پایان یافت، مجدداً صنعت مزبور رشد چشمگیری کرد و میزان تقاضا برای قالی و قالیچه‌های کرمان در امریکا^۴ و اروپا^۵، بیش از هر زمان دیگر، افزایش یافت. در این هنگام (دهه ۱۹۲۰) با خروج تجار تبریزی

۱. ساکما، سند ۲۹۳/۵۵۰۷.

۲. استادوخ، سال ۱۳۳۲ق، کارتن ۴۴، پوشه ۲، برگ ۵-۸.

۳. مجله فلاح و تجارت، ش ۱۱ (۱۲۹۷ش)، ص ۱۹۲؛ استادوخ، سال ۱۳۳۶ق، کارتن ۳۱، پوشه ۹، برگ ۲-۳.

۴. استادوخ، سال ۱۳۰۴ش، کارتن ۳۸، پوشه ۵۶، برگ ۱-۴.

۵. روزنامه اقدام، ش ۳۶۶ (۱۳۴۵ق)، ص ۲.

از دور فعالیت و سرمایه‌گذاری در صنعت فرش کرمان، این صنعت کاملاً تحت مدیریت شرکت‌های امریکایی درآمد و تولیدات آن نیز، چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت، به عالی‌ترین مدارج ترقی و تعالی رسید.^۱ در همین زمان بود که شرکت‌ها و بازرگانان امریکایی سلیقه مشتریان خود را به طراحان و هنرمندان کرمانی تحمیل کردند. اما تحمیل این سلیقه هرگز به حد غرب‌زدگی نرسید و قالی کرمان را از سنت طراحی ایرانی دور نکرد و چه بسا تنوع آن را دوچندان ساخت. به عبارت دیگر، در این دوره که به لحاظ کاربرد طرح و نقش به «عصر بازگشت» معروف است، نقش و نگاره‌های دوره صفوی یعنی نقش‌های اسلیمی و گل‌های شاه‌عباسی از نقش‌های قاب قرآنی و لچک‌های انبوه رایج گردید و مورد تقلید هنرمندان این منطقه قرار گرفت.^۲

لازم به یادآوری است، همزمان با سرمایه‌گذاری و فعالیت تجار و شرکت‌های خارجی در صنعت فرش کرمان (دهه اول و دوم قرن ۲۰)، تجار تبریز و بازرگانان بومی منطقه نیز سرمایه‌گذاری محدودی در این بخش داشتند. براساس مستندات، بازرگانان سرشناسی چون حاج حسن تبریزی^۳، حاجی آقا علی صاحب^۴ و آقا محمدعلی الهی^۵ از جمله این تجار بودند که در زمینه تولید، تجارت و صادرات قالی و قالیچه کرمان از طریق گمرک بندرعباس و دزداب (زاهدان) به هندوستان^۶، مصر^۷ و لندن^۸ فعالیت می‌کردند. براساس اطلاعات معدود این اسناد، تراکم صادرات فرش از طریق گمرک بندرعباس و معطلی مال‌التجاره مزبور در آن و از طرف دیگر، تسهیلات تجارت این کالا از راه دزداب، از عوامل اصلی تمایل تجار بومی به صادرات نامنظم فرش‌های کرمان از طریق این کانون به بازار بمبئی بوده است.^۹

به این ترتیب، متأثر از سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی، صنعت فرش کرمان در اواخر دوره قاجار رشد چشمگیری یافت. چنانکه شمار دارهای قالی‌بافی این ایالت از ۲۲۰ دار در ۱۸۵۰ به ۱۰۰۰ دار در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، و حدود ۳۰۰۰ دار در سال ۱۹۱۴ و ۵۰۰۰ دار در سال‌های پایانی دوره قاجار رسید. ارزش قالی‌های تولیدی نیز، با رشد ۲۰ درصدی، از ۱۵۰۰۰ تومان در سال ۱۸۵۰ به ۳۰۰,۰۰۰ تومان در سال ۱۹۰۴ رسید.^{۱۰} همچنین براساس مستندات موجود، ارزش معاملات سالانه قالی در کرمان

۱. ادواردز، ص ۲۳۰، ۲۳۸؛ استادوخ، سال ۱۳۰۴ ش، کارتن ۲۶، پوشه ۹، برگ ۳.

۲. مجله فلاح و تجارت، ش ۹ (۱۲۹۷ ش)، ص ۱۵۱؛ صوراسرافیل، ص ۳۲۱.

۳. ساکما «مرکز اسناد کرمان»، سند ۹۹/۲۳۰/۴۳.

۴. همان، سند ۹۹/۲۳۰/۲۳۰.

۵. همان، سند ۹۹/۲۳۰/۴۹۳.

۶. همان، سند ۹۹/۲۳۰/۶۷۷.

۷. همان، سند ۹۹/۲۳۰/۴۵.

۸. همان، سند ۹۹/۲۳۰/۴۹۳.

۹. همان، سند ۹۹/۲۳۰/۶۷۷.

۱۰. سیف، ص ۱۷۸-۱۷۹؛ ادواردز، ص ۳۳۰.

در سال‌های پایانی دوره قاجار «... مطابق تخمینی [سال ۱۹۲۲]... یک میلیون تومان بلکه متجاوز» از آن بوده است.^۱ در این بین، توسعه صنعت قالی‌بافی در قیمت مواد اولیه مورد نیاز آن نیز تأثیر بسزایی داشت. گزارش‌ها حکایت از آن دارد که در سال ۱۸۵۰، قیمت پشم مرغوب در کرمان که عموماً از مراکز بم، رودبار، رفسنجان، جیرفت، کوهپایه و حومه شهر کرمان تأمین می‌شد^۲، معادل ۲ قران برای «من» یا ۲۰۰ قران برای «خروار» بود و در سال ۱۸۹۴ به ۷۰۰ قران رسید.^۳

نتیجه‌گیری

کرمان از دیرباز از مراکز اصلی صنایع دستی در کشور بوده است. خصوصیات اقلیمی و جغرافیایی این منطقه، نظیر آب و هوای گرم و خشک و محدودیت منابع آبی برای کشاورزی، از دلایل اصلی گرایش مردم این خطه به صنایع دستی بوده است. شال‌بافی و فرش‌بافی از مهم‌ترین این صنایع است که مشخصاً از دوره صفویه در کرمان رواج داشته است. در نیمه اول قرن ۱۹ شال‌بافی صنعت عمده کرمان بود و در ابتدای نیمه دوم این قرن شال‌های صادراتی آن شهرت جهانی داشت، اما همزمان کرمان از مراکز اصلی بافت فرش در کشور نیز محسوب می‌شد. در این دوره تولید فرش در کرمان محدود بود و روستاییان، ایلات و معدود بافندگان شهری در کارگاه‌های کوچک خانگی و توسط اعضای خانواده به این حرفه مشغول بودند و فرش به‌عنوان یک کالای تجاری داخلی عمدتاً در بازارهای داخل کشور مبادله می‌شد. اما در دهه‌های پایانی قرن مذکور، با رکود تدریجی صنعت شال‌بافی در کرمان و روی آوردن بافندگان شال به بافت فرش، این صنعت پس از گذراندن دوران احیای خود در نیمه اول قرن ۱۹، وارد دوره‌ای از تحول و رونق گردید. در این زمان بود که تجار تبریز با توجه به ظرفیت‌ها و قابلیت‌های ایالت کرمان به سرمایه‌گذاری در بخش خرید و تجارت فرش این منطقه روی آوردند. عملیات تجاری این تجار محدود به این بخش نگردید. آنها به تدریج با سفارش بافت فرش به بافندگان خانگی و سپس ایجاد کارگاه‌های قالی‌بافی و سازماندهی صنعت فرش کرمان، در بخش تولید فرش نیز سرمایه‌گذاری کردند. و بدین ترتیب، به‌عنوان حامیان اصلی تولید و تجارت فرش در کرمان، به نوعی جایگزین مقامات و استادکاران محلی شدند و نقش عمده‌ای در پویایی صنعت فرش کرمان ایفا کردند. این‌گونه بود که در آستانه ورود و سرمایه‌گذاری تجار و شرکت‌های خارجی (غربی) در صنعت فرش کشور، صنعت قالی‌بافی این منطقه و برخی از روستاهای آن به دوران تقریباً بدون وقفه پیشرفت گام نهاد.

۱. ساکما، سند ۱۵۵۳۷/۲۴۰.

۲. ادواردز، ص ۲۳۲-۲۳۳؛ مجله اطلاق تجارت، ش ۳ (۱۳۰۸ش)، ص ۲۸.

۳. ادواردز، ص ۱۸۳.

اما رشد تولید و تجارت فرش در آذربایجان به اینجا ختم نشد. در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، تجار و شرکت‌های خارجی نظیر شرکت‌های انگلیسی، ایتالیایی و امریکایی نیز تحت تأثیر در دسترس بودن مواد اولیه مرغوب و نیروی کار ماهر و ارزان، همچنین تقاضای روزافزون برای فرش‌های منطقه کرمان در بازارهای بین‌المللی، سرمایه‌گذاری در صنعت فرش این منطقه را سودآور تشخیص دادند و به فعالیت تجاری در این بخش روی آوردند. این شرکت‌ها با ایجاد تجارتخانه‌ها، دفاتر تجاری، انبارها، کارگاه‌های بزرگ قالی‌بافی و اتاق‌های رنگرزی اختصاصی در سطح کرمان و به‌کارگیری تعداد زیادی از بافندگان قالی‌باف با حداقل دستمزد، تحول دیگری را در صنعت فرش کرمان رقم زدند. چنانکه با افزایش شمار دارهای قالی در منطقه کرمان از ۱۰۰۰ دار در اواخر قرن ۱۹ به حدود ۳۰۰۰ دار در سال ۱۹۱۴، علاوه بر آنکه حجم فرش‌های تولیدی در سطح این ایالت افزایش قابل توجهی یافت، ارزش قالی‌های صادره از کرمان به بازارهای جهانی، خصوصاً بازار امریکا، نیز سیر صعودی به خود گرفت.

در این بین، با وقوع جنگ جهانی اول در نیمه اول قرن ۲۰، فرش کرمان برای مدت کوتاهی بازار خود را در امریکا از دست داد. اما پس از پایان جنگ، مجدداً تولید، تجارت و صادرات فرش کرمان در بستر گذشته از سر گرفته شد و میزان تقاضا برای فرش کرمان در امریکا بیش از هر زمان دیگر افزایش یافت.

کتابنامه

اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ). سند ۱۳۱۹/۲۴/۷ ق؛ ۱۳۲۷/۵۴/۲۶ ق؛ ۱۳۲۹/۵۴/۲۶ ق؛ ۱۳۳۰/۳۰/۴۱ ق؛ ۱۳۳۰/۵۴/۱۲ ق؛ ۱۳۳۰/۵۴/۲۱ ق؛ ۱۳۳۰/۵۴/۳۷ ق؛ ۱۳۳۱/۵۴/۶ ق؛ ۱۳۳۲/۴۴/۲ ق؛ ۱۳۳۲/۵۴/۱ ق؛ ۱۳۳۲/۵۴/۷ ق؛ ۱۳۳۳/۵۴/۱۹ ق؛ ۱۳۳۳/۵۴/۳۱ ق؛ ۱۳۳۴/۵۵/۱۳ ق؛ ۱۳۳۶/۳۱/۹ ق؛ ۱۳۳۶/۵۵/۵ ق؛ ۱۳۳۷/۳۱/۲۵ ق؛ ۱۳۳۸/۴۶/۳ ق؛ ۱۳۳۹/۵۹/۵ ق؛ ۱۳۴۰/۵۷/۷ ق؛ ۱۳۴۰/۵۷/۹ ق؛ ۱۳۴۰/۵۷/۱۴ ق؛ ۱۳۴۰/۵۷/۲۹ ق؛ ۱۳۴۰/۴۳/۸/۵۶ ق؛ ۱۳۴۰/۴/۳۶/۹ ق؛ ۱۳۴۰/۵/۳۸/۳ ق. ش.

ادواردز، سیسیل. *قالی ایران*، ترجمه مهین دخت صبا، تهران: فرهنگ‌سرا، ۱۳۶۸.

اشرف، احمد. *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران*، تهران: زمینه، ۱۳۵۹.

اطلاق تجارت (مجله). ش ۳، ۱۳۰۸ ش.

اقدام (روزنامه). ش ۱۴۷، ۱۳۴۵ ق؛ ش ۱۷۲، ۱۳۴۵ ق؛ ش ۱۷۴، ۱۳۴۵ ق؛ ش ۳۶۶، ۱۳۴۵ ق.

التاریوس، آدام. *سفرنامه*، ترجمه حسین کردبچه، ج ۲، تهران: کتاب برای همه، ۱۳۶۱.

انگلیش، پل‌وارد. *شهر و روستا در ایران: اقتصاد و سکونت در حوزه کرمان*، ترجمه رؤیا اخلاص‌پور، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۰.

اوین، اوژن. *ایران امروز (۱۹۰۶-۱۹۰۷م)*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران: زوار، ۱۳۹۱.

ایوانف، میخائیل سرگه‌ویویچ. *تاریخ نوین ایران*، ترجمه هوشنگ تیزابی و دیگران، تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶.

باری‌یر، جولیان. *اقتصاد ایران (۱۹۰۰-۱۹۷۰ م/ ۱۳۷۹-۱۳۴۹ ش)*، ترجمه مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری و حسابرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه، تهران: مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه، ۱۳۶۳.

بنجامین، ساموئل گرین. *ایران و ایرانیان در عصر ناصرالدین شاه*، ترجمه محمدحسین کربچه، تهران: اطلاعات، ۱۳۹۱. پولاک، یاکوب ادوارد. *ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸. تحویلدار، حسین بن محمدابراهیم. *جغرافیای اصفهان، جغرافیای طبیعی و انسانی و آمار و اصناف شهر*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: شنگرف، ۱۳۸۷.

جمال‌زاده، محمدعلی. *گنج شایگان: اوضاع اقتصادی ایران*، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۶. دلریش، بشری. *زن در دوره قاجاریه*، تهران: مؤسسه انتشارات سوره، ۱۳۷۵. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما). سند ۱۵۵۳۷/۲۴۰، ۴۷۴۸۲/۲۴۰، ۶۸۴۰/۲۴۰، ۳۲۴۶/۲۴۰، ۱۱/۱۶۰/۲۴۰، ۲۹۳/۴۴۱۶، ۶۴۴۶/۲۹۳، ۵۵۰۷/۲۹۳، ۸۸۵۹/۳۶۰، ۶۲۴۶/۳۶۰، ۵۳۴۴/۳۶۰، ۷۸۹۱/۳۶۰، ۹۱۳۵/۳۶۰. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما): «مرکز اسناد کرمان». سند ۴۳/۲۳۰/۹۹، ۴۳/۲۳۰/۹۹، ۶۷۷/۲۳۰/۹۹، ۴۵/۲۳۰/۹۹، ۲۳۰/۹۹.

سایکس، سرپرسی. *سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران*، ترجمه حسین سعادت‌نوری، تهران: ابن سینا، ۱۳۳۶.

سیف، احمد. *اقتصاد ایران در قرن نوزدهم*، تهران: چشمه، ۱۳۷۳. شاردن، ژان. *سفرنامه*، ترجمه محمد عباسی، ج ۴، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶. صوراسرافیل، شیرین. *طراحان بزرگ فرش ایران: سیری در مراحل تحول طراحی فرش*، تهران: پیکان، ۱۳۸۰. عیسوی، چارلز. *تاریخ اقتصادی ایران عصر قاجار (۱۲۱۵-۱۳۲۲ ق)*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گستره، ۱۳۶۲. فریه، ر. دبلیو. *هنرهای ایران*، ترجمه پرویز مرزبان، تهران: فرزانه، ۱۳۷۴. *فلاحت و تجارت (مجله)*. ش ۵، ۱۲۹۷ ش؛ ش ۹، ۱۲۹۷ ش؛ ش ۱۱، ۱۲۹۷ ش؛ ش ۲، ۱۲۹۸ ش. فلور، ویلم. *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۲، تهران: توس، ۱۳۶۵. _____ *صنایع کهن (۱۹۲۵-۱۸۰۰)*، ترجمه علیرضا بهارلو، تهران: پیکره، ۱۳۹۳. فوران، جان. *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب*، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا، ۱۳۸۷.

فیودور کوف، بارون. *سفرنامه*، ترجمه اسکندر ذبیحیان، تهران: فکر روز، بی‌تا. کرزن، ج. ن. *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحیدمازندرانی، ج ۱ و ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷. کوزنتسوا، آ. ن. *پیرامون تاریخ نوین ایران: اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران در پایان سده هجدهم تا نیمه نخست سده نوزدهم میلادی*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: بین‌الملل، ۱۳۸۶.

Ittig, Annette. "Carpets xi. Qajar Period", *Encyclopaedia Iranica*, VIV, London and New York: Encyclopaedia Iranica, 1990.

